


رساله ملا محمد قزوینی  
و احادیث قدس جمیع  
ن

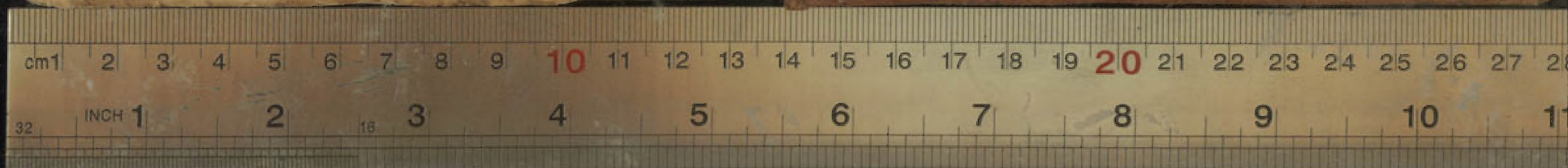
۹۵۱۶

بازرسی شد  
۶-۶۶

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: مجموعه رساله		
مؤلف: ملا محمد باقر مجلسی و دیگران		شماره ثبت کتاب
مترجم:		۵۵۲۸ ۹۱۷۵
موضوع:		
۹۵۱۶	شماره قفسه: ۳۴۰۶	

خطی - فهرست شده
۹۵۱۶





cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19  
INCH 1 2 3 4 5 6 7  
32 16

یادگار

۲۵۷۰

۳

صالحه



الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد وآله



و دیگر میگوید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند  
نشسته بود که شخصی داخل مسجد شد و ایستاد و نماز کرد و در رکوع و سجود را تمام نکرد  
پس حضرت فرمود که سری بر زمین زد و منتهی کلاه که منتهی بر زمین میزدند بر سرش که اگر این  
مرد بمیرد و این چنین بوده باشد نماز او و هر آنچه بر غیر زمین میزدند بر سرش که اگر این  
صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که از حضرت فرمود که هرگاه بنده  
بنماز بایستد و نماز خود را بسبب کند حق سبحانه و تعالی بفرستد که آن فرماید که آیا نظر  
نمیکنی بسوی بنده من که بایستد که بر آوردن حاجات او بدست غیر منست آیا  
نمیدانم که قضای حوائج او بدست منست و دیگر متفق است از حضرت امام بهمام  
ابی الحسن علی بن موسی رضا صلوات الله علیه که از حضرت فرمود که نماز موجب  
قرب متقیانست و از این حدیث ظاهر میشود که قری از نماز حاصل میشود و مشروط  
است بتقوی چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که انما یتقبل الله من المتقین یعنی  
حق سبحانه و تعالی قبول نمیکند عبادت را مگر از پرهیزکاران و باز از آن حضرت صریح منقولست  
که نماز را چهار هزار مرتبه است و در حدیث حسن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست  
که نماز را چهار هزار مرتبه است حضرت شیخ اشعری علیه السلام فرموده اند که هر مرد از این چهار هزار مرتبه چهار  
هزار باب واجب و مستحب و ایضا و تقلید را در بیان آن تصنیف فرموده اند و چهار  
هزار را در آن درج فرموده اند بتکلفی عظیم و آنچه بخاطر ترمیم است که بر تقدیر آنکه  
مراد از باب و حدیثی باشد مراد مسایل نماز خواهد بود و بی تکلفی چهار هزار مسئله هم میرسد  
و ممکن است که مراد از چهار هزار باب و ایضا و سنونات بوده باشد و چهار هزار حد فروع  
و مسایل بوده باشد یا چهار هزار حد و ایضا و سنونات و مسایل بوده باشد و چهار هزار باب  
ابواب رحمت و فیض الهی بود باشد که از ابتدا و ضوابط و اقوال از تعقیب هر دعائی و تکبیری  
و لیلی و فعلی بانی از ابواب فیوض حق سبحانه و تعالیست چنانکه بر عارفان محقق  
نیست و الله تعالی علم و اخبار در فضیلت نماز زیاده از حد است و این رساله که گنجایش  
زیاده از این را ندارد برین اختصار غرض **باب اول** پس در طهارت و در آن

پنج مقصد است **مقصد اول** در احکام آبهاست و آن بر دو قسم است آب مطلق  
و آب مضاف و آب مطلق آنی است که توان گفتن او را آب شربهای قیدی بر چند او را  
با قید نیز اطلاق کنند مانند آب باران و آب روان و لیکن آنها را میتوان گفتن که  
بجلاف مضاف که او را قیدی اطلاق نمیتوان کردن مانند آب انگور و انار و مانند آن  
و هر آب مطلق پاکست و پاک کننده با وضو و غسل و از آن نجاسات میتوان کرد  
و هر آبی نجس میشود هرگاه رنگ یا بوی یا طعم او بکشد و نجاست و اگر متغیر نشود  
نجاست حکم او بتفصیلیست که در بیان اقسام آب مذکور میشود و اقسام آب  
بجسب اختلاف احکام در بین مقام نفیست **اول** آب روان است و مراد از آب  
روان آنی است که از زمین بیرون آید و او را چاه نکویند و عرفی خواهد چشید و آن  
باشد و خواه باشد پس بنابرین آبهای که از برف آب خود روان باشد یا از دلاب کشند  
و روان بوده باشد حکم آب ایستاده دارد و آب روان علقاقت نجاست نجس نمیشود  
اگر کربوده باشد و اگر کمتر از کربوده باشد اشهر و اظهر آنست که بملاقات نجاست نجس نمیشود  
و لیکن احوط آنکه احتیاطا آن چنانکه مذکور است و آب روان  
نجس شود بتغییر بقدر پاک شدن آن آنست که خوی شود که تغییر او بر طرف شود خواه بتغییر باد  
و خواه بدست زدن یا غیر آن و اگر نجاست عمود آید متغیر زد با نیکو عمل آب را تمام  
فرای که از اطراف آن آبی نبوده باشد که متغیر نباشد فوق آن که متصل است بماء پاکست  
و تحت آنکه اگر کمر است پاکست و اگر کمتر از کمر است نجاست و چون تغییر آن بر طرف شود همه  
پاک میشود و اگر نجاست لون یا طعم او یا بوی او بر طرف شده باشد یا آب تغییر بهم نیند  
احوط آنست که تغیر نکند که اگر نجاست یا آب بجال خود می بودند متغیر نمیشد یا نه اگر  
متغیر میشد حکم کف نجاست و الا فلا و بنابر مذکور است که جاری حکم را که در اینجا  
خواهد آمد ازین و الله تعالی **دوم** آب بارانست و او در حال نزول حکم آب جاری دارد و در  
عدم قبول نجاست بمحذوفات و نظایر اشیا نجس بموصول بان باز و ال عین  
نجاست و همچنین هرگاه آبی کمتر از کربوده باشد در حال آمدن بان از آلی نجاست



از حیث توان کرد چون باران بایستد حکم آب استاده دارد و کلها در حال آمدن باران پیا  
 بنابرین است که اکثر علما اتفاقا بر کافیت اما وظایر بعضی از روایات صحیح و قوی جمعی از  
 علما آنست که می باید مستولی بوده باشد بر نجاست بحیثیتی که روان شود از نالودن  
 و مانند آن و احوط آنست که نالودن روان شود و حیوض و مانند آن و عمر مخمور در پاک  
 کرد ایندن برف خلافت احوط عدم تطهر است **سهم** آب حمام است و مراد از آب حمام  
 این است که در حوضهای کوچک کم از اگر است و حکم او حکم آب روانست در حال آمدن  
 آب از ماده در تطهر نیا، نجسه و نجس شدن بملاقات نجاست که آب ماده مستولی  
 شود بر حیاض صفار یا منبر اوج و منظر است در ماده که پاک بوده باشد و اگر نجسه باشد آنست که می باید  
 که ماده که بوده باشد و احوط آنست که یک بر حال خود بوده باشد و زیاده آن بجایض آید  
**چهارم** آب کثیر است و مراد از آن آب است که استاده باشد و کثرت زیاد باشد و آن  
 بملاقات نجاست نجس نمیشود تا متغیر نشود در نیکابو یا طعم آن نجاست چون  
 متغیر شود خالی از آن نیست که سطح آب مساوی است یا مختلف پس اگر مساوی است  
 و بعضی از آن متغیر شود پس اگر غیر متغیر است یا بیشتر غیر متغیر پاکست و نجاست  
 مخصوص متغیر است طریق تطهرش آنست که آن متغیر را بردارند از آب یا بر هم  
 زنند آب را تا تغییرش بر طرف نشود و اگر بر هم زدن بعضی دیگر را متغیر زد و آن باقی کمتر  
 است از آنکه بوده باشد همه نجس میشود و همچنین اگر غیر متغیر کمتر از آنکه بوده باشد و اگر سطح آب مختلف  
 بوده باشد هر چه بلند تر است از نجاست پاکست و هر چه پایین تر است از نجاست نجس  
 است و اگر گرفته است اگر پایین تر است پاکست و اگر نجس است و اگر نجاست عمود است  
 و اگر گرفته است با نیکابوهای آن آب متغیر شده است و متصلت باب بالا مجموع است  
 پائین نیز پاکست بنا بر مشهور و همچنین اگر آب در دو جا استاده باشد و میان آن  
 جوی یا یکی بوده باشد و مجموع کرده باشد آنست که بملاقات نجاست نجس  
 نمیشود و اگر سطح آب مساوی نبوده باشد و از بالا پائین آید از زمین سرانگشت  
 بوده باشد که عرفا بر یک آب گویند ظاهر ادغغ نیست در آنکه هرگاه مجموع  
 کرد

در این باب  
 اگر آب در دو جا  
 استاده باشد و  
 میان آن جوی  
 یا یکی بوده  
 باشد و مجموع  
 کرده باشد  
 آنست که  
 بملاقات  
 نجاست  
 نجس  
 نمیشود  
 و اگر  
 سطح  
 آب  
 مساوی  
 نبوده  
 باشد  
 و از  
 بالا  
 پائین  
 آید  
 از  
 زمین  
 سرانگشت  
 بوده  
 باشد  
 که  
 عرفا  
 بر  
 یک  
 آب  
 گویند  
 ظاهر  
 ادغغ  
 نیست  
 در  
 آنکه  
 هرگاه  
 مجموع  
 کرد

کرده باشد مطهر است و بملاقات نجاست نجس نمیشود و اگر از بلند پائین بریزد مانند حمام  
 یا از پائین به بالا آید مانند فواره هرگاه بقوت آید بعنوان ترشح قلیل انشهر میانه  
 علما آنست که اگر بالا کرده باشد موجب تطهر پائین میشود و حکم آب حمام دارد  
 بلکه اگر مجموع از بالا پائین کرده باشد در حالی اتصال بملاقات نجاست نجس نمیشود  
 ولیکن احوط اجتناب است و طریق تطهر این آب آنست که بعد از زوال تغییر جاری  
 بروی سلسله شود یا مترجی در غده یا متصل شود بنا بر مذکور یا آب باران  
 با جریان بیاید بید غده و بدین جریان یا قاطر بنا بر مذکور یا برنجستن  
 کری بیکد فوخری بروی بنا بر مذکور مشهور بلکه خلافت نقل کرده اند و نقل اجماع  
 نیز کرده اند و ظاهر قول جمعی از علما آنست که اتصال اگر پاکست و خالی از قوتی نیست  
 و اندک تعلم و در کمیت خلافتی عظیم است میان علما اعتقاد اکثر علما آنست که  
 هزار دو دست رطل است بر طلع عراقی یا سه شبر و نیم طول در شبر و نیم عرض در شبر  
 نیم عمق است که مجموع آن چهار دو و شبر و هفت شبر است تخمینا میشود و اعتقاد  
 قتیقین سه شبر طول در سه شبر عرض در سه شبر عمق است که مجموع آن بیست و هفت  
 شبر میشود و این قول خالی از قوتی نیست ولیکن قول اول احوطست غالباً و قول  
 جمعی از علما هزار دو دست رطل بر طلع مدنی است که بر رطلی از آن یک رطل و نیم  
 عراقیست و تخمینا هزار دو دست رطل عراقی شصت و شصت من و نیم است  
 و مدنی صد و ده من و سه ربع من است بسنگ شاه و ظاهر مذکور قتیقین است و این  
 زیادتیها بحسب فضیلت است و اندک تعلم و بهتر آنست که بحسب صد رطلی و  
 من و نیم بسنگ شاه بوده باشد تا بر همه اقوال و احتیاطها عمل کرده باشد بنا بر آنکه  
 متغال شرعی و صیرفی یکبیت و نقل کرده اند که متغال متبدل نشده است همیشه  
**پنجم** آب قلیل است و آن آب است که استاده باشد و کمتر از آنکه بوده باشد و در  
 نجس شدن او بملاقات نجاست بدین تغییر خلافت است و آنست که ظاهر آنست  
 که نجس میشود هرگاه نجاست بر آب واقع شود و اگر آب بر نجاست واقع شود اعتقاد

در این باب  
 اگر آب در دو جا  
 استاده باشد و  
 میان آن جوی  
 یا یکی بوده  
 باشد و مجموع  
 کرده باشد  
 آنست که  
 بملاقات  
 نجاست  
 نجس  
 نمیشود  
 و اگر  
 سطح  
 آب  
 مساوی  
 نبوده  
 باشد  
 و از  
 بالا  
 پائین  
 آید  
 از  
 زمین  
 سرانگشت  
 بوده  
 باشد  
 که  
 عرفا  
 بر  
 یک  
 آب  
 گویند  
 ظاهر  
 ادغغ  
 نیست  
 در  
 آنکه  
 هرگاه  
 مجموع  
 کرد



سیر نفی رسته است که بخش نمیشود وظای از فوق نیست لیکن احوط اجتناب است و اگر  
خونی در آن ریزد که چشم او را آلود کند مثل سرهای سوزن جمیع از علما و اعتقاد است  
که بخش نمیشود و اشهر است که بخش نمیشود و طریق قطریه او با است که از آب کرباجاری  
ریزند که بان معزج شود بی دغدغه یا آب زورند مانند ظروف پر آب بنا بر مشهور و ظاهر  
و یا آب باران بروی آید بخوی که سبب بقا که شست یا آب روان بوی معزج شود یا  
متصل بنا بر مشهور و ظاهر و یا کوی سبب دفع عرق بروی ریزند یا متصل شود بنا بر بعضی  
که خالی از قوی نیست و ظاهر اگر او را یکبار تمام سازند خواه آب پاک خواه آب نجس پاک  
نمیشود **نوشته** آب چاه است و مراد از آب چاه ای است که از زمین بیرون آید و در عرف  
منبع او را چاه گویند و از آنجا روان نشود پس مانند کاه ریز حکم آب روان دارد  
و در بخشیدن او علاقات نجاست بیرون تغیر خلافت میان علما اکثر متفقین  
قایلند نجاست و اکثر متاخرین معتقد طهارتند و اظهر قول متاخرین است و احوط  
است که بقدر آن شرعی را بکشند پس اگر شتر بمرد در آب یا کاه و یا شتر آب در آب  
ریزد تمام آب را بکشند و همچنین جمیع از علما الحاق نموده اند هر مست کنند را که  
در اصل روان بوده باشد چون شراب سل و میوز و بوزه و مانند آن و منعی خواه  
از آن ن بوده باشد یا غیر آن از ذی نفس همچنین خون حیض و نفاس و استحاضه  
هرگاه در چاه ریخته شود تمام آب را بکشند همچنین جمیع الحاق نموده اند خون  
بخس العین را چون خون سگ و خوک کافر و آنچه فرموده اند ظهوری ندارد و دغدغه درین  
نیست که عمل باینها احوط است پس اگر مستور بوده باشد کشیدن جمیع احوط است  
که تراوی کنند با کله چهار کس یا بیشتر دو کس بکشند باین طریق که یکی از آن چاه بوده  
باشد که زود دورا بر کشند و یکی بیرون کشد و بعضی گفته اند که هر دو بیرون در کشند  
و کشند و احوط است که سه کس باشند یکی اندرون و دو بیرون تا جمیع بین القوف  
شود و چون اینها مانده شوند و کس دیگر بجای ایشان بکشند تا اینها نیز مانده  
شوند باز کس اول بکشند بهمان طریق از اول صبیح صادق تا تمام و احوط است

که

که اندکی پیش از صبح و اندکی بعد از شام نیز داخل کنند و احوط است که مردان باشند  
نه زنان و خنثائی و اطفال هر چند قوت مردان داشته باشند و مشهور است که با تمام  
چیزی میتوان خورد و نماز جمعه و جماعت میتوانند کرده احوط است که غیر نماز جمعه  
با هم نکشند و همچنین پاره از روز و پاره از شب یا شب را به تنهای نکشند و هر چند  
بیشتر از روز بوده باشد و اکثر علما بر آنند که از برای مردن است و اگر ستر و غیر  
و کاه ماده یک کس آب میکشند و احوط است که آن برای همه تمام آب را بکشند خصوصاً  
در کاه و ماده و ظاهر اگر چند دلوئی بکشند کافی خواهد بود چنانکه در روایت صحیح  
واقع شده است خصوصاً بجهت آب و از برای مردن آدمی در چاه بقتل دلو  
بکشند از دلوئی معتاد آن چاه و اگر دلوئی معتاد دیگری باشد یعنی غالب در آن  
شهر از آن نوع دلو کشند بهتر است و بهتر است که دلوئی دومین و ششمین نه آب  
کیم و تخمیناً در قی نیست در انسان میان صغیر و کبیر و ذکر و انشی و مؤمن  
و کافر بهتر است که از برای مردن کافر تمام آب را بکشند و اگر عذر آدمی  
که تر بوده باشد در چاه افتد یا خشک نبوده باشد و از بیم بپاشد در چاه چهل دلو  
بکشند یا پنجاه دلو و ظاهر اگر سه دلو بکشند کافی بوده باشد و اگر از بیم بپاشد و بیرون  
آورده دلو بکشند و ظاهر آن نیز سه دلو کافی است و جمعی از علما گفته اند که  
بواسطه ریختن خون بسیار مثل کشتن کوه سفند پنجاه دلو بکشند و از جهت خون  
کم مانند کشتن مرغ ده دلو بکشند و در روایت صحیح واقع شده است که در خون  
کشتن کوه سفند سی دلو بکشند یا چهل دلو و در خون کشتن مرغ یا کبوتر یا خون  
آدمی از دماغ چند دلو کم بکشند و بهتر است که بیست دلو یا سی بکشند و  
از برای مردن سگ و کرم و هر چه در جثه باشد اینها بوده باشد یا با بین اینها  
بوده باشد اشهر میان علما است که چهل دلو بکشند و در روایات صحیح واقع  
شده است که پنج دلو بکشند و بهتر است که از برای مردن سگ و کرم چند دلو  
کافی است و در روایت صحیح واقع شده است و ظاهر است که پنج دلو کافی باشد و احوط



انت که چهل دلو بکشند و بهتر است که در مردن سگ کلی را بکشند و در کوفته  
و مانند آن نه یاده دلو بکشند و بهتر است که چهل دلو بکشند و در روایتی صحیح واقع  
شده است که از جهت افتادن مرده که بود انشته باشد نیست دلو بکشند  
و اگر سگ نده بیرون آید هفت دلو بکشند و دور نیست که سه یا پنج کافی  
باشد و همچنین از برای بول مرد چهل دلو بکشند و در روایتی صحیح واقع شده است  
که اگر چند قطره بول در چاه ریزد چند دلو بکشند و اگر ریخته شود بول در آب تمام  
بکشند و این احوط است و از برای بول گودی که غذای او غالب بوده باشد بر شیر  
تالان شدن هفت دلو بکشند و اگر شیر خواره باشد یک دلو بکشند و در روایتی  
صحیح واقع شده است که از برای بول صبی تمام آب را بکشند و این احوط است و از برای  
غسل کردن جنبی که بدنش خالی از نجاست بوده باشد هفت دلو بکشند و بعضی  
مطلق دخول را گفته اند هر چند غسل نکرده و خلافت در نجس شدن آب  
چاه درین صورت و در صحت غسل احوط اعاده غسل است و تطهیر بدن  
و از برای مردن مرغ از کبوتر تا شتر مرغ هفت دلو بکشند و این احوط است  
و اگر چه ظاهر است یا پنج کافی است و از برای مردن موش هفت دلو بکشند  
و اگر از هم پیاپی باشد پنج دلو بکشند و ظاهر مطلقا سه دلو کافی است  
و اول احوط است و سنت است که از برای مردن چلیپا سه که آنرا مال مالی میکنند  
هفت دلو بکشند و از برای مردن گنجشک و شته آن یک دلو بکشند و بهتر  
است که سه دلو بکشند و اگر در حین کشیدن تمام نشده آب چاه تمام شود  
شتر مرغ آنست که پاک میشود و احتیاج به مزج بقیه دلو نیست و اگر بعد از  
بیرون آمدن آب آن بقیه آب را بکشند بهتر است و ظاهر اصغر حیوان حکم  
بسیار دارد و اگر چند جنب از نجاست در چاه افتد از برای هر جنبی آنچه  
مقدور است بکشند و اگر یک جنب از نجاست بوده باشد اگر مانند شراب و بویست  
که بر قلیل و کثیر او یک نام صادق است مختلف نمیشود مزج و اگر مانند سگ

احوط است که متعدد بکشند بلکه در صورت اول نیز متعدد احوط است و اگر آب  
بارانی مخلوط بوده باشد بول و عنذره آدمی و عنذره سگ در چاه رود و شتر  
سیان حلال است که سی دلو بکشند و اگر نجاستی در شرع واقع نشده باشد از جهت  
او مقدور است شتر میان علما است که تمام آب را بکشند و بعضی گفته اند که چهل دلو  
بکشند و بعضی گفته اند که سی دلو بکشند و بعضی گفته اند که پنج بکشند  
و این قول اقوی است و قول اول احوط است و اگر شتر باشد تمام را بکشند  
شتر مرغ آنست که شراوح میکنند چهار کس یا بیشتر بخوی که کشند و اگر آب چاه  
بجالات نجاست متغیر شود نجس میشود بی دغدغه و در پاک کردن آن  
خلافت اظهار است که میکنند تا تغییر او بر طرف شود و احوط آنست که اگر از نجاست  
آن نجاست مقدری شرعی هست اول آن قدر بکشند که تغییر او بر طرف شود و بعد  
از آن مقدار را بکشند و اگر مقدار شرعی نیست تمام را بکشند و اگر نتوان کشید  
آن قدر بکشند که تغییر آن بر طرف شود و اگر بعد از زوال تغییر شراوح کند نهایت  
احتیاط بجای آورده اند و اگر حیوانی در افتد که نفس نکرده باشد چاه  
نجس نمیشود و لیکن بهتر است که از برای مردن مار و عقرب و چلیپا سه دلو  
بکشند و اگر فضله حیوانی در چاه افتد که گوشت او را خورند چاه نجس نمیشود  
و بهتر است که بواسطه فضله مرغ خانگی پنج دلو بکشند و اگر از اجزای نجس چاه  
مانند پاک نمیشود بنا بر شتر مرغ تا آنکه تمام را بیرون نیاورند و بعد از آن آنچه  
باید کشید بکشند و هرگاه نجاستی در چاه بیاید حکم نجاست چاه در آن  
حین میکنند هر چند حکان بوده باشد که سابق افتاده است و نجس نمیشود  
آب چاه بسبب نزدیکی بودن او بجای که آبهای نجس در او ریخته اند چاه که  
حکان بوده باشد که آب چاه نجس نمیشود و اگر علم به مرده که میرود انشته است  
که نجس میشود و اظهار است که نجس نمیشود تا متغیر نشود و نجاست و لیکن  
احوط احتیاط است و لیکن سنت است و در بودن چاه از چاه مقدور است



بکمر دست که دو کز و نیم نه باشد تخمینا اگر زمین سخت بوده باشد یا مقرب آب چاه بلند  
بوده باشد یا چاه در طرف شمال بوده باشد و چاه در طرف جنوب و الا سست است که بهفت  
از فاصله باشد که سه کز و نیم نه بوده باشد تخمینا و اگر نه است که در صورت فوقیت بالو  
دوازده کز فاصله بوده باشد که شش کز نه بوده باشد تخمینا و در غیر آن بهفت ذرع  
که سه کز و نیم نه بوده باشد تخمینا **فصل پنجم** آب سوز است و مراد از سوز آبی است  
که حیوانی خورده باشد یا جسم حیوانی ملاقی او شده باشد و هر سوزی پاکست  
مگر سوزی که خاک کافری بی دغدغه و آتش میان علما است که سوز کتانی نیز نجس  
است و همچنین سوز کسی که عروت با اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیه داشته  
باشد مانند خارجی و همچنین ناصبی و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد کافر است  
هر چند شیعه باشد و جمیع از علما حکم کرده اند نجاست کسی که حق سبحانه و تعالی را جسم میدانند  
و همچنین که اعتقاد این آنست که فاعل خبر و مفعول بجهاد و نکاح است و بعضی  
غیر شیعه اثنا عشریه و سنیهانی را که مستضعف باشند نجس میدانند و احوط اجتناب  
از همه و همچنین بعضی از علما سوز ولد الزنا را نجس میدانند و احوط اجتناب است  
و در سوز حیوانی که مسخ شده باشد مانند فیل و میمون و خرس سنگ نیست و اگر در خوش  
و رو باه و خرگوش و سوسمار و طاووس و خرچنگ خار نیست و غیر آن خلافت  
اظهر و انهر طهارت است و همچنین در سوز حیوانی که گوشت او را نخورند غیر آدمی و گربه  
و سوز حیوانی که فضل خوار بوده باشد یا مردار خوار هرگاه موضع ملاقات از عین  
نجاست خالی بوده باشد و همچنین در سوز جلبا که و عقر و رو باه و خرگوش و میمون  
خلافت و اظهر در همه کراهت است و مگر و بهست سوز حایضه که ایمن نبوده  
باشد از مباشرت او و نجاسات و بعضی لحاق نموده اند بر متهمی را مانند قصابا  
و کوهلستان و همچنین مگر و بهست سوز آب و است و غریبا بر مشهور میان علما  
و بهتر است که اجتناب بکنند از سوز گربه و آدمی و نجس نمیشود آب بسبب  
مردن حیوانی که او را نفس ناله نبوده باشد چون مکر و زنبور و غیر آن

و مراد از نفس ناله خون روانی است که از رک آید پس چون مایه و مانند آن پاکست  
هر چند بسیار بوده باشد و در عار خلافت است که او را رک بهست یا نه و احوط اجتناب  
از آبی که مار در وی مرده باشد و آبی که وضو ساخته باشند و از اعضای وضو ریخته باشد  
پاکست و پاک کننده و آبی که از اعضای غسل ریخته شده باشد پاکست و در وضو نجس  
و غسل کردن بآن مرتبه دوم خلافت و احوط اجتناب است و آبی که بآن از آله  
نجاست کرده باشند پس اگر متغیر شده باشد نجاست نجس است و اگر متغیر نشده  
باشد اشهر است که نجاست و جمعی گفته اند که پاکست و خالی از قوت نیست و لیکن  
اول احوط و ازین حکم مستثنی است آب استحباب از بول و غایط غیر متغیری  
بشعری فاحش بچند شرط یکی آنکه عین نجاست در وی نبوده باشد و دوم آنکه بر  
نجاستی دیگر وارد نشده باشد و از آنجمله است هرگاه سنگ نجس بر خود مالیده باشد  
و بعضی شرط کرده اند که وزن آب بسبب نجاست زیاده نشده باشد و دست نشین  
از آب نجاست نرسیده باشد و این شرط بر ظاهر وی ندارد و خلافت است که آب نجاست  
پاکست یا نجس است و معفو است اظهر آنست که پاکست و مکر و بهست وضو یا  
غسل کردن و خمیر کردن بآبی که گرم شده باشد یا قناب در ظرفی خواسته مسینه و خواسته  
غیر آن و در بعد نیست که مورت برسد است و همچنین مکر و بهست غسل دادن  
مرده بآبی که گرم شده باشد یا شکر مکر آنکه هوای بسیار سرد بوده باشد که قناب را بشویند  
و جمیع آنست **فصل دوم** آب مضافت و آن آبی است که او را آب بتنهائی نتوان  
گفت و توان گفتن که آب نیست مثل آبی که از چیز نای فشرده میشود چون آب نار  
و سب و علف این حکم دارد آب دهن و بینی و گوش و آبی که به سگ یا سگینه مثل  
کلاب و عرق یا مزوج شده باشد آب بخیری که سلب طلاق از وی بشود چون  
آب زعفران و نیل و غیر آن یعنی آنقدر از مزوج در وی بوده باشد که او را  
آب نگویند و اگر او را آب گویند حکم آب مطلق دارد هر چند که اوصاف آب  
متغیر شده باشد و هر آب مضافی پاکست و بآن وضو و غسل نمیتوان کرد بنا بر



منه بهر شهر و روز و اینی واقع شود که وضو و غسل بکلاب میتوان کرد و بهتر آنست که در  
صورتی که غیر از کلاب نبوده باشد نیم کند و احتیاطا وضوئی بکلاب بسیار و آشهر  
آنست که از آن نجاست نیز باب مصناف غلبه آن کرد و بهتر آنست که هرگاه آب مطلق  
یافت نشود از آن نجاست باب مصناف بکند بشرطی که سبب زیادتی نجاست جامه و بدن نشود  
و اندک علم بهرگاه ملاقات کند او را نجاستی نجس میشود اگر چه بسیار بوده باشد و طریقی پاک  
کردن او بآنست که او را در کروی یا آب روانی بمیزند تا آب مطلق شود و بعضی گفته اند که  
بفرودن در کروی پاک میشود هر چند مطلق نشود و این قول ضعیف است **فصل دوم**  
در احکام وضو و توابع آن و در این چند فصل است **فصل اول** در وجبات وضو  
و آن پنج است بول و غایط و باد هرگاه این هر سه از موضع معتاد بیرون آیند و احوط  
که هرگاه از غیر موضع طبیعی بیرون آیند اسم بول و غایط برایشان اطلاق کنند وضو  
باز در بهتر آنست که وضو بجد فی بشکند و دیگر وضو سزد و باز احوط آنست که هرگاه  
بادی بیرون آید که او را صدای بونی نبوده باشد نقص وضو کند و وضو بزد مگر  
نجارانی که از سعه بیرون آید و توهم میشود که چیزی بیرون آمده است ملتفت آن  
نشود که آن از شیطانت و میخوابد که مردم را بوسواس اندازد و بهتر آنست که از فرج  
زن بادی بیرون آید وضو بشکند و تازه کند و اگر بقعه بیرون آید و با وضو بیاید  
باشد و باز باندرون رود احوط آنست که وضو بشکند و تازه وضو بزد و اگر غایط  
بیرون آید و باز باندرون رود و طاهر ناقص است چهارم خواب است هرگاه بر چشم و گوش  
غلبه کند یعنی آنی که چشم از دیدن و گوش از شنیدن باز ماند و کور و کمر تقدیر میکنند  
حالت خود را و احوط آنست که هرگاه خواب غلبه کند و چیزی یاد خیال آید بکند  
و غیر کلام دیگر آن نیکند اگر چه صدای شنود وضو بشکند و تازه کند و اگر نشکند  
که یا خواب رفته یا نه اعتبار ندارد و اگر شعله بر آید که حکم خواب دارد و هر چه عقل را  
زایل کند مانند مستی و بهوشی و دیوانگی و دلیل او واضح نیست و لیکن احوط  
آنست که وضو بشکند و تازه کند پنجم استخاضه قلیل است و احوط آنست که در

منه که از شهرت باشد وضو بشکند و تازه کند و مندی آبست تنگ که عقیب است باری  
می آید و نیز احوط آنست که اگر انگشت باندون دیگر کند یا قبل یا بکنت به سوراخ ذکر را  
وضو بشکند و تازه کند و نمی بشکند وضو را و در آن آب غلیظ است که عقیب بول  
می آید و نه دخی و آن آب تنگ است که از سستی مگر می آید و همچنین خونی که از موضع بول  
و غایطی آید غیر خون حیض و نفاس و استخاضه بلی که بواسطه بعضی ارض بول خون شود و یا غایط خون  
شود مثل ارمال و بوی ناقص خواهد بود و همچنین ناقص نیست سنگی که از غرض بول بر آید یا گری که از  
غرض غایط بیرون آید و مانند اینها مگر اگر خلوط باشد بفضله **دو سیم**  
در ادب خلوة است و واجب است که عورت خود را از نا محرم پوشاند نه از زن و نه از  
کودکی او تواند کرد و اطفالی که تمیز نداشته باشند و سایر حیوانات و عورت نکر است و  
نجستین و در فرج و سست است که تمام بهر پوشانند یا آنکه بنهدان شود در خانه یا کوئی  
و اگر در صحرا باشد در شود که کسی جز او را نداند و اگر علم بر آید که عوام است رو بقبله کردن  
و پشت بقبله کردن در حالت بول و غایط خواه در صحرا و خواه در بنا و اظهر گرام است  
و لیکن احوط احتیاط است چنانکه در طریقت است از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا  
صلوات الله و سلامه علیه که اگر بر بول قبله بول کند از روی فراموشی پس بجا طرش آید  
بواسطه تعظیم و اطلاق قبله بکردار از آنجا برخیزد مگر آنکه تعجب بجا ندهد او را بیاورد و احوط  
آنست که در حال استنجای نیز رو و پشت بقبله بکند و سست است که رو بشرق  
یا مغرب کند و احوط آنست که از مابین مشرق و مغرب غیر اجتناب کند و احوط  
آنست که اگر بر باد خاند سعی کند و در عرضت قبله تا خاطر جمع کند که رو پشت  
بقبله نکرده است و در وقت نماز ساقط است بی دقیقه و اگر مواضع کند رو و پشت  
اگر رو پشت است و واجب است شستن پنج مرتبه بول یا آب بوجاتی  
نیست غیر از آن و اگر شعله بر آید که دو مرتبه بشوید که در میان فاصله حقیقه نشود  
و بعضی فاصله حکمی را کافی میدانند و جمعی یک مرتبه را مجزی میدانند و خالی از فوق نیست  
و لیکن احوط آنست که سه مرتبه بشوید و اعتبار فاصله در صورتی است که با سه قبله







دست برنگشند طالع و این دعا بخواند که الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
من المولى و چون خواهد که بیرون آید بای راست را مقدم دارد دنیا بر شهر و  
دست برنگشند طالع و این دعا بخواند که الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
قوته و اخرج عني اذا يا كذا نعم يا كذا نعم يا كذا نعم لا يقدر الا قدر و قد رآنا  
و سنتت که چون از قضای حاجت فارغ شود اندکی صبر نماید تا آمدن بول منقطع شود  
و بعضی از علما گفته اند که سنتت که ننخ کردن و بد نیست و بعد از آن اگر کسی بخواهد بعضی از  
علما قابل بوجوب آن شده اند احوط آنست که اگر ننخ کرد و احوط طرق استبرأ است که آنست که آنست  
نیان دست جیب را نزدیک مقععه گذارد و آنست که مین را بر بالای او بقوت  
بکشد تا ستر ذکر و بعد از آن ستر ذکر را از بیولو بگیرد و سه مرتبه بکشد و بعضی از  
علما گفته اند که زمان استبرأ می نمایند بعضی با کله بیولو می فرج را میفت رند تا بقیه بول  
بیرون آید و بد نیست و سنتت استنجای آب سرگرفته که دفع بواسیر میکند و بعضی گفته  
اند که چنان کنند که بعد از استنجا موضع زیر خود و صدمه ابرام رسانند و از علما با مللار  
واجب میدانند این را و بد نیست عمل نمودن باین و بهتر آنست که استنجا بر زمین کنند  
یا چینی که از زمین روئیده باشد و سنتت که اول ابتدا با پنج غایط کند و او را  
بشوید پس استبرأ کند و دیگر پنج بول را بشوید و سنگ نبرد نیست و سنتت که استنجا  
بدست جیب کند و چنان کند که بوی نمائی و سنتت که زمان استنجای آب کشند و مبالغه  
نمایند بسیار در نظر تا بعلت بواسیر گرفتار شوند و بعضی از علما گفته اند که سنتت  
که در آن استنجی بیولو کشند با کله دست از طرف پشت به پیش آید و زمان بعضی کشند  
با کله دست از جانب راست بچپ کشند و بد نیست و آنرا بیولو و مکر و دست روی عورت  
با قتاب و ماه کردن با کله قرض بعورت افتد و روی بپا کرد و پشت پیدا کردن  
و در زمین بخت بول کردن که بول تر شمع میکند و ایستاده بول کردن و در بلندی بر  
هوا بول کردن بزر و بول در آب روان کردن و کمر آتش پیشتر است در آب  
ایستاده و بعضی الحاق غایط بیولو نموده اند و بهتر آنست که ننخند و بول در کور اخ

حيوانات کردن و در سجای آب بول کردن و غایط کردن هر چند آب نداشت باشد و همچنین  
در راهها و کنار آبها و کنار دیوار مسجد یا خانها و در خانهها و جایهای که لعین کنند  
بر اینکس و زبرد رختان میوه دارد در وقت میوه و بعضی گفته اند مطلقا اگر چه  
میوه نداشت باشد و منازل اهل قافله جایهای که مردمان از آن از آریانند حتی از بوی  
او و استنجای بدست راست کردن مکر آنکه دست جیب کوفتی داشته باشد که بدست است  
مکرده نخواید بود و بدست جیب کردن نیز هرگاه زانو آنکشتی بوده باشد که در او اسم  
خدا بوده باشد و الحاق کرده اند علما اسم انبیا و ائمه معصومین صبر را هرگاه بقصد نام  
ایشان کنند باشند و مکر و دست با خود بردن به بیت الحلا چنین آنکشتی را هر چند  
در دستش نباشد و جماع کردن یا چنین آنکشتی و مکر و دست در بیت الحلا خوردن  
و آن میدن چنانکه منقولست که حضرت امام محمد باقر ص در داخل بیت الحلا نشاند لقمه  
نان دید که در آنجا افتاده بود بدو داشت و نشست و بیلام خود داد و فرمود که با تو باشد  
تا چون بیرون آیم بخورم پس چون حضرت بیرون آمد فرمود بیلام که گجاست لقمه گفت  
خوردم او را یا بن رسول الله پس حضرت فرمود که این لقمه در اندرون کسی قرار نگیرد مگر  
آنکه بهشت او را واجب میشود برو که ترا آزاد کردم از برای خدا ابرستی که مرا خوش  
نمی آید که خدمت فرمایم مردی را که از اهل بهشت بوده باشد و مکر و دست حرف زدن  
در آن حالی مکر بدو حق سبحانه و تعالی چنانکه منقولست که حضرت موسی علیه السلام در مناجات  
گفت که خدایا او را حالتی چند مرادست میدهم که شرم می آید مرا که در آن حالات ترا  
ذکر کنم خدایا او را عالمیان فرمود که یا موسی ذکر من در همه احوال نیکوتر مکر و دست  
کردن و صلوات بر محمد و آل او فرستادن چون نام آنحضرت مذکور شود اگر خود یا  
دیگری عطش کند حمد کردن یا حکایت اذان کردن هرگاه بشنود و همچنین هرگاه  
حاجتی داشته باشد که دعوت او فریاد رساند و نتواند بعنوان دست زدن  
و غیر آن اعلام کند حرف زدن تصور ندارد و واجبست رد سلام و مکر و دست بسیار درنگ  
کردن چنانکه در خبر است که مورت بواسیر است و بچپ حکمتی با یکدیگر متوجه فکر



نشود بلکه هر کس که خاطرش متوجه دفع فساد بوده باشد تا سبب درنگ نشود و در وقت راست  
بهر حال و نقره سکه را با خود نداشته باشد مگر آنکه در کسبه بوده باشد و سکه را نگذارد  
کنند و این استواج استنجاء گفته بآنها که بگویند که باشد نه از نجاست مگر آنکه آنجا دیگر یافت  
نشود **فصل سیم** در اقسام وضو و وقت آن بر دو قسمت واجب و سنت اما وضو  
باید واجبست اول برای نماز واجب و طواف واجب بی دغدغه نماز برای مسافر  
کتابه قرآن هرگاه واجب بوده باشد بنزد یا شبیه نذر یا بواسطه اصلاح خلط قرآن که بزرگ  
مست شود بنا بر مذہب مشهور میان علمای واحوط و بعضی الحاق کرده اند اسم آبی  
و آن نیز احوطست و بنزد و سمره و عین و اما وضو سنتی است پس و سنتی بواسطه  
نماز سنت بعنوان اشراط که بی وضو نماز صحیح نیست و همچنین بواسطه مسکن کتابه  
قرآن سنت بنا بر مشهور و بواسطه طواف سنت بدون اشراط علی الاقوی و بواسطه  
پرداختن قرآن و خواندن قرآن و داخل شدن مسجد و نماز جنازه و بواسطه سستی  
در حاجت که موجب قضای حاجتست و زیارت قبور مؤمنان و بواسطه خواب  
خصوصا خواب جنب و اکل جنب و بواسطه جماع محکم پیش از غسل و جماع فاسد  
و جماع کردن کسی که غسل میت داده باشد و غسل نکرده باشد بواسطه ذکر جلیض در  
مصلی و بواسطه بودن بر طهارت و تازه کردن وضو بواسطه هر نمازی مخصوصا بواسطه  
نماز شام و خفتن و صبح سنت است چنانکه در خبر است که وضو بر روی وضو نور است  
برای الاهی نور و هر که تازه کند وضو را بی آنکه حدیثی از وی صادر شده باشد حق سبحانه  
تازه کند و او را فی آنکه استغفار کند و روایت کرده است که نماز حضرت ابی  
الحسن موسی بن جعفر صم بودم که وقت تمام داخل شد پس آن حضرت آبی طلبید و وضو  
ساخت بواسطه نماز پس فرمود که وضو از من کفتم فدای تو کردم وضو از من حضرت  
که وضو نماز هر چند وضو داری بدرستی که کسی که وضو سازد بواسطه نماز تمام آن  
وضو و کفار کثافت آن روز بوده باشد مگر کسی که وضو را برای نماز صبح  
سازد آن وضو و کفار کثافت آن شب او بوده باشد مگر کسی که وضو را در حدیث است

که بخورد

که بخورد وضو بواسطه نماز خفتن بخوبی میکند کثافت را و الله را که از وی  
نموده باشد و ظاهر بواسطه هر نمازی که وضو ساخت باشد و فاسد شده باشد بخورد و بخورد  
و بعضی از علمای معتبر گفته اند بنماز و طواف سجده شکر و سجده تلاوت را و همچنین  
جمیع مناسک حج غیر نماز و طواف نیز وضو خفتن بواسطه تنگی نماز واجبست  
بنابر مذہب جمعی و سنت است از برای ندی که از رجوعی شہوت بیرون نیاید و اگر از روی  
شہوت نیز بیرون آید بنا بر اشهر و اقوی و از برای ردی که عقیب بولی آید یا بعد از  
استبراء آبی بپایند که منتهی باشد یا اگر پیش از وضو استنجاء کرده باشد سنتست بعد  
از استنجاء وضو خفتن و احوط آنست که ترک نکند بواسطه خون آمدن از  
پیشی و قی کردن و تخلیل کردن که خون بیرون آید هرگاه طبعش را اگر ایتی بوده یا  
از منتهای بواسطه چهار سبب باطل خواندن مانند مدح و ذم و دروغ و بیج و بواسطه  
ظلم و مطلق کذب خصوصاً کذب بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم و بواسطه بوسیدن  
زن از روی شہوت یا دست مالیدن بفرج زن و بواسطه کلب و نجس **فصل**  
**چهارم** در واجبات وضو است و آن دوازده است اول نیت است و نیت چهار  
است از قصد دل با موری که نه کو خواهند و آنچه از نیت معتبر است بی دغدغه  
تعمیق فاعلت با قصد قربت در جمیع عبادات و قصد قربت عبارت از آنست که عبادت را  
و آنچه بواسطه مودعه آلهی و اطاعت او اعلای مراتب او آنست که عبادت تو  
از آن جهت کند که حق سبحانه و تعالی مستحق عبادتست چنانکه میقولست از حضرت  
امیر المؤمنین ص که آلهی من عبادت تو نکردم بواسطه خوف و درج و نه بواسطه طلب محبت  
و که چون دانستم که تو سزاوارتر به ستیغی ترا عبادت کردم و بعد از این بواسطه  
حیاء است چنانکه از آن حضرت میقولست که عبادت آلهی چنان کن که گویا او را  
می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و بگوید بواسطه محبت نیز میگوید  
و این محبت نیز بر سر تقسیمست قسمی بواسطه محبت ذات محضه و قسمی بواسطه  
صفات کمالیه او و قسمی بواسطه احسانها و اگر از اینها که نسبت به بنده کرده است



دیگر بواسطه قرب و نیز نیکو است بآنکه بسبب عبادت نزد حق سبحانه و تعالی بزرگتر مرتبه  
شود و با و مربوط شود و با و انس یابد و درین مرتبه نشایم از خود بینی است و لیکن  
همه کس تکلف نمیشوند بود بر رفع این معنی از خود الا من خضع لله تعالی بطلائع کلام  
و بعد از اینها دیگر بواسطه نیکو نعم الهی کردن نیکو است چون حق تعالی بربنده گان نعمها  
غیر متناهیها فیض ساخته در برابر آن نعم او را پرستش کند و بعد از اینها مرتبه خوف  
عقاب دینوی و آخری و طمع نعت دینوی و ثواب آخری است و در صحت  
چنین عبادتی خلافت اکثر علما را اعتقاد است که صحیح نیست و در حدیث  
بطریق حسن از حضرت امام جعفر صادق هم که تحقیق که عبادت در قسمت قوی  
عبادت الهی کردند از دوی خوف این عبادت مانند بنده کی کردن غلامان و گنیزان  
است که از ترس قایمندی میکنند و قوی عبادت محقق کردند بواسطه طلب ثواب  
و این عبادت مانند عبادت مزد و لذت و قوی عبادت الهی کردند بواسطه محبت  
او این عبادت آزادگانست و این بهتر بن عبادتهاست و بعضی را اعتقاد  
است که اگر محض خوف و طمع بوده باشد باطلست و اگر مخلوط بوده باشد با قصد  
قربت صحیح است خصوصاً نسبت بعوام که بسیار مشکل است ایشانرا خالص  
کردانیدن نیت ازین هر دو خصوصاً از خوف و درین قول قوی است و الله  
یعلم و چیزهایی که حرامست قصد ریاست و در حدیث متواتر مذکور است و واقع  
شده است و آنکه عبادت مرئی مردود درگاه الهی است و یا شرک خفی است  
و خود را از خالص گردانیدن در نهایت اشکالست چنانکه منقولست که شخصی  
نزد حضرت سید الانبیاء و المرسلین ص آمد که من اعمال از جهت رضای الهی میکنم  
اما چون شخصی مطلع میشود بر عمل من سراخوش می آید حضرت فرمود که خدای  
تبارک و تعالی قبول نمیکند عملی را که در و شرک بوده باشد و بعد از آن این آیه نازل  
شد که من کان یرحوا لقاء ربی فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشترک بعبادته و  
أخذ یعنی هر که امید دارد که روز قیامت حق تعالی از وی راضی بوده باشد یا او را  
عقاب

و الله اعلم

عقاب نکند پس باید که عملش میثقه بکشد خالص او جهاد و شرک نکند و الله عبادت  
پروردگار خود احدی را در حدیث از حضرت امام جعفر صادق ص که آنحضرت  
فرمود در تقیای این آیه که خوف هر میفرماید که لیکن گفتیم آنگاه احسن عملاً یعنی بخوبی  
بسیار نماید زیرا حق تعالی که کدام یکی از شما عملش نیکوتر است حضرت فرمود که مراد  
الهی آن نیست که کدام یک عمل شما بهتر است و لیکن مراد الهی آنست که کدام  
یک عمل شما درست تر است و درستی بهتر است الهی است و نیت درست پس حضرت  
فرمود که سعی نمودن در خالص کردن این عمل سخت تر از عملست و عمل خالص است  
که نخواهی که شخصی ترا بان عمل رسانیش کند بجز از حق سبحانه و تعالی و نیت افضل از  
عملست بدستی که عمل همین نیت است و دیگر منقولست از معاذ بن جبل که روزی  
ردیف رسول خدا ص بودم در راهی دیدم که حضرت رسول ص ایستاده و گفت  
الحمد لله ان خداوند مرا که حکم میکند در خلق خود با آنچه دوست میدارد پس حضرت  
فرمود که یا معاذ من کفتم لیکن یا رسول الله سید المؤمنین دیگر آنحضرت فرمود که یا معاذ  
من کفتم لیکن یا رسول الله امام الحجة و نبی الرحمة پس حضرت فرمود که خبر میدهم ترا  
بچیزی که سبب بقاءش را خبر دهم که اگر او را حفظ کنی نفع کند ترا عیش تو و اگر  
بشنوی و بان عمل نکنی ترا حجتی نخواهد بود نزد حق تعالی پس حضرت فرمود که حق تعالی  
بوقت فرشته آفریده است پیش از آنکه آسمانها را بیاورند و در هر آسمانی فرشته مقرر  
فرموده است و این ترابعظن خود بزرگ گردانیده است و هر یک از ایشانرا بر دوی  
از دوی آسمانها در بان گردانیده است پس چون حافظان اعمال عمل بنده را می  
نویسند از صبح تا شب آن عمل را بالامی برند که در لوح محفوظ ثبت نمایند و او را  
نور است یا فتنه نور آفتاب تا آسمان اول می رسند پس حفظ میکنند چه عیبت  
و چه بسا و عمل محبت که این بنده کرده است بلکه در بان آسمان اول میگوید یا بنده  
و این عمل را چه عیبی است صاحب زبده من بلکه عیبتم پس کسی که عیبت کرده است  
بخی که ارم که عملش از من بگذراند و پروردگار من مرا عیبت کرده است پس



روز دیگر حافظان اعمال علی را بالا برند که غیبت نگذرد و او را نیکو بسیار  
دانند تا با آسمان دویم رسند آن ملک که در آسمان دویم است گوید بایستید و این عمل را  
بر روی صاحبش بنید که غرض این بنده از این اعمال دنیا بود من موکل ام که هر عملی  
را که بواسطه دنیا کنند بواسطه الهی نکند از م که بالا برند حضرت فرمود که پس حافظان  
عمل علی را بالا برند که این عید باشد و خوشحال بوده باشند از کثرت صدقه  
و نماز تا با آسمان سیم رسند پس ملک آسمان سیم گوید که بایستید و این عمل را بر روی  
و پشت صاحبش بنید من موکل ام بگویم که این مرد عمل کرد و این در  
چهارم تلکبر کرد و مردمان پروردگار من مرا امر کرده است که نکند از م که عملش را از  
من بگذرانند پس حضرت فرمود که حافظان اعمال علی را بالا برند که این عیوب بند  
باشند و خوشی دهد مانند ستاره درخشان در آسمان و او مقرون بوده باشد بتسبیح  
دروازه و حج تا با آسمان چهارم برسند پس ملک که در آسمان چهارم است گوید بایستید و این  
عمل را بر روی و پشت صاحبش بنید من ملک عجبم این مرد عجب میکند و مکان  
میکند که کاری کرده است پروردگار من مرا امر کرده است که نکند از م که عملش را از من  
بگذرانند پس حضرت فرمود که حافظان اعمال علی را بالا برند مانند عروسی که بخانه  
نشوهر برسد و مقرون بوده باشد این عمل بجهاد و تصدق میان نماز و اوقاف و اولاد او را  
صدائی بوده باشد مانند شتر و روشنی مانند روشنی آفتاب تا با آسمان پنجم برسند آن  
ملک گوید بایستید من ملک حدم بنید این عمل را بر روی صاحبش و بر پشتش  
انوار برسد رستی که این بنده حدم میر و طالبان علم و عابدان را چون می بیند که شخصی  
بر روی زیادتی میکند در علم و عبادت بر روی حدم میر و دوری می افتد و سخنان  
نیکوید پس عمل او را در کثرتش می اندازند و لغت میکند او را عمل او پس حضرت  
فرمود که حافظان اعمال عمل بنده را بالا برند که مقرون است بنماز و زکوة و حج  
و عمره و با آسمان ششم می برسند ملک که موکلت با آسمان ششم میگوید بایستید  
که این صاحب رحمت این عمل را بر روی صاحبش بنید و چشمهاش را بگشاید

که صاحب

که صاحب این عمل هم نمیکند کسی را که چون می بیند که بنده این بنده کان الهی خراخروی  
یاد نبوی با و بنید شجاعت و خوشحالی میکند امر کرده است مرا بروردگار من که  
نکند از م که عمل او را از من بگذرانند پس حضرت فرمود که حافظان اعمال علی بنده را بالا برند  
که مقرون بوده باشد بجهاد و اجتهاد و دوری و برپایی کای و عبادت و طاعت بسیار  
او را صدائی بوده باشد مانند رعد و روشنی مانند برق و با او سه هزار فرشته بوده  
باشد و از این عیوب مبری بوده باشد پس آسمان ششم میگوید که موکلت با آسمان  
گوید بایستید و این عمل را بر روی صاحبش بنید من ملک حجابم می گوید که از م که  
بالا برند علی را که از برای خدا انبوه باشد بدستی که غرض او این است که نزد  
بزرگان بلند مرتبه باشد و در مجالس او را بنیکی یاد کنند و آواز او بشنوند  
رو در پروردگار من امر کرده است که نکند از م که عمل را بالا برند تا خالص از برای  
رضای خدا انبوه باشد پس حضرت فرمود که حافظان اعمال علی بنده را بالا برند و بسیار  
خوشحال بوده باشند که مقرون بوده باشد بنماز و زکوة و حج و عمره و خلق نیکو  
و همیت خاموش بودن از مال یعنی و ذکر بسیار پس ملائکه بوقت آسمان با آن بخت  
ملک متبعه کنند آن عمل را تا از همه جایها بگذرانند تا بهر من حق سجده و تعظیم  
در جانی که عزت است بواسطه عرض پس این فرشتگان کواهی دهند از جهت این بنده  
بعمل و دعای حق و تقوی نماید که شما حافظان عمل بنده من مطلع بر آنچه  
در ضمیر است پس بدستی که این عمل را خالص از جهت من نگذرد است بر او با لغت  
من پس ملائکه گویند بر او با لغت تو و لغت ما و آنکه درین خبر سه مرتبه ریخته  
شده است دور نیست که نسبت باشی خاص مختلف بوده باشد مرتبه اول رعایا  
ظواهر بوده باشد مانند ریای عوام مرتبه دوم ریای پنهان بوده باشد مانند  
ریای خواص مرتبه سیم ریای خفی از آن بوده باشد و آن ریای خاص الخاص  
ای عاقل نیکو بدتر نماید معنی این حدیث و سعی نماید اصلاح حال خود که عباد  
شایسته بسیار شکست و مؤید این حدیثست قول الهی که انما یتقبل الله



من التثمين ومن بایه قصد مخالفت قربت نكته مانند سر داشتن و گرم شدن بدن بایه  
سر دو گرم که اگر مقصود همین بود مباد و وضو و غسل باطلست و اگر ضم کند این  
نیت بایه قربت اگر مقصود اصلی اینها بوده باشد آن نیز باطلست و اگر مقصود اصلی  
وضو و غسل بود مباد و اینها بالعرض بوده باشد اشهر است که صحیح است و اگر بر دو  
مقصود بود مباد و جمع گفته اند که عبادت او باطلست چون خالص نیت و احوط  
آنست که بطلان آن نیت عبادت نكته و سعی نماید در تصفیه نیت و با خود در نیت  
کند که مطلوب او درین فعل غیر رضای الهی نیست مگر ضمیمه آن نیز موافق رضای الهی  
بوده باشد مثل آنکه بخواهد بوده باشد و از آب سرد مزه یا بد یا بد گرم رود بوسیله  
حفظ نفس که این ضمیمه نیز مطلوب الهی است یا مثل روزه قضا در ایام مبرکه  
واقع شدن یا عبادت کردن برابر مردمان که اینست که اینان یاد گیرند یا به  
سبب نمایند در عبادت حاصل آنکه آدمی حال خود را بهتر میسر اند می باید که نهایت  
وقت کند که کول نفسی شیطان درین نیات نخورد و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم  
دیگر از اموری که مشهور است که در نیت می باید قصد وجوب واجب و مذنب مذنب  
است و دلیل او بر ظاهر نیست ولیکن احوط آنست که حرکت نکند و همچنین خلافت  
در نیت رفع حدث یا استباحه صلوٰه یا موطا الطهاره بود دلیل وجوب این  
نیز ظاهر نیست و احوط آنست که قصد یکی از اینها بکند پس بهتر آنست که چنین  
نیت کند که وضو یا نماز از جهت مباح بودن نماز بواسطه آنکه واجبست از جهت  
رضای خدا و می باید که نیت را مقارن مستحق روی دارد و بهتر آنست که در وقت  
خسعتن رو جمع این معانی در خاطرش بوده باشد و آنرا علما گفته که جائز است  
نیت کردن نزد شدن دستها هرگاه دست خستنی مستحب بوده باشد و همچنین  
نزد مقصود استنشاق و احوط آنست که قصد آنرا بکند و نیت مقارن شدن  
رود دارد و دیگر می باید که در حکم نیت باشد تا فارغ شود از وضو یعنی نیت منافی  
نیت او نکند یا نیک قصد را کند ببعضی از افعال وضو یا قصد تبرع بعضی کند  
که آن

اند

که آن عضو وضوی او عیبت خواهد بود می باید که مرتبه دیگر او را بقصد رضای الهی  
بشود و بعضی گفته اند که وضوی او باطل میشود و جمیع این قول ظهوری ندارد مگر آنکه  
اعضای باقی خشک شده باشد که درین صورت از سر میگیرد و بعضی گفته اند که  
استهانت حکم آنست که با کلید وضو ختن از خاطرش رود بلکه بحال این  
نیت در خاطرش بوده باشد و این احوطست و درین باب چند مسئله است  
**اول** هرگاه چند حدث از روی واقع شده باشد که موجب وضو بوده باشد کافی است  
قصد رفع حدث مطلقا یا استباحه صلوٰه و در کار نیت که قصد کند رفع حدث بول  
یا غایط یا غیر آن را و اگر قصد رفع بول فقط کند اکثر علما بر آنند که صحیح است و احوط  
آنست که چنین نكته و همچنین هرگاه قصد استباحه صلوٰه مطلق کند ظاهر کافی  
بوده باشد و احتیاج نبوده باشد بقصد باقی چیزهای که سبب وضو مباح میشود  
مانند طواف مشرک کتابت قرآن و اگر قصد اینها نیز بکند بهتر است بآنکه قصد کند مباح  
بودن نماز و دیگر چیزهایی که بوضو مباح میشود و اگر قصد یک نماز کند مشهور  
آنست که همه بروی مباح میشود و بعضی گفته اند که همان مباح میشود و پس  
و بعضی گفته اند هیچ یک مباح نمیشود و وضوی او صحیح نیست پس احوط  
آنست که قصد نماز مطلقا کند و اگر قصد آن نماز و باقی نماز باقی چیزهایی  
که مباح میشود بکند بهتر است **دوم** هرگاه شخصی حدث او دایم بوده باشد مانند  
مستحاضه کسی که سلس البول داشته باشد یا مبطون بوده باشد اشهر میان علما  
آنست که اینها نیت استباحه صلوٰه میکنند و بعضی گفته اند که نیت رفع  
که خسته می تواند در این قول خالی از قوت نیست ولیکن قول مشهور احوط  
بنا بر قولی که نیت رفع حدث یا استباحه صلوٰه یا موطا الطهاره می  
باید برین اگر شخصی نیت وضوی کند بواسطه رضای الهی صحیح نخواهد بود که  
باو نماز کند و اگر وضو بزد بواسطه بودن او بر طهارت مشهور آنست  
که صحیح است و اگر وضو بزد بواسطه چیزهای که وضو باعث کمال اوست مانند



فرائض و آن و دخول مسجد مشهور است که این وضو نماز نیز میتوان کرد اگر  
در حال وضو قصد کند وضو میبزم که آن چیز را بر وجه احوال واقع بزم و  
اگر بواسطه خواب بوده باشد بآن وضو نماز نمیخوان کرد و بعضی گفته اند که  
صحیح نیست تا بواسطه مزوط بالعلم یا واقع شد و چون اظهار است  
که نیت قربت کافی است بهم وضو نماز میتوان کرد و الله اعلم **چهارم** هرگاه  
تجدید وضو کند و بعد از آن بخاطرش آید که وضوی سابقش باطل بوده  
ظاهر او وضوی او صحیح است و بنا بر اشتراط نیت و رفع حدث و استباحه صلو  
وضوئی او صحیح نیست و احوط آنست که وضو را بشکند و وضوی دیگر بواسطه  
نماز باز دو همچنین هرگاه یقین در طهارت داشته باشد و شک در حدث و بعد  
از آن وضوی احتیاط بنیت صباح بودن نماز باز دو و بعد از آن بخاطرش  
آید که وضوی سابق او باطل بوده ظاهر او صحیح بوده باشد و احوط درین صورت  
نیز آنست که وضو را بشکند و از سر باز دو اگر از روی غفلت بی انگار اعتقاد داشته  
باشد که وضو ندارد و وضوی بقصد استباحه صلو باز دو و بعد از آن بخاطرش  
رسد که وضو نداشته بوده است ظاهر او وضوی او صحیح بوده باشد **پنجم** هرگاه در  
اشنای وضو قصد کند وضو غیر بزم و بعد از آن فعلی جنبه بی نیت واقع سازد  
ظاهر آن فعلها باطل بوده باشد و از اینجا گرفته نیت کند و تمام کند و بعضی گفته  
اند که باطلست و از سر گیرد و احوط آنست که چنین ننگد و اگر بکند وضو را بشکند یا  
اعضای وضو را تمام خشک کند و از سر گیرد بهتر است و همچنین در اشنای وضو اگر اراده  
حدی نماید و حدث ننگد جمیع گفته اند که وضوی او باطل میشود و بهتر آنست که بشکند  
و از سر گیرد و اما اگر جزم بحدی کردن ننگد بلکه محض کشیدن خاطر بوده باشد ظاهر اقصو  
نداشته باشد و اگر قصد سر بردن وضوی کند و پس در اشنای قصد بیا کند بعضی  
از اعضای وضو نیت را تجدید کند و آن عضو را با ما بعد آن بشوید و همچنین اگر  
واجب را بقصد نیت بجای آورد اگر کلاه وضو باشد از سر گیرد و اگر بعضی باشد نیت  
کرده

کرده او را تمام کند اگر وضو را بشکند و از سر گیرد بهتر است و اگر سستیهای وضو را  
بقصد واجب بجای آورد مثل مضطرب شدن و مستحاک کردن ظاهر او وضوی او صحیح است  
با نیت و قصد غلطی کرده است و بهتر درین صورت نیز آنست که وضو را بشکند و تازه  
کند و اگر غیر وضو را قصد وضو کند مثل بعضی از سر را بار و بنشیند بعضی از باز در  
باید بشوید یا بعضی از سر و را با سر مسح کند یا زبانه از قدر واجب در پاسخ کند  
بقصد وجوب جمیع گفته اند که وضوی او باطلست و بعضی گفته اند که صحیح است و قصد  
او باطلست احوط آنست که درین صورتها وضو را بشکند و از سر گیرد و اگر در اشنای  
وضو مشغول کاری دیگر شود پس اگر اعتراض کرده باشد از وضو و آن کار را کند وضو  
آنست که باطلست و اگر قصد وضو دارد و در اشنای آن کار را بکند ظاهر او اگر لغو  
وضو خشک نشده باشد وضو را تمام میکند و بعضی گفته اند که اگر فعلی بکند وضوی  
او باطل میشود **ششم** هرگاه شخصی مشغول الزمه بمزوط بالعلم یا بوده باشد مثل نماز  
و طواف و اراده کردن او داشته باشد طهارت را بنیت واجب میسازد و اگر چه غوطه  
کند در آن زدوی بکند بنیاب میشود و بهتر آنست که اراده داشته باشد کردن آنرا  
بی نامای عربی بلکه بهتر آنست که مقصود او وضو بوده باشد از برای نماز نه نماز  
بوده باشد از جهت وضو چنانکه شخصی خواهد که وضو بواسطه نماز قضای باز دو  
و مقصود بالذات وضو بوده باشد نه نماز و اگر چنین شخصی وضوی بنیت است  
بباز دو از برای نماز واجب از روی عمد یا سهو مشهور است که وضوی او باطلست  
و بعضی گفته اند که صحیح است و همچنین اگر اراده نماز است داشته باشد در وقت  
نماز واجب و نیت است بکند اشهر آنست که صحیح نیست و درین صورت  
خالی از قصور نیست نیت وضوی او و اگر کسی مشغول الزمه بوده باشد و قصد  
کردن نماز نداشته باشد وضو را بقصد واجب باز دو جمیع گفته اند که وضوی  
او صحیح است و خالی از قصور نیست و احوط آنست که بشکند و تازه کند و اگر مشغول  
الزمه نبوده باشد وضوی است باز دو بقصد استباحه صلو است و بنیت



ظاهر بآن وضو نماند واجب میتوان بعد از دخول وقت و همچنین اگر بعد از دخول  
مسجری یا تلاوت قرآن بوده باشد بنا بر شهر مورد و خالی از قوفی نیست و اگر دخول  
الزم نبوده باشد پیش از وقت وضو را بقصد واجب باز در مشهور است که  
وضوی او باطلست و بعضی گفته اند که صحیح است احوط آنست که بشکند و تازه کند  
و اگر غازی کرده باشد احوط آنست که آنرا اعاده و اگر چند روز چنین کرده باشد  
بعضی گفته اند که نماز نای که بوضوی اول کرده است اعاده کند و باقی صحیح است  
و احوط اعاده همه است و اگر شک داشته باشد در دخول وقت و نتواند آنرا تشخیص  
وقت کردن بیقین نیست می تواند کرد بواسطه نماز سنت و اگر بعد از آن  
ظاهر شود که وقت شده بود در حال وضو ظاهر را صحیح بود باشد و احوط آنست که  
بشکند و اعاده کند و اگر درین صورت قادر بوده باشد بر تشخیص وقت و نگردد بانه جمعی  
گفته اند که وضوی او باطلست و خالی از قوفی نیست صحت او ولیکن احوط شکستن  
و اعاده کردن نیست و اگر شک داشته باشد در شغل ذمه پس اگر با قضا قضای محقق در  
ذمه باشد بشکند و آنقدر نکرده است که او را علم باطلن قریب بعلم بهم رسد که کرده است  
نیست و جوب میکند و اگر همیشه نماز کرده است و قضای ندارد ظاهر اینست که اگر اخلال  
بواجبات نماز کرده است یا نکه مثلا قرات را درست بخوانده است یا ملاحظه عبادت  
و نمازات بر وجه شرع نکرده است درین صورت نیز نیست و جوب میکند و اگر جمیع  
واجبات را با خیر ابطع جای آورده باشد و بخاطر ندانسته که نمازی از وی فوت شده است  
نیست سنت میکند ولیکن چنین فرضی درین زمان نادر است و بنا بر آنچه سابق  
ذکر کردیم که نیست و جوب و مذنب در کار نیست ظاهر در جمیع این صورت نیست  
قریب کافیت **پنجم** احوط آنست که پیش از وضو را یکجا کند و متفرق سازد  
بر اعضای یا نکه بر وضوی را نیست تازه کند و اگر بکند ظاهر را صحیح بوده باشد  
**ششم** احوط آنست که شخصی چپ و کند که نیست استباحث کند نه رفع  
حدت و همچنین شخصی که مسح بر موزه کند در حال تقیه یا اضطراب یا

کند

بودن

یارا بشود در حال تقیه **هفتم** از افعال واجب وضو شدن روی است و حد و بدلی را  
از رستخا موقت ناذقن و به نیزها آنقدر است که انگشت مبین و میانین بروی  
یکدیگر و غیر مستوی خلفه جوع بمستوی الخلفه میکند مانند کسی که دست او در خور  
روی او نبوده باشد یا نکه دستش بزرگی بوده باشد و در پیش کو یک یا وضوی سرش بلند  
در آغوش باشد یا نیز بر آمده باشد و احوط آنست که بهلمی روی را تا گوشهایش بشوید  
بقصد آنکه اگر مطلوب دست رع بوده باشد فیهما و الا عبثی بوده باشد و واجب نیست  
تخلیل ریش و کشیف که بشوید نمایان نبوده باشد یا اگر نبوده باشد مشکل بوده باشد  
رسیدن آب بآن و احوط آنست که ریش را خفیف و شرب و ابرو و مژه را  
و میانین را نیز آب بزرگ آن رساند اگر کشیف نبوده باشد و احوط و انشهر  
آنست که ابتدا از بالای روی بکشد و اندکی از سر را نیز بشوید تا به یقین روی  
غسته شود و هر چه از ریش از روی ذقن گذشته باشد یا از اطراف روی بیرون رفته باشد  
شستن آن واجب نیست ولیکن مستحب است و احوط آنست که چنان کند که آب  
به تمام جویان جریان برسد و در بعضی گفتا بعضی نکرده خصوصاً بچشمهای و مانند  
کوی چشم و سوراخهای بینی آنچه ظاهر بوده باشد و بهتر آنست که بیشتر با نکر  
آبی روی را تر کند تا خشکی و جری ابر طرف شود و روی را بشوید کند تا آبی  
که بر بزرگ جای او روان شود و آب بر بزرگ اول مرتبه بعد از شستن آب بزرگ  
و بعد از آن آبی دیگر بزرگ و بعد از آن محو جرس رسیدن آب شود و هر چه باقی است  
آبهای که لا روی بر بزرگ آب نرسد بیشتر بزرگ و لیکن بهتر آنست که سعی  
نمایند که با ده از دو آب نرسد و نهایت احتیاط آنست که هر چه از ریش کشیف  
و ابروی کشیف و شرب کشیف که ته آن جا بجا نمایان شود باشد آب برسانند و اگر  
بهیچ سوراخ در دست باشد پس اگر سوراخ فراخ بوده باشد بچفتن که در زبان  
نمایان بوده باشد آب بآن برسانند و اگر شک نبوده باشد احوط آنست که برسانند  
و اگر نرسد ظاهر را قصور ندانند و اگر روزه دار باشد و باقی آب کشیده آب



هم چو جابرسه بترتیب صحیح است و منو و احوط است که آب بریزد و دست باله تا آب  
بر جابرسه و احوط است که هرگاه یک مشتق بفعل آید تمام دیگر نشوید و اگر بشوید  
بآن آب مسح نکنند و مشتق سیم بر عتقت و دغدغه بطلان و منو میشود و خصوصاً  
اگر بان آب مسح کند **سیم** از واجبات و وضو مشتق دستها است از مرقف تا سر  
انگشتان با تقدیر که مشتق صادق آید و چنانکه علماء ذکر کرده اند اقل غسل  
است که آب از بوی بموی روان شود اگر چه بجا و نیت دست بوده باشد و اگر  
میان انگشتان که واجب است مشتق مرقفها بالا میاید بوی باید اندکی بالاتر  
نشوید از باب مقدمه همچنین است که واجب است ابتدا از مرقف کردن  
و این همه احوط است و شخصی که دست او بریده باشد از پایین مرقف آید بماند  
است بشوید و اگر از مرقف بریده باشد احوط است که شستن بشوید بلکه تمام  
بازو را بشوید احتیاطاً و اگر انگشتان زیادتی داشته باشد یا کشت زایدی  
بوده باشد زیر مرقف آنها را بشوید و اگر دستی دیگر زیر مرقف بوده باشد اگر شخص  
نبوده باشد که زیاده است دغدغه نیست که هر دو را می باید شستن و اگر  
مشخص باشد انگشت است که زاید را نیز می باید شست و این احوط است  
و اگر کشت زاید از بالای مرقف بزیاده افتاده باشد شستن آن در کار نیست  
مگر آنکه متصل باشد به بزرگ درین صورت محاذی مرقف است می شود ظاهرش  
و باطنش را نیز اگر چه مانده باشد و اگر دست زاید از بازو جدا شده باشد پس اگر  
بازو دست اصلی امتیاز نداشته باشد با آنکه در هیئت و قوت مثل یکدیگر بوده  
باشد هر دو را از مرقف بشوید و اگر متماز بوده باشد اصل را بشوید و حیوان را بیدار  
احتیاطاً بهتر است که چهار انگشت اول را شست که خشکی و جری او بر طرف نشود و اول  
بر بان آب بر پشت دست بریزند و بعد از آن بشکند دست از مرقف بالاتر  
و زان بر عکس این و بعد از آن چنان کند که بعنوان جریان آب به هم جا  
مانند و انگشتی برسد حتی میان انگشتان و واجب است تحلیل نمودن

چونای

چونای که آب بدون تحلیل بان نمی رسند مانند انگشتی و دیگر احتیاط کند که آب بعنوان  
جریان بریزد بر آنها برسانند و اگر آنکه هم رسد و دست یا خون بمیرد و در زیر پوست اگر سوراخ  
نداشت با آن آب برسانند بریزان در کار نیست و اگر سوراخ داشته باشد پس احوط است  
که آب را با آب دیگر بریزان برسانند و آن خون بسته بماند اما ممکن بیرون آورد و احوط  
است که هرگاه خون در ناخن بمیرد و در وقت که فتن ناخن که ناخن خون در ناخن  
باشد مسح کند تا جایی که ناخن بر طرف خود و جمیع از عکس گفته اند که واجب است  
بر این آب بریزد ناخنهای او اگر چه یکی داشته باشد می باید بیرون کردن و آن قول  
احوط است بلکه بهتر است که ناخن او در ناخن نبوده باشد و احتیاطاً تمام کند و در  
کشتن ناخنها و برسانیدن آب بریزد آنها را شست که در دستها واجب است  
بر این آب بریزد بوی اگر چه کثیف بوده باشد و همچنین آن سوراخ بشوید و همچنین  
ناخنهای بسیار در زان شده باشد انگشت که مشتق ناخن واجب است و احوط است  
که زیاده از یک مشتق بفعل نیارد و اگر بسیار مسح بان نکند و مشتق سیم بر عتقت  
بی دغدغه و مسح بان نکند **چهارم** از واجبات و وضو مسح سر است و واجب است  
مسح پیش بر بان قدری که مستقیم بفعل آید اگر چه بیک انگشت بوده باشد بهتر  
که با دو انگشت باشد و احوط است که مقدمه آن انگشت مسح کند بلکه انگشتان در طول  
و عرض سر با انگشت انگشت را در پیش سر نهاده و مقدمه سر را شست و انگشت دست  
حرکت دهد و احوط است که بشکند انگشتان مسح نماید مگر آنکه نتواند بوسیله غرض  
که به پشت آن میتوان مسح نمود و اگر انگشتان نتوان بشکند کف کند و الا نیست  
آن و بهتر است که زیاده از سه انگشت مسح نکند و احوط است که از بالای سر  
کشد و از عکس گفته ظاهر است بوده باشد و احتیاطاً آنست که مسح نماید که آب  
بسیار در دست تمام کند اقل غسل بفعل آید و واجب است مسح بر پشت و بر بوی  
مستقیم بان که بکشیدون آن از مرقف سر چون نموده زانها را شست از آنکه  
موی بر زانها باشد تا مسح بر آن میان گیرد بشود که باز از پیشه است و با او از جوی







بشود و دیگر در این حق که گفتند را مقارن شستن رو داشته باشد و دست راست را  
 بر تپه دیگر بشوید و با بعد شستن با دست راست داشته باشد و مشورا از سر گیرد  
 و اگر دست چپ را بر دست راست مقدم دارد پس اگر از روی نسیان کرده باشد  
 دست چپ را بر تپه دیگر بشوید و مشورا بکشد و بشرطی که اعضای سبب بق خشک  
 نشده باشد که در آن صورت و مشورا از سر بگیرد و اگر غرض اعضا را بشوید  
 مقدم داشته باشد مشهور است که حکم او حکم نسیان دارد و احوط آنست که مشورا  
 بشکند و از سر بگیرد **فصل** از واجبات و منوطات آنست و در تفسیر آن خلل  
 میان علما بعضی گفته اند که عبارت است از بی در پی شستن اعضای وضوئی فایده  
 عرفی پس اگر فایده کند بعضی گفته اند وضوئی او باطلست و بعضی گفته اند نا  
 مشروع کرده است و وضوئی او صحیح است و بعضی گفته اند که مراعات جفاف است  
 و در تفسیر این نیز خلافت بعضی گفته اند که می باید که اعضای سابق بهج  
 چه خشک نشده باشد و بعضی گفته اند که می باید که عضو تمام خشک نشده باشد  
 اگر بعضی از عضو خشک شده باشد قصور ندارد و بعضی گفته اند که عضو  
 سابق بر آن عضو می باید خشک نشده باشد اگر پیشتر از آن خشک شده باشد  
 قصور ندارد و بعضی گفته اند که عضو هم خشک نشده باشد که اگر بعضی از اعضا  
 سابق تر بوده باشد مانند ریش و منار و ابرو و صحیح است اگر چه باقی خشک شده  
 باشد این قول اقوی است و بعضی گفته اند که در حال اختیار می باید بی در پی بشود  
 و در حالت اضطرار عایت خشک شدن کند و این قول احوط است و اگر مشغول  
 افعال وضو بوده باشد و حرکتی کند در اثنا قصور ندارد **فصل** واجبست که  
 اعضای وضو را در حال اختیار خود بشوید و مسح کند و جایز است که دیگری  
 بشوید در حال اضطرار در بین صورت خود نیت میکند و شخصی که او را وضو  
 میدهد اعضای او را بشوید و اگر آن شخص نیت کند احوط است باین عنوان  
 که وضو میباید بین شخص را از برای خدا و اگر شخصی بدو نیت وضو دهد

لازم است اجرت دادن و اگر ممکن بود باشد که اعضای وضو را با بعضی از آن را آب  
 فرو برد بعد از نیت نگذارد که دیگری او را وضو دهد و اگر ممکن بوده باشد که دست او را  
 داشته باشد اعضای مسح بکشد بر دارد و بکشد و الا آب از اعضای وضوئی او بردارد  
 و سر با پای او را مسح کند و چون عذر او بر طرف شود باین وضو اکتفا می تواند کرد  
 و بواسطه نازی دیگر احوط آنست که وضو را بشکند و اعاده نکند **فصل** واجبست  
 پاک کردن آب و پاک کننده بودن آن نیز پاک کننده وضو نبوده باشد و اگر غیر آب نجس  
 یا قاتل شود تمیز کند و اگر آب مطلقا یافت نشود و کلا فی داشته باشد احوط آنست  
 که با تیمم وضو بکتاب مسازد باین عنوان که اگر مطلوب نیت رع بوده باشد فیه و الا  
 عیبی بوده باشد و اگر آب نجس شود آب نجس و غیر آن آب نداشته باشد مشهور است  
 که هر دو وضو میسرند و اگر با اینها تیمم کند احوطست **فصل** واجبست که  
 اعضای وضو پاک بوده باشد بنا بر مشهور باین معنی که هر عضو پیش از شستن آن پاک  
 بوده باشد و اگر عضو نامی دیگر نجس بوده باشد قصور ندارد و بعضی گفته اند که اگر اعضا  
 شستن مثل رو و دستها نجس بوده باشد و آب کثیر یا جاری فرو برد بقصد شستن  
 وضو از آن نجاست میرود و بفعل می آید و این قول خالی از قوت نیست و لیکن  
 احوطست بلکه بهتر آنست که اول اعضای وضو را از نجاست پاک کند و بعد  
 از آن متوجه وضو شود تا فاعله بفعل نیاید **فصل** واجبست که آب وضو طایع  
 بوده باشد یا نیکو بلکه او بوده باشد یا صاحب رخصت مسج داده باشد یا نفی  
 حال صاحب را دانده راضی است مثل آنکه همان شخصی بوده باشد یا صدیق دوست  
 او بوده باشد یا بر مشهور پس اگر از شخصی در دیده باشد یا زور گرفته باشد  
 و وضو زد صحیح نیست و در مانند نه تا که نیت در حال نیست که مسلمانان راضی  
 اند از وضو ساختن بان ظاهر ادعیه نموده باشد وضو ساختن از آن و اگر  
 غضب کرده باشد از احوط آنست که از آن وضو استفاده نکند آن دیگر یافت  
 نشود که وضو میسرند و احتیاطا تیمم نیز میکنند اگر عالم بغصب است آن نبوده باشد

اگر وضو را با تیمم  
 آن وضو را با تیمم  
 اگر وضو را با تیمم



و بعد از وضو مطلق شود اگر بعد از نشستن اعضای مقصود بوده باشد وضوی او صحیح است  
و اگر از او نشسته غصبت است آب او وضو سازد و بعد از آن بجاظرش آید احوط آنست  
که وضو را بشکند و اعاده کند و اگر نمازی کرده باشد اعاده کند در وقت بنابر مشهور و  
احوط آنست که اگر وقت نیز بیرون رفت باشد قضا کند **و از دهم** واجبست که سراج  
بوده باشد مکانی که در وی وضو می سازد با نیکو ملکه و بوده باشد با نیکو ملکه احدی ننشوده باشد  
یا مازون بوده باشد باذن صریح یا نحو ی باشد به حال بنابر مذهب جمعی از علما که اگر در مکان  
مغضوب وضو زد وضوی او باطلست هر چند آب مغضوب نبوده باشد و بعضی گفته  
اند که وضوی او صحیح است اگر چه گناه کرده است بسبب بودن در مکان مغضوب و این قول  
اقوی است و لیکن اول احوطست و همچنین احوط آنست که از طرف طلال و نقره وضو نشود  
خواه مانند آفتاب و خواه مانند طشت که آب در وی میریزد که جمعی گفته اند که وضوی او  
باطلست و بهتر آنست که در اصل طرف نقره نداشته باشد و صورت شیر نه داشته باشد  
**فصل پنجم** در مستیهای وضو و آن بیست و دو است **اول** مسواک گرفتن  
و آن عبارتست از مالیدن دندانها بچوب یا کهنه یا انگشتان و افضل آنست که بچوب  
تر بوده باشد و انگشت آنست که بچوب اراک بوده باشد و مسواک کردن از نشستنهای  
مست که است مطلقا خصوصا بواسطه وضو نماز و بعد از خواب خصوصا بواسطه  
نماز شب چنانکه منقولست از حضرت ابی عبد الله عم که آنحضرت فرمود که چون  
از خواب برخیزی بواسطه نماز شب مسواک بکن که فرشته می آید و دهان بدکان  
میگذارد و بر حرقی که تلاوت می نمائی با آسمان میبرد پس می باید که دهانت خوشبو  
بو بود و مانند منقولست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اگر نیت قیامی  
بر آنست من هر آینه واجب میباشم من که نزد وضوی هر نمازی مسواک کند و  
منقولست از حضرت امام حسن باقر و امام جعفر صادق عم که در وقت نماز با مسواک  
برشته است از بختاد رکعت بی مسواک و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست  
که در مسواک کردن دوازده خصلتست از سنت پیغمبر است و طریق آنست

و باید

پاک گفته و دهانت و جلادیند و چشم پرست و خداوند عالمیان را خوشنود مسواک زد و  
دندانها را سفید میکند و زردیهائی که بر دندان می چسبید او را میبرد و بی دندان را  
سخت میکند و آتشهای طعام می آورد و بلبغ را زایل میکند و حفظ را زیاد میکند  
و حس را مضاعف می سازد و فرشتگان بسبب آن خوشحال میشوند و میباید  
که زیاده از سه روز ترک مسواک نکند و بهتر آنست که مسواک را بعد از نماز کند  
بطول آن و بهتر آنست که از ریشه درخت مسواک نکند بلکه از شاخ آن بکند و  
در حمام و بیت الخلا مسواک نکند و اگر در حال وضو مسواک را بخوردند آشته باشد باطلست  
ایهام و شهادت مسواک کند و بهتر آنست که مسواک نرم بوده باشد که پاس دندان را  
رازش نکند و اگر خشک بوده باشد بآب اندازد تا نجیب سرش را بداند آن  
نرم کند و بعد از آن مسواک کند و بعد از مسواک کردن مسواک را بشوید و بقیعت  
که کودکان را نیز عادت فرماید مسواک اگر دندانها ضعیف بوده باشد که از مسواک  
کردن ضرر یابد ترک کردن آن بد نیست و اگر مسواک را در دهان حرکت دهد بر دندانها  
سخت بفعول میاید هر چند چوب را در دهان بکند بهتر آنست که به آله عاج کند نه آنها  
را زایل کند و ظاهر این مسواک یکبار مسواک کردن قصورند آشته باشد **دوم**  
چون ظرف آب وضو را اگر سر باز باشد بدست راست گذارد بنابر مشهور و در بعضی  
معتبره و اقیقه آنست که در برابر خود گذارد و این اولی است و اگر ظرف که بسته  
باشد بدست چپ گذارد **سوم** پیش از انگشتان بردارد و گفت که ظرف را بکن  
کند و آب بدست راست کند و از دست راست بدست چپ کند و دستها را تا بند  
دست بشوید یکبار اگر بعد از خواب یا بول بوده باشد و دوبار اگر بعد از غایط  
بوده باشد و این دعا را بخواند که **بسم الله و الحمد لله الذي جعل الماء طهورا و الاطعمه خشا**  
و اگر بعد از بول نیز دوبار بشوید بهتر است و اگر ظرف سر بسته باشد یا آب جاری  
یا گریزنده باشد مشهور آنست که شستن مستحب نیست و بعضی گفته اند که  
شستن در این بد نیست **چهارم** دست راست را بآب کند و یکف آب بر آید



دارد و برگردد از آب بواسطه رود بواسطه دست راست آب از دست راست بردارد  
و برگردد بدست چپ کند و بدست چپ دست راست را بشوید و اگر بدست چپ بردارد  
بواسطه شستن دست راست نیز میگوید **پنجم** دست بآب کند بواسطه شستن  
این دعا بخواند که بسم الله بالله اللهم اجعلني من الخواصين واجعلني من المطهرين و اگر  
این دعا را نیز بخواند بهتر است بسم الله بالله و خير الاسماء و خير الاسماء و توفيقا لهم  
عن قاضی السمرقانی و توفيقا لهم في الارض الله الحكيم الذي جعل من الماء كل شئ حيا و احلى  
قلبي يا ايمان اللهم تب علي و طهرني و اقرضني بالحسن و ازرني بكل الدين احب و افتح  
لي بابي من عندك يا جميع الدعاء و اقل ربنا بسم الله است باید که هر کس آن کند  
به رستی که منقوله است از رسول خدا است که هر گاه بسم الله در وضو میگوید کل بدست یاک  
میشود و چون بسم الله میگوید پاک میشود مگر آنچه آب باورسیده است و اگر بسم الله را  
در اول فراموش کند در اثنای وضو بگوید و همچنین اگر بعد از وضو بگوید یا ايمان  
در اثنای گفتن خوب بوده باشد و در وقت ریختن آب بر سر و نیز بسم الله بگوید  
**نهم و دهم** مضطرب است شقاق است و مضطرب عبادت از آب بدین کردن  
و کمرد اندیدن در دکان و بیرون کردن و استنشاق عبادت از آب نزد دینی  
بردن و بالا بردن و بعد از آن بیرون کردن و اگر علی گفته اند که سه مرتبه کند هر یک را  
و بدینست عمل یان و گفته اند که در حال مضطرب انگشت ابرهام و شهادت را در آغل  
دکان کند و آب با قضا حنک برساند و برهلوهای دندانش را و بنمزد آنرا بخواند  
و در استنشاق بقوت آب بالا کشد مگر آنکه روزه باشد که مبالغه نکند و انگشت  
به بینی کند تا آنچه باشد بیرون آورد و عمل با اینها بدینست اگر چه دلیلش واضح  
نیست و احوط است که اول مضطرب تمام کند و بعد از آن استنشاق کند  
**هشتم** نیت را بدل کند و بزبان نگوید مگر آنکه نیتواند بیاری زبان **نهم** روی  
بدست راست نشوید نه بدست چپ و نه بر هر دو دست مگر در حال تقیه و مسح  
سر و پای راست را بدست راست کند و پای چپ را بدست چپ چنانکه در نیت

**دهم** در حال وضو باید که دانش متوجه حق نموده باشد با نیکو فکری نماید در حکمت وضو  
و اسرار آن و معادعائانی که میخواهند و زبانش نیز بزرگ آلهی مشغول بوده باشد  
**یازدهم** دعا بخواند نزد احوال وضو با نیکو وقت مضطرب این دعا بخواند اللهم  
لقني حجتی يوم القاء و اطلق لسانی بذکرک یعنی خود او نداء جلاله و مراجعت را  
در روزی که ملاقات خدا هم کرد و تراوردان کرد آن زبان را نداء خود و چون استنشاق  
کند این دعا بخواند که اللهم لا تخیر عني و لا تخیر عني و لا تخیر عني و لا تخیر عني  
و در وضو و طهیر را یعنی خداوند احرام مکران بر من بوی بشت را و بکر دان مرا از  
انگشتی که بخواند و بوی بشت را و بکر دان مرا از بوی بشت بوی او را و درین  
دو حالت دعا را بعد از مضطرب استنشاق میکند و در باقی در حین فعل و در وقت  
شستن در این دعا بخواند اللهم تبیخ و تجوی يوم تسود فيه الوجوه و لا تسود  
و تجوی يوم تبیخ فيه الوجوه یعنی خداوند سفید کن روی مرا در روزی که روی همه  
کافران و فاسقان در آن روز سیاه میشود و سیاه مکن روی مرا در روزی که سفید میشود  
در آن روز و رویهای مؤمنان و صالحان و چون دست راست را بشوید این دعا بخواند  
که اللهم اعطني کتابی یحیی فی الجنان بیسار و کذا حسنی حسابا بصیرا  
یعنی خداوند اعطا کن در روز قیامت نام عمل مرا بدست راست من تا ناجی باشم  
و برات محله بودن در بهشت را بدست چپ من و حساب کن مرا در آن روز حسابی  
آسان و چون دست چپ را بشوید این دعا بخواند که اللهم لا تعطنی کتابی یحیی فی الجنان  
و لا تجعلها مغلوله الی عنقی و اعود یك من سقطات النیران چند  
خداوند عمل مرا بدست چپ من که موجب خسران من شود و دست چپم را  
در کمر غل مکن چنانکه مجرای خواهی کرد و بنیاه میگیرم بنو خداوند از جامهای  
اشفین که کناه کاران را خواهی بوش نید چون مسح سر کند این دعا بخواند  
که اللهم عفی عنی برحمتک و بر کانتک و عفی عنک یعنی خداوند مرا بر رحمت خود و  
بر کرمهای خود و عفو خود و چون مسح پای کند این دعا بخواند که اللهم عفی عنی برحمتک



یوم تزل فیه الاقدام واجعل سحری فیما یوسفک حتی یغفر ذنوبنا ثابته قدم دار  
مولا بر سر او مستقیم دنیا و عقبی در روزی که قدمها لغزد در دنیا یا عقبی از غفلت او  
بگردان سحر مراد از آنجیزی که راضی گرداند ترا از من در حدیث است از حضرت امیر المؤمنین  
که آن حضرت وضو سخت و این **عبارت** را خواند بعد از آن نظر فرمود بحدیث بن حنفیه  
و فرمود که ای محمد که هر که وضو سازد مثل وضوی من و بگوید مثل گفته من حق تعالی پادشاه  
از هر قطره فرشته که تقدیر و تسبیح و تکبیر الهی کند تا روز قیامت و حق تعالی ثواب آنرا  
از رحمت آن بنده بنویسد و چون از وضو ناسخ شود بگوید الحمد لله رب العالمین  
و بکنایه آنست که بگوید ان لا اله الا الله اللهم اجعل من التوابع و  
اجعل من المتطهرین الحمد لله رب العالمین اللهم انی استسکت تمام الوضوء و تمام  
الصلوة و تمام وضوالت و الحقیقه بعضی گفته اند که سه مرتبه انا انزلناه بخواند  
که او را از جمله ذکران شمارند و همچنین بعضی ذکر کرده اند که در اثنای وضو ذکر  
کنند و صلوات بفرستند **دوازدهم** در حال وضو چشمها را باز کند و آب داخل آن کند  
تا آنست که چشم را نمیدانند **سیزدهم** مردان ابتدا بر پشت دست کنند و زنان پشت  
و احوط آنست که این را در کف کنند **چهارم** تخلیل کردن چیزهای است که آب بر زبان  
میرسد تخلیل مانند انکاشه فرائض و غیره آن **پانزدهم** وضو ختن است بیکدند  
و نه تخمین چهار یک یک قدیم اصغر هانت تا آب بهر یکمال برساند و زیاده ازین  
اسراف مذموم است چنانکه در حدیث است که ملکی بوقت بنوشتن اسراف  
و آب وضو و بعضی آب استنجاء را نیز از مد حساب میکنند و آن مشکلیست  
مگر استنجای بول را اراده کرده باشند **ششدهم** اکثر علما گفته اند که شستن  
دویم مستحبست و جمعی از متقدمین و متأخرین علما شستن نمیدانند احوط آنست  
که زیاده از یک شستن بفعل نیاید و در بهتر آنست که یک شستن را بدر کف  
بفعل آورد **هفدهم** شستن زنان را که مقنن از سر بردارد در وقت  
وضو ختن ناسمج را نیکو خوانند کثیره خصوصاً در وضوی ناز سیم **هجدهم**

اگر خواهد

اگر خواهد که پای خود را بشوید بر اسطه پاکیزگی شست که پیش از وضو بشوید و اگر از شستن  
کنند شستن که اندک زمانی از مسح بگذرد و بعد از آن بشوید تا شبیه بسیاری  
مستحب نبوده باشد **نوزدهم** در زمستان سرما و بعد از خواب آب را سخت بر روزنه  
تا سر مار نیاید و خواب از چشمش بیرون رود **بیستم** مکرر دست استوانت در  
وضو با نکه شخصی آب بردست اینکس تریزد و بعضی گفته اند که آب آوردن و گرم  
کردن آن نیز استوانت است **بیست و یکم** مکرر دست آب وضو را از اعضا  
خسک کرد ایندن خصوصاً به شمال چنانکه در خبر است از حضرت امام جعفر صادق  
که هر که وضو سازد و به شمال خسک کند وضو را یک حسنه می نویسد از جهت او در هر  
که وضو سازد و به شمال خسک کند تا خود خسک شود سی حسنه می نویسد و بهتر  
آنست که با شستن افتاب نیز خسک کند بلکه زرد آستین را بر نیاید و  
تا خسک شود **بیست و دوم** مکرر دست وضو ختن در مسجد از خدای که  
در غیر مسجد واقع شده باشد و اگر از خواب یا باد بوده باشد که در مسجد واقع  
شده باشد قصور ندارد و اگر بیرون مسجد باشد بهتر است **بیست و سوم**  
مکرر دست در جایی که استنجاء کرده است وضو سازد بلکه دور تر رود وضو  
ببازد و بسیاری از مستحبات در ضمن و احتیاط مذکور شد و درین باب جمیع  
مسئله است **اول** هرگاه شخصی بعضی از اعضای وضو او خشکست باشد  
و بسته باشند پس اگر مشکلی نبوده باشد گشتن آن و زیر آن نجس بوده باشد  
او را بکشت بد پاک کند و وضو سازد و اگر زیر آن پاک مجرده باشد و ذرات آن دو  
آب زیر آن نیز توان رسانید محلی است در کشودن آن و آب بر زیر آن رسانیدن  
و اگر بکشت بد بهتر است و اگر زیر آن نجس بوده باشد و نتوان کشودن پاک  
بوده باشد و نتوان آب رسانیدن و نتوان کشودن اطراف آنرا بشوید و بر روی  
آن مسح کند هر چند موضع شستن بوده باشد و احوط آنست که تمام آن  
خرق را مسح کند و اگر بعضی از اعضا جراحی یا دملی داشته باشد یا لطفی از آنرا



بشوید و احوط آنست که بر روی آن نیز مسح بکنید اگر خرقه پاکی بر روی بوده باشد و الا  
 خرقه پاکی بر روی که ارد و بالای آن مسح کند احتیاطا و همچنین در شکسته لبه اگر خرقه  
 او پاک نبوده باشد خرقه پاکی بر روی میکند ارد و مسح میکند بر آن و این احکام در صورتی  
 که اگر احتیاطی عضو مجروح بوده باشد بی دغدغه است و اگر کل یک عضو مجروح بوده باشد  
 یا همه اعضای مجروح بوده باشد منهور آنست که جبیره میکند بنحو سابق و احوط آنست  
 که تیممی بان ضم کند بلکه نهایت احتیاط آنست که در جمیع صور تیمم ضم کند خصوصا  
 هرگاه جبیره در موضع غسل بوده باشد خصوصا غسل جنابت و اگر عضو از اعضای  
 وضو بواسطه مرض جنبی بر روی مانده باشد اگر ممکن بوده باشد از آن بگذرد و وضو سازد  
 و اگر مشکل بوده باشد با ننگه گوشت زیاد شود از کشودن آن بر بالای آن مسح کند و احتیاطا  
 تیممی ضم کند بان و اگر عضو مریض بوده باشد مانند چشم یا درد دست داشته باشد  
 و از آب منزه یا به حتی آب کرم ظاهر تیمم **در بعضی** احتمال جبیره داده اند اگر جبیره  
 با تیمم ضم کند نهایت احتیاط خواهد بود و اگر بعضی از عضو پاک بوده باشد و بواسطه  
 جبیره بسته باشد اگر ممکن بوده باشد آب بر آن رسانیدن برسانند و الا آن نیز حکم  
 جبیره در ارد و اعضای مسح را اگر ممکن بوده باشد کشودن و مسح کردن در صورتی  
 که پاک بوده باشد یا نجس بوده باشد و ممکن بوده باشد پاک کردن آن لازم است کشودن  
 آن و الا مسح بر روی کشد و کافی نیست آب بان رسانیدن از بالای خرقه هرگاه عذر  
 بر طرف شود بهمان وضو نمازهای دیگر میتواند کرد و احوط نقص و اعاده وضو است  
**در تیمم** شخصی که همیشه بول از وی آید اشتهر میان علمای آنست که از برای هر نماز وضو  
 میسازد و بی فاصله عرفی متوجه نماز میشود و بعضی گفته اند که جمع میکند میان نماز ظهر  
 و عصر بیک وضو و همچنین میان نماز صبح و عصر بیک وضو و خالی از قوتی نیست  
 ولیکن اول احوط آنست و مهمان ممکن ضبط خواهد میکند با ننگه کسیه میوز و بواسطه آنکه  
 بر پیشانی از پوست و نمی کشد که زیر جامه مرش نجس شود و وقت هر نماز یک مرتبه  
 تغییر میدهد بنگه کسیه یکی بر خود می برد و ظاهر این دو نماز را یک مرتبه تغییر کاخی  
 باشد

بعضی از علمای  
 معتبره

باشد اگر جهاد اولی است و همچنین کسی که شکم رو داشته باشد یا سلسله الریح از برای  
 هر نماز وضو میسازد و اگر در اثنای آن بجهت غایب یا باد از وی آید وضو میسازد  
 و از آنجا بنا میزند تمام میکند بشرطی که پشت بقبله نکند و اگر این جماعت فاصله  
 داشته باشند که در آن فاصله حدث نیاید مثل آنکه چون تکبیر خالی بوده باشد نیاید ملاحظه  
 نمایند و نماز در آن وقت کنند و اگر شکم رو مانند سلسله قبول غایب از وی آید  
 یا سلسله الریح نیز همیشه باد از وی آید ایشان در اثنای نماز وضو نجس زنند بلکه وضو  
 اول التماس میکنند و اگر توهم شود بیرون آمدن با دجانه که در حال بری موده بعضی را  
 شایع میشود خصوصا و سوا الی بیان را اعتبار ندارد و تا بوسی یا صدائی نشنود که علم  
 بخروج ریح بهم رسد وضو شکسته نمیشود **در هرگاه** شخصی یقین داشته باشد که در وقت  
 و شکسته که آیا بعد از طهارت حدثی از وی صادر شده است بنا بر طهارت میکند ارد  
 و شکسته اعتبار نمی کند و اگر یقین در حدث داشته باشد و شکسته طهارت میکند ارد  
 کند وضو را از سر میگیرد و اگر یقین در پرورد داشته باشد و شکسته در لاحق پاک  
 حال خود را نداند که عقیب هر حدثی طهارتی میکند بنا بر وضو میزند و اگر نداند اشتهر میان  
 علمای آنست که وضو او باطلست و از سر میگیرد و اگر درین صورت وضو را نکند  
 و تازه کند احوطست و اگر شکسته در بعضی از افعال وضو در حال وضو باشد  
 و فایده نداشته باشد و از آنجا برخوایسته باشد و شکسته شکسته او برگردد و آنچه کرده  
 است بجای آورد و ما بعد او را تمام کند و اگر از وضو فارغ نشده باشد و از آنجا بخوایسته  
 باشد و شکسته شکسته اعتبار ندارد اگر چه در مسح آخر بوده باشد مگر آنکه مسح را  
 همیشه در ایستاده کند که درین صورت احوط آنست که مسح کند و اگر از وضو فارغ  
 نشده باشد و بر همان حال وضو بوده باشد با ننگه برخوایسته باشد اگر وضو را نشسته  
 کرده باشد و از آنجا بجای دیگر نرفته باشد اگر وضو را ایستاده کرده باشد درین صورت  
 خلافت احوط آنست که برگردد و آن عضو را با ما بعد آن بجای آورد و اگر این  
 وضو را بشکسته و اعاده احوطست و اگر کثیر آن بود و مانند ظاهر شکسته احتیاطا



در خفته باشد و اگر اعتبار کند احوط است و اگر یقین داند که عضو را ترک کرده است  
او را با ما بعد از بجای می آورد و خواه در حال وضو باشد خواه فارغ شده باشد مگر  
آنکه اعضای باقی بران خفتن شده باشد که وضو از سر میگیرد **در چهارم طهارت**  
که عبارتست از وضو و غسل و تیمم شرط صلو است پس اگر کسی در حال  
اختیار بی طهارت نماز کند زرد یا واجبی از واجبات وضو را ترک کرده نماز کند  
بعد از نماز او باطلست و بران فعل نیز معاقبتست چنانکه در خبر است که شخصی  
از علمای ایهود در قبر زنده کردند و نگریار گفتند که ما تو را تا زمان از عفا  
آیی میزنیم او گفت من طاقت ندارم ایشان کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم  
تا بیک تازیانه رسانیدند باز او گفت طاقت ندارم ایشان گفتند عیالچی نیست  
میباید خورد او گفت بوالطرح چه مرا این تازیانه میزنید گفتند میزنیم ترا بوالطرح  
آنکه روزی بیوضو نماز کردی و گفتم بضعیفی و او را یاری نکردی پس او را یک  
تازیانه از عذاب آیی زدند و بفرموده بران آتش شد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
سئوالست که آیا میترسد کسی که بیوضو نماز میکند از که زمین او را فرو برد اگر  
سهواً بی وضو نماز کرده باشد یا خللی در وضو کرده باشد و نماز گذارده باشد اعلا  
نماز میکند بعد از وضو و معاقبت نیست و اگر متعذر بوده باشد طهارت بعضی گفته اند  
که با قطع است نماز او با وقضا و بعضی گفته اند که ادا میکند و چون آب یا خاک  
بهام میرسد قضا میکند و بعضی گفته اند قضا میکند و پس ادا کند احتیاطا باین  
عنوان که اگر مطلوب شایع بوده باشد فهمها و الا عیبت بوده باشد و بعد از آن  
قضا کند باین عنوان احوطست **پنجم** اگر کسی موضع بول یا غایط را انتخاب  
نکرده باشد و نماز کند بعد از نماز باطلست و اعاده میکند در وقت و خارج وقت  
و اگر از او پیش کرده باشد و در انتهای نماز بخوابد و از آن ظاهر است که نماز را  
اعاده میکند و اگر بعد از نماز بخوابد و از آن پیش از وقت ببرد و وقت باشد ظاهر  
قضا نباید کرد و اگر احتیاطا قضا میکند بهتر است و اگر وقت باقی باشد بهتر  
است

است که اعاده میکند و بعضی گفته اند که اعاده نمیکند احوط اعاده است و اگر وضو خسته  
باشد چنانچه از استیجای غایط اعاده وضو در کار نیست بی دفعه وضو پیش از استیجای  
بدل خلافت احوط اعاده وضو است و احوط از آن شکستن و اعاده است  
مستحب حرامست بی وضو این کتابت قرآن کردن بنا بر مذہب مشهور میان علما  
و احوط است که قرآن غیر منسوب و مکرر نیست **فصل اول** و عیال و غلاف  
قرآن **فصل ششم** در غسلت و در آن چند فصل است **فصل اول**  
در اقسام غسلت و آن واجبست و سنت و اعتدال و اجبت شست  
غسل جنابت و حیض و استحاضه و نفاس و مسوحیت و غسل میت و اشتر  
میان علما است که پنج اولی واجبست از برای نماز واجب و طولی واجب  
و مس کتابت قرآن واجب و در تک کردن در مساجد غیر الحرام و مسجد نبوی  
هرگاه واجبست و یا شد و دخول مسجد الحرام و مسجد نبوی اگر چه در تک گفته هرگاه  
واجب شده باشد و خواندن سوره عزیم هرگاه واجب شده باشد و یا بنویسد یا بنویسد  
و غسل جنابت بعضی گفته اند که واجب لتفلیست و همچنین قوی شده است  
که جمیع طهارات واجب لتفلیست اگر چه لغیر نیز واجبست و فایده این در قول  
پیش از دخول وقت ظاهر میشود هرگاه مشغول الذمه بنحوط بالطهارت نبوده  
باشد در نیت وجوب و ندب و بعضی گفته اند که غسل حیض و نفاس بواسطه  
دخول مساجد و قراوت عزیم واجب نیست و خالی از قوتی نیست و همچنین  
جمعی گفته اند که غسل استحاضه بواسطه مس کتابت قرآن و دخول مساجد و عزیم  
عزیم واجب نیست و این قول نیز کمال قوت دارد و بعضی گفته اند که غسل  
سیت فی نقره واجبست که بواسطه عبادات و این قول نیز قوی است و لیکن  
احوط قول اکثر است و احوط از آن است که در بنوعی غسل مسیت غسل را بواسطه  
نماز واجب واقع سازد و در غسل مسیت احوط است که بعد از دخول وقت  
وضوئی بواسطه مباح بودن نماز با زد اگر وضو نه باشد یا پیش از وقت







آنست که ترک کند و غسل زیارت بگوید و آنکه معتصمین منم و غسل استخاره مطلقا  
خصوصا نمازهای خاص استخاره و بواسطه نمازهای خاص حاجت چنانکه بعضی  
از آن مذکور خواهد شد ان شاء الله و غسل توبه چنانکه منقولست که شخصی نزد حضرت  
امام جعفر صادق علیه السلام رفت و گفت مرا ایسا یکان هست و اینان کینه از آن دارند که خوش  
لحوائی میکنند و عود می نوازند و من گاه هست که داخل بیت الخلا میشوم  
و طول می بدم هم نشستن را بواسطه شنیدن صدای اینان ترا حضرت فرمود  
که چنین مکن آن مرد گفت که من بواسطه همین نمی روم چون میروم بکوش  
صدائی میشنوم حضرت فرمود که آن صدای آنکه کان غنه مستولا یعنی بدرستی که گوش  
که آن التسمع والبصر والقواد کل اولئك کان غنه مستولا یعنی بدرستی که گوش  
و چشم و دل هر چه میکنند همه را سوال خواهیم کرد آن مرد گفت که یارب این آیه را از  
کتاب خدا شنیده ام از عرب و عجم الحال که دانستم ترک کردم آن عمل را و استغفار  
میکنم حضرت صادق علیه السلام فرمود که برخیز و غسل و نماز کن اینجا بخاطرت رسد که  
اقامت داشتی بر امری عظیم به حال تو اگر برین حال می مری استغفار کن و از  
حق بپوی و تقاضا سوال کن که توبه ات دهد از هر چه خدا غنی خواهد آنرا بدرستی که بپوی  
خدا غنی خواهد آنرا قبیح و بد است قبیح را از برای بد آن بگذارد که هر چه بخواهد اهل بیت  
و دیگر سنت غسل از برای قضای نماز کسوف هر گاه بعد از آن ترک کرده باشد و تمام  
قصر گرفته باشد و بعضی گفته اند واجبست و احوط آنست که نگیرد و بعضی  
گفته اند که بواسطه قضا غسل میکند اگر بعد از آن ترک کرده باشد اگر چه تمام قصر نگیرد  
باشد و بواسطه او غسل میکند اگر تمام گرفته باشد و سنتست غسل بواسطه دخول  
حرم مکه و بواسطه دخول مکه معظمه و بواسطه دخول خانه کعبه و بواسطه طواف خانه  
و بواسطه دخول حرم مدینه و بواسطه دخول مدینه منوره و بواسطه دخول مسجد  
نبوی ص و بواسطه کشتن بدی و غسل مولود و قول بوجوب نهدن است و ظاهر  
آنرا خبر نبوده از الودت قصودند و بعضی گفته اند سنتست غسل روزی که در

و آن روز بفرمودیم ربیع الاولست و بعضی گفته اند دو از دهم و سنتست غسل بواسطه  
نماز باران و بواسطه کشتن و زرع و آن جلیلاست و غسل بعد از کشتن است  
و همچنین هر گاه شخصی سعی نماید بواسطه دیدن شخصی را و حلق کشیده باشد  
غسل سنتست بعد از آن و بعضی گفته اند واجبست و آنرا علمای گفته اند که هر گاه  
سعی بعد از سه روز بوده باشد سنتست خواه بحق او را کشته باشد یا بیاطل  
و خواه بنهج شرعی او را حلق کشیده باشد یا غیر آن و بعضی گفته اند که سنتست  
اعاده غسل هر گاه بعنوان ناقضی بفعل آمده باشد مثل آنکه حیره کرده باشد  
و بهتر آنست که بعنوان احتیاط بفعل آورد که اگر مطلوبت رعایت بوده باشد  
فیهما و الا عبت بوده باشد و همچنین گفته اند سنتست هر دو را غسل هر گاه در جمیع  
مستتر که منی بیابند و سنت این نیز مثل سابق است و سنتست غسل بواسطه  
کفن کردن میت و ظاهر امر آنست که غسل میت است بر کفن و همچنین سنتست  
غسل اگر کسی مرده را بعد از غسل دست مالیده هر گاه جنب مرده باشد غسل  
جنابت پیش از غسل میت مستحبست و همچنین بواسطه رمی حجاب و هیچ مستحبست  
بنابر مذاهب بعضی و در حدیثی واقع شده است که غسل سنت نیست ولیکن بواسطه  
دفع عرق خوبست و هر گاه چند غسل سنت جمع شود جمیع از علمای گفته اند که چند  
غسل میکند مثل آنکه روز جمعه باشد و عید باشد و اراده زیارت داشته باشد بواسطه  
هر یک غسل میکند و این بهتر است و ظاهر آنرا اگر یک غسل بنیت همه کند کافی باشد  
بلکه اگر غسل کند بنیت هیچ یک نگیرد نیز کافی باشد و اگر بنیت یکی را بپوشاند و بعضی گفته  
اند که محرمی است از دیگر و خالی از قوتی نیست ولیکن بهتر آنست که هر یک را جدا  
کند و غسل او هر غسلی که بواسطه زمان بوده باشد تا آن زمان داخل نشود نمی توان  
کرد و هر چه بواسطه شرف مکانست یا بواسطه فعلت پیش از وی باید کرد و مگر غسل  
توبه و کشتن و زرع و دیدن حلق کشیده که بعد از فعل می باید کرد و ظاهر غسلهای  
سنتی را حایض و نف میتوانند کرد و ایام حیض و نف و بعد از حیض و نف



و جنب بهتر است که اول غسل واجب بکند و بعد از آن غسل سنت را احتیاطا و اگر بهتر  
بیک نیت بکند ظاهر اجزی باشد و همچنین اگر غسل جنابت با حیض جمع شود احوط است  
که اول غسل جنابت بکند و بعد از آن غسل حیض را احتیاطا بکند و اگر یک غسل  
بنیت هر دو بکند کافی است **فصل دوم** در غسل جنابت است و در مورد مطلب است  
**مطلب اول** در سبب است و آن دو است اول بیرون آمدن منی خواه در خواب و خواه  
در بیداری خواه مرد و خواه زن خواه خنثی بشرطی که از ذکر و فرج بیرون آید هرگاه علم  
هم رسد که آنچه بیرون آمده منی است و اگر شک شود ملاحظه نماید که اگر در وقت آمدن از  
روی لذت و جستن آید و بعد از آمدن بدن سست شود منی است و احوط است که هرگاه  
ثواب را حسی بیاید بی جمیع یا غسل وضوئی ضم کند بعد از نقض وضو و در بیماری که در وقت  
غسل وقت جفتی و سستی بدن در وقت نیست و بعضی ذکر کرده اند که از جمله صفات  
منی است که چون تراست و بوی و پیوی شکوفه خرمای ماند و خمیر و خشکشی بوی سفیدی  
تخم مرغ متعفن باشد صحنی ماند و همچنین جامه که غالباً بی تعفن نبرد تا آب صابون  
و مانند آن نشویند زایل نمیشود و ظاهر اگر از این صفات علم هم رسد شکو باشد و اگر  
از بسیاری جمیع منی بصورت خون بیاید جمیع از علما گفته اند که سبب غسل است و خالی  
از قوی نیست ولیکن احوط است که اگر بیرون جمیع اینچنین منی بیاید غسل بکند  
و با آن وضو نیز بسازد اگر پیش از آن وضو نداشت باشد و اگر در جامه مخصوص وضو  
یا بدن خود منی به بیند واجبست غسل کردن و اگر جامه مشترک بوده باشد یا بدن  
ملاحظه بدن دیگری بوده باشد که احتمال داشته باشد که منی آن شخص بوده باشد غسل  
بر هیچ یکی از این واجب نیست و اگر احتیاطاً هر دو غسل کنند بهتر است خصوصاً  
اگر کسی را که مکان پیشتر بوده باشد و جامه مشترک داشته باشد منی است که هر دو بر سر اندازد  
یا بر زیر اندازد که هر دو بروی حقیقه باشد یا بر جامه و قیامی که هر دو پوشیده  
باشند و ندانند که کدام یک از پوشیده اند که اگر دانند جمیع از علما گفته اند که بر  
آن دو غسل واجبست و این احوطست ولیکن احوط است که با غسل وضوئی

جمع کند و اگر بعد از غسل ناقص وضوئی بفعل آورد و وضو را اعاده کند جزا بهتر است  
و هرگاه در جامه مشترک منی بیاید جمیع از علما گفته اند که این هر دو داخل مسجد میشوند  
خنده خصوصاً هرگاه یکی از این دو دیگری بردارد و با خود بردارد مسجد بنیاد رنگ کند و  
مسجد بنی دیگر و همچنین گفته اند که جایز نیست که افتد کنند یکی از اینها اگر چه چنانچه  
اینها اقوی است و همچنین گفتند نمیتوانند هر دو در عده و جمیع چون یکی از اینها جنب  
است و این احوطست و هرگاه شخصی منی در جامه خود میابد واجبست که اعاده  
کند نمازهای را که خواب آورده است و احوط است که هر نمازی که بعد  
از خواب اول از وقت پوشیدن این جامه کرده است اعاده کند مگر آنکه درین میان غسل  
جنابت یا غیر آن از غسلهای مصلو کرده باشد که درین صورت نمازهای پیش از غسل را  
قضا میکند احتیاطاً و هر نمازی که وقت آن باقی باشد بواسطه نجاست ضمت اعاده کند  
اگر پیش ازین غسل کرده باشد و احوط است که هر دو را اعاده کند **سبب دوم** جمیع است  
در فرج آن بختی که حشفه در فرج غایب شود یا قدر حشفه کسی که حشفه اش بریده باشد  
و احوط است که کسی که حشفه گاه نداشته باشد انقدری که دخول صادق آید  
اگر چه کمتر از قدر حشفه باشد بواسطه آن غسل کند و وضوئی بسازد احتیاطاً  
و فرقی نیست که زنی که با او وطی کرده باشد زنده باشد یا مرده بنا بر مشهور و اگر در  
وطی مرده وضوئی ضم کند احتیاطاً بهتر است اگر جمیع کند در بر زن و از آن شود  
مشاور میان علما آنست که غسل واجبست و این احوط است اگر چه احوط است  
که بعد از غسل نقض وضو کند و اعاده وضو کند چنانچه همچنین است حکم دهر مرد  
در وجوب غسل و احتیاطاً و اگر با خنثی جمیع کند یا خنثی زن را جمیع کند غسل بر هیچ  
یک واجب نیست و احوط در هر دو صورت آنست که هر دو غسل کنند و احتیاطاً وضوئی  
بسازند بعد از نقض وضو و اگر مردی یا خنثی جمیع کند و خنثی یا زنی جمیع کند  
خنثی درین صورت جنب است و مرد و زن حکم یافته منی دارند در جامه مشترک  
احوط است که هر دو غسل کنند با وضوئی بعد از نقض وضو و اگر سبب وطی حیوان



غیر آن غسل واجب نیست و بی اثر است و احوط غسل است و وضو بعد از نقص  
در هرگاه که غسلان شود و بیشتر جنب شده باشد یا صبی بالغ شود و بیشتر جنب شده  
باشد یا دیوانه اقل شود و در حال جنون جنب شده باشد واجبست غسل بنا بر سهو  
و احوط وضو و وضو است بعد از نقص در چگونگی غسلهای واجبست و واجبست  
او دو از ده است **از آن** نیت است بعنوانی که در وضو گذشت و در غسل نیز احوط  
است که قصد کند که غسل میکنم از جهت مباح بودن این نماز و باقی نمازها و چیزها  
که بغسل مباح میشود بواسطه آنکه واجبست قربت الی الله و چون بعضی از علما  
گفته اند که غسل واجب لنفسه است یعنی چون جنب است حاصل شود غسل واجب  
میشود و وجوبش موسع است تا وقت نماز که درین صورت نیز واجب میشود  
و اگر پیش از وقت خواهد غسل کند و مشغول الذمه بنماز واجب نبوده باشد احوط  
است که نیازی بنماز بر خود واجبست زد و غسل را از جهت آن نماز واقع  
سازد **بیشتر است** که جنبین نذر کنند که اگر صلوات بر محمد و آله بفرستم بقیه علی که  
در رکعت نماز بگذارم و بعد از آن صلوات بفرستم تا نماز بروی واجب شود  
و بعد از آن غسل را واقع سازد به نیتی که سابقه مذکور شد و احوط است که در حین  
غسل کردن جزم بکردن نماز داشته باشد و در فاصله بسیار و واجبست که نیت  
مقدار شستن سردار دیا کردن اگر غسل ترتیبی کند و احوط است که بعد از  
نیت آب را بر سر ریزد و نذر بکردن و مقدارن جمع بدن دارد اگر غسل ارتماسی کند  
بآنکه بعد از نیت بی فاصله بآب رفته آب بهم اعضا برساند و اگر مقدارن عضو  
دارد در هر عضوی که خواهد باقی را بی فاصله عرفی عقب او بشوید نیکوتر است و می  
باید که در حکم نیت باشد بآنکه نیت منافی نکند تا فارغ شود در تحقیق او بجهت  
که در وضو گذشت و احوط است که مسلمان مستحاضه و ایم الحدیث مثل صاحب  
سلسله البیول و سلسله الرج و مطلقون نیت استباحه صلوات کند در رفع حدث  
و احوط است که در ایام الحیث چون در اثنا ی غسل از وی ناقض وضو بفعل می

آیه بعد از غسل وضو زدا اگر چه غسل جنبانیت بوده باشد و اگر از برای هر نمازی با  
وضو غسلی احتیاطا جمع کند **بیشتر است** شستن سر است با گردن و رو و گوشها  
با نقد که شستن صادق آید و می باید که ملاحظه نماید که آب بهم جا بعنوان جریان  
برسد و هر چه از گوش ظاهر بوده باشد بشوید مثل بچی کههای او و از سوراخ هر چه پیدا  
باشد و اگر گوش را سوراخ تنگ بوده باشد احوط است که آب بآن برساند و اگر هم  
آمده باشد رسا قط شود شستن آن بی دغدغه و اگر اوقات سوراخهای گوش متواتر  
میشود که هم آمده است و چون چیزی باطل یک ر آن میکنند مشخص میشود که هم نیامده  
باید که ملاحظه نماید احتیاطا و همچنین واجبست که آب بر روی سر برساند  
و ظاهر شستن مود کار نباشد و اگر چه شستن احوطست **بیشتر** شستن جانب  
راست است بعنوانی که شستن صادق آید نسبت بجمع اجزای آن و ملاحظه نماید  
که در وقت شستن سر و گردن اندکی از بدن شسته شود از باب مقدمه و همچنین  
در وقت شستن جانب راست اندکی از گردن نیز شسته شود با اندکی از جانب  
چپ و همچنین در وقت شستن جانب چپ اندکی از گردن شسته شود با اندکی  
از جانب راست **چهارم** شستن جانب چپ است بعنوانی که در راست گذشت  
و مضاف عورتین را با جانب راست بشوید و نصف با جانب چپ و احوط  
است که زمان آنچه از فرج ایشان در وقت شستن ظاهر بود **پنجم** شستن  
ترتیب است بخوای که مذکور شد بنا بر مذہب مشهور میان علما و آنچه ظاهر است ترتیب  
سر است بر بدن اما ترتیب راست بر جانب چپ دلیل ندارد و ظاهر او لیکن احوط است  
که ترتیب بخواید کور بفعال آورد و اگر غسل ارتماسی کند ترتیب با قط است و احوط  
است که اگر خواهد غسل ارتماسی کند اولاً از آله نجاست از بدن بکند و از آب  
بیرون آید بر جای پاک باشد تحت آب کشیده و بعد از آن نیت کند و بی فاصله عرفی از بدن  
آب رود تا آب با هم اعضای او باشد که زمانی برسد و احوط است که بیشتر ملاحظه نماید  
گرفته باشد و خشکیها و جریبههای بدن را با آب از آن کرده باشد تا آب با ساسانی بهم جریبه



در زیر آب اگر غسل ترتیبی کند بهتر است و آن در جامه‌ها باین نحو می‌شود که اندرون آب  
نیت کند و سر را با گردن بشوید و تحلیل کند و بعد از آن آنچه از آب بیرون باشد آب بر روی  
ربرزد و آنچه اندرون آب باشد بهتر است که بیرون آورد و آب بر روی ریزد و بعد از آن  
آب برد و آب بهیچ جا برساند و همچنین جانب چپ و اگر از آب بیرون آورد و بعد از  
آن آب بر دماغ برساند و اگر اندرون آب قصد شستن جانب راست کند و تحلیل  
نماید که آب بهیچ جا برسد و بعد از آن جانب چپ بدستور ظاهر این نیز درست بوده  
باشد و لیکن اول احوط است و اگر در زیر ناف و ان یا باران باشد نیت کند و اول قصد  
شستن سر کند و سر را با گردن بشوید و بعد از آن جانب راست را بدستور و بعد  
از آن جانب چپ را چنانکه داشت نیکوست و بعضی گفته اند ترتیب لازم نیست  
همین که نیت کرد و آب بهیچ جا رسید صحیح است و خالی از قوتی نیست و لیکن اول  
احوط است **ششم** واجب است تحلیل کردن آنچه آب بآن نمی‌رسد بی تحلیل مانند  
موی بسته و انگشتی و زبانی که پیچیده که های ناف و میان انگشتان یا برها  
اگر چرکی داشته باشد و پنج ناخنهای دست و پا بنا بر مذہب جمعی از علما و احوط است  
که ملاحظه ناخنهای بسیار بکنند که چرک در او نبوده باشد و بچوبی تحلیل نمایند که  
آب بر زیر آنها برسد **هفتم** می‌باید که اعضای غسل را خود بشوید در حال اختیار و در  
حال اضطرار دیگری او را غسل میدهد چنانکه در وضو کند **هشتم** می‌باید که آب  
غسل پاک بوده باشد و پاک کننده باشد با نکه مضاف نبوده باشد و محل غسل  
پاک بوده باشد بنا بر مشهور و تفصیلش بخوبیست که در وضو کند **نهم** می‌باید  
که آب صابح بوده باشد چنانکه در وضو کند **دهم** واجب است که آب بعد از  
جریان بهیچ جا برسد و اقلش چنانست که که شستن و ملاحظه نماید که بهیچ جا  
پیچیده که های گوش و سوراخ آن و زیر انگشت به عنوان جریان برسد **یازدهم**  
می‌باید که کف غسل صابح بوده باشد بنا بر مشهور و احوط **دوازدهم** می‌باید  
که رفتی در انشای غسل از وی صادر نشود تا غسل او صحیح بوده باشد و نیز

بر مذہب جمعی از علما و بعضی گفته اند غسل او صحیح است و لیکن می‌باید که بواسطه  
غبار و ضروب زد و بعضی گفته اند غسل صحیح است و وضو در کار نیست و این  
قول خالی از قوتی نیست و لیکن احوط اتمام غسل و وضو است و احوط از این  
است که غسل دیگری با اینها به نیت احتیاط ضم کند و احوط از اینها است  
که ناقض غسل بخل آورد و غسل را به نیت جزم بکند **طلب** **سیم** در استحباب  
غسل است و آن استبراست مردی را که انزال کرده باشد و جمعی گفته اند که در استحباب  
و احوط است که ترک نکند و تا نتواند بول کند که بقیه منی بیرون آید و اگر او را بول  
نیاید استبراکند و بعضی گفته اند که زنا نیز مستحبست بول و استبراک کردن و  
این بر اکثر است و اقل مراتب استبراک است که سه مرتبه ذکرش را بیفشارد و اقلش  
است که از مقعد تا زیر خصیه سه مرتبه بیفشارد و اقلش است که سه مرتبه  
نیز سه مرتبه بیفشارد و آبش را بریزد **دوم** بسم الله گفتن است نزد ابتداء  
بغسل **سیم** شستن دستهاست سه بار تا مرقع یا بند دست پیشوا غسل اگر  
از آب ظرف سه بار باز بوده باشد پیشوا از داخل کردن دست بظرف و بعضی  
گفته اند که از کتفه ظرف سه مرتبه نیز شستن و آن بد نیست **چهارم** **چشم**  
مضمضه و استنشاق است بخوبی که در وضو کند **ششم** جمعی از علما  
گفته اند که شستن مقدم است بر نیت نزد شستن دست الا نزد  
مضمضه و الا نزد استنشاق و بر اکثر است که اعاده نیت کند نزد شستن  
**هفتم** نیت را بدل کردن است یعنی مدون بان مگر انگشتی مدون بان نتواند نیت  
کردن **هشتم** بالیدن دست است بر بدن که آب بخاطر جمع بجمع بدن برسد  
**نهم** استبراک کردن چیزهای است که آب بی استبراک بآن میرسد مانند زیر پستانها  
و شکاف و انگشتی فراخ و مانند آن **دهم** بی درنی شستن است  
که سبب در اشتناحتی از وی صادر نشود و اگر فاصله کند تا اعضای باقی  
خشک شود غسل صحیح است و از آنجا تمام میکند **یازدهم** شستن که غسل



بیک صاع بکند و آن تخمینا یکم تبریز است و تا یکم نیم تبریز محتمل است بواسطه  
اختلاف جوایح آنکه ان شاء الله تعالی خواهد آمد **دوازدهم** سنت است که در حال  
غسل دل را متوجه حق بخواند و بعد سازد که روح عبادت حضور قلب است  
**سیزدهم** در وقت غسل این دعا بخواند که اللهم طهر قلبي و ذلك عملي و تقبل  
سعدي و اجعل ثابتي خيرا الي اللهم اجعلني من التوابين و اجعلني  
من المتطهرين و اگر این دعا نیز بخواند بهتر است که اللهم طهر قلبي و اشرح  
لي صدري و اخرج علي لساني من حنك و القنا عليك اللهم اجعلني  
لي طهورا و شفقا و نور اذك على كل شئ قدیر و بعضی این دعا را  
بعد از غسل ذکر کرده اند **چهاردهم** عورت را بیوشند و بر بنده غسل نکنند اگرچه  
اندرین آب بوده باشد **پانزدهم** سنت است که مورا بشوید و احوط است که ترک  
نکنند و اگر کسی یافته باشد بکشد **یازدهم** جمیع گفته اند که سر را دست را  
بشوید **یغدهم** سر را سه مرتبه آب بپزند و در جایی را در مرتبه **یجدهم**  
مکر و هست غسل کردن از آبی که در افتاب گرم شده باشد **نوزدهم** غسل  
کردن مکر و هست از سوره حیوانی که گوشت او مکرده بوده باشد مثل اسب  
و استر و خر و از سوره یوش و خرگوش و زغره و حیاض متهمه و مانند اینها از  
جیز نای که بسبب آنها آب مکرده میشود **بیستم** مکر و هست غسل از آب کدیر  
که از نجاست ننگندیده باشد **سی و یکم** مکر و هست غسل از آب غالی غسل  
که اگر قلیل بوده باشد و بعضی گفته اند که اگر کثیر نیز بوده باشد هرگاه یک مرتبه غسل کند  
مرتبه دیگر مکر و هست **سی و دوم** بعضی از علما گفته اند که مکر و هست در آب آلوده  
غسل کردن اگر چه بسیار بوده باشد **مطلب چهل و دوم** در احکام غسل است  
و در آن چند مسئله است **اول** آنکه بسبب غسل جنابت نماز صحیح میشود و  
احتیاج بوضو نیست و قوی شده است باستحباب وضو و لیکن مشکلت  
عمل بان دوم حرام است بر جنب خواندن سورای عزیمه که آن الم سجده است  
و حتم

و حتم سجده و النجم و اقرار است و همچنین هر جزوی را جزای این سور یا حتی بر لب  
بقصد یکی از این سور یا بنا بر مذنب مشهور میان علما و احوط و همچنین  
حرام است جنب را مس کتابت قرآن یا اسم خدا یا بنا بر مذنب مشهور میان علما  
و احوط و الحاق کرده اند بعضی سما و انبیاء و ائمه معصومین صلوات الله علیهم  
هرگاه مقصود از نوشتن نام ایشان بوده باشد نه نام ایشان و این نیز  
احوط است و همچنین حرام است بر جنب داخل شدن مسجد الحرام و مسجد نبوی  
و درنگ کردن در باقی مساجد و بعضی الحاق کرده اند عباد خالص مقدسه  
و مشایخ حفرات ائمه معصومین ص را و این احوط است و همچنین حرام است  
جنب را که اشتقاق جزئی در مسجد یا هرگاه اندرون مسجد بوده باشد و احوط  
است که از بیرون مسجد جزئی در مسجد ننگد و اگر تخلف شود در یکایک از  
مسجد الحرام یا مسجد نبوی حرام است که بیرون آید بی تیمم و احوط است که  
اگر جنب نیز عدا یا سهوا داخل شود تیمم کند و بیرون آید **سی و دوم** مکر و هست جنب  
خوردن و آشامیدن ناو وضو از دست یا با دست بشوید و مضغه کند و رو را  
بشوید و اقلاد دست را بشوید و بهتر است که هر مرتبه که خواهد چیزی بخورد یا  
بیان کند جنبین کند مگر آنکه فاصله عرفی نشود و مکر و هست جنب را زیاده از  
هفت آیه خواندن و اگر ایهت بیشتر است در زیاده از یقناد آیه خواندن بنا  
بر مذنب مشهور میان علما و روایات صحیح دلالت میکند بر جواز بیرون کر ایهت  
و همچنین مکر و هست جنب را بر اشتقاق قرآن و دست بجلد و حاشیه و غلاف  
قرآن مالیدن و احوط است که قرآن ننویسد و همچنین مکر و هست خواب  
کردن جنب تا غسل نکند و یا وضو از وضو صافی و قوی که اراده جنب  
مرتبه دیگر نداشته باشد و همچنین مکر و هست درنگ کردن در پیش یا سر یا بر  
و غیر آن بختنا و وسیع و غیر آن و همچنین مکر و هست جماع کردن هرگاه حنا  
کذاشته باشد تا رنگ نگیرد و بهتر است که پیش از غسل روغن



بر بدن غائله و تصور ندارد نوره کشیدن پیش از غسل ولیکن باید که احتیاط کند  
که نوره از بدن پاک کند خصوصاً از پنج ناخنهای دست و پا و اگر بواسطه این  
احتیاط اول غسل کند و بعد از آن نوره بکشد بهتر است و همچنین قصه  
ندارد حجامت کردن و ذبح گوشت و غیر آن کردن **چهارم** هرگاه بعضی از اعضا  
غسل نشکسته باشد یا جروح بوده باشد حکم وضو دارد در شستن باقی  
و مسح جبهه و در بعضی از روایات صحیح و ایتام است که تیمم کند احوط  
آنست که با جبهه تیمم کند **پنجم** هرگاه بعد از غسل تری به بیند و علم  
بهم رساند که منی است غسل را اعاده میکند و اگر علم بهم رساند که بول است  
وضو را اعاده میکند و اگر مشتبه بوده باشد پس اگر بول و استبراک کرده است بر وی  
چیزی نیست نه غسل نه وضو و اگر بول و استبراک یک نکرده باشد غسل را اعاده  
میکند و اگر بول کرده است و استبراک نکرده است وضو را اعاده میکند و اگر استبراک  
کرده است و بول نکرده است پس اگر ممکن بوده او را بول کردن و نکرده باشد  
غسل را اعاده میکند بنا بر مذهب اشعری و اصحاب اگر بعد از اعاده غسل وضوی  
باز در بعد از نقض حیض است و اگر ممکن نبوده باشد او را بول اشهر است  
که غسل او صحیح است و احوط آنست که غسل را اعاده کند و وضوی نیز با زوجه  
از نقض و بر غایتی که پیش از اعاده غسل کرده است صحیح است تا تری ندیده  
است و بعضی گفته اند که واجبست اعاده نماز و این اطلاق **ششم** هرگاه  
در انتهای غسل تری بعد از ازی صادر شود که موجب غسل بوده باشد غسل را اعاده  
میکند و اگر حدنی صادر شود که موجب وضو باشد بعضی گفته اند که غسل را از سر  
میکند و بعضی گفته اند که غسل را تمام میکند و وضو میسازد و این قول اقوی است  
و احوط آنست که با تمام غسل وضو علی را نیز احتیاطاً از سر گیرد و احوط ازین  
آنست که غسل را تمام کند و بعد از آن احتیاطاً غسل را از سر گیرد و وضو را  
یشکند و وضوی بنیت جزم با وضو احوط ازین آنست که غسل را بشکند

بجماعی

بجماعی و مانند آن و بعد از آن غسل را از سر گیرد و اگر حدنی در انتهای غسل ازین  
نیز واقع شود پیش از اتمام غسل ظاهر اینست که حکم داشته باشد **هفتم** هرگاه چند غسل  
واجب جمع شود مثل غسل جنابت و حیض و مس میت پس اگر نیت همه کند و یک  
غسل واقع سازد و ظاهر کافی باشد و همچنین مشهور آنست که اگر نیت یکی  
از اینها کند از دیگری مجزی است و بعضی گفته اند که اگر نیت غسل جنابت  
کند از اینها مجزی است و اگر نیت اینها کند از غسل جنابت مجزی نیست  
و بعضی گفته اند که اگر با اینها وضو سازد از غسل جنابت مجزی است و احوط  
آنست که با نیت همه واقع سازد یا اول غسل جنابت بکند و از اینها احتیاطاً  
بکند و همچنین اگر با غسل واجب سنتی یا چند غسل جمع شود اشهر آنست که  
نیت غسل واجب از اینها کافی است و اگر همه را قصد کند بهتر است و احوط آنست  
که بعد از غسل واجب علمهای سنت را احتیاطاً بکند و غسل سنت را مقدم  
ندارد **هشتم** هرگاه جنب بوده باشد و بعد از آن حیض شود احوط آنست  
که غسل نکند تا پاک شود و بعد از آن غسل جنابت بکند و بعد از آن غسل حیض  
احتیاطاً **فصل نهم** در غسل حیض است و حیض در اغلب اوقات خونی است  
سیاه و کرم نازده و او را سوزش است در وقت بیرون آمدن و اگر مشتبه شود بخون  
بکارت پنبه بردارد و لکه صبر کند پس اگر پنبه طوق دارد بیرون آید خون بکارت است  
و الا خون حیض است و هر خونی که دختران پیش از تمام شدن نه سال به بیند خون  
حیض نیست و همچنین خونی که بعد از نا آمدن بی بیند حیض نیست و زنان بعد  
از پنجاه سال نا میدیشوند مگر لکه قرشی بوده باشد که اینست بنا بر مذهب اشعری  
بعد از شصت سال نا میدیشوند و کمتر حیض سر و ز است و بیشتر او ده روز  
و میان سر و ده بحسب عادات زنانست و اقل پاک ده روز است و هرگاه خون از  
سر روز تجاوز کند و دیده پاکتر از ده باشد همه حیض است خواه رنگ خون بصفت  
حیض بوده باشد و خواه نبوده باشد و اگر خون از ده روز بگذرد و خالی از آن نیست



که صاحب عادت است یا مبتدا است یعنی ابتدای دیدن خون است یا مضطرب است  
یعنی عادت را فراموش کرده است پس اگر صاحب عادت باشد عادت را حیض میگوید  
و باقی را استحاضه و صاحب عادت آنست که دو ماه بی دربی خون را در وقت موافق  
ویدم باشد مثلا یکماه هفت روز از اول ماه به بند و در ماه دوم نیز از اول ماه هفت  
روز به بند و صاحب عادت چون خون می بیند ترک نماز و روزه میکند اگر چه آنکه  
پیش یا پس به بند و اگر مبتدا باشد یا مضطرب باشد احوط آنست که عبادت کند  
و عمل استحاضه کند تا سه روز بگذرد بعد از آن ترک نماز و روزه کند اگر خون این  
باره یا کمتر یا بیشتر غسل کند و اگر از ده بخاورد غسل به تخیر کند اگر تخیر در خون این  
بارت پس هر چه بصفت حیض بوده باشد حیض حساب کند و هر چه بصفت استحاضه  
باشد عمل استحاضه کند بشرط آنکه آنچه بصفت حیض بوده باشد کمتر از سه روز نباشد  
از ده روز نباشد و اگر تخیر یا شرط تخیر نبوده باشد بجموع عبادت اهل خود کند  
اگر اهلش متفق بوده باشند در عادت و اگر مختلف بوده باشند بعضی گفته اند  
که جموع عبادت اکثر خویشان خود میکنند و اگر او را خویشان نبوده باشد بعضی گفته اند  
که جموع بهم رسانان بلد خود میکنند اگر متفق بوده باشد در عادت و اگر او را خویشان نبوده  
باشد یا مختلف بوده باشند و یا بهم رسانان بلد نبوده باشد یا عالم بحال اینان نتواند  
بهم رسانیدن و یا مختلف بوده باشند مبتدا و جموع بروایات میکند بآنکه همراهش  
روز حیض حساب میکند یا هفت روز یا یکماه سه روز و یکماه ده روز  
و احوط آنست که سه روز را حیض حساب کند و باقی را عمل استحاضه کند و  
تا هفت روز بلکه تا ده روز ترک حیض را نیز جای آورد بآنکه داخل صاحب  
نشود و قرائت عزائم نکند و چون قضای روزه کند ده روز بلکه یا زده روز  
قضا کند احتیاطا و اگر مضطرب یا مبتدا و یا تخیر نبوده باشد پس از سه حال  
بسیرون نیست یا وقت را می داند و عدد را فراموش کرده است یا عادت را پس  
یا هر دو را فراموش کرده است پس در صورت اول اگر اول وقت را می داند سه  
روز

روز را عمل حیض میکند و هفت روز دیگر را عمل حیضه استحاضه میکند بنا بر مشهور  
و اگر آخر وقت را بداند آن روز را با دو روز پیش از آن حیض حساب کند و هفت روز  
پیش از آن را عمل حیضه و استحاضه کند بنا بر مشهور اگر میان حیض را بداند بآنکه مثلا  
میداند که میان ماه میان حقیقی حیض او بوده باشد پس آن روز یا یک روز پیش یا یک روز  
پس را بقیه حیض است و سه روز پیش سه روز پس عمل حیضه و استحاضه میکند بنا بر  
مشهور و جمعی گفته اند که درین صورت عمل بروایات میکند و خالی از قوت نیست  
و اگر چه اول احوطست و اگر عدد را بداند و وقت را فراموش کرده است مثلا میداند  
که هر ماه هفت روز حیض اوست اما نمیداند که اول ماه بوده یا سیان ماه یا آخر ماه  
بعضی گفته اند که چنین زن در هر روز از زمان عمل حیضه استحاضه میکند بآنکه ترک  
حیض را بجای می آورد و هر روز پشت غسل میکند بآنکه سه غسل استحاضه میکند  
با اعمال استحاضه و بواسطه هر نماز غسل حیض میکند چون احتمال منقطع شدن خون  
در هر روز ملکی هست و ظاهرا عمل بروایات تواند کرد و اگر چه اول احوط است و اگر وقت  
و عدد را هر دو فراموش کرده باشد مشهور میان علما و اظهر آنست که عمل بروایات  
میکند و بعضی گفته اند که عمل با احتیاط سابق میکند و این احوطست و هرگاه صاحب  
عادت بعد از عادت و ده روز اقل مله خونی به بیند و سه روز بشود پس اگر بصفت  
حیض باشد فی دغه حیض است و اگر بصفت حیض نبوده باشد مشهور میان علما  
آنست که آن نیز حیض است و احوط آنست که جمیع کندی میان عمل حیض و استحاضه  
و اگر خون پیش از عادت منقطع شود و ملاحظه نماید که پاک شده است یا نیکه سببه بر دارد  
و میبرد تا پاک شود بعد از آن بیرون آورد پس اگر آلوده است مله صبر کند تا  
پاک شود و اگر پاک بیرون آید غسل کند و بهتر آنست که شستن کم خود را بر دیواری  
کند و دیواری چسب خود را بر دارد و بپنبه بکشد از زمان صبر کند و بعد از آن بیرون  
آورد و اگر خون از عادت در گذرد یک روز یا دو روز یا سه روز عمل حیض میکند  
پس اگر خون در دهم ایستاد ظاهر آنست که هر حیض بوده است و اگر از دهم بخاورد



نمود ظاهر شد که عادت حیض بوده است و باقی استحاضه پس قضای روزی ایام نماز  
 و آنچه بعد از آن عمل حیض نموده است میکند و احوط آنست که قضای نماز بعد از عادت  
 که ترک کرده است بکند و روزی که متبدا است صبر میکند تا پاک شود یا در روز بکند و در  
 بعد از آن عمل استحاضه میکند مگر آنکه صاحب تمیز بوده باشد که احوط آنست که بعد  
 از آنکه بصفه استحاضه بیند عمل حیض و استحاضه کند تا روز دهم پس اگر منقطع  
 شود برده ظاهر میشود که حیض بوده است و اگر از ده تجاوز کند آنچه کرده است صحیح است  
 و چون وقت نماز در آمده باشد روزی که حیض شود پس اگر مقدار زمان وضو نماز  
 که نشسته باشد قضای آن نماز واجبست و اگر نه واجب نیست قضا و اگر در آن وقت  
 پاک شود پس اگر مقدار زمان غسل و یک رکعت نماز مانده باشد واجبست ادا و اگر  
 تقصیر کند واجبست قضای **اما احکام حیض** پس هر ام است بروی نماز و طواف  
 در روز و مسکن کتابت قرآن بنا بر مشهور در یک رکعت و مساجد و داخل شدن  
 در مسجد الحرام و مسجد نبی ص که استحقاق چیزی در مساجد و خواندن چهار  
 سوره عزیمه که آن المسجده و جم مسجد و النجم و اقرار است و اگر بخواند آیه  
 سجده را یا گوش دهد سجده میکند و احوط آنست که بعد از پاک شدن و غسل کردن  
 قضا کند و همچنین احوط آنست که اگر بنشیند و جنبین کند و ام است که بنشیند  
 او را و طاعت کند در فرج و احوط آنست که بعد از پاک شدن و پیش از غسل کردن  
 او را و طاعت کند و اگر شرموت او را از آن دهد احوط آنست که بگوید تا فرج خود را  
 بنشیند و بعد از آن و طاعت کند اگر چه نکرده باشد بهتر است و احوط آنست که متعجب  
 از وی در حال حیض از میان ناف تا زانوئی او را و طاعت کند حیض را  
 احوط آنست که کفاره بدهد پس اگر در اول حیض بوده باشد یکبار که یکم تقابل  
 طلای سکه زده است بدهد و اگر در میان حیض بوده باشد نیم دینار بدهد و  
 اگر در آخر حیض بوده باشد چهار دانگ دینار بدهد و صحیح نیست طلاق  
 حلالی هرگاه مدخول بها باشد و شوهرش حاضرش بوده باشد و واجبست  
 که بعد

که بعد از پاک شدن غسل کند و احوط آنست که اگر نماز قضا داشته باشد بکند  
 نماز قضا غسل کند یا بکند و در وقت نماز داخل شود غسل کند و اگر نه نماز بگذرد  
 بر خود واجبست و غسل کند و نیت کند که غسل میکنم از جهت این نماز و باقی  
 نمازهای که بغسل مباح میشود از جهت آنکه واجبست از برای رضای آبی و  
 کیفیت این غسل مثل غسل جنابتست و احوط آنست که با غسل وضو سازد  
 بواسطه نماز و غیر آن و اگر غسل جنابت و حیض با هم جمع شود احوط آنست که  
 قصد رفع حدث مطلق کند یا قصد غسل جنابت و حیض هر دو کند در غسل و بهتر آنست  
 که اول غسل جنابت کند و بعد از آن غسل حیض احتیاطا بجای آورد و واجبست  
 که قضای روزی بکند و قضای نماز نمیکند و گشتست که وضو سازد و در وقت  
 هر نمازی و در موضوع پاک بنشیند روی بقبله ذکر حق سبحان و تعالی بکند بقدر  
 زمان نماز نشسته و مکروهست حیض را برداشتن قرآن و دست بر حائضه قرآن  
 مالیدن و داخل مساجد شدن با این بودن از ملوث کردن مسجد خواندن  
 غیر سواری عزیمه بنا بر مذکور ظاهر مکرر نموده باشد او را قرآن خواندن  
 و مکروهست او را رنگ کردن موی یا دست و پا و غیر آن مجتاهد و سجد و غیر آن و احوط  
 آنست که هرگاه حایض پاک شده باشد و خواهد که روزی بکند و غسل را پیش از صبح  
 واقع سازد بقصد نماز و اجنبی تا صبح را پاک در یابد و اگر غسل ممکن نبوده باشد  
 احوط آنست که تنیم کند بواسطه نماز و اجنبی و بیدار باشد تا صبح را پاک در یابد  
**فصل چهارم** در استحاضه است بدانکه خون استحاضه در اغلب اوقات زرد  
 است و خنکست و تشنگی اگر این وصفها در ایام حیض بوده باشد حیضست  
 و بخونی که پیش از تمام شدن نه سال به بیند یا بعد از نا امید می به بیند یا کمتر از  
 سه روز یا بعد از ایام عادت حیض به بیند و از ده در گذرد یا بعد از آنکه نفاس  
 به بیند خون استحاضه است هرگاه نداند که خون جراحت یا دمل است که اگر بیداند



حکم استحاضه ندارد همچنین از آن می کنند و نماز می کنند اگر ممکن بوده باشد از آن  
و الا با آن خون نماز می کنند و اگر در ایام حمل خونی به بیند پس در ایام عادت حیض  
بوده باشد یا بصفت حیض و سید روز به بیند اظهار است که خون حیض است و جمعی  
از علمای گفته اند که خون استحاضه است اگر عمل هر دو را بجای آورد احوط است و آن  
بر سه قسم است بنابر مشهور میان علما و طریق موقت است که بینه بردارد و زمانی  
صبر کند پس اگر اندرون بینه آلوده شود و پس و بیرون نیاید این استحاضه قلیله است  
و او را درین صورت لازم است که بواسطه نمازی فرج خود را بشوید و بینه تازه بگذارد  
و وضو سازد و اگر خون ظاهر شود ازین طرف بینه این استحاضه متوسطه است  
و واجبست او را که با آن احوط قلیله تغییر فرقه نیز به غسل از برای نماز صبح  
بکند و اگر خون از فرقه نیز بیرون آید این استحاضه کثیره است با آن احوط سابق  
غسل از برای نماز ظهر و عصر می کند و هر دو را با هم می کند و بهتر است که ظهر را  
در او وقت فضیلت بجای آورد و عصر را در اول وقت فضیلت و همچنین غسل  
بواسطه نماز شام و خفتن می کند و هر دو را با هم می کند و بهتر است که چنان  
کند که هر دو در وقت فضیلت واقع شود و جمعی از علمای گفته اند و متوسطه نیز حکم  
کثیره دارد و خالی از قوت نیست و احوط است و همچنین جمعی گفته اند که هر جا  
غسل کند بواسطه نماز وضو در کار نیست و این قول نیز قوی است ولیکن احوط  
وضو و خفتن است با غسل و اگر نماز را جمع نکند از برای هر نمازی این احوط  
بجای می آورد و در روایت معتبره واقع شده است که هر زنی که این عملها بجای  
آورد در جهت رضای الهی البته حق نعم او را ازین منصف نماید و احوط  
است که بعد ازین احوط بی فاصله نماز را بجای آورد و اگر پیش از وقت  
نماز وضو متوسطه یا کثیره بوده باشد و در وقت نماز قلیل باشد احوط است  
که غسل بجای آورد و همچنین احوط است که اگر از آن نماز تازه دیگر خون  
متوسطه

متوسطه یا کثیره باشد غسل کند بواسطه نماز و هرگاه مستحاضه این افعال بجای آورد  
حکم ظاهر دارد و نماز او صحیح است و همچنین روزه او داخل مساجد می تواند  
شد اگر چه جمعی گفته اند که بدون افعال نیز داخل مساجد می تواند شد ولیکن است  
اول احوط است و احوط که پیش از غسل فرج و وضو غسل شود و او را  
جماع نکند و اگر اخلال کند بیک ازین احوط نماز او صحیح نیست و اگر  
اعمال روز را بجای نیاورد بیشتر مؤثر است که روزه او صحیح نیست  
و موجب قضا است و این احوط است بلکه احتیاط است که تقصیر نکند  
در غسل شب نیز بواسطه صحت صوم خصوصاً بواسطه روز آئینه  
و لازم است مستحاضه را که احتیاط کند در منع خون از قعدی بانکه  
بر کند فرج خود را از بینه و فرقه از میان رانند و بگذرانند و در یکیش  
بندد که مانع بوده باشد از بیرون آمدن خون و اگر یکی کافی نبوده باشد  
زیاده کند و همچنین کسی که سلس البول داشته باشد یا اینها را احوط است  
که چنان کنند که جامه های ایشان نجس نشود بانکه صاحب سلس کیمه  
بدوزد پیر بینه و ذکر خود را در آن کند و به بند زیر جامه بندد و صاحب  
اسهال مثل مستحاضه کند اگر دشوار نبوده باشد و غسل استحاضه مثل  
غسل حیض است **فصل پنجم** در نفاس است و آن خون است که با ولادت  
می آید یا بعد از ولادت و هر چه پیش از ولادت می بیند در ایام در آن نفاس  
نیست بلکه استحاضه است اگر نه اند که خون حیض یا جرج است یا دلمست و اگر  
بر آید و خون نه بینه نفاس نیست و او را غسل واجب نیست و کمتر او را  
حدی نیست بلکه جایز است که یک لحظه بوده باشد و در اکثر احوط است  
اظهار است که صاحب عادت حیض بقدر زمان عادت حیض را نفاس  
حساب می کند اگر از ده روز تجاوز کند و مبتداه و مضطربه تا ده روز  
عمل نفاس می کند و بعد از آن عمل استحاضه و احوط است که تا بحد



روز عمل حیض و استحاضه هر دو بکنند و اگر دو فرزند بر آید از دیدن خون اول عمل نکند  
میکند و عدد ایام را از ولادت ثانی حساب میکند و حکم نفسا حکم عاقد است در  
واجبات و محرمات و مکروهات و مستحبات بنا بر منزه میان علما و غسل او نیز مثل  
حایض است و احوط آنست که او نیز وضو با غسل کند از جهت نكاح و غیر آن  
**فصل ششم** در غسل اموات است و در آن چند بحث است **بحث اول** در غسل  
مرض و صبر بر آن و عیادت بیمار آن و غیر آن بدانکه اخبار پیشمار در اجور مرض واقع  
شده است از آنجهل منقولست از اهل بیت ص که پیداری یکتبه از مرض یا در  
بستر است از عیادت یک سال منقولست که قاضیه مؤمن بیمار است کناه بر وی غی  
نویسند و بر عملی از اعمال خیر که در حال صحت میکرد در حال مرض مینویسند هر چند  
بجای نیامد و منقولست که تب یکشنبه برابر است با عیادت یکسال و تب  
دو شب برابر است با عیادت دو سال و تب سه شب برابر است با عیادت سه سال  
و منقولست که شب یکتبه کفاره کنان که شش و اندیشه است و منقولست که کسی  
یکتبه تب کند و او را قبول کند و راضی باشد و نکایت یکسبب عیادت شصت ساله  
در نامه عمل او می نویسد و نکایت آنست که بگوید که مبتلا شده ام به بلای که هیچ کس را  
بلا مبتلا نشده است و اگر بگوید دی شب بیداری کشیده ام یا شب دارم نکایت نیست  
و اگر چه بهتر آنست که این را نیز بگوید و سنت است بیمار را که خبر کند برادران و اقربا  
که بیمار شده است تا ایشان عیادت او بیایند و ایشان ثواب یا بند و او نیز ثواب  
شود که سبب ثواب برادران شده است و هر کس را دعائی مستجاب است بخاطر  
برکت دعای ایشان شفا یابد و باید که ایشان نیز از بیمار طلب دعا کنند که دعای  
بیمار مثل دعای فرشتگان است و سنتست مؤمنان را که چون بشنوند بیماری مؤمنی  
بعیادت او بروند و در احادیث بسیار واقع شده است از اهل بیت ص که هر مؤمنی  
که بعیادت بیماری برود هفتاد هزار فرشته مشایعت او میکنند و استغفار  
بر او میکنند از جهت او تا بخانه باز آید و اگر صبح بعیادت رفته باشد استغفار میکنند  
از جهت

از جهت او تا شام و اگر شام رفته باشد استغفار میکنند از جهت او تا صبح و هر مؤمنی  
که بعیادت بیمار برود و دعا و نه عالمان ملکی موکل میکرد اند که عیادت او کند و برتر  
است استغفار کند از جهت او تا روز قیامت با آنکه او را در بخت جانی کرامت  
کنند که راه جهل ساله سوار شوند و بوده باشد و سنتست که بر پشت بینند نزد بیمار  
مگر آنکه باید که او میل دارد و از جهت بیمار تحفه بپزند اگر چه سببی یا بیماری بوده  
باشد و دست بردست او بکند از دعا از جهت او بکنند و فایده بخوانند و اگر ممکن  
بوده باشد هفتاد نوبت یا چهل نوبت یا هفت نوبت و الا یک نوبت که سبب  
شفائی بیمار است و چون آثار مر که ظاهر شود احوط آنست که پای او را بقبل کنند  
و لازم است میت را وصیت کردن اگر حقوق بجهت و ذمت او باشد یا حقوق  
خلق بلکه مؤمن آنست که خوابد تا وصیت او در زیر سر او نباشد و اگر چه میت  
باشد که در حال حیات باید کرد مثل ابراهیم ذمت از حقوق خلق میباشد که تا ممکن  
باشد در حال حیات بکند و اگر نه وصیت کند و اگر نماز در روز و حج و غیر آن  
کرده باشد و خاطرش جمع نبوده باشد که بشریطه کرده وصیت کند و در وصیت  
جاریه هر چه ممکن بوده باشد تا ثلث حال وصیت کند و اگر طفل داشته باشد  
وصی عادل از جهت او مقرر سازد و کوهان عدول بر وصیت ببرد  
و خود را تا ممکن بوده باشد بی بهره از اموال خود نکند و اینها در ایام صحت  
ام است و اگر نکرده باشد باری در ایام مرض العتد بکند و سنتست که تلقین  
کنند او را که خود بگوید شهادتین و اقرار با محمد مصطفی و بر سر است  
که دعای عدیل را تلقین او کنند و اگر خود نتواند خواند نزد او بخوانند  
و مکرر بخوانند تا فوت نشود و همچنین تلقین او کنند کلمات فرخ را تا بخواند  
و یا نزد او بخوانند باین کیفیت که لا اله الا الله محمد الا الله محمد الا الله  
العظیم سبحان الله رب العالمین و رب الارضین و رب السموات و الارضین و رب  
العرش العظيم و الحمد لله رب العالمین و بهتر آنست که این دعا را نیز







و دیگر جانب چپ و چون غسل کا فور و قراح دهند هر یک را باز نیت بکنند و بهتر است  
که اول جانب راست سر بشوید و دیگر جانب چپ سر را و سر را و کافور که در آب  
میکنند اندکی کافیست و بهتر است که آنقدر بکنند که آب مضاف شود و احوط  
است که میت را در وضو دهند و بهتر است که پیش از غسل وضو دهند و بهتر است که غسل  
ترتیبی دهند از تعاسی و اگر سر را و کافور بهم نرسد یکسر تند باب قراح غسل دهند  
و احوط است که هر مرتبه غسل دهند و اگر پیش از دفن بهم رسد احوط است که مرتبه  
دیگر او را غسل بدهند و اگر آب بهم نرسد یا میت را غسل نتوان داد بآنکه بدن  
میت از هم پاشد یا پوست او بر آید تیمم دهند و او را ظاهر ایک تیمم کافیست و سر  
تیمم احوط است و بهتر است که تیمم را چنین کنند که تیمم میدهم این میت را  
بدل از سر را و کافور و قراح از جهت آنکه واجبست از برای رضای حق تعالی  
و تیمم دیگر مقصد کند که تیمم میدهم این میت را بدل از آب کافور احتیاطا  
قرنه الی الله و همچنین قراح را و چون نیت کند دست خود را بر خاک زند و بر پیشانی  
میت کشد و دیگر به پشت دست راست میت کشد و دیگر به پشت دست  
چپ او و اگر دو ضرب کند نیز جایز است یکی بوسطه روی او و یکی بوسطه سینه  
او و نیت که میت را بر روی تخته گذارند و پای او را بقبله کنند احتیاطا  
و از برای آب غسل میت کوی بکنند نزد پای او و هر گاه میت که این آب در حاله  
بول و غایط رود و اگر بحاله میان خانه رود و تصورند از نجاست که میت را در  
زیر سقف غسل دهند در زیر آسمان نباشد و بهتر است که میت را بر این  
پوشیده غسل دهند و اگر نمیر این او را کنند از زیر او بیرون آورند و اگر رنگ  
بازند و شکافند باذن ورثه و بیرون آورند و احوط است که عورت میت را بپوشانند  
و حرامست عورت میت را نظر کردن و اگر غاسل خواهد که تخلیل کند باید که دست  
بعورت نرسد بلکه عرقه بردست بچید و تخلیل کند و نیت که آنکشتان  
میت را از هم کند بر فرق و زنی و سر میت را بکف سر بشوید و فرج میت را بکف

سر و آشتان بشوید پیش از غسل و دستهای میت را تا نصف ذراع بشوید  
و هر عضوی را سر مرتبه بشوید در هر شستن دست بر شکم میت بمالند پیش  
از غسل سر را و کافور تا اگر چیزی باشد بیرون آید مگر آنکه میت حامل باشد و خوف  
افتادن فرزند باشد و غاسل دستهای خود را تا مرقع بشوید بعد از غسل سر و  
کافور احوط است که ملاحظه نمایند که آب قراح سر را و کافور را شسته باشد و نیت  
که چون میت را گردانند این دعا بخوانند که اللهم ان هذا بدن عبودك المومن وقد اخرجت  
روحهم منه و فرقت بینهما فعولك عفوک و در وقت غسل دادن همیشه بگوید که  
رب عفوک عفوک و نیت که هر چه از عیوب میت به پشینه بکسی خبر ندهد و احتیاطا  
کنان او را بیامزد چنانکه از مادر متولد شده و مگر و همت که میت را در میان پایها  
خود در آورد بلکه از یک جانب او بایستد و مگر و همت که میت را بپشت نداند و هر گاه  
که ناخن میت را یا موی تن کند و اگر بکشد آن ناخن و موی را بلکه هر موی که حال غسل  
از وی جدا شود با میت در قبر گذارند و بهتر است که در میان کفن بگذارند  
تا آنکه در خبر است از حضرت امام محمد باقر ع که دندان آنحضرت گذاشته در دست  
گرفته و فرمود که الحمد لله و بحفت امام جعفر صادق ع فرمود که چون مراد دفن کنی این  
دندان را با من دفن کن **بحث سیم** در کفن کردن میت است و واجبست که میت  
را سه کفن کنند و اشهر بیان علمای است که لنگ بپوشان و سر تا سری است  
و جمیع از علمای گفته اند که سر تا سری می باید یا پیراهنی و دو سر تا سری و این اظهار است  
و لیکن احوط است که لنگ نیز بکنند و پیراهنی و دو سر تا سری بکنند و باغ و رت  
یک سر تا سری کافیست بلکه اگر یافت نشود مگر لنگ همان واجبست و باید که کفن  
عریض محض نبوده باشد و احوط است که کفن زنان را نیز عریض بکنند و  
احوط است که کفن از پوست نبوده باشد و بهتر است که از پشم و مو نیز نبوده  
باشد و بهتر است که از پنبه سفید نبوده باشد و واجبست جنوط میت با ننگ بکشد  
موضع سجده او را بکافور بمالند و اگر چه اندکی باشد و بهتر است که سر پنبه را



نیز ببالند و بعضی گفته اند که گوش و چشم و دمان و زیر بغل و پنج ران را نیز ببالند  
و بعضی گفته اند که بر سر بندی را ببالند و روایات برین دو قول دلالت دارد و عمل باین  
بد نیست بلکه احوط است و اگر میت محرم بالینه بچ یا بعمه او را غسل کا فور نهد چنانچه  
نگشند و بهتر است که کا فور جنوب یک مشتقال بوده باشد و بهتر ازین است که چهار  
مشتقال بوده باشد و بهتر ازین است که سیزده درم و نعلنی بوده باشد و شست  
که سر تا سری بالا ثین از دو سر تا سری جره باشد و آن جامه است در عین مرده  
است و احوط است که جره مرده بعضی بنوده باشد و طلا انداخته باشد و شست  
که خر و طویلی که خوش یک جیب بوده باشد زیاد کنند بواسطه ران بیج و سر آنرا ببالند  
و بر که میت به بندند و پنبه در دست میت کنند و در آنجا نیز بگذارند و بر صورتش نیز  
پنبه بگذارند و سر دیگر را از زرد آوخته چنانکه صورتش را فرا گیرد و پنبهها را از پیش  
آنچه بر کمرش بسته است بیرون آورند و رانهای او را بآن سخت به بچند که مبادا  
چیزی بیرون آید و سر آنرا در پنبه بگذارند و شست که جامه نیز از برای مرد  
زیاده کنند که چنگ است بالینه و هر دو سر جامه از زیر چنگ بیرون آورند و جیب را  
بر سینه میت اندازند بآنکه جانب راست را بر جانب چپ اندازند و جانب چپ  
را بر جانب راست و بدل از جامه میگویند از برای زن زیاد کنند و بستان بندی نیز  
از برای زن بیفزایند و مشهور است که از برای زن شست که غطی زیاد کنند  
و شستن ظاهر نیست و حقیقتش معلوم نیست و شست که زربره بر کفن  
میت و پنبه ببالند و حقیقت آن نیز معلوم نیست بعضی گفته اند که زربره  
قصبه الذریره است که از پنبه می آورند و او را ببالند و بهتر است که اگر خون بیرون  
آید از بینی و حلق بوده باشد پنبه در آن کنند و مکر و هست که کفن  
کشان کنند یا کفنی که تازه کنند استخوان از جهت او بگذارند و شست که بر  
کفن میت نام او را بنویسند باین عنوان که عبده الله یا عبده ان لا اله الا الله و  
انتم علما ذکر کرده اند نهاده تین و اقرار با عهده عین صمد را نیز در رانهای واقع  
شده

شده است که جوشن کبیر را بنویسند بر کفن و اگر ذکر کرده اند که اگر ممکن بوده  
باشد بهتر است حضرت امام حسین صه بنویسند و اگر یافت نشود بکل بنویسند و گفته  
اند که مکر و هست بسیار بنویسند و گفته اند که کفن را شست که بر سلمان او نیز  
و تر لکشد بآب دهن و عمل باینها بد نیست و شست که در میان نازده بامیت بگذارند  
و در اخبار معتبره واقع شده است که تا این چه بهتر است میت را غده آب نمیکند و  
بهتر است که جوب حرما بوده باشد و اگر یافت نشود جوب سرد رکنند و اگر سرد یافت  
نشود جوب انار یا بید کنند اگر یافت نشود جوب تری کا فیت و هر یک را قدر  
یک شبر بوده باشد یا دو شبر بعضی گفته اند که بقدر استخوان دست بوده باشد  
که از یک شبر بیشتر است و بعضی گفته اند که پنبه سردی بچند تار طو بپشت باند و  
یکی را از جانب راست بگذارند و سرش را بچین کردن گذارند و ملحق بپدن  
سازند و دیگری را از جانب چپ و میان پیر این و سر تا سری بگذارند و سر او را  
نیز در جیب کردن گذارند و بد آنکه کفن واجب میت و سر و کا فور از اصل مال است  
مقدم بر دین و وصیت و میراث و اگر چیزی نداشتند بختهای او را نظیر کنند و  
بانهما کفن کنند و اگر آن نیز نداشتند بانه بر پهن اش دفن کنند و شست که مسلمانان  
کفن او کنند و بعضی گفته اند از زکات نیز کفن میتوان کرد و این قول بد نیست  
و کفن زن بر شوهر واجبست هر چند زن مال داشته باشد و همچنین کفن پنبه بر خدا  
واجبست و اگر از میت نجاستی بیرون آید بدن او را بنویسند و اگر کفن او کرده اند  
باشد تار قبر نگذارند بالینه انرا بنویسند و اگر بقبر برده باشند مشهور است که بر  
آن موضع را پاره میکنند و کفن را از یکدیکه میکنند مانند تابین میت باز مانده و  
بعضی گفته اند که اگر ممکن بوده باشد شششتن در اندرون قبر با نکه طشت و آفتاب  
بهر نه بنویسند بهتر است خصوص صاحب کاه بدن میت بخشد و ببالند و نظیر آن لازم  
باشد کفن را نیز بآن عنوان بنویسند و خالی از قونی نیست **مختار** در  
دفن میت است و او را مقده ماتی چند است سنت از آنجمله شست که شصت جنانده



مؤمن کنند و احوال و رفاه و فضیلت آن بسیار است از آنچه منقولست از حضرت باقر  
که چون مؤمن را در قبر در می آورند انی با و می رسد که اول عطائی که بتو دادم بهشت است  
و اول عطائی که دادم بهر ایمان ترا آنست که از کائناتان ایشان که شتیم و از آنحضرت  
منقولست که هر که مت یعت جنازه مؤمنی بکند فردای روز قیامت او را چهار تن  
بدیند و هر دعائی که از برای میت کند ملکی دعا کند که ترا نیز حق بجانب دهد و آنچه  
از جهت او طلب کردی و از آنحضرت منقولست که حضرت موسی علیه السلام از حق تعالی سوال  
کرد که یا رب چه ثوابت کسی را که تشییع جنازه بکند حق بجز تو و قوم تو بود که موکل  
میکرد انم با و فرشتگان چند از ملائکه خودم که با ایشان علم ما باشد که مت یعت  
ایشان کنند از قبرهای ایشان تا محشر و اخبار درین باب بسیار است همین  
اکنعنا خودیم و شستست که چون نظرش بجنازه افتد این دعا بخواند که الحمد  
لله الذی لم یجعل من السواد الا محسرا و لکرم الله اکبر انما وعدنا الله و الله ورسوله  
و صدق الله ورسوله اللهم زنا انما ناولکما الحمد لله الذی تعز بالقدرة و کثر  
العباد بالموت و شستست که با جنازه رود و متذکر امور آفت بوده باشد بلکه بخت خند  
مدت نبوده باشد چنانکه منقولست از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که پسکی  
از اصحاب فرمود که چون جنازه را برداری چنان تقصیر کن که ترا بر داشته اند و از حق تعالی  
طلب کرده که باز ترا بدینا فرستد و حق تعالی قبول کرده پس اگر چنین حالی واقع باشد  
چون خواهی کرد یقین که در اعمال جز خواهی گوشتی و بدخواهی کرد پس حضرت فرمود که  
عجبت از جماعتی که اول تا آخر ایشان را می باید رفت و ندای رحیل در داده اند  
و ایشان را بلع و بازی دنیا مشغولند و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که عجب  
و بسیار عجبت از کسی که شکر مکر کند و می بینند مردمان را که چگونه می میرند  
و از حضرت سید الانبیاء و المرسلین ص منقولست که هر که در پیش است بدرستی  
که ناچار است از مرگ آمد مرگ می آید یا با راحت و در جمع مبارک به بهشت عالی  
از برای اهل خانه ابدی که سعی ایشان از برای آنخانه بوده است و رحمت ایشان  
در آن

در دنیا بوده پس حضرت فرمود که هرگاه شخصی سعادت و توفیق الهی فرین باشد  
همیشه اجل در برابر است و اهل و دور اندیشی دنیا و رفقای او و چون نفاذ  
و ولایت سلطان فرین شخصی اجل در برابر است و فکر مرگ و رفقای او از حضرت  
پرسیدند که از مردمان که عاقل تر است حضرت ص فرمود که کسی که یاد مرگ بیشتر کند  
و استعداد از جهمت او بیشتر نماید و از آنحضرت پرسیدند که علامات هدایت  
الهی چیست حضرت فرمود که دان بر چیدن از خانه فریب و رو کردن بخانه ابدی  
و مستحکم شدن پیش از نزول مرگ و مکر و دست خنده کردن و گفت و گو  
باطل کردن و مشهور است که در تشییع از عقب جنازه یا از دست  
چپ رفتن بهتر است و در حدیث صحیح واقع شده است که ازین  
هم جزئیست و بهتر آنست که ناسیت را در لحظه گذارند نه  
و شستست برداشتن میت را و ترسیع آن سنت نبوی است و منقولست  
از حضرت امام جعفر صادق ص که هر که بای تا بوتر را بگیرد و حق تعالی  
و بیخ گناه بگیرد او را می آمرزد و اگر ترسیع کند از کائناتان و منقولست  
که هر که جنازه از چهار جانب بردارد چهل گناه بگیرد او را می آمرزد و افضل آنست  
که ترسیع کنند باین عنوان که اول جانب راست تا می رسد و از پیش سر  
و دیگر از پیش پا و دیگر از پیش پای چپ و بعد از آن از پیش سر چپ و عکس  
این نیز وارد شده است و هر دو میگویند و بهتر آنست که اول ترسیع کنند و بعد از آن  
بهر عنوان که میدارد ثواب دارد و ظاهر آنکه مکر ترسیع کند همان ثواب دارد  
و مکر و شستست کوه را و تشییع کردن و چون جنازه نزد یک قبر رسد شستست که نزد  
پای قبر بگذارد اگر مرد باشد و اگر زن باشد برابر قبر که از روی بقعه بنا بر کوه  
و مشهور آنست که زمانی میکند از نه و سه مرتبه او را نقل میکنند و مرتبه چهارم  
او را بفر میبرند و شستست که سر میت را پیش کنند و سر را شیب بفر در آورند  
و حق تعالی گفته اند که زنا بر عرض در می آورند و سر را شیب نمیکند و شستست







نام پیش رسد و بعد از آن  
بر میان قبر بریزند

آن شود و بد آنکه جای نیست نکافتن قبور مگر در چند صورت یکی آنکه در قبر  
چیزی قیمتی افتاده باشد دیگر آنکه در زمین مقصوب دفن کرده باشند دیگر  
آنکه در کفن مقصوب کفن کرده باشند دیگر آنکه او را بی غسل و کفن خاک کرده  
باشند و از هم نپاشیده باشند و مشهور است که جایز نیست نقل مردگان بعد  
از دفن و بعضی استثنا کرده نقل بمشاهد مشرفه حضرت امام معصومین را و در  
نیت که اگر استخوان شسته باشد تصویر نداشته باشد و احوط تر گستره مشهور است  
که جایز نیست جامه در بدن بر غیر پیر و برادر و این احوط است و در میان  
جایز است بلکه از بعضی اخبار ظاهر میشود که بر پدر منت بوده باشد  
و بعضی تجویز کرده اند زن از نامطلقا احوط تر گستره و همچنین جایز نیست  
روی خراشیدن و کسب و بریدن و موی کندن و لازم است مصیبت زدگرا  
که هر کشته بلکه راضی باشند بقضای الهی و بدانند که حق تعالی هر چه اصل است  
میکند و بدانند که صابرانرا اجر بی حساب کرامت میکند و گستره است که ثواب  
تقریب ایشان بکنند و این را صبر و نمانیدن بشارت و بعد از دفن  
دعا و در بعد از دفن پیشتر است اقل تقریب است که بر پدر تا صاحب عز این را  
به بیند برستی که در خبر است از سید الانبیاء و المرسلین ص که هر که صبر نماید آید و  
ناکی را او را در صحای محشر که همه کس برهنه است حلیه نیکویی از حلیه های بهشت  
پوشانند که موجب سرور او شود و هر که مصیبت زده را صبر نماید او را ثواب آن  
مصیبت زده کرامت کنند بی آنکه از اجر او چیزی کم شود و آن حضرت فرمود که  
ثواب تقریب و صبر نمودن بهشت است و مقصود گستره است که حضرت امام جعفر صادق  
بتقریب شخصی فتنه که فرزندش فوت شده بود فرمود که حق سبحانه و تعالی از برای  
بست بهتر از است از برای او و ثواب خدا از برای تو بهتر از بست دیگر نشنیده  
چون میکند مرتبه دیگر آمد فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند و  
ی باید رفت گفت یا حضرت میسر میاید یا نه گفت نعم آن بخورم حضرت فرمود که سوخته

بماند و دور قبر بریزند و دست کشوده بکار و بر نذر انگشتان از هم کشند  
باشند و بعد از آن این دعا بخوانند که اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصغر البیت  
روحه و لقیه منک و منوا نا و اسکن قبوه من رحمتک ما تقینه به من رحمتک  
من سوالک و سنتک که رفت نوبت انا انزلناه بخوانند که موجب مغفرت  
میت و خوانند است و همچنین هر وقت که زیارت قبری رود سنت و یا زده  
نوبت قل هو الله احد بواسطه اهل قبور نشست و بهتر است که در حین دعا خن  
روی قبلا قبر هر دو کند و بعد از آنکه مردمان برگردند نشست تلقین دیگر  
و بهتر است که وقتی میت نزد سر میت با و از بلند تلقین کند و بهتر است  
که نام میت و پدر میت را بگوید باین عنوان یا محمد بن احمد هل انت علی  
العهد الذی فارقتك علیه من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک  
له و ان محمدا عبده و رسوله سید البیتین و ان علیا امیر المؤمنین و  
سید الوصیین تا اخر اتمه و ان ما جاء به محمد صادق و ان الموت  
حق و البعث حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث  
من فی القبور در اخبار واقع شده است که چون تلقین میکنند شکر شکر میگویند  
که بیان نبر ویم که تلقین چخش کردند احتیاج برسدن نیست پس بر میگردد  
و داخل قبر میشوند و مگر دست عارت بر سر قبر کردن و ملازمت قبور و دفع و  
مالی قبور کردن مگر قبور انبیاء و ائمه معصومین هم و بعضی گفته اند که این حکم  
دارد قبور علما و صلحا و مگر دست تازه کردن قبور بعد از مندرس شدن که در  
خبر است که حق تعالی دست میدارد در دلهای شکسته و قبور مندرس را و مگر دست  
در حال اختیار دو مرده را در یک قبر که از من و مگر دست نقل میت از بلند  
موت بشنوی دیگر یا جای دیگر مگر بیکی از من به مگر دست ائمه معصومین هم  
و بعضی استثنا کرده اند نقل محضه صلحا و شریفا را نیز و مگر دست  
بر روی قبر نشستن و بردن قبر را در رفتن مگر بواسطه زیارت قبور که در  
آن شود



در پیش دارد یکی شهرادت ان شاء الله که عبارت از ایمانست و دو مرتبه حق تعالی  
سیم شفاعت رسول خدا ص است و است که یکی از بنده از وی فوت نمیشود و از حضرت  
امام محمد باقر ص منقولست که فرمود که هر مومنی که بمصیبتی مبتلا شود و گوید انا  
لله و انا الیه راجعون بگوید و صبر کند در آن مصیبت حق تعالی بجا آورد و گناهان  
گذشته او را بیامرزد مگر کبار را و هر مومنی که آن مصیبت بخاطرش آید و  
این کلام را بگوید گناهان ما بین آن کلام و این کلام را حق تعالی بیامرزد مگر کبار را  
و مومنین این کلام اینست که ما بعد بنده گان خدا ایم و باز گشت ما همه بسوی او  
خواهر بود و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که بمصیبتی  
مبتلا شود خواه جزع بکند و خواه نلگند و خواه صبر بکند یا نلگند ثواب او بر حق تعالی  
بهشت است و از آن حضرت منقولست که ثواب مومن بر موت فرزندش اینست  
است خواه صبر کند و خواه صبر نکند و فرمود که بگوید فرزندم که گاه از پیش برود و گاه  
از برای او از دست افتد فرزند که بعد از او بماند و همه جهاد کنند در راه خدا و از حضرت  
سید الانبیاء و المرسلین ص منقولست که داخل بهشت نمیشود کسی که او را پیش روی  
نیست پس شخصی گفت که یا رسول الله کسی که فرزند داشت باشد یا فوت نشده  
باشد فرزندش حال او چون خواهد بود حضرت فرمود که برادر مؤمنش پیش رود و او  
و از آن حضرت منقولست که هر گاه فرزند مومنی برود یا آنکه حق سبحانه و تعالی اعلم است  
بگفته او از فرشتگان می پرسد که قبض روح فرزند فلان مومن کردید اینان  
گویند بلی یا ربنا حق تعالی فرماید که بنده مومنین من چه گفت اینان گویند خداوند  
حمد تو کرد گفت انا لله و انا الیه راجعون حق تعالی فرماید که از جهت او در بهشت  
خانه جدا نمیش کنند و احادیث درین باب زیاده از حد و حصر است و نیست  
که زیاده از سه روز یا تا یکصد روز مگر آنرا که چهار ماه و ده روز یا تا سه ماه  
خود می دارد با نکه پیشترهای را لیکن عیسوی و زینت عیسی و بهشت است  
که نوح کر نیاید و نداند اگر نوح کر می کنند بجز آنست نگویند و نیست که زیارت

قبر او

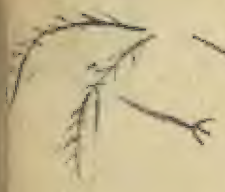
قبر او بروند که موجب التماس است و چون زیارت قبر او روند بگفت نوبت انا  
لله و انا الیه راجعون و این دعا بخوانند که اللهم جاف الارض عن جثتی و صاعده  
الیک از و احرم و لقیتم منک و رضوا نا و استسکن الیک من رحمته لما قبل به  
و بعد تریم و خوشتریم به و خوشتریم انک علی کل شیء قدیر و چون داخل قبرستان  
شود بگوید التسلام علیکم من دیا و قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بیکم  
لا حقون و یازده مرتبه قتل بود الله احد بخواند و استغفار از جهت ایشان  
بکنند باین عنوان که اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المستغفرین و المستغفرات  
و بایده که چون داخل قبرستان شود تا قتل کند در عاقبت خود و فکر کند که عاقبت  
او را نیز می باید رفت و چند روزی که او را مهلت داده اند غنیمت دانند و  
صرف بنده کی حق تعالی کند و منقولست که حضرت امیر المؤمنین ص چون داخل  
قبرستان شد فرمود که ای اهل خاک ای اهل غربت انا خائنه ای شما را است کن شدند  
جماعتی دیگر و زنان شما را خواسته جماعتی دیگر مالهای شما را قسمت کردند  
چیزی که نزد ما بود اینست کاش میباید انستیم که نزد شما چه خبر است پس حضرت فرمود  
که اگر این ترا خست جواب دهند هر آینه جز اینند گفت که بهترین نوشها تقوی  
است و سزاوار است که اموات خود را فراموش نکنند با نکه از جهت ایشان  
تصدقات بکنند و نماز و روزه و حج و دعا بکنند و این ترا در عقیب نماز و اوقاف  
اجابت دعوات دعا کنند خصوصاً پدر و مادر را و احادیث بسیار از این  
است که بسیار باشد که ایشان در تنگی باشند حق تعالی این ترا بفرای برد و فرماید  
که این وسعت بواسطه نمازی بود که فلان برادر مؤمنش از برای تو کرد  
پس حضرت فرمود که میت خوشحال میشود بدعا و استغفار چنانکه خوشحال میشود  
زنده بسبب هر یک که از جهت او برند و در خبر است که هر که بواسطه میتی عمل صالحی  
بکند حق تعالی اجر او را مضاعف گرداند و میت از و نفع یابد و در خبر است که کشتن  
چیز بمومن میرسد بعد از وفات او اول فرزند می که از جهت او استغفار کند دوم



مصحفی که بگذارد یا کتابی از کتب علمی که مردمان خوانند سیم درختی که بکار در که  
مردمان از آن نفع یابند چهارم آبی که جاری سازد پنجم جای که بکند که خلق خدا  
منتفع شوند ششم سنت چیزی که مردمان بآن عمل نمایند از این دو باب خلق  
یا تصنیف کتب و مانند آن **فصل بیفتم** در غسل میت است و این میان  
علمی است که واجبست غسل بسودن جزوی صاحب حیات ازینکس جزوی از  
میت را که صاحب حیات بوده است و اگر چه آن جزو را از میت جدا کرده باشند  
هرگاه استخوان داشته باشند یا نه هرگاه میت سروده باشد و او را غسل ندادند باشند  
و همچنین جمعی از علمای گفته اند که واجبست غسل بسودن صاحب استخوان  
که از زنده جدا کرده باشند و این احوط است و اگر کسی سر کند شخصی که پیش از  
گشتن غسل داده باشد غسل واجب نیست و همچنین کسی که غسل اضطرار  
داده باشند یا نیکه سرد و کافر نبوده باشند و همچنین شهید را اگر چه احوط  
درین صورتها است که غسل بکند احتیاطا و اگر شخصی را شیم داده باشند  
مشرور است که بمیت آن غسل واجب میشود و اگر عضوی از میت را که غسلش  
تمام شده باشد سر کنند بعضی گفته اند که غسل واجب نیست و احوط غسلست  
و احوط است که هرگاه جزوی که صاحب حیات نباشد اگر بید صاحب حیات  
یا برعکس یا هر دو غیر صاحب حیات باشد حیثا نکه موی او بموی میت ساییده نشود  
احتیاطا و همچنین احوط در بسودن استخوان جدا شده است که غسل کند اگر چه  
کوشتن نداشته باشد و احوط است که عضوی که بمیت سوده باشد از آن بشوید  
اگر چه ملاقات پیوسته کرده باشد **فصل هشتم** در اداب حمام رفتن است  
و مستحبات آن بد آنکه اجبست بپوشیدن عورتین از ناظر محترم در همه  
وقت پس چون بحمام رود نهایت احتیاط کند از آنکه نظر کسی بعورت او نیفتد  
و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شقو است که هر که ایمان بخدا آورد و فیات دارد پس باید  
که داخل حمام نشود بی آنکه آنحضرت فرمود که غسل زیر آسمان کنند بی آنکه داخل

نهد

نهد یا نشود بی آنکه فرمود که آب را اعلی و سالکافی هست و واجبست که ملاحظه نماید  
که نظارش بعورت دیگری نیفتد خصوصا هرگاه جمعی بی آنکه باشند و درین  
حکم یک نند و بهتر است که تا ممکن باشد زنان را بحمام نفرستند و بهتر است که  
ناشتا بحمام نرود پیش از رفتن آنکه چیزی بخورد و با استیلا شکم نیز بحمام نرود  
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون داخل حمام شوی در وقتی که خسته  
میکنی این دعا بخوان اللهم انزع عني ريقه التفاق و ثبتني على الايمان و چون داخل  
خانه اول شوی بگو که اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي و استعجل بك من  
اذا دعه و چون داخل خانه دومی شوی بگو که اللهم اذهب عني الرجز و التمس  
طهره جسدي و قلبي و آب گرم بر در و بر سرست بریز و باره بر پایهایت بریز و اگر  
ممكن بود و باشد جرحه بخور که بول دان را پاک میکند و اندکی درین خانه مبرکن پس چون  
بخانه سیم داخل شوی بگو تعوذ بالله من النار و تسأل الله الجنة و این دعا را  
بمخون مکرر تا وقتی که از گرم خانه بیرون آیی و در نماز که آب سرد حمام بخورد  
که معده را فاسد میکند آب شمر خورده مریز که بدن را ضعیف میکند  
و چون بیرون آیی آب سرد بر پایهایت بریز که در دلت از بدست بیرون می آید  
و چون رختها بپوشی بگو که اللهم البسني التقوى و جنبني الردی پس چون این اعمال  
بجای آوری ایمن میشوی از هر دردی رحمت فرمود که در حمام نکند مکن که پیر مردار  
میکند از دهنش در حمام مکن که موراشک میکند و سرش را بگل شوی که رو را ناخوش  
میکند و سفال بر بدن محال که بر صمی آورد و لنگ بر روی محال که آب رو را می برد  
و مسواک کردن در حمام دهن را زاری ریزد و بکشد و زنه بکشد و زنجار رفتن  
نفع دارد و همه روز رفتن پیچید که در آنجا است و در سببش برفتن بیکر بنده سر  
ترا کشیدن و هر بانزده روز یک بنده نوره کشیدن و بهتر است که جمعی را چهارشنبه  
بحمام رود و درین دور روز نوره کشند و چون خوابد که نوره کشد آنکه نوره بر سرش بپوشی  
که از او بگوید اللهم ارحم سليمان بن داود کما ارحم النور و که انش الله نور او را





غیر از آنکه نوشته نوره نکند و بهتر است که کل بدن را نوره کند و بعد از آن  
بهر جا که نوره کند نوشته باشد بخوارنگ کند تا ایمین شود از مرض خوره و بیسی و در  
حدیث است که هر که نوره کند و حنا بر خود مالد از سر تا پا حق سبحانه و تعالی  
از وی دور کند و اگر بیست روز شود و بهای نوره نداشت باشد قرض کند که  
حق تعالی ادا میکند قرض او را و از چهل روز نکند و آنکه منقول است از سید الا  
نبیاء و المرسلین ص که هر که ایمان بخند و روز قیامت دارد پس و آنکه دارد  
موی ظهار خود را زیاده از چهل روز و حلال نیست زنی را که ایمان بخند  
و روز قیامت دارد که ترک کند زیاده از بیست روز و زیر بغل را نیز نوره نکند  
یا بهتر است یا موی او را بکشد و آنکه دارد که در از شود که محل نشا اطلین میشود و پاک  
نیست چو کبریا بدن بار دهنده و بسوس و همچنین اگر آرد در بدن زیت بیالا  
بند و بدن را بآن چو که کشند تصورند ارد چون سبب دفع بدست و اسراف نیست  
و اگر کسی موی سرش را نداشت که رعایت آن بکند باشد کردن و شستن و از  
نکاح فتن و خضاب کردن سر و محاسن خصوصاً کشتن را که موی سفید بهم رسیده باشد  
بخنار و سوسه و کشیدن و سیاه کردن بهتر است از سرخ کردن و آن بهتر است از زرد کردن  
و از رسول خدا ص منقول است که در موی در خضاب حرف کردن بهتر است از هزار درهم  
که در حایه های دیگر حرف نمایند از راه های خدا و در آن چهارده خصلت است باد کوششها را  
دفع میکند و چشم را جلای میدهد و دماغ را نرم میکند و دندان را خوشبو میسازد  
و پای دندان را سخت میکند و ضعف را میرد پاک کند و بجز او و سوسه و شیطا را کم  
میکند و فرشتگان از آن خوشنود میشوند و مومنان خوشحال میگردد و کافران از آن بد  
می آید و در زینت است و بوی خوشش است و منکر و تکبر را خشم می آید از چنین شخصی  
که او را سوال کنند و بیزاری است از عذاب و تنویر است سر خود را که چو بختی  
شستن که موجب ایمین است از بیسی و دیوانگی و فقر و میرد و روزی را زیاده  
میکند و هر که سر خود را بسدر بشوید حق تعالی سوسه و شیطا را از وی بردارد و اعتقاد  
روز

روز و کسی که بختاد روز از سوسه و شیطا خلاص شود عصیان نخواند و هر که  
عصیان نکند البته داخل بهشت میشود و چون از حمام بیرون آید شستن که  
او را بگوید که طاب ما طهر منک و طهر ما طاب منک و او در جواب بگوید  
که انتم الله بالک و بهتر است که چون از حمام در آید عمامه بر سر کند و در بهشت  
که حمام را غرق نکند زیرا که می باید نمون ضعیف المؤمن باشد و بزرگان نمون کنند  
که اینها صفت جبار است **مقصد چهارم** در احکام تیمم است و در آن چند بحث است  
**بحث اول** در تیمم است بدانکه تیمم واجب است و شستن است اما تیمم واجبست از برای  
هر چیزی که مشروطست بطهارت مثل نماز و طواف و مسکن کتابت قرآن و غیر آن بتفصیلی  
که مذکور شد هرگاه متعذر باشد وضو و غسل بتفصیلی که خواهد آمد و واجبست تیمم بوسیله  
کسی که بختاد وضو در مسجد الحرام یا مسجد نبوی ص بواسطه بیرون آمدن و بعضی  
گفته اند که اگر غسل ممکن باشد و موجب از آله نجاست در مسجد نباشد و زمان غسل  
کمز از زمان تیمم باشد یا برابر باشد غسل میکند و الا تیمم میکند و در نیست که  
تیمم بهتر باشد و بعضی جایزه نفسا و جنب غیر محتمل را نیز ملحق ساخته اند  
و بدینست و گاه هست که تیمم واجب میشود بندر و عذر و عین هرگاه تیمم  
بوده باشد و هر چه غیر اینها است شستن **بحث دوم** در اسباب تیمم است  
بدانکه صحیح نیست تیمم بکبر یا یافت نشدن آب یا اگر بهم رسد و خشند بهای  
ضرر بحال او رسد که اگر ضرر رسد باید که بخزد و اگر چه زیاده از بهای او باشد  
و یا آب باشد ولیکن دلدور سن نداشت باشد و نباشد که بخزد و اگر چه بهای بسیار  
باشد که ضرر بحال او رسد و یا باشد اما خوف داشته باشد که اگر بر سر آب رسد  
ضرری بجای آید یا جلال او رسد و بر سر آب و یا اگر بر سر آب رود و ملتش را در قافله نبرد  
یا نااموستش بباد رود یا اگر آبر صرف وضو و غسل کند خوف تشنگی داشته  
باشد بر خود یا بر فنیق یا حیوانی که احتیاج باود داشته باشد و اگر محتاج بان نباشد  
احوط است که از آب فروشد و آب را صرف طهارت کند و یا آب باشد ولیکن خوف



خمر باشد بآنکه ترسد که بیمار شود یا بیماریش زیاده شود یا طول کشد و اگر احوط است  
که اگر احدی جنب شده باشد در سفر غسل کند مادام که خوف طهر جان نباشد او را که درین  
صورت تیمم میکند و چون آب میرسد احتیاطا قضا میکند و همچنین اگر آب بوده باشد  
و تا می رود که غسل کند یا وضو سازد وقت نماز بیرون میرود تیمم میکند و اگر آبی باو  
دهند بواسطه وضو و غسل لازم است او را قبول کردن و اگر نه بواسطه طهارت دهند  
بلکه باو بخشنند یا ز بار او بخشنند که آب بخرد و وضو سازد احوط قبول کردن است هر چند  
منت نمند و همچنین اگر آبی یافت شود که کافی نبوده باشد بواسطه وضو یا غسل  
تیمم میکند و اگر از استعمال آب خوف بیماری سهل بود باشد مانند آنکه در دوسری  
مشترک است که وضو می سازد یا غسل میکند و اگر بآن تیمم کند احوط است و اگر بر  
سیر آب ظالمی باشد که دفع نشود مگر بدادن مالی احوط است که بهر دو استعمال  
آب کند و همچنین اگر بدنش یا جامه ساتر عورتش نجس باشد و آبی باشد که بآن  
با ازاله نجاست توان کرد یا وضو و غسل از آن نجاست میکند و تیمم میکند و اگر خوف  
طهر قیود دست یار و بوده باشد احوط است که همه را مکن بموهر رغن و غیر آن  
دست را چرب کند که محتاج تیمم نباشد و اگر با وجود اینها همان طریقه را طهر قیود نماید  
که موجب احتیاج تیمم میکند و اگر اندکی باشد که بآن خمر نیاید بهتر است که وضو  
سازد و تیمم احتیاطا با آن نمک کند و معرفت خمر آب را اگر خود بتجربه حاصل کرده  
باشد فیهما و الا رجوع بقول عدل عارف میتواند کرد و اگر عارف باشد عدل نباشد  
یا بر عکس پس اگر از گفته ایشان او را ظنی بهم نرسد وضو سازد و اگر ظن خمر بهم  
نرسد تیمم میتواند کرد و اگر وضو نمکند احتیاطا بهتر است و هرگاه آب یافت نشود  
و اجابت که طلب آب کند از رفقا و حوالی خود انقدر که او را ظنی بهم رسد که در  
حوالی او آب نیست و اگر علم گفته اند که از چهار طرف خود طلب میکنند در زمین  
ناهموار یک تیر بر تاب از همان وسط و تیر انداز وسط و اگر زمین هموار باشد  
دو تیر بر تاب و بعضی گفته اند که تا وقت هست طلب آب میکند پس چون  
وقت

وقت تنگ شود تیمم کند و نماز کند و این احوط است اگر چه ظاهر او واجب نباشد و این طلب آب  
در صورتی میکند که امید داشته باشد که آب بهم برسد پس اگر یکبار طلب کرده باشد و  
آب یافت نشده باشد اگر چه پیش از وقت باشد دیگر در کثرت طلب کردن و یا پیشین  
داند که در آن حد و آب نیست اما اگر یقین داند که آب هست در مکانی دور و ممکن  
باشد خود را بآن مکان رسانند بی آنکه خمر را بر سر او برسد مشهور است که واجبست  
سعی کردن تا خود را بآنجا برساند و وضو سازد و اگر خمری باو یا حیوان رسد در  
کار نیست این قدر سعی کردن بلکه ظاهر اگر مشقت عظیم نیز نبوده باشد سعی لازم  
نیست اگر چه احوط است و اگر طلب ننگد تا وقت تنگ شود بگذرد است و اجابت  
تیمم کند و نماز کند و همچنین در آن حوالی آب بوده باشد و تقصیر کند تا وقت  
تنگ شود بحیثیتی که اگر بر سر آب رود نماز قضا میشود تیمم میکند و اداسی کند  
و همچنین اگر فراموش کند که طلب آب کند تا وقت تنگ شود تیمم میکند و درین سه  
صورت احوط است که وضو سازد و قضا یا احتیاطا بکند و اگر عذر اطلب نکرد  
و نماز کرده و بعد از آن ظاهر شد که آب در آن حوالی بوده است اعاده میکند اگر وقت  
باشد و قضا میکند اگر وقت در رفته باشد و اگر آبی داشته باشد پیش از وقت آن  
آب را بریزد یا پیش از وقت باقی رسد و بریزد آنرا یا وضو سازد و بعد از دخول  
وقت آب بهم نرسد تیمم میکند و اعاده نماز لازم نیست بی دغدغه اما اگر وقت  
داخل شده باشد و اگر بریزد یا آب رسد و آب بر نهد تا آنکه دیگر آب بهم نرسد تیمم میکند  
و نماز میکند و در اعاده این نماز خلافت اظهر است که اعاده نمیکند و بعضی گفته  
اند که اعاده میکند و این احوط است **بجای** در آن چیزی است که بآن تیمم میکنند  
و آن خاک خالص است بی دغدغه و بی دغدغه تیمم نمیتوان کردن بخیزی که از سر زمین  
بر رفته باشد مانند طلا و نقره و سمره و زربین و مانند اینها و همچنین است خاکی  
که با اینها آمیخته باشد مانند چنانکه اینها ظاهر باشد و همچنین است گاه کل و مانند آن  
و در تیمم کردن بسنگ در حال احتیاط خلافت احوط است که ناممکن باشد



تیمم بخاک کند و چون خاک ممکن نبوده باشد تیمم بسنگی کند که غبار داشته باشد و الا  
بی غبار تیمم کند و جایز نیست تیمم بخاک ستر و اگر خاک ستر خالی بوده باشد احوط اجتناب است  
و جایز است تیمم با یک کج پیش از پنجتن بنا بر مذہب مشهور و احوط ترک آنست  
در حال اختیار و بعد از پنجتن خلافت ظاهر است و انشوائی کرد و خصوصاً اگر یک راه  
صحیح نیست تیمم بخاک معصوب و خاک نجس اگر خاک بهم نرسد تیمم کند بغبار جامد و غند  
زمین و یا آب و مانند آن باشد دست زنده تا غبار آنها بر روی آید و تیمم کند و اگر  
نیست و اگر غبار بهم نرسد تیمم بگل کند یا نعل اگر ممکن بوده خشک کند دست بر آویزند  
ظاہراً این صورت مقدم است بر غبار و اگر ممکن نبوده باشد دست بگل زنده و بر پشت  
کشد و تا ممکن باشد از جایی که خشک تر باشد تیمم کند و اگر خاک غبار و کلا رسد بهم نرسد  
یا نعل برف آمده باشد بسیار بسیار اگر برف را توان آب کردن با تشعشع مانند آن واجبست  
که وضو زد بان آب و اگر ممکن باشد که بر بدن مالید و اقل شل بفعول آید آن نیز واجبست  
و اگر اینها ممکن نبوده باشد و ممکن بوده باشد که برف را بر رویه تا خاک یا سنگی بهم رسد  
بر روی تیمم کند و اگر اینها ممکن نبوده باشد جمیع از عملی گفتند اند که تیمم بر برف کند و غبار  
کند و احوط آنست که با اینها قضا نیز بکند احتیاطاً و اگر آب و خاک سنگ غبار و کلا  
بهم نرسد بعضی گفته اند که نماز از وی ساقط میشود ادا و قضا با و بعضی گفته اند  
واجبست ادا و چون آب و خاک بهم رسد واجبست قضا و بعضی گفته اند واجبست  
قضا و بس و این قول ظاهر تر است اگر چه احوط قول وسط است و مکرر است تیمم زمین  
نشود بشرط آنکه نمک بر روی زمین نباشد و الا جایز نیست و همچنین مکرر است تیمم  
بر یک روان بنا بر مذہب مشهور در هر دو و مکرر است تیمم کردن از خاک اگر آنها ببلکه  
سنتست که از بلند بپای کناری راه باشد که تردد در آن واقع شود که بی خطر  
یا کجا باشد **بحث چهارم** در کیفیت تیمم است بدانکه صحیح نیست تیمم پیش از دخول  
وقت نماز و صحیح است هر گاه از وقت بگذرد از زمان تیمم و نماز مانده باشد بحسب  
ظن او و در محنت تیمم با فراخی وقت سه قولست اول آنست که جایز نیست مطلقاً

دوم آنست که جایز است مطلقاً تیمم آنست که اگر عذر سبب تیمم اید زوال آن باشد  
جایز نیست و اگر اید زوال آن نباشد جایز است و این قول مشهور تر است میان علما  
اگر چه قول ثانی اظهر است و قول اول احوط است و اگر در فراخی وقت نماز کند و بعد از  
آن آب بهم رسد احوط آنست که آن نماز را اعاده کند و اگر وقت نماز دیگر داخل  
شود و تیمم داشته باشد ظاہراً نماز تواند کرد و احتیاج نیست که صبر کند تا آخر  
وقت و اگر عذر را اید زوال بوده باشد مثلاً آب نداشته باشد و اید باشد که آب  
بهم رسد یا گوشتی سهیلی دارد و ممکن باشد تا آخر وقت کوفتش را ایل شود بهتر آنست  
که صبر کند تا آخر وقت اگر عذر بر طرف شود فیهما و الا بهمان تیمم نماز کند و کسی که نماز قضا  
داشت باشد همه اوقات تیمم میتواند کرد و چون وقت داخل شود بدان تیمم نماز  
ادامی تواند کرد بنا بر مذہب مشهور و اولی آنست که بتفصیل گذشته عمل نماید  
و تیمم بواسطه نماز کسوف و قتی میکند که کسوف شود و بواسطه نماز جبار و قتی که  
جبار خاخر شود و بواسطه نماز استسقاء قتی که مردمان در صحرا جمع شوند و بهتر  
آنست که قتی که خواهد که شروع بنماز کند تیمم کند و بواسطه نماز جبار و قتی که خواهد  
نماز کند پس اگر در آن حالت وضو نداشته باشد و تا وضو ختن نماز خواهند کرد تیمم تواند  
کرد هر چند آب بوده باشد و اگر انتظار اینک شود که تیمم آنست که تیمم نکند وضو سازد  
و واجبست در تیمم که نیت کند و بهتر آنست که باین عنوان نیت کند که می کنم بدل از  
وضو یا غسل از جهت مباح بودن نماز از برای رضای حق تعالی و اگر نیت بدلیت  
نکند ظاہراً قصور نداشته باشد و بعد از نیت دستها بر زمین زند و اگر همین نیت  
را در خاطر داشته باشد در وقت مسح بیست تا احوطست و واجبست در حکم نیت  
باشد تا فارغ شود یا یعنی که نیت منافی نیت اول از وی صادر نشود و احوط  
آنست که دستها را بقوت بر زمین زند و باهم برزند و بهتر آنست که انگشتان  
اشو کنده باشد در وقت زدن دست بر زمین و بهتر آنست که چنان باشد که  
خاک بر دستش بچسبید که بان مسح کند و سنتست که دست برهم زند که زیادتی آن



بریزد و واجبست که پیشانی را مسح کند هر دو دست بر هر دو طرف پیشانی و بعضی از  
را نیز داخل کرده اند و بعد از آن از رستخاه موی سر است و اندکی بالاتر از باب  
مقدمه و استهای آن ابرو و ناظر کل روی را نیز تواند کشید و اگر چه آنگاه پیشانی  
کردن با احتیاط اقربست و می باید که دست را مسح کند و بهتر است که هر دو را  
به موی هم که از دو پایین هر دو کف را با قول پیشانی که از دو با هم برآورد و چنانکه  
کل کف دست کل پیشانی و اطراف آنرا فرو گیرد و دیگر مسح پشت دست راست  
کند بشکم دست چپ از بند دست و اندکی از باب مقدمه بالاتر مسح کند تا آنگاه  
دیگر مسح پشت دست چپ کند بشکم دست راست بخوسابق و ظاهر آنچیز بود  
بآنکه نامرغی و لیکن قول مشهور احوطست و احوط ازین است که دو تیمم بکند یکی  
بخوسابق و دیگر با نکه کلی و در دستها را نامرغی مسح کند و احوط است که ابتدای  
در پیشانی و دستها را بالا کند و واجبست که بشکست که کور و اقمه نه و در  
حل اختیار خود تیمم کند و اگر نتواند دیگری او را تیمم دهد با نکه دست او را برخاک زند  
و عضو او کند و اگر ممکن نباشد آن شخص دست خود را برخاک زند و بر روی  
بهار کند و بهتر است که هر دو بنیت کنند و احوط است که موالات بفعل آورد  
بآنکه مسح اعضا را بی فاصله عرفی بجای آورد و در عدد در نه های دست بر زمین  
خلافت و مشهور است که از برای وضو یک مرتبه بر زمین می زند و احوط است  
که تخیر است در هر دو میان هر دو و بهتر است که دو مرتبه بر زمین زند یک مرتبه  
از برای رو و یک مرتبه از برای دستها و در بدل وضو و غسل و بهتر ازین است که از برای  
هر یک دو تیمم بکند یک تیمم یک ضربی و یک تیمم دو ضربی احتیاطا و اگر دستها را از  
بند بریده باشد مسح دستها قطع میشود و اگر بعضی را بریده باشد از آن بعضی  
ساقط میشود و باقی را می باید مسح کردن و می باید که تمام موضع مسح را از پیشانی  
و پشت دستها مسح کند و لازم نیست که دست بالا که با مسح است تمامی او رسد  
بر دست یا این که مسح است و بعضی گفته اند که شستش تحلیل مابین آنکه شستش  
و ظاهر می

و ظاهر می ندارد و شرط نیست که در وقت تیمم غیر موضع تیمم پاک بوده باشد مگر در صورتی که آب  
باشد و ممکن بوده باشد از آن که غلبه بر جمع است که اول از آنکه نجاست بکند و بعد از  
آن تیمم بکند تا تیمم در آخر وقت واقع شود و این احوط است و هر غازی را که تیمم واقع شود  
صحیح است و احتیاج با عاده آن نیست در سفر و حضر و اگر تیمم کند در فراخی وقت و بعد  
از آن آب بیاید احوط است که آن نماز را اعاده کند و همچنین اگر کسی در آنجا نماز  
جمع باشد و حدیثی از او صادر شود و اگر رود که وضو سازد نماز جمع فوت شود تیمم میکند  
و نماز میکند و احوط است که قضای نیز بکند و کسی که آب ندانسته باشد اصلا یا دانسته باشد  
و استعمال نتواند کرد بواسطه وضو و غسل هر دو جایز است و اگر جماع کردن و اگر آب  
وضو داشته باشد و بسبب احوط است که جماع نکند و هرگاه آب یافت نشود پیش از شروع  
در نماز پس اگر آنقدر وقت هست که وضو یا غسل کند و نماز را در وقت دریا بدو است  
است که وضو یا غسل کند و اگر آنقدر وقت نیست ظاهر لازم است که نماز آن تیمم بکند  
و اگر بعد از شروع در نماز آب یافت نشود پس اگر آنقدر وقت نیست که وضو سازد  
یا غسل کند و نماز را در وقت دریا بدی باید که نماز را تمام کند و اگر وقت هست خلافت  
بعضی گفته اند که بر نمیکرد اگر چه تکبیر الاحرام گفته باشد و بعضی گفته اند تا بر کوع رفته است  
بر میگردد اگر بر کوع رفته باشد بر نمیکرد و این قول احوطست و بد آنکه حلال میشود  
بسبب تیمم هر چه حلال میشود بسبب وضو و غسل در نماز و طواف و مسرکتانست قرآن  
و لبث در ساجد و قرائت عزائم و غیر آن و بد آنکه هرگاه جنب تیمم کند بدل از غسل  
و بعد از آن حدث اگر کند تیمم را مرتبه دیگر بدل از غسل خواهد کرد و می دغدغه و اگر حدث  
اصغر از وی صادر شود بعد از تیمم مثل بول و غایط و باد و بعضی گفته اند که تیمم را مرتبه  
دیگر بدل از حدث اصغر واقع میسازد و او اشهر است که بدل از حدث اکبر واقع میسازد  
و اگر نیست بدلیت هیچ یک نکند احوطست و بد آنکه هرگاه تیمم متعین نشود در استعمال  
آب تیمم او باطل میشود پس اگر بعد از آن آب بهم نرسد یا استعمال آن نتواند کرد اعاده  
تیمم می باید کرد و بد آنکه هرگاه جمع شوند جنبی و میتی و بی وضوئی بر سرانی پیش از آن آب



ملک یکی از این باشد مخصوص او خواهد بود و همچنین اگر از شخصی باشد و یکی از  
این باشد بخشه مخصوص او خواهد بود اگر آن شخص می بخشد بکسی که اولی باشد از  
سکس از میان علما است که بجنب میدهد و بعضی گفته اند بکیت و بعضی گفته اند  
که غیر است و قول اول اولی است **مقصد پنجم** در نجاست است و تواجیع آن و در آن  
چند مطلب است **مطلب اول** در اقسام نجاست است و آن بنا بر مذہب مشهور  
ده است اول و دوم بول و غایط است از هر حیوانی که گوشت او را بخورند و اول  
نفسی است بلکه باشد یعنی خونی که از کمر و آن شود بعنوان جستن پس پاک است  
بول و غایط پاک و گوشت و شتر و همچنین بول و غایط مثل و زرع و از آن پشت  
چون این از نفسی است اگر چه احوط در فضل مرغی که گوشت او را بخورند  
خلافت احوط اجتناب است و همچنین در فضل مرغ خانگی خلافت احوط  
اجتناب است و همچنین نجس است فضل حیواناتی که گوشت این را خورند  
هرگاه عادت کرده باشند با نکه همیشه فضل آدمی خورند پس منی است از هر حیوانی  
که خون روان داشته باشد خواه گوشت او را خورند و خواه بخورند چهارم گوشت  
از هر حیوانی که گوشت او را خورند و خواه بخورند و خواه بخورند هرگاه در  
رک بیرون آمده باشد پس آنچه می ماند در بدن مذبح بعد از کشتن پاک است و خلالت  
اگر مذبح با کمال الطم باشد و همچنین پاک است خون ماهی و مانند آن و در خون مار خلالت  
و اجتناب از آن احوط است **پنجم** مینه است از هر حیوانی که او را نفسی است بلکه باشد  
خواه گوشت او را خورند و خواه بخورند و بعضی گفته اند که اگر جامه یا بدن بمینه خورد  
و هر دو خشک باشد جامه یا بدن را آب می باید کشید و این بهتر است اما ظاهر واجب  
نباشد و همچنین است جزوی از حیوان ناطق که حیوات در او حلول کرده باشد خواه از  
مرده جدا کرده باشد خواه از زنده و ریز تا که از بدن برمی آید خلافت احوط اجتناب  
از آن و هر چه از مینه که حیوات در آن حلول نکرده باشد پاک است و آن ده جز است  
استخوان و ناخن و سم و شقاق و موی که در چشم و خشم هر که پوست سخت برآم  
رسیده

رسیده باشد و باید پیشتر که از شکم بره و بزغاله بیرون می آورند پیش از آنکه علف بخورد  
و احوط آنست که از آب کشند و استعمال کنند و همچنین تخمی که از حیوان مرده بیرون  
آورند و ناف مشک هرگاه از مسلمانان گیرند پاک است و هرگاه خود از حیوان زنده یا مرده  
جدا کنند جمیع از علما گفته اند پاک است و احوط اجتناب است از آن و مشک بی دغدغه پاک است  
و خلالت هر چند اصل آن خوف است ولیکن استعمال یافته است **ششم** و **هفتم** سگ و خوک  
و اجزای ایشان و آب و دهن ایشان و همچنین جمیع از علما گفته اند که هر حیوانی که از شکم  
و خوک هم رسیده نجس است هر چند شبایت بر هیچ یک از ایشان نداشته باشد و اگر یکی از شکم  
و خوک بجز هر حیوانی که گوشت او را خورند مثل آهو و کوسه و کبک و شمشیر پاک است  
پاک است و اگر شمشیر بسک باشد نجس است و اگر شمشیر به یک نباشد پاک است و درین دو  
فصورت گوشت او حرام است و در صورت اول احوط اجتناب است و همچنین نجس است  
اجزای ایشان که حیوات در آن حلول نکرده باشد مثل پشم و استخوان و در نجاست  
سگ و خوک آبی خلافت احوط اجتناب است **هفتم** مسکه است و مراد از آن مسکه  
است که با المعالیه روان باشد مانند شراب انگور و شراب خرما و شراب عمل و شراب شکر  
و عرق اینها و از شر میان علما نجاست اینهاست و اجتناب است از اینها و همچنین  
حکم فحاح که مستی است به سوز و آتش و اوقات از شیر جو می سازند و کاه بیرون  
و برنج می سازند **هفتم** شیر و انگور است هرگاه بجوشند و قوام بهم رسانند و بعضی گفته  
اند اصل جوشیدن سبب نجاست میشود و دلیل اینها ظاهر نیست و احوط اجتناب  
از اینها و همچنین احوط است اجتناب کردن از طعامی که گشتش یا مویز در کرده  
باشد که جو کشیده باشد آب در میان آن که اگر بر دهن سرخ کرده باشد ظاهر دغدغه  
نباشد و همچنین از جشی می مانند آن که مویز گشتش را گرفته باشد و در کرده  
باشد و دغدغه حرمت اینها پیش از دغدغه نجاست است اگر چه ظاهر احتیالات  
و پاک است لکن احتیاط اولی **دوم** کافور است و خلالتی نیست در نجاست غیر اهل کتاب  
از ملل کفر خواه کافراصل باشند یا مرده و اما یهود و نصاری پس اگر علما قایلند



بجاست ایشان و بعضی ایشان را پاک صید کنند و نجاست ایشان را عارض می نمایند  
و خالی از متونی نیست و لیکن احتیاط در ردین اجتناب است از ایشان و اکثر میان علما  
آنست که اطفال ایشان و مجانین ایشان نیز نجسند مگر آنکه اطفال را مسلمانان  
الیه کنند که درین صورت تابع مسلمانند و طهارت و اجتناب از ایشان بهتر است  
و در نجاست رو باه و خرگوش و موش و جلیبسه خلافت و اظهار آنست که پاکند  
و احوط اجتناب است خصوصاً از موش و همچنین خلافت در نجاست عرق جنب  
از حرام و اظطرار طهارت و همچنین خلافت در نجاست عرق خستر که خوار و حیوان  
اجتناب است از آن و همچنین خلافت در نجاست حیواناتی که سخی شده اند  
مثل فیل و فرس و میمون و سنگ پشت و جلیبسه و کرک و موش و خرگوش و سگ و مار  
و طاووس و شب بیره و خاریشت و رو باه و مارهای و خرچنگ و اظطرار طهارت  
و اگر چه احوط اجتناب است و همچنین خلافت در بول سب و استر و خر و احتیاط  
تمام اجتناب است از بول ایشان بلکه از سرکه ایشان نیز **مطلب دوم** در  
احکام نجاست است بد آنکه واجب است از اله نجاست از جامه و بدن بواسطه  
نماز هرگاه جامه پاک نداشتند باشند و بواسطه طواف بنابر مذکور میان علما  
و این احوط است و بواسطه دخول مساجد هرگاه تعدی کنند و اگر تعدی بسجده  
و نشستن سجده نکنند خلافت احوط اجتناب است و چون مسجد یا فرش مسجد  
نجس شود واجب است که از اله نجاست از آن بکنند و مشهور میان علما آنست  
که تاخیر جایز نیست پس اگر تاخیر کنند با قدرت بر از اله نماز کنند جمیع گفته اند که نماز  
صحیح نیست و بر ظهوری ندارد اگر چه احوط آنست که تا از اله نکنند متوجه نماز نشود  
مگر آنکه وقت نماز تنگ شود که درین صورت نماز را مقدم دارد و بعضی لمحقق  
ساخته اند عباد مزاج مقدس حضرت ائمه معصومین و مصحف عجیب و جلیبان  
و غلای آن نیز و این احوط است و عفو شده است از نجاست جامه و بدن آنچه  
مشقت باشد اجتناب از آن مثل خون جراح است و مثل که خون نه ایستد و بعضی  
از علما

و بعضی از علما گفته اند که اگر درین اشناکای خون ایستد و گاهی آید و زمانی که خون ایستد  
ممکن بوده باشد که جامه و بدن را طایر سازد و نماز با جامه و بدن پاک کند و واجب است  
و این قول احوط است اگر چه ظاهر او واجب نباشد و احوط آنست که تا ممکن باشد تخفیف  
خون بدید با نگه جامه را تغییر دهد و اگر ممکن بود که فرقه نجس را لایتم الصلوة باشد  
بهتر است و دیگر عفو شده است از خون کمتر از درهم بغلی بجنب است و فراخی که بجمع  
باشد و در قدر درهم خلافت و احوط اجتناب است و زیاده از درهم اگر بجمع باشد  
و اجبت از آن و اگر متفرق باشد بعضی گفته اند که هرگاه بقدر درهم بجمع باشد  
عفو است اگر چه چند برابر درهم باشد و آنست که تقدیر کنند که اگر جمع کنند قدر درهم  
نشود از اله بکنند و مشهور آنست که عفو از غیر خون حیض و نفاس و استحاضه است  
و بعضی لمحقق ساخته اند خون نجس لعین را چون خون سگ و خوک و این قول احوط  
است و در قدر درهم خلافت بعضی گفته اند که مقداری که کف دست بوده ایستد و بعضی  
گفته اند که بهنای بند بالای انگشت همین بوده و حقیقتش معلوم نیست احوط آنست  
که از مقدارش بهرهای متعارف نیز اجتناب کنند و همچنین عفو شده است از نجاست  
آنچه نماز بتنهائی در آن نتوان کرد با آنکه بآن ستر عورتین نتوان کرد مثل کلاه و عرق  
چین و بند زبر جامه و بند چاقشور و دستمال کوچک و بعضی شرط کرده اند که می باید  
ایشان را در محل خود باشند و بر ظاهر نیست و بعضی گفته اند که می باید که از جلیبیه  
باشد و عین نجاست نباشد و اینها احوط است و هرگاه استخوانش شکسته باشد  
و جا کرده باشد با استخوان نجس لعین جمیع از علما گفته اند که نمازش صحیح نیست تا  
اثر ابرون نیابد و مگر آنکه خوف نفس در آن باشد و همچنین بعضی گفته اند که  
هرگاه جاکند با استخوان حیوان که گوشت او را نخورند باید که بیرون آورند با  
اسکان و همچنین بعضی گفته اند که هرگاه خونی ز بر پوست مرده باشد اثر ابرون  
را آورند و همچنین بعضی گفته اند که هرگاه چیزی نجس خورده باشد واجب است که آنرا  
فی کف و نماز که از او دلیل همه اینها ظاهر نیست اگر چه احوط عمل باینهاست



و بعضی از علما ذکر کرده اند که اگر با بایتم الصلوة فینه با نجاست در مسجد نماز کند  
نمازش باطلست و این قول ظاهری ندارد اگر چه احوطست و لازم است که هرگاه جامه  
را در آب بکشد یا جاری بشویند انقدر بشویند که عین نجاست زایل شود و فشردن  
آن در کار نیست اگر چه بهتر است و اگر در آب قلیل بشویند پس اگر نجاست بول باشد  
احوطست که جامه را در طشت و مانند آن که ارد و آب بروی ریزد و ببالد که آب همه  
جائی بخس برسد و بعد از آن بفشرد و این آب را بریزد و مرتبه دیگر جامه را در طشت  
که از نمد و دیگری آب بریزد چنانکه همه دست و جامه برسد باز بمالد و بفشرد و آب را  
بریزد دست و جامه و طشت همه پاک بشویند خصوصا هرگاه آب در بیرون طشت  
بفشرد و اگر بول باشد از نجاست احوط است که سه مرتبه باین عنوان بشویند  
مگر شراب و خمر که موشم زده که احوط است که بیفت مرتبه بشویند و همچنین است  
حکم ظرف و اگر بدن نجس باشد بواسطه بول و مرتبه آب بریزد و بواسطه نجاست  
و دیگر مرتبه احتیاطا بخوس بقی و اگر نجاست عینی داشته باشد که محتاج به پاک شدن  
و آب گرم باشد مثل منی لازم است واجبست سی غصون بدست مالیدن و غیر آن  
تا زایل شود و ملاحظه تمام کند در ازاله منی و اگر اول از ازاله نجاست بکند و بکند ارد  
تا خشک شود و خاطر جمع کند که عین منی نمانده است و بعد از آن آب کشد بهتر است  
و یا آب کشد و بعد از آن که مبادا از خطا بر شود که نجاست زایل نشده است  
و موجب نجاست جامه های دیگر شود و اگر بعد از ازاله منی یا خون رنگی بماند ظاهر است  
پاک باشد و احوط است که چیزی چند که نتوان فشردن مانند لحاف و پشتی و کلم  
اینها را در جاری یا کثیر آب کشند و در اندرون آب دست بمالد که عین نجاست  
زایل شود و اگر علما گفته اند درین صورتها بکوفتن و بپاشیدن تا آبها  
بیرون رود و احوط است که هرگاه نجاست در روی نفوذ کرده باشد که نتوان فشردن  
مغلچوب و آج و نخ و نان و امثال اینها آب کثیر فرو برند که آب بجمع آید و آن

برسد

برسد خواه بول بر باشد خواه بول دختر و اگر موضع و فشردن لازم است بنابر مذکور  
مگر از بول غیر خوراک که شیر و غالب باشد برغذای او که در او کافی است ریختن آب  
بروی بکشد منی که آب بهر جا که نجاست رسیده است برسد خواه بول بر باشد و خواه بول  
دختر و اگر موضع ملاقات نجاست را نداند واجبست که بهما نجاست بشوید و اگر نداند  
واجبست که هر موضع که اشتباه در آن هست بهما را بشوید و اگر کسی یا خوک یا گاو  
ملاقات کند بدن شخصی یا جامه شخصی بر طوبت واجبست که آن جامه و بدن را  
بشویند و اگر ملاقات کند بر بیسوت نشست که آبی بر آن موضع بریزند و بعضی  
گفته اند که بپاشند و همچنین نشست آب پاشیدن هرگاه موش تر بر موضع رفته  
باشد و اثر طوبت نشستن در آنجا ظاهر شده باشد و همچنین هرگاه بول کشد و خشک  
داشته باشد که بول بآن ترش شده است و همچنین هرگاه شک کند که منی بجای او  
خورد است و همچنین در بول است و استر و خمر هرگاه یقین ندارد که بجای او نشسته  
است و همچنین ندی هرگاه بجای او رسیده باشد و همچنین از بول شتر و گوسفند در  
جمع اینها آب میریزد یا می پاشد بعضی گفته اند که در هر نجاست موی بودی آب پاشیدن  
نسبتست **مطلب سیم** در حکم نجاست است هرگاه نماز در و کرده باشد بداند که اگر جامه  
عالم یا بدن نجس یا جامه نجس نماز کند با قدرت بر ازاله نمازش باطلست و واجبست  
اعاده نماز در وقت و قضای نماز در خارج وقت و همچنین است حکم جامه مستن  
بنابر مذکور میان علما و این احوطست و اگر از روی فراموشی نماز کرده  
باشد اظهر است که در وقت اعاده میکند و اگر وقت در رفته باشد و نجاست را نداند  
قضای کند و قضا احوطست و اگر جامه نجاست باشد احوط است که در وقت بجای  
آورد و اگر بواسطه نهایت احتیاط در خارج وقت نیز قضا کند بهتر است و اگر در اثنای  
نماز نجاست را بر بدن پیدا کرد معلوم نشد که این نجاست پیشتر بوده است و ممکن  
باشد از ازاله این نجاست بر روی که فعل کثیر نشود و بیفت بقبل نمکند از ازاله کند و نماز را  
تمام کند و همچنین هرگاه جامه ستر عورت نباشد و ممکن باشد از ازاله احتیاط



بنشیند و نماز را تمام کند و احتیاطا اعاده کند و اگر عالم بهم نرسد که این پیشتر بوده  
 است بعنوان سابق عمل میکند و اعاده در کار نیست و اگر درین دو صورت  
 اینقدر زمان نمانده باشد از وقت که آن نجاست کند و اعاده و جامه  
 دیگرند آشته باشد که در آن نماز کند فی فعل کثیر درین جامه نماز کند اگر نماز کند  
 و بعد از نماز نجاستی به بعید و نه اند که این نجاست پیش از نماز بوده است  
 یا بعد از نماز بهم رسیده است نماز او صحیح است و هرگاه دو جامه داشته باشد  
 و یکی ازین دو جامه نجس باشد و نداند که کدام یکست و نتواند تشخیص  
 هر نمازی را در هر یک ازین دو جامه میکند بیکبار و بهتر آنست که اول مثلاً  
 نماز ظهر را در هر دو جامه بکند و دیگر نماز عصر را در هر دو بکند و اگر اول ظهر و عصر  
 در یک جامه بکند و بعد از آن باز ظهر و عصر را در جامه دیگر بکند نیز جایز است  
 و اگر جامه بی دغدغه پاک آشته باشد درین دو جامه نماز نکند و دومی باید که هر  
 دور بشوید و اگر چند جامه داشته باشد و چند جامه از آن نجس داشته باشد  
 و چند جامه پاک آشته باشد در زیاده از عدد نجس بیک جامه نماز میکند مثلاً  
 هرگاه داند که پنج جامه ازین جامه ها نجس است هر نمازی را در شش جامه ازین  
 جامه ها میکند مگر آنکه جامه نجس بسیار باشد که نجاست در هر جامه که خواهد نماز  
 کند و اگر وقت تنگ باشد آنقدر که تواند کرد میکند و اگر یکی ازین دو جامه کثیف  
 نماز کند تلف شود بعضی گفته اند که نماز را در آن باقی مانده میکند و برهنه نیز نماز  
 میکند و این احوط است و اگر بغیر از جامه نجس ندانسته باشد بعضی گفته اند که  
 برهنه نماز میکند و بعضی گفته اند که بخیر است و نماز برهنه کردن و در جامه نجس  
 کردن و مکان آنست که نماز در جامه نجس بهتر است از برهنه کردن و اگر برهنه  
 نیز نماز کند احتیاطاً بهتر است و اگر ممکن نباشد برهنه شدن در آن جامه نماز  
 میکند و احوط آنست که آن نماز را نیز قضا کند و هرگاه در آن تربیت طفلی  
 کند و ازین را بغیر از یک جامه نباشد اکتفا میکند بشستن آن جامه در میان

اگر در نماز  
 جامه نجس  
 باشد و نداند  
 که کدام یک  
 است و نتواند  
 تشخیص  
 هر نمازی را  
 در هر یک از  
 این دو جامه  
 بکند بیکبار  
 و بهتر آنست  
 که اول مثلاً  
 نماز ظهر را  
 در هر دو جامه  
 بکند و دیگر  
 نماز عصر را  
 در هر دو بکند

روزی

روزی یکبار بنابرند به مشهور و گفته اند که اگر این شستن را در آخر روز واقع سازد  
 تا نماز پیشین و پسین و شام خفتن در جامه نجاست یا کم نجاست واقع سازد  
 بهتر است و احوط آنست که با حکام باقی عمل نماید ممکن باشد و الا عمل باین کند  
 و بهتر آنست که چون پیشوند فی فاصله نماز کند و مشهور آنست که بول این جامه  
 معفو است و غیر بول را از ارض باید کرد و بعضی سایر نجاست را معفو دانسته اند  
 که از طفل باشد **مطلب چهارم** در مطهر آنست و آن ده است **اول** آبست و حکم آن  
 که شست **دوم** از مطهرات افتابست هرگاه افتاب خشک کند نجاست بول و غیر آن  
 از نجاست که عینی از او باقی نماند از زمین و بوی یا حصیر پاک میشود و اگر علماء  
 ملحق بختاند هر چه را نقل و تحویل نتوان کرد چون بنا و درخت و میوه که بر  
 درخت باشد و علف و گیاه و چوبی که سرش از دیوار بیرون آمده باشد نه نجس  
 که بر دیوار کوفته باشند و اگر نجاست زمین خشک شده باشد آبی بر روی زمین  
 تا بافتاب خشک شود بلکه بهتر آنست که اگر چه تر باشد آبی بر روی زمین تا بافتاب  
 خشک کند هر دو را و اگر بسبب باد خشک نشود پاک نمیشود ولیکن اگر بافتاب  
 باد نیز دخل داشته باشد پاک میشود و بهتر آنست که اگر بوی یا حصیر را آن  
 باشد نقل نمودن و آب کشیدن آب کشند **سوم** از مطهرات اشغال است هرگاه  
 نجاستی یا چیزی نجس را بسوزانند که خاک نشود یا دود شود پاک میشود  
 ظاهر او همچنین اگر کوزه و سبزه را از کل نجس ساخته باشند ظاهر اینچنین  
 در آتش پاک شود و همچنین اگر خمیر نجس شده باشد بعضی گفته اند که بسبب چغتن  
 پاک میشود هرگاه نان شود و ظاهر اینچنین اگر باب کشند چنانکه آب  
 به اجزای او برسد پاک میشود و همچنین خمیر را اگر آب کشند بنابر مشهور  
**چهارم** از مطهرات زمین است و آن پاک میکند کف یا و ته کفش را از هر  
 نجاستی که آنقدر بر زمین مالیده شود که عین نجاست زایل شود و احوط  
 آنست که زمین خشک باشد و پاک باشد و بهتر آنست که پا نروده قدم راه رود



۱۰  
اگر پاک نشود بر زمین مالد و بر زمینی که بکلیار مالد است نمالد و ظاهر این حکم دارد  
گفتن جوین و جمعی گفته اند که عصای یا پریده حکم پا دارد و این معلوم **پنجم** از مظهر است  
استحاله است مثل آنکه یک سنگ از افتد یا غدره و مانند آن خاک شود یا حتی غلقه  
که حیوان غیر بخل العین شود یا غدره که اگر شود و یا غدره را که در سبزه ها و خربزه کنند  
یا حیوان ماکول اللحم آب نجسی بخورد و بول شود مجموع اینها پاک میشوند **ششم** از  
مظهر است انقلاب است چنانکه شراب سر که شود پاک میشود آن و ظرف آن و همچنین  
ظواهر اشیه و انگور بعد از جوش زدن اگر سرگردد پاک شود آن با ظرفش اگر قایل باشیم  
نجاست اینها **هفتم** از مظهر است نقصان است چنانکه شیر و انگور بعد از جوشیدن  
بر مذهب کسی که نجس میشود هرگاه در ثلث اول جوشیدن برود پاک میشود آن  
و همچنین انگور را هرگاه افتاب کنند و بجوشد در افتاب هرگاه در ثلث اول  
بخفک شدن در افتاب پاک میشود و حلال است و همچنین است کشیدن آب  
چاه بر مذهب کسی که آب چاه ملاقات نجاست نجس میشود **هشتم** از مظهر است  
انتقال است چنانکه خون از بدن حیوانی که نفس نله داشته باشد منتقل شود  
بدن حیوانی که در نفس نله نبوده باشد مثل پیشه و یکد و شیش و احوط اجتناب  
از خون که در لو میکشد از بدن آدمی که او بمنزله شیت حجام است خصوصا  
خونهای که می کشند **نهم** از مظهر است اسلام است هرگاه کافر مسلمان شود بر نشو پاک  
میشود و احوط آنست که وضو و چیزهای را که سابق بر اسلام ملاقات کرده است آب بشوید  
**دهم** از مظهر است غایب شدن آدمی است هرگاه بدن یا جامه اش نجس شده باشد و  
غایب شود زمانی که احتمال داشته باشد که از اله نجاست کرده باشد و بعد از آن  
حاضر شود به بعد که عین نجاست را ایل شده است و بعضی شرط کرده اند که  
استعمال منوط با نظاره بکنند و میگوید که باشد این احوط است بلکه میتوان گفت  
که هر چه از مسلمانان میگیرند حکم بظهارت میتوان کرد اگر چه گوشت و پوست  
و بییه باشد هرگاه غالب حال این نجاست نباشد مثل قصابان و حمامیان

بلند

بلند اما که احوط اجتناب است از زمین مگر آنکه علم نجاست اینان بهم رسیده است  
اجتناب از زمین **مطلب پنجم** در احکام ظرفهاست بدانکه جایز نیست خوردن  
و آشامیدن از ظرف طلا و نقره و در استعمال غیر اکل و غیر خلقت احوط  
اجتناب است و همچنین از نگاه داشتن بواسطه زینت احتیاط ترک آنست  
و بعضی گفته اند که طلا و نقره را که در ظرف طلا و نقره کنند حرام میشود اگر چه طعام را  
جای دیگر کنند و اولی ترک است و اگر در شوش از ظرف طلا و نقره باشد آفتاب  
و طشت طلا و نقره باشد خلافت احوط ترک آنست و در مانند سرمه دان و عیون  
و سرغلیان و همچنین قندیلها که میانش باز باشد در مساجد و من و نه و نجاست  
و بهیكل مصوف و دعا و آینه را بنقره و طلا گرفتن بلکه خوب و بی را نیز بنقره گرفتن  
خلافت و همچنین در شمع دان دغدغه میشود و احوط ترک است اینهاست  
و احوط ترک لحام نقره و طلاست اما خانه را طلا کاری و نقره کاری کردن خلافت  
از حیثیت اسراف و آن نسبت با اشخاص مختلف میشود و مکر و هست از ظرف  
نقره کوب و طلا کوب چیزی خوردن و آشامیدن و اگر بخورد اجتناب بکنند بدان خود را  
از موضع نقره و طلا و ظرفی که از کفار گیرند پاکست مگر آنکه علم داشته باشد یا نه  
این ملاقات کرده اند از طرف بر طوبیت و همچنین وضو ایشان و اگر ظرف  
پر آب باشد احوط اجتناب است و احوط آنست که بر حاطن غالب بهم رسد که  
ایشان ملاقات بر طوبیت کرده اند اجتناب کنند و اشهر میان علما آنست  
که جایز نیست استعمال پوست مکر پوست حیوانی را که پاک باشد در حال حیوة  
و او را بعنوان مشروع کشته باشد یا از دست مسلمانان گرفته باشند و حرام است  
استعمال پوست حیوان مرده و همچنین پوستی که یافته باشند اگر چه کمان باشد  
که از دست مسلمانان افتاده مثل خنقش در سجد مسلمانان یا کتابی که جلده  
او پوست باشد و بعضی گفته اند جایز است استعمال میت در جانی که مشروط  
بظهارت نباشد مثل آب کشیدن بواسطه زراعت و دادن بحیوانات یا عمارت



کردن و غیر آن و خالی از قوت نیست اگر چه احوط ترک آنست و همچنین بعضی گفته اند  
که هرگاه پوست مطروح را همان بهم رسد که تذکیر کرده اند یا از دست مسلمانان  
افتاده است پاکست و خالی از قوت نیست اگر احوط احتساب است و بر پوست  
حیوانی را که گوشت او را نخورند استعمال میتوان کرد اما مکروه است پیش  
از دباغی کردن پوست و ظروفی که بر هر چه نجاست در و نفوذ نکرده مثل شیشه  
و مسینه پیشتر پاک میشوند و همچنین هر چه کاشی آشته باشد و منفذی  
نداشته باشد که شراب در جرم آن جای کند و اما اگر منفذ داشته باشد مثل کوزه  
و سبوح و خمی کاشی درینها خلالت و ظاهرا باب کشیدن پاک میشوند و بهتر است  
که زمانی در آب بگذارند که آب در جرم او برسد و اگر مدتی بگذارد در آب بگذرانند  
که بوی شراب بر طرف نشود بهتر است احوط آنست که چیزی را در آب بگذرانند  
و اگر سکه در ظرفی آب خورده بزیان و همچنین اگر بلیس در مذیب جمعی گیر می باید که  
سه مرتبه پاک کنند آن ظرف را اول مرتبه نجاکت بمانند و بعضی گفته اند که آب داخل نجاکت  
کنند بهتر است که یک مرتبه نجاکت بمانند و دوم نجاکت بمانند و دیگر باب  
اگر آب قلیل نشویند و اگر آب کثیر نشویند بعد از نجاکت یک مرتبه نجاکت بمانند و اگر آب کافی است  
و بعضی گفته اند که در میان آب حرکتی بدهند تا دو مرتبه نشویند و این تصور ندارد و بهتر  
آنست که بعد از نجاکت نشویند و در آب قلیل و بهتر آنست که بعد از نشستن  
خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند و بهتر آنست که خاک پاک بماند و اگر خاک یافت نشد  
بهتر آنست که مبرک کنند تا خاک بهم رسد و این حکم مخصوص ببولی است پس اگر دست  
سک یا یا سکه بجز آن نظری آن رسد احتیاج نجاکت نیست و مثل سایر نجاسات  
و بهتر آنست که بولنج خشک را نیز اول نجاکت بشویند و بعد از آن سه مرتبه نجاکت بمانند و اگر آب  
قلیل باشد و اگر کثیر باشد یک مرتبه کافی است و اگر ظرفی شوی در ده بماند یا شراب در آنست باشد  
سه مرتبه بشویند بنا بر مذیب مشهور و سه مرتبه اولی است و از نجاسات دیگر اگر شراب  
آنست که یک مرتبه کافی است غیر بول که دو مرتبه می باید و سه مرتبه در همه اولی است

باب

**باب دوم در نماز است** و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در مقدمات  
نماز است و در آن هفت فصل است **فصل اول** در اعداد نماز است هر آنکه نماز یا واجب  
است یا سنت و نماز واجب هفت است **اول** نماز شبانه روزی و آن پنج نماز است دوم  
نماز صبح است با شتر اطلاق کرده اند و از آنکه نماز صبح در نماز عید رمضان و عید قربان چهار نماز  
نماز کسوف و خسوف و زلزله و آیات **پنجم** نماز طواف **ششم** نماز مردگان **هفتم**  
نمازی که مکلف بر خود لازم می سازد بنزد یا عهد یا یمن یا تحمل از غیر وقتها  
و احتیاطا مجموع بیست نماز است و نماز یومیه هفده رکعت است در حضور و یا  
زده رکعت در سفر نماز صبح دو رکعت و نهم سه رکعت در حضور و هر یک  
از پیشین و پسین و خفتن چهار رکعت است در حضور و دو رکعت در سفر  
و نوافل شبانه روزی سی چهار رکعت است در حضور بنا بر ائمه و آیات بیست رکعت  
نافله ظهر است پیش از ظهر و بیست رکعت نافله عصر است پیش از عصر و چهار رکعت  
نافله ثلث است بعد از ثلث و دو رکعت نافله خفتن است بعد از خفتن نشست که  
بیک رکعت ایستاده حساب میکنند و میتوان ایستاده کردن و دو رکعت میکنند  
و بیک رکعت محسوبت و یا زده رکعت نافله ثلث است بیست رکعت است بنا فله  
و دو رکعت شفع و یک رکعت بوتر و دو رکعت نافله صبح است پیش از صبح و در بعضی  
روایات دو رکعت بعد از خفتن نیست و در بعضی روایات نافله پسین را چهار رکعت  
است و در بعضی نافله ثلث را دو و اینها مجموع بر تا که فضیلت است و ساقط میشود  
در سفر نافله ظهر عصر احوط آنست که نافله خفتن را نیز نکرده و بد آنکه مبالغه تمام  
واقع شده است در اخبار چهار ائمه معصومین علیه السلام و همچنین در حفاظت بر  
نوافل یومیه از جمله منقول است در حدیث صحیح از حضرت امام ابی جعفر محمد بن  
علی باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود که چون حضرت سید الانبیاء و المرسلین ص را با شما  
بردن از جناب اقدس الهی سوال کرد که هر دو کار چیست بنده مؤمن نزد تو حق تعالی



فرمود که یا محمد حال او نزد من درین مرتبه است که هر که خواهر کند دوست مرا چنانست که  
با من بود یا محارب کرده است و من نزد وی یا دوی میکنم و چنان خود را در چیزی تردد  
بهم نمیدانند ترودی که در میرانند بنده مؤمن بهم میرسد که او غیبه اهرم که او من بخوام  
از وی او را بدرستی که بعضی از بندگان من کسانی اند که صلاح حال ایشان نیست  
مگر در تو انگریز و اگر ایشان را فقیر سازم هر آینه هلاک شوند و بعضی از بندگان  
مؤمن من هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در فقر و اگر ایشان را تو انگر  
کردم هلاک شوند و تقرب بخجوبه بنده از بندگان من بخجوبه که محبوب تر با  
سوی من از آنچه واجب گردانیده ام بر وی و بدرستی که تقرب بمن حاصل میکنند  
بنافله نیز تا آنکه محبوب من میشود پس چون محبوب من شود در آن هنگام  
من بمنزله که گوشه او میشود که بمن نشود و بمنزله دیده او میشود که بمن نشود  
بمنزله زبان او میشود که بمن گوید و بمنزله دست او میشود که بمن کار کند و اگر مرا  
بخواند اجابتش میکنم و اگر از من سوال کند عطا اش میکنم و ظاهر این حدیث  
است که بعد از قرب بنو اقل برتر فناء فی الله میرسد که هر چه کند این برای خود کند و باقی  
فانی میشود از مرادات نفس حتی بهشت و دوزخ و کمال و قرب نیز و در هر فقره از  
فقرات این حدیث معتبر میان عامه و خاصه حقایق و معارف بسیار مندرج  
است و کتابها در شرح این حدیث تصنیف کرده اند ولیکن مقام جای ذکر اینها  
نیست ولیکن در احادیث بسیار واقع شده است که حق بجانب نوافل را بواسطه  
جبر نقصان فرائض مقرر ساخته است و از آنجمله در حدیث صحیح واقع شده است  
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود که بسیار باشد که از بنده نصف نماز  
بالا برسد یا ثلث او یا ربع او یا خمس او پس مالای برسد ملائکه از برای او مکن نمازی را  
که دل او باخته بوده است و مامور شده است بنده بنوافل مگر بواسطه آنکه تمام  
کند حق بجانب نوافل نقصی را که از ایشان در فیض واقع شده است و ظاهر امر اد  
ازین

ازین اخبار و انشاء الله است که چون حق بجانب نوافل مصلحت حال بندگان خود را  
می دانند که در چه مقدار زمان لازم است ایشان را متوجه جناب اقدس او شوند و  
ایشان بمنزله بیمار اند و حق نعم بمنزله طبیب و دوائی در دهنده همچنان از حجاب  
اقدس را نیست مگر حضور قلبه اش بجانب آنحضرت پس اگر از اول نماز  
تا آخر دلش با حق بجانب نوافل باشد و در هر کفایت و کوی که با حضرت کند دانند که چه  
میکوید این نماز را عنقریب در دهنده همچنان از وی زایل نمیکند و اند چنانکه حق  
فرمود که ان الصلوة تنزهی عن الفحشاء والمنکر و لذكر الله البین و هو نیست  
که مراد از جزو اخیر آیت آن باشد که اعظم از کمال نماز ذکر حق نعم است  
چنانکه احادیث بسیار دلالت بر آن دارد و چون بنده را نشو و اعل جسم  
و حجب نفق بسیار است و در مقدار زمان صلوة گاه هست که دلش متوجه  
غیر حق بجانب نوافل میشود بنا برین مقرر ساخته است جناب قدس الهی که نوافل  
تدارک آن کند بشرطی که در نوافل نیز ملاحظه حضور قلب کند و اگر این معنی را  
رعایت کند عاقبت به بسیاری ریاضت و محافظت نفس کردن مراقبه  
چنان میشود که در تمام فرائض و نوافل دل او با خدا باشد و ازین بخاطر میشود  
مضمون حدیث الصلوة معراج المؤمن تا بمرتبه محبوبیت الهی میرسد و بعد  
ازین مراتب حالات بهشت که نه زبان را یارای ذکر آن هست و نه مقام را  
کنجایش بیان آن باری می باید که مطلب او را فله کردن نوابها نباشد و  
آنکه رکعت شمارد بلکه می باید مراقب دل باشد و احادیث در فضیلت نوافل  
و کیفیات آن و دعائاتی که بعد از آن باید خواند زیاد از حد است و این را  
کنجایشان آن ندارد و رساله علییه درین باب نوشته ام باید رجوع بآن  
کند و زینها را که ترک نماز شب نگنند که در خبر است که هر که ایمان بخدا و  
روز قیامت دارد پس باید که شب او بی نماز شب ببرد و اگر کسی بخوابد  
شود و وقت نباشد سه رکعت و تشراف کنند و دو رکعت نماز نافله صبح خواب



نماز شب در تمام علمائش نوشته میشود و اگر ممکن باشد در نماز شب سوره نوری  
 در آن بخواند و الا کوتاه و اگر وقت تنگ باشد با حمد تسبیح استغفار میتوان کرد و در  
 دو رکعت اول نماز شب هر رکعتی الحمد و سبی قل هو الله احد بخواند و در دو رکعت  
 شفع بهتر است که بعد از تسبیح و قل هو الله احد بخواند و در رکعت و تر معوذتین  
 و سه قل هو الله احد بخواند و بهتر است که در رکعت آخر او تر در قنوت آن هفتاد  
 نوبت استغفر الله و ابوء انی بخلوانه یا صمد نوبت و دعا از جهت چهل و نوبت  
 بکند و سیصد نوبت العقوبه بگوید و تا تواند در قنوت و تر طلب مغفرت از جهت  
 خود و پدر و مادر و برادران ترک نکند و بعد از نماز شب ببالغه بسیار واقع  
 شده است در نماز نافله صبح و نماز نافله ظهر و دیگر نماز نافله پیشین و بهتر  
 است که نوافل را با قدر استاده بکند و نشسته نیز میتواند کرد و بهتر است  
 که اگر نشسته کند دو رکعت را بیک رکعت حساب کند و احوط اینست که  
 در حال اختیار بطلوع و پشت خوابیده نگیرد و هر نمازی دو رکعت بسبب سلام  
 می باید کرد مگر نماز وتر **فصل دوم** در اوقات نماز واجب و سنت است بدانکه  
 اول وقت ظهر و ال شمس است از دایره نصف النهار و ال شمس میشود آن  
 بزایدی سایه بعد از نقصان یا بجبل شمس یا بروی راست کسی که روی  
 بقطب جنوبی داشته باشد و قطب شمالی میان هر دو کشف او باشد و همچنین  
 هرگاه دایره پندی بکشد و سایه از خط نصف النهار تجاوز نکند مقدمه این چهار  
 رکعت وقت مخصوص ظهر است بنا بر مذکور میان علما و آخرا و وقتی  
 که بنام مقدمه از پشت رکعت مانده باشد و وقت عصر بعد از فراغ از وقت ظهر  
 است و در وقت مشترکند و لیکن واجبست که ظهر را پیش از عصر بجای آورند  
 تا وقتی که بنام مقدمه از چهار رکعت می ماند که اگر هر دو را نکرده باشد عصر را ادا  
 بجای می آورد و ظهر را قضا میکند و بهتر است که ظهر را از چهار رکعت قدم نگیرد از اند  
 و عصر را از پشت قدم و مراد است که هرگاه چوبی نصب کنند اول که اقتضای

بیردن

کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران

بیردن می آید سایه آن بلند است مرتبه مرتبه کوتاه میشود تا بنهایت کوتاهی میرسد  
 و این مختلف می باشد بحسب فصلها و بعد از آن شروع بزایدی میکند پس هرگاه سایه  
 چهار ربع شصت شود که هر یک حصه از پشت حصه آن چوب را قدم آن چوب مینماید  
 تا ایل وقت و وقت فضیلت ظهر است و چون سایه زایدی پشت قدم شود که یک  
 قدم از قدم چوب زاید شود تا این وقت و وقت فضیلت عصر است و بعضی گفته اند  
 که هرگاه سایه زایدی هم قدرین خصل شود وقت فضیلت ظهر است و هرگاه دو قدرین خصل شود  
 وقت فضیلت عصر است و احوط آنست که از این وقت تا نیکو نماند اول وقت شام و غروب  
 شمس است و علامتش آنست که سرخی که از جانب مشرق ظاهر میشود از میان آسمان  
 بگذرد و سیاهی در میان آسمان ظاهر شود و احوط آنست که نماز ظهر و عصر را با بعد غروب  
 قرض نینماید از آنکه اگر بیفتند نیت ادا و قضا نکند یا تردید نیت کند و همچنین  
 احوط آنست که نیت شام را پیش از ذیاب حمره نگیرد چنانکه مذکور در میان  
 علما است و آخر وقت شام وقتی است که بنصف شب مقدار پشت رکعت نماز مانده  
 باشد و اول وقت خفتن وقتی است که از نماز شام فارغ میشوند بنا بر مذکور  
 و مشترکند و در وقت و لیکن واجبست شام را پیش از خفتن بجای آوردن  
 تا وقتی که مقدمه از چهار رکعت بنصف شب مانده باشد که درین صورت وقت مخصوص  
 خفتن است و شام را وقتا میکند و بعضی از علما گفته اند که اگر وقت شام بر طرف  
 شدن سرخی مغربی است و بعضی گفته اند که ربع شب است و بعضی گفته اند که ثلث  
 شبست و ظاهر اینها وقت انضیلت و فضیلت است و اگر چه احوط آنست که پیش  
 از ذیاب حمره بجای آورد بعد از آن از ربع نگیرد و دیگر از ثلث و بعضی گفته  
 اند که وقتش با وقت خفتن کشیده است تا طلوع صبح و برین مضمون روایت  
 واقع نموده است احتیاط آنست که اگر نماز شام و خفتن از نصف شب بگذرد نیت  
 ادا و قضا نکند و همچنین بعضی گفته اند که تا سرخی مغربی زایل نمیشود و وقت خفتن  
 داخل نمیشود احوط آنست که پیش از ذیاب حمره نماز خفتن را بجای نیاورد و همچنین



بعضی گفته اند که وقت خفتن تا نالت شب است احوط آنست که از نالت شب بگذرد  
و کان آنست که اینها همه وقت فضیلت است و اول وقت صبح طلوع صبح صاف  
است از شرق و آن سفیدی است که عرض افق را میگیرد و آخرش طلوع و هوائ  
بست و بهتر آنست که پیش از ظهر هر سرخی از جانب مشرق بجای آوردند تا در وقت  
ثبت شود و در دیوان ملکه شب و ملائکه روز و در خبر است از حضرت ابی عبد الله  
جعفر بن محمد الصادق ص که فضیلت اول وقت نسبت باخر وقت مانند زیادتی  
آخر است بر دنیا و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر ص وارد شده است  
که آنحضرت فرمود که بد آنکه اول وقت همیشه افضل است پس تا توانی تعجیل خیر  
بکن و اخبار درین باب پیشمار است و اما وقت نوافل یومیه پس بد آنکه وقت  
نافله ظهر از اول زوال است تا آنکه سایه زیادتی دو قدم نشود و بنا بر این که خبر روایات  
و بعضی گفته اند که تا یک قدر حص وقت نافله ظهر است و تا دو قدم نخصص وقت  
نافله عصر است و بعضی گفته اند که تا وقت فریضه باقی است میتوان کرد پیش  
از آنکه فریضه فوت نشود و قول اول احوط است و بهتر آنست که اگر از دو  
قدم و چهار قدم بگذرد اول فریضه را بگذرد و نافله را بعد از آن بگذرد و نیت  
اداء قضا نکند و اگر یک رکعت نافله ظهر را یا عصر را در وقت دریا بد باقی رایش  
از فریضه میکند و مشهور آنست که مخفف میکند با آنکه اکتفا با الحاح میکند و یک  
سبب در رکوع و سجود میگوید و این نافله را پیش از ظهر بجای نمی آورد  
مگر در روز جمعه بنا بر مذہب مشهور میان علما و بعضی گفته اند که پیش از  
ظهر بجای میتوان آورد کسی که ترسد که در وقت ظهر او را مانعی بهتر ظاهر  
قضا کردن بهتر است از مقدم داشتن و تفصیل نافله جمعه از آنست و آنست  
خواهد آمد و وقت نافله شام بعد از نماز شام است و وقت او کشیده است  
تا زایل شدن سرخی از جانب مغرب بنا بر مذہب مشهور میان علما و بعضی  
گفته اند که وقت او کشیده است تا وقتی که نماز شام را می توان کرد و این  
اظہر است

اظہر است اگر چه اول احوط است و بهتر آنست که در انشای نماز نافله وقت نماز داخل  
شود آن نماز را تمام کند و بقدر بعد از خفتن بجای آورد و نیت اداء قضا نکند  
و وقت نافله خفتن بعد از نماز خفتن است و وقت او کشیده است تا وقتی که  
خفتن را بجای میتوان آورد و سنت است که در رکعت اولی سوره و اوقو بخواند و در  
رکعت ثانی سوره توحید و وقت نافله شب بعد از نصف شب است و هر چند صبح  
نزدیک تر است بهتر است بنا بر مذہب مشهور میان علما و بعضی گفته اند که گشت  
که چهار رکعت را بعد از نصف شب بکند و چهار رکعت دیگر را در اول نالت بسم و صبح  
رکعت و تراد در وقت صبح کاذب بکند یا قریب بآن و بعد از آن نافله صبح را  
بکند و این بهتر است و احوط آنست که پیش از نصف شب بکند مگر مسافر  
که در وقت نماز شب مشغول با رکوع باشد و نتواند کردن اول شب میکند و همچنین  
جوانی که چون خواب رود سحر بیدار شود و اگر اینها قضا کنند بهتر است از مقدم  
داشتن و آخر وقت آن طلوع صبح است پس اگر صبح طلوع شود و چهار رکعت  
نماز شب کرده باشد اول نماز شب را بکند بکند سجده تنهایی دعاها و بعد از آن  
نماز صبح را بکند و اگر چهار رکعت پیش از صبح نکرده باشد احوط آنست  
که اول نماز صبح را بکند و بعد از آن نماز شب را قضا کند و وقت نافله صبح بعد  
از نماز شب است و افضل آنست که بعد از طلوع صبح کاذب بجای آورد و اگر  
پیش از صبح کاذب نکرده باشد بهتر آنست که چون صبح کاذب شود اعاده آن بکند  
و وقتش کشیده است تا ظاهر شدن سرخی از جانب مشرق اگر تا آن وقت نکرده  
باشد احوط آنست که نماز صبح را بکند و نافله را بعد از آن بکند و وقت نماز قضا  
مستحب است و در هر اوقات میتوان کرد مادام که وقت فریضه حاکمه ننگ نشود  
و همچنین بقدر نمازهای واجب را در همه اوقات بجای میتوان آورد و وقتی  
که وقت فریضه حاضر ننگ نشود که در آن صورت واجب است که اول فریضه حاضر  
را بجای آورد و نوافل را در همه اوقات بشود که کما دام که وقت فریضه داخل

و وقت نماز شب  
در وقت نماز شب  
در وقت نماز شب



نشود که در آن صورت احوط آنست که اول فریضه را بجای آورد مگر در آن اقلی باشد از آن  
بجای آنکه کسی که کثرت و مکرر در صورتی که انتظار نماز جماعت نکند و همچنین احوط  
آنست که کسی که مشغول الذمه بقضای نماز بوده باشد نافله نگیرد بلکه بهتر آنست  
که قضای نماز را مقدم بر همه چیز دارد حتی بر نماز حاضر و قضای آن وقت حاضر  
تنگ شود بعد از آن نماز حاضر را بگذرد و بخورد مگر بقدر ضروری و بخوابد مگر بقدر  
ضروری و برین قیاس درین باب چند مسئله است اول هرگاه بعد از دخول  
وقت یکبار از عذرهای مانع نماز مکلف را بهر سبب منکول آنکه حایض شود یا دیوانه  
شود پیش از آنکه از وقت بمقدار طهارت و کف نماز کند باشد که این حالات درودیه  
واجبست قضای این نماز و اگر کمتر ازین زمان کند نشسته باشد قضای این نماز واجب  
نیست و اگر در آن وقت این عذر را بر طرف شود چنانکه طفل بالغ نشود یا کافر  
مسلمان شود یا حایض یا کتبیس اگر بمقدار طهارت و یک رکعت نماز مانده باشد  
واجبست ادا ای آن نماز و اگر تقصیر کند واجبست قضای آن و اگر در آن وقت  
بمقدار یک نماز در یابید عذر و عشا را می باید کرد چنانکه کثرت و اگر مقدار پنج  
رکعت نماز در یابید هر دو را می باید داد و احوط آنست که هرگاه طفل بالغ نشود وضو  
داشته باشد آن وضو را بشکند وضوی دیگر سازد مگر آنکه آنقدر زمان نباشد  
که بعد از وضو عقده از یک رکعت نماز تواند در یافتن که در آن صورت همان نماز را  
بقصد قربت تمام میکند و اگر نماز کرده باشد بعد از شکستن وضو وضوی دیگر  
باز در نماز را اعاده کند و هرگاه شخصی را ممکن بوده باشد تحصیل علم کند  
بدخول وقت اشهر میان علما آنست که آنکس بیکان نمیتواند و حتی آنکه بقول  
مؤذن عمل نمیشود و بلکه می باید که خود ملاحظه نماید و علم بدخول وقت بهم  
رساند و اگر وقت را نشناسد واجبست که تحصیل علم بوقت کند  
و یقین بدخول وقت بهر سبب و بعد از آن نماز کند و بعضی گفته اند که اعتماد بقول  
مؤذن نفع عارف نمیتوان کرد هرگاه از گفته او اینکس را لظن قریب بعلم بهر سبب  
و خالی

و خالی از قوتی نیست و لیکن احوط عمل بقول اولست و اگر کسی خبر دهد که از گفته  
ایشان علم بهر سبب اعتماد میتواند کرد بی دغدغه و احوط آنست که در روز  
اگر با اشتباه آنقدر صبر کند که یقین به هر سبب که وقت داخل شده است و اگر کسی  
محبوس باشد یا اعمی باشد یا عامی باشد و وقت را نشناسد و آنقدر وقت نباشد  
که معرفت وقت بهر سبب عمل بیکان میتواند کرد خصوصاً کما فی کذا از آن مؤذنان  
به هر سبب و اگر درین صورت نماز کند و بعد از آن ظاهر شود که تمام نماز را در پیش  
از وقت بجای آورده است واجبست که اعاده کند آن نماز را و اگر وقت داخل  
شود و او در نماز باشد یا اشهر میان علما آنست که نماز او صحیح است و احوط آنست  
که این نماز را تمام کند و بعد از آن اعاده کند احتیاطاً و اگر کسی پیش از وقت  
نماز کرده باشد نماز او باطلست خواه عذر کرده باشد و خواه از روی فراموشی کرده باشد  
و خواه از روی جهل باشد چنانکه نماز کرده باشد اگر چه بعضی از نمازش بوده باشد  
که درین صورتها نماز را اعاده میکند و اگر از روی غفلت متوجه نماز شود یا  
ملاحظه وقت و بعد از آن ظاهر شود که وقت گذشته بوده است در آن وقت که نماز  
کرده است اشهر میان علما آنست که نماز او باطلست و بعضی گفته اند که صحیح است  
و احوط اعاده این نماز است بقصد احتیاط و نماز یکایم بعد هرگاه قضای آن  
باشد و ترتیب آنرا نداند واجبست که ترتیب قضا کند و احوط آنست که غیر یومی را  
نیز رعایت ترتیب داشته باشد و اگر در اشای نمازی بخاطرش رسد که نمازی پیشتر  
از وی فوت شده است نیت را بعد دل میکند بان اگر وقت عدول نکرده باشد مثل  
آنکه هرگاه نماز پیشین کند و بخاطرش رسد که نماز صبح قضا و روزه دارد اگر رکوع  
رکعت سیم نرفته است قصد میکند که این نماز صبح است و تمام میکند و بعد از آن ظهر را  
بجای می آورد و اگر رکوع نرفته است اول ظهر را میکند و بعد از آن صبح را و هر سبب  
که بعد از صبح ظهر را احتیاطاً بجای آورد و اما اگر علم بترتیب نداشته باشد احوط  
آنست که رعایت ترتیب بکند مثلاً هرگاه ظهر از وی فوت شده باشد



و نداند که کدام یک بیشتر فوت شده است ظهوری و عصری میکند یا بر عکس اگر بنا اینها  
معرفی فوت شده باشد این هر سه را میکند و بعد از آن مغرب را میکند و دیگر این  
هر سه را میکند و اگر بنا اینها عشا نیز فوت شده باشد این سه وقت نماز را میکند  
و عشا را میکند و دیگر این سه وقت نماز را میکند و اگر بنا اینها صبح فوت شده باشد  
این یا نوزده نماز را میکند و صبح را میکند و بعد از آن این یا نوزده نماز را میکند  
و برین قیاس و اگر بخواهد هر نمازی یک روز قضا کند ظاهر کافی است و ظاهر  
با تقدیر بلکه بهتر ترتیب در کار نیست و اینها در صورتیست که دانند که چند نماز  
از وی فوت شده است و ترتیب آنرا ندانند این احتیاط میکند و اما اگر نماز  
بسیار از وی فوت شده باشد و نداند عدد در او و ترتیب را آنقدر میکند که  
خاطرش جمع نشود که همه را قضا کرده است و تفصیل اینها خواهد آمد ان شاء الله  
**چهارم** اشهر میان علمای آنست که مگر و هست نوافل متبده در پنج وقت نزد  
طلوع آفتاب تا آفتاب یکم نیزه بلند شود و از چاشت تا بینین و بعد از نماز  
عصر تا آفتاب زرد و از آفتاب زرد تا بر طرف شدن سرخی جانب مشرق و بعد از  
نماز صبح تا طلوع آفتاب و مراد از مکروه در اینجا آنست که نوافل متبده  
افزاید و مگر و مراد از نوافل متبده آنست که سببی نداشته باشد  
و نافله سبب در مثل نافله یومیه است و قضای آن و نافله طواف و نافله تحیت  
مسجد و امثال اینها و اینها را در همه وقتی میتوان کرد و هر چه غیر اینهاست  
نوافل متبده است خواه نماز نای که از آن پنج مخصوص وارد شده باشد  
و خواه نه مثل آنکه وارد نشده است که القلوة قربان کلی تقبی یعنی نماز سبب  
قرب بر پروردگار است و دیگر وارد شده است که نماز جزئی است مقرر شده است  
از برای بندگان خدا هر که خواهد که بکند و هر که خواهد بسیار بکند پس اگر  
کسی بخواهد نماز کند نوافل و لیکن بهتر این است که درین پنج وقت  
این قسم نمازی را نکند و بعضی گفته اند که در همه اوقات همه نمازی میتوان  
کرد

کرد و احوط قول اول است و الله تعالی اعلم **پنجم** افضل در هر نمازی آنست که در اول  
وقت او را بجای آورد مگر نماز شام و حقیقت را در هر نماز که بهتر آنست که تاخیر نکند تا  
شروع الحرام اگر چه هر یک شب بکند و دیگر افضل آنست که نماز حقیقت را تا آخر وقت تاخیر  
مغرب بر طرف نشود دیگر نافله که از نماز آنست که اول وقت نافله را بکند و در نماز ظهر  
و عصر بعد از آن فرضیه را بلکه بهتر آنست که ظهر را بعد از دو قدم بکند و عصر را  
بعد از چهار قدم دیگر مستحاضد بهتر آنست که نماز ظهر را در وقت فضیلت  
بجای آورد و عصر و عشا را در اول وقت فضیلت تا بعد از دو یا یک غل بکند چنانکه  
اکثر اینها گذشت دیگر تاخیر کردن بواسطه جمعیت او آن جماعت یا امام را تاخیر  
کردن بواسطه اجتماع مردم و یا بواسطه جمعیت خاطر خصوصاً مابعد و دیگر تاخیر کردن  
تا علم به جنون وقت حاصل شود و هر چند از وقت فضیلت بکند و دیگر بواسطه دفع  
بول یا غایب یا یاد نماز خاص بخاطر جمع باشد که در انشای نماز برخوردن بچند آنقدر  
تاخیر کند تا دفع آن بکند و همچنین هرگاه شخصی بخواهد از وی بول یا غایب یا یاد  
می آید و لیکن گاهی نداند احتیاط آنست که ملاحظه آن وقت کند تا نماز را  
بی دغدغه بجای آورد و اگر باید مگر کردن تا یک مرتبه بی حدت واقع شود بهتر آنست  
که مگر کند و دیگر نماز شام را تاخیر کردن تا افطار کند هرگاه نفس او ملال نکند  
یا دیگری انتظار نشین کند و لیکن بهتر آنست که آنقدر تاخیر نکند که وقت فضیلت  
انش در او و دیگر هرگاه هو اکرم باشد بواسطه نماز ظهر بهتر آنست که اندک  
تاخیر کند تا بعد از آنکه شود دیگر صاحبان اعدا احوط آنست که نماز را در آخر  
وقت کنند هرگاه امید بر طرف شدن عذر ایشان بوده باشد در آن وقت مثل  
صاحب دمل و جراحت و قصه و مانند آن **ششم** هرگاه نماز نافله فوت شود و در وقت  
که برود قضا کند و تاخیر نکند و بهتر آنست که نافله که شب قضا شود در روز  
بجای آورد و نافله که در روز قضا شود در شب بجای آورد **هفتم** هرگاه شخصی  
شرع بنماز عصر کند مثلاً و در انشای نماز بخاطرش رسد که ظهر نکرده است قصد کند



که این نماز که میگویند ظهر باشد و نیز آن که میگویند عصر است و این قصد بهتر است  
و اگر بخاطر آن باشد تا از نماز فارغ نشود پس اگر در وقت شکر که بقبل آورده است  
عصر او صحیح است و ظهر را بعد از آن بجای نمی آورد و اگر در اول وقت بجای آورده است  
ظهر او میان علما آنست که ظهر و عصر را هر دو اعاده کند و این فرض اگر چه نادر است  
و لیکن احوط **فصل سیم** در قبله است و قبله عین کعبه است با امکان چنانکه  
اهل مکة معظمه حسب المقدور می باید و بعضین کعبه کشیده بجیشتی که اگر خطی  
ستقیم از اینان بکشند بر عین کعبه افتد و احوط آنست و احوط آنست  
که خانه نمازی که کعبه نمایان نباشد در آن و نشود آن ملاحظه نمودن بعنوانی که  
علم به هر سه بعضین کعبه نماز در آن خانه نماز کنند و اگر چه ظاهر آنست که در آنجا  
نیز آنکشاف نظر توان نمود و باید دانست که جهت کعبه معظمه قبله است بآنکه  
بمقدار کعبه تا آسمان و تا زیر زمین همه کعبه است پس کسانی که بر کوه ابو  
قیس اند روی بان جهت میکنند و نماز ایشان صحیح است و احوط آنست  
که آن که در حوالی مکة معظمه باشند چون ابطح اگر ممکن باشد که بر کوهی  
روند که کعبه را ملاحظه نمایند و نماز کنند بهتر است و اگر کسی در میان کعبه معظمه  
نماز کند به هر طرفی که خواهد رو کند که صحیح است و احوط آنست که نماز واجب را در میان  
کعبه نگیرد و گشتی که دور باشند از اطراف کعبه قبله اینان جهت کعبه است یعنی  
آن طرفی که گمان کنند که کعبه در آن طرفست بسبب یکی از علامات که در آن مقرر  
ساخته است پس اگر علم به جهت کعبه داشته باشند واجبست رویان جهت کنند  
مثل آنکه محراب معصوم بوده باشد یا قبر معصوم نباشد بهر صورت با محراب مسلمانان  
که جمعی کثیر بر آن نماز کنند یا قبرستان مسلمانان یا آنکه جمعی کثیر خبر دهند که این  
جهت قبله است یا بدایره یندی و اسطرلاب هرگاه معارف باشد بان یا آنکه  
اهل عراق جدی را در حالت بلندی یا پستی بر پشت دووش گیرند و اهل خراسان  
سنان قریب ببرویش گیرند و امثال اینها و اگر علم بهم نرسد باین وجه مذکور  
عمل

عمل بیکان میکنند بهر نحوی که او را بهم رسد و هر یکانی که بیشتر باین عمل بان میکنند مثل  
باد و خانه های ماه و ستارگان و راهها و کوهها و امثال اینها حتی آنکه اگر کافری خبر دهد  
او را بقبله درین صورت عمل میده اند که بگفته او اگر از کفایت او ظنی بهم رسد و همچنین  
است قبله تا کسی که خود نشود شناخت قبله را مثل کوریس اگر نتواند که مسجدی  
رو دودست بمالد و محراب را نیاید یا از جمعی بپرسد جهت قبله را که خاطرش جمع شود  
یا از عاقل عارفی بپرسد آنها را مقدم می دارد و اگر اینها نباشند بهر نحوی که می شود  
بهم رسد عمل میکنند و همچنین حال عوام هرگاه خود ندانند قبله را و احوط آنست  
که اینان اول علامات قبله را یاد گیرند و اگر وقت تنگ نشود مانند کوه نمایند و اگر  
این جماعت را علم و ظن بجهت قبله بهم نرسد اگر وقت باشد نماز را بچهار جهت میکنند  
بنابر مذکور میان علما و بهتر آنست که بچهار جهت درست نماز کنند و اگر وقت  
تنگ باشد هر چه توان کرد از سه جهت و دو جهت و اگر وقت تنگ باشد مگر از یک جهت  
مخیر است بر جهتی که خواهد نماز کند و واجبست مسافر در حالت اختیار و بقبله  
کردن و در حالت اضطرار بهر عنوان که میسر شود بجای آورد پس اگر ممکن باشد که کوه را  
رو بقبله کند بکند و الله هر چه ممکن باشد رو بقبله کند و الا تکبیر الاحرام را روی بقبله  
کند و الا ساقط میشود و همچنین هرگاه خوف باشد و نتواند ایستاد بپایه نماز  
میکند و راه می رود و اگر شتر یا بسته باشند یا پاهای او را که حرکت نکند احوط  
آنست که در حالت اختیار بر آن نماز نکند مبادا که در ایشان نماز حرکت کند  
و کسی که در کشتی باشد اگر ممکن باشد بی جفا بازداشتن کشتی احوط آنست  
بیرون آید و نماز را در ساحل کند و اگر بساحل نزودیک نباشد کشتی را لشکر  
پسند از نماز نکند و اگر اینها میسر نباشد اگر کشتی بزرگ باشد اندرون  
کشتی نماز کند روی بقبله و هر چه کشتی بکند و او نیز بکند و بقبله و همچنین اگر  
کشتی کوچک باشد و نتوان کشتن بکند و دو نفر نتوان کشتن یا نتوان ایستادن  
نشسته نماز میکنند بهر نحوی که کشتی رود و درین باب چند مسئله است اول



بدانکه روی بقبله کردن در نماز واجب و اجبت در حالت اختیار و در نماز  
سنت اگر در سفر باشد یا در حضر متوجع امری باشد ظاهر ادکار نباشد و بقبله کردن  
و اگر نشسته باشد و تواند و بقبله کردن جمیع از علم گفته اند که سنت است روی  
بقبله کردن و احوط وجوب است **دوم** هرگاه شخصی نماز کند بطرفی بیکان آنکه قبله  
است یا بواسطه تنگی وقت بعد از آن ظاهر شد که خطا کرده است پس اگر اندکی  
از قبله گشته است و بمشرق و مغرب نرسیده است نماز او صحیح است بنا بر مذکور  
مشهور میان علماء و احوط آنست که اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده کند و اگر  
ظاهر شود که بمشرق یا بمغرب نماز گذارده است پس اگر وقت باشد اعاده میکند  
و اگر وقت بهیچ وجه بقیه باشد قضا نمیکند و اگر پشت بقبله کرده باشد در وقت اعاده  
میکند و احوط آنست که در خارج وقت قضا کند و اگر در اثنای نماز بداند که بقبله  
نه ایستاده است پس اگر اندکی گشته باشد بکمر و راست بایستد و الا نماز را  
از سر گیرد **سوم** هرگاه اجتهاد کند بواسطه قبله از برای نمازی و نماز کند و وقت  
نماز دیگر در آید پس اگر او را تنگی در اجتهاد سابق بهم رسیده باشد مرتبه دیگر  
اجتهاد نمیکند و الا بنا بر آن اجتهاد اول میرسد و اگر در اثنای نماز او را ظنی  
بآمر رسد که اندکی گشته است بکمر و دو بطن ثانی عمل نماید و اگر بعد از نماز بیکان کند  
که غلط کرده بوده است نماز او اش صحیح است و اعاده نمیکند **فصل چهارم**  
در لباس نماز گذارنده است بدانکه واجبست مردان را که در اثنای نماز عورتین  
خود را بپوشانند اگر چه در خانه تاریک یا کسی نباشد و اگر عده است که نماز نشینان  
و جمعی گفته اند که اگر سرها و اینها عورت نشین باز نشود نمازش باطلست و احوط آنست  
که نماز را تمام کرده احتیاطا اعاده کند و بعضی گفته اند که من باید از ناف تا زانو  
بپوشانم و بعضی گفته اند که تا نصف ساق و این بهتر است و بهتر آنست  
که کل بدن را بپوشاند و ردائی نیز برودش کمر دومی باید که رنگ عورت ظاهر  
نباشد

در کیفیت  
لباس

نباشد و احوط آنست که خنجر آن نیز نمایان نباشد و واجبست زنان را که کل بدن  
را بپوشانند بجز از رو و سر و دستها و پاها نیز پوشیده باشد و همچنین احوط  
آنست که موی و نیز پوشیده باشد بعنوانی که یک موی ظاهر نباشد و اگر دختر یا  
بالغ باشد یا کتیره بوده باشد جایز است که سر ایشان و موی ایشان باز نبوده باشد  
بلکه ظاهر را بپوشانند و اگر در اثنای نماز باشد صحیح باشد اگر چه احوط آنست که بپوشانند  
پوشیده باشد و بهتر آنست که اگر اتم و لافرا نشین زن باشد سر را بپوشاند در حالت  
نماز و اگر کتیره در اثنای نماز از او نشود سر را بپوشاند اگر موجب نفی کتیره یا  
استدبار نشود و اگر شود پس اگر وقت باشد نماز را اعاده کند یا سر پوشیده و احوط  
آنست که این نماز را تمام کند و سر پوشیده اعاده کند و همچنین اگر صبیته بالغ  
شود و وقت باشد نماز را از سر گیرد و سر پوشیده بنیت و وجوب چنانکه گذشت  
و درین باب چند مسئله است **اول** بدانکه جایز نیست نماز در یوست حیوان  
و اگر چه گوشت آن حیوان را خورند هر چند دخت کرده باشد و اگر یوستی که حیوان  
او را خورده گشته باشد یا مسلمانی در حضور او گشته باشد یا کتیره یا کتیره  
هر چه از دست شیعیان بگیرد یا کتیره و هر چه از دست سنیان بگیرد اگر اعتقاد  
انجاعت آن باشد که میتة بد باغت یا کتیره بد باغت یا کتیره بد باغت یا کتیره بد باغت  
میتة بد باغت یا کتیره بد باغت یا کتیره بد باغت یا کتیره بد باغت یا کتیره بد باغت  
که این میتة نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از پوستی که بیابند اگر چه بیکان  
باشد که از دست مسلمانان افتاده است مثل پوستین که در مسجد بیابند یا کتیره  
که مبدل شود در مسجد یا در مجلسی که غیر مسلمانان در آنجا نبوده باشند اگر چه ظاهر  
لازم نباشد اجتناب و جایز است نماز کردن در مو و پشم و پیر و کتیره حیوانی که  
گوشت او را خورند هر چند اینها را از حیوان مرده گرفته باشند بشرط آنکه جیده  
باشد یا کتیره باشد و موضع اتصال بدن میتة بد باغت یا کتیره بد باغت یا کتیره بد باغت  
اجزای ریزه از آن جدا نشده باشد و همچنین هر چه حیات در حلال نگذرد باشد



از حیوان مرده مثل استخوان و دندان و سم نماز میتوان کرد با طهارت آن **دوم** بدانکه جایز نیست نماز کردن در پوست حیوان که گوشت او را بخورند و اگر او را کشته باشند بشرط پوست او پاکست و استعمال میتوان کرد ولیکن نماز در او نمیتوان کرد و بهتر است که پیش از دباغت استعمال او نکنند و همچنین جایز نیست نماز کردن در جامه که از پشم حیوانی بافته باشند که گوشت او را نخورند یا از نوای از کرک یا زبکیه و آنکشتی که از استخوان فیل و مانند آن ساخته باشند اگر چه این حیوانات را کشته باشند و احوط آنست که اجتناب کنند از یک مو یا یک پر از حیوانی که گوشت او را بخورند مثل موی کره و مانند آن و بهتر آنست که از موی آدمی نیز اجتناب کنند مگر آنکه موی خودشان باشد و همچنین احوط آنست که اجتناب کنند از هر فضله غیر ماکول اللحم مثل قی دیگران و حرک خوت مردم و آب بدینی اگر چه خشک شده باشد و عرق و آب دندان اگر تر باشد بلکه بهتر آنست که اگر خشک نیز شده باشد بشوید و نمک کند و مانند اینها و اگر چه ظاهر اجتناب واجب نباشد ولیکن احوط است و احوط آنست که اجتناب کنند از این چیزها که نه اند که از حیوان نیست که گوشت او را بخورند یا نمی خورند مانند پر قو مگر آنکه فروخته بگوید که پر حیوان نیست که گوشت او را میخورند و از این حکم مستثنی است خر خالص و خلافت در حقیقت آن و در نیست که نماز توان کرد در پوستها که مشهور است بانکه خمر است ولیکن احوط اجتناب است و اگر جامه خمری را بافته باشند با کرک روبا و خرگوش اشهر میان علما آنست که نماز در آن نمیتوان کرد و این احوط است و در پوست و موی سنجاب خلافت اشهر میان علما آنست که جایز است نماز نمودن در آن و احوط ترک است و در پوست روبا و خرگوش خلافت اشهر عدم حیوان است و در پوست سمور نیز روایات مختلفه است احتیاط ترک آنست و همچنین احوط آنست که از جامه که در زیر این جامه پوشیده باشند یا بالای این جامه پوشیده باشند اجتناب کنند

کنند که جامه اموی بآن چسبیده باشد **سوم** جایز نیست پوشیدن حریر محض مردان را و نماز کردن در آن مگر در حال ضرورت که به واسطه دباغت و بغیر از جامه ابریشمینند آنست که باشد و مگر در حال حرب بنا بر مذبح مشهور میان علما و اما اگر ممزوج باشد بغیر حریر از ریشمان و پشم و کرک و مو و نقره و غیر آن نماز جایز است بشرط آنکه آن ممزوج مسترملک نشود که در عرف ادرا ابریشمین محض گویند و جمعی از علما گفته اند که می باید اقلاده یک و اینها باشد و بهتر آنست که بیشتر او اینها بوده باشد و ظاهر اجامه حکم ابریشم دانسته باشد و نماز جایز است پوشیدن حریر محض در غیر حال نماز و احوط آنست که خشنی مطلقا حریر محض پوشند و احوط آنست که ولی منع کند طفل را از پوشیدن حریر و طلا و اگر بغیر از جامه حریر یافت نشود برپوشاند و احتیاطا در آن نیز نماز کند و در چیزی چندی که نماز بپوشاندی در آن تمام نشود از حریر محض خلافت مثل بند زیر جامه و کلاه حتی آنکه این بابویه را اعتقاد آنست که جایز نیست نماز کردن در بند زیر جامه که سرش ابریشم باشد و روایت صحیح نیز واقع شده است که درین چیزها نماز نمیتوان کرد و جمعی کثیر از علما را نیز این اعتقاد است احتیاط عظیم در ترک اینهاست بلکه نهایت احتیاط آنست که اگر ممکن باشد جامه را از ابریشم نروزد چنانکه از بعضی علما منقولست و اگر میان زمین حریر محض باشد جایز است سوار شدن و همچنین زدن و بالش و دو شک مانند آن و احوط آنست که لحاف حریر نباشد و بهتر آنست که اینها نیز ابریشمین نباشد و اگر علما ذکر کرده اند که اگر سجاف حریر محض باشد تا چهار انگشت جایز است و احتیاط آنست که در آن نماز نکند **چهارم** جایز نیست مردان را پوشیدن طلا و مطلقا بنا بر مذبح مشهور میان علما و همچنین است خشنی و جمعی کثیر از علما گفته اند که جایز نیست نماز با طلا اگر چه ستر عورت نباشد و این احوط است و در روایت است از حضرت سید الانبیاء و المرسلین ص که آن حضرت فرمود بحضرت علی



این ابی طالبی که من دوست میدارم از برای تو آنچه دوست میدارم از برای خود و  
غنیخواهم از برای تو آنچه غنیخواهم از برای خود پس انگشتی طلا دست میکنم که  
این زینت است در آخرت نه دنیا و جامه خمر میبوشم که حق تعالی در روز قیامت  
پوست ترا خواهد سوخت بواسطه این عمل که ظاهر خطاب باخف است  
لیکن مراد امتیاز و در حدیث موثق از حضرت ابی عبد الله جعفر بن صادق  
وارد شده است که آنحضرت فرمود که مرد طلا نبوشد و در طلا نماز نکند ارد که پو  
شش اهل برکت است در برکت و در روایتی دیگر از حضرت امام جعفر صادق  
منقولست که آنحضرت فرمود که طلا زینت اهل برکت است و حق سبحانه و تعالی  
طلا را در دنیا زینت زنان گردانیده پس حرام گردانیده بر مردان که بیوشند و  
را حرام گردانیده که نماز کنند در آن و احادیث معتبره در نهی از پوشیدن طلا  
بسیار است و ظاهر اخلاقی در آن نباشد و ترمذی ثانی علیه السلام نیز نقل اجماع  
کرده است **پنجم** جایز نیست پوشیدن جامه مخصوص بی رخصت صاحب  
و همچنین جایز نیست نماز کردن در آن پس اگر کسی تر عورت باشد نماز باطل  
است بی دغدغه و اگر کسی تر عورت نباشد احوط اعاده آن نماز است و اگر جاهل  
بوده باشد بغصبیت جامه نمازش صحیح است و احوط در ناسی غصبیت یا جاهل  
مسئله اعاده نماز است و اگر صاحبش رخصت دید غاصب را یا غیر غاصب را  
نماز این صحیح است و همچنین اگر صاحب خود نماز کند صحیح است بی دغدغه  
و همچنین جامه دزدیده یا جامه که صاحبش نهی کرده باشد از نماز کردن در آن  
یا بقراین ظاهر باشد که راضی نیست یا ظاهر نباشد که راضی نیست اما اگر از  
قراین احوال ظاهر باشد که راضی است اکثر علما گفته اند که صحیح نیست تا رخصت  
میرسد و بعضی گفته اند که اگر قریب موجب علم باشد صحیح است و خالی از قوت  
نیست و لیکن احوط ترک است **ششم** می باید که جامه ملکه او باشد خواه مالک عین  
او باشد خواه باجاره یا عاریت گرفته باشد یا صاحب رخصت داده باشد  
باذن

باذن میرسد در پوشیدن یا نماز کردن و باز می باید که پاک باشد و احکام جامه پنج گانه است  
و جایز است مردی که در یک جامه نماز کند عورتین او را بیوشد و همچنین  
زنان از یک جامه بزرگ کافی است که کل بدن ایشان بیوشد و بهتر آنست که مردان  
بازیر جامه بالکل و بپیراهنی و عمامه و ردائی نماز کنند و زنان بازیر جامه پیراهنی  
و مقنعه نماز کنند و اگر جامه یافت نشود بیوشد خود را بیوشد و بهتر  
آنست که در حال اختیار بیوشد خود را بیوشد و اگر این نیز یافت نشد خود را  
بیوشد نه بپوشد و مانند آن و اگر اینها نیز یافت نشود کل بر خود مالک که  
عورتش بیوشده شود و اگر آن نیز یافت نشود بهتر آنست که اگر کسی یافت  
یا آسان باشد کند بکشد و در میان آن رود و همچنین اگر آبی یافت شود  
که اندرون آن رود و عورتش بیوشده شود بهتر است و اگر آن نیز دست  
بهم نهد برهنه نماز کند پس اگر ایمن باشد از طلعی که نظرش بعورت افتاده  
ایستاده نماز میکند و اگر ایمن نباشد و خوف مطلق داشته باشد نشسته  
نماز میکند و در پیر و حال از برای رکوع و سجود ایما میکند و ظاهر اگر ایما  
بکشد بهتر باشد از چشم و بهتر آنست که محل سجده را بکشد که سجده بر آن  
کند و بهتر آنست که خود را جمع کند که در نشستن بیوشده شود و دستها  
بر پیش خود بگذارد که ظاهر نباشد و در حال اختیار تر عورت بدست کافی  
نیست و همچنین بموی خود اگر چه آن مورا بافته باشد و پوشش شده باشد  
بنابر مذہب مشهور میان علما و بهتر آنست که برهنه نماز در اول وقت نکند  
خصوصا هرگاه امید داشته باشد که پوششی بهامسد او را و اگر پوششش  
نداشته باشد و فرزند بهیای که ضرر بحال او نرسد میباید که بخرد اگر چه  
بقیمت بسیار باشد بنابر مذہب مشهور و احوط و اگر معاریتش دهند  
بگیرد و اگر باو به بخشد البته قبول کند احتیاطا و می باید که عورتش را بیوشد  
از هر طریقی که نشود آن نظر باو کردن مگر از زیر هرگاه بهیای بیوشده باشد



و اگر کسی نذر نظر کند عورتش را تواند دید ظاهر اصحیح است نماز او مکمل آنکه کنار او نذر  
باشد که ممکن باشد بحسب متعارف عورتش را دیدن که درین صورت دعوت بطلان  
نماز میشود و احوط ترک آنست **بفهم** مکمل و هست نماز کردن در چیزی که نیت یارا  
پوشد و نذر نذر باشد مانند کفشهای عجیب و مسخره مانند آن و بعضی گفته اند که اگر  
و نماز باطلست و این احوطست و نشت نماز در فعل عربی بلکه بعضی گفته اند که در  
همه کفش نشت است و همچنین مکمل و هست در جامهای سیاه غیر از عمامه و سوره و عبا  
و کمربت و سکه است در کلاه و بهتر آنست که نماز نکند در جامهای که رنگها و تیره باشد  
خصوصا قرمز و سرخهای تیره و زردی تیره و مکمل و هست مردان را یک جامه بپوشند  
پوشیدن بشرطی که عورت نمایان نباشد که اگر نمایان باشد باطلست چنانکه گفته شد  
و مکمل و هست لنگ بر بالای پیر این بسط بنابر مذکور میان علما و  
بعضی گفته اند مکمل و نیست و اگر لنگ را زیر پیر این بپندد مکمل و نیست ندارد  
و مکمل و هست که هر دو سر را از زیر بغلها در آورد و بر یک طرف دوش  
اند از دو طرف علما گفته اند که مکمل و هست در عمامه بی حنک نماز کردن و ظاهر  
احادیث آنست که حنک همیشه مستحبست خصوصیتی بنماز ندارد پس  
اگر در حال که نماز کند باین قصد کند که همیشه مستحبست و این یک فردی است  
از آن و بهتر آنست که در وقت عمامه بپوشیدن حنکی بگذارد بهر سری که خوا  
و بهتر آنست که سر عمامه باشد نه چیزی دیگر و مکمل و هست مردان را دستان بند و زنا  
را نقاب اگر مانع قرائت نباشد که اگر مانع قرائت باشد جایز نیست و اگر  
علما گفته اند که مکمل و هست نماز کردن در قبا یا شبهه و مکمل در حال حرب و جمعی  
گفته اند که مشدود آنست که بند یا تکه های آن بسته باشد و بعضی گفته اند  
که میان بسته باشد و بعضی گفته اند که تنگ باشد بهتر آنست که هیچ یک از  
اینها نباشد و مکمل و هست امامت بی رد و بهتر آنست که هیچکس بی رد یا  
نماز نکند و بهتر آنست که رد ابر دوش اندازد و جانب چپ را بر کتف راست

اندازد

اندازد و مکمل و هست آیین ظاهر باخود داشتن بلکه بهتر آنست که آیین و فولا دبا  
او نباشد خصوصاً انگشتری مکمل در حال حرب و مکمل و هست نماز در جامه شخصی که مردم  
باشد بعد از اجتناب از نجاسات مانند قبا یا بان و کت و کتان بنابر مذکور  
میان علما و مکمل و هست که نماز کند زن در خلخالی که صد داشته باشد و همچنین  
در جامه که صورت داشته باشد اگر چه صورت درخت باشد و انگشتری که صورت  
حیوان داشته باشد و اگر صورت را تغییر دهند ظاهر اگر ایت بر طرف شود **فصل پنجم**  
در مکان نماز که از نه است به انکه مکان را در اصطلاح علما بر چند معنی اطلاق  
میکند اول فراغ موهم که آدمی در او واقع است مثلاً که اگر او نباشد بجای او  
خواهد بود دوم سطح حاوی چنانکه کوزه مکان آبست سیم آنچه آدمی بر او استقرار  
دارد و زور آدمی بر او است مثل کلیم و نمد و هر چه در زیر اینها باشد چهارم آنچه  
عرفا مکان اینکس باشد مثل خیمه هر گاه در زیر او بنشینند پنجم آنچه محاذی  
بدن اینکس باشد در انشای نماز اگر چه بر او قرار نگرفته باشد بهر آنکه نماز در هر  
مکانی جایز است چنانکه رسول خدا فرمود که کل زمین را مسجد من کرده  
اند که امت من هر جا که خواهند نماز کنند بشرط آنکه مباح باشد چون صحرانها  
که ملک کسی نیست یا ملک خودش باشد یا منفعتش ملکا و باشد یا صاحبش  
رضعت داده باشد که در آنجا باشد یا در آنجا نماز کند یا اولیایان برده باشد  
نماز نیز میتواند کرد بی رضعت صریح صاحب یا املاک مسلمانان که خالی از  
زراعت باشد ظاهر حال اینست که راضی اند که اینکس بی آن نماز کند و اگر  
مکان معصوب بود باشد یا لکه زور گرفته باشند یا صاحب نهی کند از بودن  
در آنجا یا نماز کردن در آنجا یا فری به صاحب رسد مثل صحابی که زراعت کرده  
باشد یا در خانه مردم یا باغ مردم بی رضعت داخل شود از این ظاهر نباشد  
رضای صاحب نماز در اینجا صحیح نیست و اگر نداند که مکان معصوبست  
و بعد از نماز بداند نماز او صحیح است و اگر داند غصبیت را و فراموش کند نماز



کند احوط آنست که نماز را اعاده کند خصوصا در وقت و اگر کسی سبک را نداند که نمی  
باید در پنج نماز کردن یا اگر داند و نداند که نمازش باطلست مشهور میان علما  
آنست که جایز است معذور نیست و نمازش باطلست و این قول احوطست  
و احوط آنست که مکان اینکس به پنج معنی مقصوب نباشد و اگر چه در بعضی  
از آن دفعه هست مقصوب صادر چهارم و پنجم و اگر در مکان مقصوب داخل  
شود و خواهد که نماز کند پس اگر آنقدر وقت باشد که بیرون رود و نماز کند  
واجبست که بیرون رود و اگر وقت تنگ باشد از نزدیکیترین راهها بیرون  
رود و نماز کند بایا و اثره و اگر صاحب زمین رخصت دهد غاصب را یا غیر  
او را نماز صحیح است و همچنین اگر خود نماز کند صحیح است بی دفعه و اگر رخصت  
دهد که هر که خواهد نماز کند همه کس نماز میتواند کرد مگر غاصب بنا بر مذکور  
مشهور و احوط و ظاهر ادعواست که خود غصب نموده باشد باذن مخوای  
صاحب وقت هر حال صاحب نماز تواند کرد اگر چه احوط آنست که در حال  
اختیار نماز نکند و اگر شخصی رخصت دهد شخصی را بی بودن در ملک یا نماز  
کردن در ملکش بعد از آن بگوید که از ملک من بیرون رو پس اگر شروع بنماز  
نکرده باشد و وقت باقی باشد واجبست که بیرون رود و نماز کند در بیرون  
و اگر وقت تنگ باشد بیرون میرود در حال رفتن نماز میکند بایا و اثره  
و اگر شروع بنماز کرده باشد و بعد از آن بگوید که بیرون رو پس اگر وقت باشد جمیع  
از علما گفته اند که نماز را قطع میکنند و بیرون میکنند و احوط آنست که مشغول  
بیرون رفتن شود و نماز را تمام کند و بعد از آن در بیرون اعاده کند و اگر وقت  
تنگ باشد ظاهر آنست که مشغول بیرون رفتن شود و نماز را تمام کند و اگر احتیاطا  
فضا نیز بکند بهتر است و احوط آنست که زن پیش مرد نایستد در نماز کردن  
و در بیملوی او نیز نایستد بلکه زن در عقب مرد نایستد آنقدر که سر زن  
مخافی پشت پای مرد بوده باشد و اگر فاصله میان مرد و زن ده ذراع بزرگ  
دست

دست بوده باشد یا میان ایشان حایلی بوده باشد مانند برده و غیر آن تصویر  
ندارد و تقدم زن یا بیملوی استادن او و اگر در جایی بوده باشد که ممکن نباشد  
مقدم شدن مرد احوط آنست که اول مرد نماز کند و دیگر زن و اگر وقت  
تنگ باشد بیملوی هم نماز میتواند کرد و احوط آنست که مکان نماز گذار زن  
پاک باشد و اگر نجس باشد غیر موضع پیشانی ظاهر آنست که صحیح است بشرط آنکه  
نجاست تعدیل نکند بنماز گذارنده و جامها او و احوط آنست که نجاست  
معفوفه نیز نماز نکند مثل خون کمتر از درهم بغلی و مکر و بیست نماز کردن  
در حمام و اگر پاکیزه باشد ظاهر اگر ایت نداشت باشد و مشهور آنست که مکر و  
نماز در طهارت خانه هرگاه جامه اینکس نجس شود و در احادیث و ائمه گفته است  
که ملائکه داخل نمیشوند در خانه که طرف پر بول بوده باشد یا خانه که در آنجا بول  
کنند یا خانه که در آنجا شراب بوده باشد یا سک بوده باشد و مکر و بیست نماز  
در خوابگاه شتران و بالای خانه مورچه کان و محل جریان آب مثل حوضها  
و رودخانهها و بر روی برف و زمین شوره و اگر مضطرب باشند بگویند  
برف و زمین را تا سخت شود و نماز کنند و میان قبر تا مگر آنکه از هر طرف  
بقبر ده ذراع دست دور باشد یا میان او و قبر حایلی باشد بنا بر مشهور  
و احوط آنست که قبر بر قبر قبله او نباشد مگر آنکه قبر امام علی باشد و احوط  
آنست که پشت بقبر ایستد و نماز در حال نماز بلکه مطلقا و استمر آنست  
که مکر و بیست نماز در خانه که آتش در آنجا بسیار افروزند مانند آنکه  
کبر آن و تون حمام و مانند آن و مکر و بیست نماز کردن در خانه که در او  
شراب بوده باشد در ظرفی و احوط آنست که نکند و مکر و بیست نماز کردن  
در میان راهها و قصور ندارد در کنار راهها و مکر و بیست در خانهها  
کبر آن یا در خانه که در و کبری باشد و ملاکی نیست در معبد یهود و نصاری  
یا خانه که در آنجا یهودی یا نصرانی بوده باشد و مکر و بیست نماز کردن هرگاه



برابر او آتش می باشد از دخته مانده چراغ و قندیل و غیر آن و بهتر آنست که آتش نه  
از دخته نیز نباشد و مگر و هست که در برابر قبیل صورت حیوان بوده باشد بلکه  
بهتر آنست که صورت دخت و مانند آن نیز نباشد و فکر و هست نماز واجب  
در پشت بام کعبه چنانکه مکر و هست در میان آن و احوط تر است و مکر و هست  
نماز در یا کاه اسب و استر و در یا کاه کوسه و مکر و هست که در  
برابر او مصحفی باز باشد و بهتر آنست که مطلق نوشته نباشد اگر چه سواد نداشته  
باشد اما اگر کور باشد قصور ندارد ظاهر او مکر و هست که در برابر او دیواری باشد  
که تری دهد از جاله بول یا در برابر غایط بوده باشد و بعضی گفته اند که مکر و هست  
نماز کردن روی بادی که روی او بطرف انیکس باشد یا در یا کاه باشد و الله اعلم و هست  
است کشته یا نگه اگر نماز کند در برابرش دیواری باشد یا ستونی و اگر در صحرا باشد  
جوی نصب کند یا کلاه بی یا پاره خاک بلند کند یا خطی بکشد و در نزد یک او بایستد  
و اقلش بمقدار جزا میدان کوسه و اکثرش بمقدار خوابیدن اسب بوده باشد و کشته  
امام کافی است نماز برای مقتدران و مستحب است که نماز را در مسجد بجای آورد  
پس بد رستی که از حضرت امیر المؤمنین ص منقولست که کسی که در محلی یکی  
مسجد باشد و فارغ الیال و صبح باشد و نماز نمی واجب را در مسجد بجای نیا  
ورد نماز او نماز نیست از حضرت امام جعفر صادق ص منقولست که آن حضرت فرمود  
که جماعتی در زمان رسول خدا ص نماز کردند از نماز در مسجد حضرت فرمود که آنجا  
عتی که در مسجد نماز نمیکنند عن قریب همه خوابیم آورد و در در خانه های ایشان  
خوابیم از دخت و خانه های ایشان را با ایشان خدا ایستاد و از آن حضرت  
منقولست که نمازی که در مسجد جامع کند برابر است با صد نماز و نمازی که  
در مسجد قبله کند و ذکر کرده اند که در بین بلاد و در محله است برابر است  
با هشتاد و پنج نماز و نمازی که در مسجد باز آید کند برابر است با دوازده  
نماز و نمازی که در خانه کند نماز است و در اخبار از ائمه اطهار صلوات الله  
علیهم

نماز در مسجد

علیهم اجمعین وارد شده است که نماز در مسجد الحرام برابر است با صد نماز  
و نماز در مسجد رسول ص برابر است با ده نماز و نماز در مسجد کوفه و بیت المقدس  
برابر است با ده نماز و از حضرت سید الانبیاء و المرسلین ص منقولست که هر که  
قرآن حدیث و گفتار او باشد مسجد خانه او باشد بنا کند حق سبحانه و تعالی برای  
او خانه در بهشت از حضرت امام جعفر صادق ص منقولست که هر که بیاده مسجد  
رود نگذارد یا بر هیچ تری و خشکی نگراند از جهت او تسبیح کند زمین تا طبع  
پیشم و از حضرت امیر المؤمنین ص منقولست که هر که آمد و رفت مسجد کند  
یکی از بهشت چیز درمی یابد یا برادرسی نموند که از نفعه یابد اخذ مینماید بواسطه  
خدا یا عالم نیکو یامی نشنود آیه از قرآن واضح الله لانه یا میشنود کلمه که او را بهشت  
کند بر او راست یامی نشنود کلمه که او را باز دارد از کلمه ای یا در می یابد رحمتی را  
که فقط قابل آن باشد یا ترک میکند گناهی را از ترس خدا یا حیاء از خلق یا از  
خدا و سنت است بنا کردن مسجد و تعمیر آن با استحباب مگر بد رستی که در حدیث  
معتبر از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد القادق ص وارد شده است که هر که مسجدی  
بنا کند حق سبحانه و تعالی در بهشت از جهت او خانه بیکند و راوی این حدیث  
روایت کرده است که حضرت بر من گذشت در راه مکه من سنگ چینی کرده  
بودم بواسطه مسجدی که گفتیم که یا ابن رسول الله این هم داخل مسجد است  
حضرت فرمود که بلی و از آن حضرت که هر که بمقدار سینه مرغی مسجدی بسازد حق تعالی  
از جهت او در بهشت خانه بسازد و آیات و احادیث درین باب بسیار است  
و سنتست که کعبه سقف دار نباشد چنانکه منقولست بطریق معتبره که رسول  
خدا ص اول مرتبه مسجدی را بنا کرد یا بنحیثه پس چون مسلمانان بسیار  
شدند گفتند یا رسول الله مسجد کنجایش ندارد کاش میفرمودید که برین  
می افزودند پس حضرت فرمود که افزودند و آنرا بنا کردند بیک خشت و نیم  
دیگر مسلمانان بسیار شدند و همان التماس نمودند این مرتبه زیاده نمودند



و دیوارش را دو خشت نر و ماده ساختند دیگر چون بسیار گرم شد التماس نمودند  
که یا رسول الله کاش خشت میفرمودید که سایه میکردیم رخصت فرمود که بخوابی  
خراستون کردند و خشت های غمناک آن انداختند و دیگر مدتی بودند تا باران  
آمد و از بین چوبهاران بر سر ایشان میریخت استماع نمودند که یا رسول الله  
رخصت دهید که پشت این چوبهاران اندو کنیم تا باران ما را آزار ندهد  
حضرت قبول فرمودند و فرمودند که حضرت موسی مسجد خشتین بودند من  
بر آن عمل فرمایم و آن مسجد چنان بود تا آن حضرت از دنیا رفت و سنت است که  
محل و منود استخار در مسجد بوده باشد و مگر در هست و منوی از بول غایب  
را در مسجد خشتین و سنت است که مناره متصل به دیوار مسجد بوده باشد  
و از دیوار بلند تر نباشد و مگر در هست بلند ساختن مسجد و سنگه گذاشتن  
دیوارش را و محراب های داخل مسجد ساختن و همچنین داخل بنا بر  
مشاور و حرام است طلاق کاری مسجد و صورت کاری آن بنا بر مذہب  
جمعی از علماء و احوط ترک آنست و حرام است فروختن آلات مسجد  
مثل فرش و بور یا مسجد را داخل ملک کردن یا داخل راه کردن یا فروختن  
یا اجاره دادن یا بخش کردن و بهتر آنست که نجاست غیر متعبدی نیز داخل مسجد نگذرد  
و حرام است از آن نجاست در مسجد اگر سبب نجاست مسجد شود و بهتر آنست که اگر  
سبب نشود نیز از آن نگذرد حرام است اجزای مسجد را از مسجد بیرون بردن مگر  
خاک روبرو و احوط آنست که اگر گوی باشد در مسجد خاک روبرو در آن کو گشتند و مگر در  
مسجد راه کردن مگر بواسطه عبادت و مگر در است بیع و شری در مسجد کردن بلکه  
حرف دنیا گفتن و مگر در است تکلیف دیوانها و اطفال غیر مینور مسجد کردن و همچنین  
قضا رسیدن و حکم کردن بر مذہب مشهور و فریاد کردن که چیزی کم کرده است یا که چیزی  
یافته است و همچنین بلند فریاد کردن مگر بواسطه اذان و مانند آن و مشغول شدن و از  
آنچه استغفار کرده اند مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام را و مدح رسول خدا و ائمه هدی را  
و موعظه

و موعظه و نصیحت را یا شعی که بواسطه استغفار کلام خدا و رسول و ائمه باشد  
و مگر در هست صنعتی کردن در مسجد مثل خیاطی و غیر آن و اگر مثل جلولای باشد  
که تغییر مسجد دهند از وضع خود حرام است و همچنین هر صنعتی که مزاحمت  
بحال نماز گذارند کان رسد حرمت و مگر در هست خواب کردن در مسجد الحرام  
و مسجد نبی صلی الله علیه و آله و جمعی از علماء گفته اند که در هر مسجدی مگر در هست و در لیست  
ظاہر نیست داخل شدن در مسجد کسی را که سیر یا بهیاز یا چیزی خورده باشد  
که گذشتن از او در مردم را و مگر در هست آب بدن را انداختن در مسجد و آب  
دندان انداختن و شیش کشیدن اگر بکند اینها را خاکی بر روی اینها بریزد  
که پنهان شود و در حدیث واقع شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر  
نخامه خود را فرو برد و در مسجد نیندازد و نگذرد بر روی مگر آنکه دوی آن  
شود و مگر در هست از ناف تا زانو در مسجد کشودن و شمشیر کشیدن و سنگ  
ریزه انداختن بیکدیگر و بفارس سی سخن گفتن مگر آنکه عربی نمانند  
و سنت است رفتن مساجد و مبالغه بفرستادن در روز پنجشنبه و شب جمعه  
پدرستی که در خبر است که در رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که بر وی مسجد را در روز  
پنجشنبه و شب جمعه افتد خاک بر او برود که توان بخشم یا نشیر حق تعالی گناگان او را  
بیامزد و سنت است چراغ روشن کردن در مسجد بدرستی که از آن حضرت منقول  
است که هر که چراغی روشن کند در مسجد از مساجد الهی فرشتگان و جان  
عزیز از جهت او استغفار کنند تا روشنایی آن چراغ در مسجد باشد و سنت  
که چون خوابد که داخل مسجد شود با وضو باشد و روی بقبله کند و خدا او را خود را  
بخواند پس ملا حظت گفتند خود بکنند که مباد از بخس نباشد و چون خوابد داخل شود  
پای راست را مقدم دارد و با سبکد و وفار که مساجد خانهای متعبدی است و توان  
و تعظیم خان تعظیم صاحب خانه است و بسم الله بگوید و حمد خدا را بخواند و آورد  
صلوات بر محمد و آل او و بفرستد و بهتر آنست که این دعا را بخواند که بسم الله و السلام



افضل

افضل است بجای آوردن و نماز سنت را اگر اجماع باشد از ریا بهتر است که در  
مسجد بجای آورد و اگر اجماع نباشد بهتر است که در خانه بجای آورد و در آن  
چیزی است که سجده بر او میکنند **فصل ششم** به آنکه جایز نیست سجده کردن  
مگر بر چیزی که از زمین باشد یا از زمین روییده باشد هرگاه او را بخورند و بنوشند  
پس جایز نیست پیشانی گذاشتن بر مثل پوست و مو و استخوان و نه چیزی که از زمین  
باشد اما با استیصال از اسم زمین بیرون رفته باشد مثل طلا و نقره و عقیق و  
نمک و احوط آنست که سجده بر آجر و مانند آن نکنند و همچنین جایز نیست سجده  
کردن بر چیزی که در عادت او را خورند مثل نان و میوه و جایز است سجده بر  
چیزی چند که در دو یا خورند مثل پهلیم خام و بلبلیم و اگر چیزی را در بعضی از  
بلد خورند یا جامعتی خاص خورند مثل تریاق ظاهر این جماعت که معتاد ایشان  
است نمیتوانند سجده کردن و احوط آنست که کسی که عادت نکرده اند نیز  
سجده نکنند و در کتان و پنبه خلافت احتیاط عظیم در ترک سجده بر  
آنست و جایز است سجده کردن بر کاغذ و بهتر آنست که اگر کاغذی را از ابر  
بشیمین خند باشند سجده نکنند و بهتر آنست که اگر کاغذ را از آرداده  
باشد سجده نکنند و مگر دست بر کاغذ نوشته سجده کردن بشط آنکه پیشانی  
بر نوشته نگذارند که اگر بکنند از جمعی از علما گفته اند صحیح نیست هرگاه مکتب  
او را ج داشته باشد و اگر کرم عظیم باشد و نتواند سجده بر زمین کردن و  
نتواند زمین را سر کردن و چیزی دیگر که سجده را بر او توان کرد داشته  
باشد سجده کند بر جامه اش و اگر جامه نداشته باشد که بر طوفش توان سجده  
کردن سجده کند بر پشت و دستش با آنکه گفته است بر زمین باشد و در غیر  
پیشانی در کار نیست این شروط بهتر آنست که پیشانی را بر خاک گذارد  
و بهتر آنست که بر خاک حضرت امام حسین صلی الله علیه و آله باشد و اگر دست  
امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله سجده کردن بر خاک امام حسین زمین را مستور میکرد و اند



تا طیفه هفتم و میدرد آسمان را یعنی آن نماز البته مقبول درگاه الهی میشود  
و بهتر آنست که پیش از این بر خاک آنحضرت نهد و بر اعضای مسجد و بر خاک  
**فصل هفتم** در اذان و اقامه است اخبار در فضیلت هر دو بسیار است  
از آنجمله در حدیث صحیح از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام وارد شده است  
که آنحضرت فرمود که هرگاه اذان و اقامه بگوئی در عقب تو نماز میکنند و وصف  
از ملائکه اگر اقامه تنه را بگوئی نماز میکنند در عقب تو یک صنف ملائکه  
و از آنحضرت منقولست که صنف از مشرقت تا مغرب و در حدیث صحیح  
وارد شده است که رسول خدا ص فرمود هر که در شهری از شهرهای یک سال اذان  
بگوید بهشت او را واجب میشود و از آنحضرت منقولست که فرمود که هر که  
چهل سال اذان بگوید بواسطه حق سبحانه و تعالی قیامت حق سبحانه و تعالی  
او را ثواب عمل چهل صدیق کرامت کند که اعمال ایشان همه نیکو و مقبول  
بوده باشد و هر که سیست سال اذان بگوید حق تعالی او را مبعوث کند و او را  
مانند وزن آسمان نور بوده باشد و هر که ده سال اذان بگوید حق تعالی  
سبحانه تعالی او را مسکن گرداند با حضرت ابراهیم در درجه ایشان و هر که یک سال  
اذان بگوید چون حق تعالی او را مبعوث کند گناگان او همه آمرزیده باشد هر چند بسیار بوده  
باشد و هر که بواسطه رضای حق سبحانه و تعالی یک نماز با اذان کرده باشد خالقش را بجا آید  
حق تعالی گناگان گذرشته او را بیامرزد و توفیقش کرامت کند که دیگر معصیت  
نکند در بقیه عمر و جمع کند میان او و میان شهره در بهشت و از حضرت امام محمد باقر  
منقولست که حق تعالی آمرزد گناگان مؤذن را آنقدر که چشم کار کند و آنقدر  
که صدای او در آسمان برود و تصدیق میکند او را هر تروختگی که صدای او را می  
شنود و هر که با اذان او نماز میکند در آن مسجد او را بهره از آن نماز هست و  
هر که بصدای او نماز میکند او را حسن است و حضرت فرمود که هر که هفت سال  
اذان بگوید بواسطه حق تعالی قیامت حاضر شود در آن صحابه کثرت و منقولست  
که چون

که چون فرشتگان اذان اهل زمین را می شنوند و میگویند که این آوازهای امت  
محکم است همه بحق سبحانه و تعالی پس ایشان استغفار میکنند از برای  
انت آنحضرت تا ایشان از نماز فارغ شوند و اخبار درین باب بسیار است  
و اذان و اقامت در نمازهای پنجگانه است خواه ادا کنند خواه قضا و  
خواه تنه نماز کنند و خواه بجماعت و خواه مرد و خواه زن و بعضی از علما گفته  
اند که **تجلی** در نماز واجبست و اذان و بعضی گفته اند که اقامت در نماز  
واجبست و اذان در جمیع و تمام جمیع واجبست و احوط آنست که در نماز جماعت ترک  
نکنند و منفرد در صبح و عشاء اذان و اقامه ترک نکنند و باقی نماز را با اقامه  
نکنند و زنان اکتفا به اذان میتوانند و اذان میتوانست بشروط آنکه  
او از ایشان ترانجام نمیشود و در نوافل اذان شروع نیست و همچنین در فرائض  
غیر یومیه و مشهور آنست که در فرائض غیر یومیه مؤذن سه نوبت میگوید  
الصلوة و روایت در نماز عیدین واقع شده است احوط آنست که غیر آنرا  
نگوید و کسی که نماز قضا یومیه کند اول مرتبه که مستوجب قضا میشود در مرتبه  
اذان و اقامت میگوید و باقی نماز را که در آن وقت میکند با قیامت تنه را میکند  
و جمیع گفته اند که بعد از اذان و اقامت گفتن بهتر است و اول احوطست  
و احوط آنست که در جمیع اذان بواسطه نماز عصر نگوید هرگاه ظهر را در اول  
وقت بجای آورد و بعد از آن بی فاصله عصر را بجای آورد و اگر فاصله نشود  
آنقدر که سایه زیادتی چهار قدم بشود خلافت احوط آنست که اکتفا با  
قیامت کند بواسطه عصر و اگر بگوید ظاهر این نباشد و در روز عرفه اذان بواسطه  
عصر نگوید و بهتر آنست که عصر را در وقت فضیلت ظهر بجای آورد و اذان  
نگوید برای آن و همچنین اذان نگوید در مشعر الحرام بواسطه نماز خطبتن  
و جمیع کثیر از علما ذکر کرده اند که هرگاه دو نماز را در یک وقت کنند مثلاً هرگاه  
عصر را در وقت فضیلت ظهر بجای آورند اذان بواسطه عصر ساقط میشود







زدن در اثنای اقامت را و فاصله کند میان اذان و اقامت بدو رکعت نماز یا نشستی  
و بهتر آنست که چون بنشینند این دعا را بخوانند اللهم اجعل قلبی باراً و ذری فی  
دائرته عیشی و آزاره عذابی ساراً و اجعل لی عند ربی ذنباً مستقیماً صلی الله علیه و آله  
و آله و سلم و او مستقیماً او یا فاصله کند تسبیح یا تحمیدی و در تمام اینها یا سکنت  
و سکنت است که اذان را بلند بگوید و اقامت را پست حرکت بیزمه و یا و الله را ظاهر کند در  
اذان و اقامت و هر چند اسم حضرت پیغمبر بگوید صلوات بفرستد بلکه هرگاه اسم  
آن حضرت را برده یا کسی نزد او میرسد صلوات بفرستد و بعضی قایل بوجوب شده اند  
احوط آنست که ترک نکند و مکرر است مکرر گفتن فصلها را یا در قدری که از شروع  
متعلق شده است و همچنین گفتن الصلوة خیر من النوم و بعضی گفته اند حرام است  
چون از شروع متعلق نیست و همچنین بهتر آنست که استغفار آن علیاً و فی الله  
و محمد و علی خیر البشر امثال اینها را بگوید اگر چه در حدیث است و محمد و علی  
بهتر از همه خلا یافتند و لیکن داخل اذان و اقامت نیست لازم نیست هر چه  
حق باشد داخل کنند و اگر بواسطه تقید از جایلان گویند بواسطه یمن و تبرک  
بگویند و اندک از شروع متعلق نیست و درین باب چند مسئله است **اول**  
سنت است که هرگاه اذان را بشنود حکایت اذان بکند و اگر چه در بیت  
الخلا باشد و سنتست که چون شهادتین را بشنود از روی اخلاص بگوید  
و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله اکتفی بهما عمون  
ابی و محمد و اعین بهما من اقر و شهد بعد خلق خدا ثواب در نامه  
اعمال او بنویسند از مقرران و منکران و در حدیث است از حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام که هر که در وقت اذان صبح و اذان شام این دعا را بخواند اگر در آن  
روز یا در آن شب بمیرد یا توبه بمیرد و دعا ایست که اللهم انی استسئلت  
بأقبال منک و اذی لک و حقد و عداوتک و اقصوات دعا  
تک ان تستوب علی انک انت التواب الرحیم **دویم** مکرر است

کرد

که در اثنای اذان و اقامت راست و چپ کند یا بگوید و بلکه می باید ملازم سخت  
قبضه باشد و همچنین مکرر است پاره اذان را شخصی بگوید و بعضی دیگر بگوید  
یک کسی تمام کند **سوم** چون مؤذن قرائت الصلوة بگوید احوط آنست که هر که با  
آن امام نماز میکند حرف نزنند و بعضی گفته اند اگر است و اگر مؤذن سخن گفت باید  
سنت است که اقامه را اعاده کند مگر چیزی چند که تعلق بنماز داشته باشد مثل پیش  
داشتن امام **چهارم** هرگاه امام اذان مؤذن بشنود اگر آن مؤذن نماز جماعت کند  
یا بواسطه نماز جماعت اذان گوید اکتفا بآن میشود و احتیاج باذانی دیگر نیست  
و اگر مؤذن منفرد باشد احوط آنست که امام اذان بگوید و اکتفا بآن نکند **پنجم** هرگاه  
حدیثی از وی صادر شود در اثنای اذان و اقامت و منسوب زد و از آنجا تمام کند  
اگر اذان باشد و اگر اقامت باشد از سر بگیرد **ششم** هرگاه نماز کشته مؤذنان مقدم  
دارند هر که اقصی باشد و اصلح باشد و اعلم بوقت باشد و اگر درین صفات مساوی  
باشد قدم پیشین ازند و اگر هم با هم بگویند جایز است و اگر وقت باشد هر یک بعد از  
دیگری بگویند و قصد سعادۀ اذان اول کند و اگر یکی اکتفا کنند ظاهر اینست باشد  
و بعد از اذان این دعا بخواند که اللهم ربّ یزید الدعوة الثابتة و الصلوة الثابتة  
بلی محمد اسم الذیجة و الکریملة و الفضل و الفضيلة بالله استنجح  
و یجهد صد التوجه اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعل لی بهم و جنتهم  
عندک فی الدنیا و الآخرة و من المقرین **مقصد دویم** در چیزی چند است  
که در نماز واجب است و در آن هفت مطلب است **مطلب اول** در نیت است  
و خلا فی نیت در آنکه اگر ترک کند نیت را عمد یا سهواً نماز نشنا باطلست  
و لیکن خلافت که رکن نماز است و داخل نماز یا شرط نماز است و خارج  
از نماز و شرطیتش اظهر است و فایده معتبر به این مسئله مترتب نمیشود  
و نیت عبارت است از قصد اموری که خواهد آمد و درین دعوت نیست که قصد  
تعیین فعل می باید کرد با نیت این نماز ظهر است یا عصر و آنکه عرضی رضای الهی



و فرمان برداری اوست و احوط است که قصد وجوب یا نوب واد یا قضا بکند  
و احوط است که پیش از نماز واجبات نماز و مندوبات نماز را بداند تا آنکه  
واجب را بعنوان وجوب بفعل آورد و است را بعنوان نوب پس اگر بجهت  
حی عادلی پس دلیل وجوب یا نوب ظاهر است که هر فعلی از افعال صلوة یا  
بدلیل بداند و اگر مقلد باشد بتقلید بجهت حی عادلی پس اگر دلیل وجوب یا نوب ظاهر باشد  
بهر آنست که قصد آن بکند و اگر دلیلی ظاهر نباشد قصد قربت یا مطلق رجحان  
کافی است بلکه اگر ظاهر باشد نیز نیت قربت کافی است و چون نماز مرکب است  
از واجبات و مندوبات و یک حقیقت است در وقت نیت خلافت که چگونه  
نیت میکند بعضی گفته اند که قصد میکند که واجبات را بعنوان وجوب بفعل  
می آورم و مندوبات او را بعنوان نوب بواسطه رضای خدا و بعضی گفته اند  
که قصد واجبات میکند و بس و مستحبات بتبعیت منوی میشود هر چند  
نیت نکند و این قول بعید است و بعضی گفته اند که بهر اقصاء واجب میکنیم  
با نیت معنی که هر نمازی که مشتمل بر مستحبات باشد اجمالی از اود واجب تحجیر است  
و این نیز خالی از بعدی نیست و بعضی گفته اند که قصد میکنیم واجب مکمل  
بمستحبات را و این نیز دو معنی دارد یکی آنکه واجباتی که مقرون است  
بامستحبات و این یعنی اول بر میگردد و دوم آنکه درین صورت قصد مستحبات  
نمیکند بلکه واجبات قصد میکنند و گویا این واجبات بسبب مقارنت مستحبات  
کمالی بهم رسانیده است که نیت او کافی است از نیت مستحبات و این معنی ثانی  
بر میگردد و چون کما آنست که نیت وجوب و نوب در کار نیست این اطلاق  
دارد نمیشود ولیکن اگر معنی اول نیت کند بهتر است و دیگر بهتر آنست  
که اول اجمالی نماز را در خاطر در آورد و این معنی را نیز منظور دارد که چه نماز  
است و این که واجب است یا سنت و اینک ادا است یا قضا پس بعد از آن  
قصد کند که این نماز را بواسطه فرموده الهی بجای می آورم و اگر خود را در دست  
ساخته

ساخته باشد و معانی فاسده را از نفس بیرون کرده باشد از مثل ریاء و طمع به نیت  
و ترس و دوزخ و همین که مشغول نماز میشود اینها هم منظور نشود و می تواند  
گفت الله اکبر و احتیاج باین نیست که این الفاظ را بگوید یا در خاطر بگذراند حاصل  
آنکه اکثر مردمان غلط کرده اند نیت را و کما آنست که نیت عبارتست  
از الفاظ و سعی میکنند در تصحیح آن که مباد از مجروح نگویند و بعضی سعی میکنند  
که معانی این الفاظ در خاطر ایشان بگذرد و گویند چنانچه در دیگران و این  
هر دو نیت نیست بلکه نیت عبارتست از امری که اینکس را بران میدارد  
که آن کار را بکند مثلاً بعضی از کما آنست که عبادت ایشان از ریاء خالی  
است و در وقت نیت سعی میکنند که در خاطر خود در آورند قصد قربت را و مع هذا  
اگر خوب تفکر کنند میدانند که مطلب ایشان یاریاست یا ترس و دوزخ یا طمع  
بهشت یا آنکه مثلاً ثواب بسیاری شنیده اند از برای عبادتی برین میشوند که  
او را بجای آورند مشخص است که باعث طلب ثواب شده است و همچنین  
اگر شنیده اند که در ترکش عقاب هست ترک نمیکند چنانکه نیت بدست که اکثر  
مستحبات را ترک میکنند و واجبات را ترک نمیکند و اگر نیکو نظر کنند اکثر مردم  
خوب عبادت ایشان بواسطه خوف بر جهنم است و جمیع کثیر باعتبار عبادت  
که عادت کرده اند عبادت اگر ترک کنند و بیکر میشوند و جمعی کثیر بواسطه تامل  
است که اگر ترک کنند ایشان را سزاوارتی نمیکند که فلان تارک القلوة است  
و جمعی کثیر بواسطه آنکه ایشان را متعبه گویند عبادت میکنند و در آشنای عبادت  
اینها همه بخاطر میکنند و نمیشود که بواسطه خدا میکنیم ولیکن حق تعالی مطلع  
است و خود شناس نیز میدانند که کاذب است پس مشخص شده که نیت مشکل تر از  
عمل است و بهتر از عمل است و با نیت که احققان تصور کرده اند که در خاطر خود  
گذرانند مثل دسوا یا آنکه سعی میکنند تا نصف نیت را که کردند و اوایل از خاطر  
شان رفت بر میگردد و گاه باشد که پنجاه مرتبه بر کرد و دیگر بنده تمام بخاطر ایشان



نگهدارد و اگر تمام کند شست دیگر در سواکس میکند که مباد بعضی را فراموش کرده باشیم  
دیگر میگوید در حدیث صحیح وارد شده است که این عمل شیطانت بلکه انگار  
نیت است که با خود ملاحظه نماید اگر در حضور مردم او را عجبی و ریا بی بر سر باید  
که در حضور مردم نکند اگر چه این هم ریا بی است خفی و لیکن بهتر از آنست چرا که  
او نیز بواسطه خلق رفته است بخلوت و مؤمن است که مردمان همه نزد او  
مانند نشسته باشند که وجود و عدم این هر دو نزد او یکان بوده باشد و لیکن  
چون نفس را مفسد از کدورات استاخته اند علاجی نیست او را بغیر آنکه  
در حضور مردم عبادت کند که خصوصاً نوافل را می باید که علاج خود بکند  
بعلم و عمل اما علم با آنکه بدانکه وجود و عدم مردمان یک نیت نسبت بنفع  
و ضرر او اگر حق سبحانه و تعالی نفع او را خواهد اگر عالمیان در مقام ضرر او باشند  
با و ضرر نمی توانند رسانند و اگر حق تعالی ضرر او را مصلحت داند عالمیان با و نفع  
نمی توانند رسانند خصوصاً در امر عبادت که هر که عبادت بواسطه ریا کند حق تعالی  
او را در نظر آنهایی که عبادت بواسطه این نکرده است خوار و ذلیل و بی مقدار  
میکند و اگر مصلوبش حق سبحانه و تعالی باشد هر چند محنتی تر میکند سبای ایمان او از  
روی او ظاهر تر میشود و محبت خلق نسبت با و بیشتر میشود بواسطه محبت خالق  
و من حیث العمل بآیه در ریاضات و مجاهدات می باید که بشود بقانون ریاضت و بآیه  
بتفرغ و زاری از حق تعالی طلب از اله این صفات را در ذیل میباید که در حق سبحانه و تعالی  
بفضل خود این صفات را از اینک محسوس زد و تحقیقش آنست که آدمی تا  
بمقام محبت در نمی آید بوی از اخلاص پیشاش نمی رسد و تحقیق این معانی  
در کتب دیگر کرده ایم و الله تعالی عالم و چون اکثر عوام ادر آنکه این از رسیدن  
باین معنی قاصر است ناچار بهتر آنست که در حال نیت قصد کند که نماز واجب  
پیشین او را میکنم از جهت رضای حق تعالی و بعد از آن بی فاصله تکبیر اهرام بگوید  
و احوط آنست که بزبان بگوید و می باید که در حکم نیت باشد نماز نماز خارج نشود  
یعنی

یعنی شای نیت اول نکند پس اگر قصد کند در آشنای نماز که نماز را قطع کردم یا قصد  
کند که حدیثی بجای آورد و بجای نیاید پس اگر برین قصد باشد نماز را تمام کند نمازش  
باطلت و اما اگر بعد از این قصد پیش از آنکه عمل بجای آورد مثل قرائت و غیر آن  
ازین قصد برگردد و نماز را بقصد اول تمام کند ظاهر آنست که صحیح باشد و اگر چه احوط  
آنست که چنین قصدی نکند و اگر بکند بعد از تمام این نماز نمازی دیگر احتیاط بجای  
آورد و اگر قصد کند بعضی از افعال صلوٰه غیر صلوٰه را مثل آنکه در حال رکوع قصد کند  
بکج شدن آنکه استراحت کند یا مار یا عقرب را بکشد و مانند اینها و باین اکتفا کند نمازش  
باطلت و اگر برگردد و مرتبه دیگر رکوع کند صحیح است بنا بر مذکور جمعی و بعضی گفته  
اند که نمازش باطلست و احوط آنست که این نماز را تمام کند و احتیاطاً اعاده  
بکند و اگر در وقت رکوع قصد هر دو بکند هم قصد و هم قصد کشتن مار را احوط  
در اینجا نیز تمام و اعاده است و اگر قصد کند بعضی از افعال صلوٰه ریا را  
پس اگر فعل واجب باشد و بآن اکتفا کند نمازش باطلست و اگر فعل استباح  
یا اگر واجب باشد برگردد و باز آنرا بکند احوط آنست که این نماز را تمام کند احتیاطاً  
اعاده و اگر در آشنای نماز ذکر می بگوید بقصد نماز شدن آنکه من نماز میکنم و در  
اینجا ستم یا ذکر را بلند بگوید تا کسی بیاید و او را بکشد که در خانه را بکشد یا ظاهر  
قصد نماز شدن باشد و اگر نکند بهتر است **دوم** از واجبات نماز تکبیر الاحرام است  
و آن رکعت است در نماز که بترک او عجز او سهواً نماز باطل میشود و صورتش آنکه  
اگر کسی است و اگر کسی الله اعظم بگوید نمازش صحیح نیست و همچنین اگر بفارس  
یا بترکی یا غیر آن بگوید در حالت اختیار نمازش باطلست و اگر کسی نماز را در حالت  
که یادگیر و تا وقت نماز تنگ شود و اگر وقت تنگ نشد و یادگیرفته باشد بزبان خود بگوید  
مثل آنکه فارسی بگوید خدا بزرگتر است و کسی لال باشد آنقدر که نمکشد است  
گفتن میگوید و اگر هیچ ممکن نباشد زبانش را حرکت میدهد و در حال خود در می  
آورد که این حرکت دادن عوض تکبیر الاحرام است و اگر نواله الله اکبر را در حال بگوید



بهاست و اگر معنی او را نیز در خاطر در آوردی دفعه تراست و واجبست که  
تکبیر را در حال ایستادن بگوید پس اگر نشست بگوید یا قدرت بر ایستادن یا درجا  
راست شدن بگوید یا در حالت گفتن متحرک باشد باطلست بلکه می باید ایستاد و  
باقی را و بعد از آن تکبیر بگوید بلکه هر چه در حالت نماز در کار است می باید که در حالت  
تکبیر دانسته باشد مثل رو بقبله کردن و ستر عورت کردن و مانند آن و احوط است  
که جمیع آنچه در نماز در کار است همه را در حالت نیت نیز دانسته باشد و می باید  
که حرفی یا حرکتی زیاد و کم نکند پس اگر همزه الله را مد کند که الله ظاهر شود و همچنین  
بای اگر را مد کند که اکبر شود باطلست و همچنین اگر همزه الله را بیند از باب که  
وصل کند بجا قبضش یا همزه اکبر را بیند از باب الف و هاء الله را بیند از باب ا  
است و احوط آنست که وقف کند بر اکبر و بعد از آن ما بعدش را بخواند و بهتر  
آنست که الف میان الله را زیاد از قدر طبیعی مد نکند و همچنین بای اگر را  
مد نکند و سنت است که هفت تکبیر بگوید و هر یک ازین هفت را که خواهد  
قصه تکبیر الاحرام میتواند کرد و می باید که نیت را مقارن آن دارد و سنت  
است که بواسطه هر تکبیری دستها بالا برد و دستها بقبله باشد و ابتدا کند  
تکبیر در وقتی که ابتدا میکند بالا بردن دست و منتهی شود تکبیرش بجهت شدن  
دست برابر و در دیک گوشها و اگر اول دستها را جبین بالا برد و بعد از آن  
تکبیر بگوید نیز خوبست و احوط آنست که دست بالا بردن نزد تکبیری  
ترک نکند و چون تکبیر بگوید این دعا بخواند اللهم انت المليك الحق لا  
اله الا انت سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي ذنبي انه لا يقدر  
الدنوب الا انت پس دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند که تسبحك وتسبحك  
والبحر في عرشك والشمس بين يديك والملك في من هديت عبداك واولئك عند  
يك يدين يدينك منك وراك وراك لا ملجأ ولا منجاة الا منك انت  
الملك سبحانك وحده بك ثناءك وتعالى ليت سبحانك رب العالمين الاحرام  
پس دو

پس دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند که رحمت وجهي الذي فطر السموات  
والارض على املة ابراهيم ودين محمد ص ومصلح علي خاتم النبيين  
ما انا من المشر كذبت ان صلتك ونسبتك وحجائي وحجائي في الله رب  
العالمين لا شريك له وبذلك اخرجت وانا من المسلمين اعوذ  
من الشيطان الرجيم بعد ان بسم الله بگوید وحمد بخواند ودر بعض روایا  
واقع شده است که در عقب تکبیریم این دعا بخواند که یا محسن یا  
المحسن و قد امرت المحسن ان يتجاوز عن المسين و انت المحسن  
وانا المسين فصل على محمد وآل محمد وتجاوز عن قبيح ما تعلم مني  
و در بعض روایا شده است که بگوید رب اجعلني مقيم الصلاة ومن ذنبي  
ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين والمؤمنات  
يوم يقوم الحساب و بعضی از علما گفته اند که بهتر آنست که پیش ازین  
تکبیرات این دعا بخواند که اللهم اني اقدم اليك محمد اصم بين يدي  
حاجتي واتوجه به اليك فاجعلني به و جبره عندك في الدنيا والاخرة  
ومن المقرين واجعل مسلولي به مقبوله وذنبى به مغفودا و ذ  
عائى به مستجابا انك انت العفو الرحيم و سنت است که چون بنام  
بر خیزد دل خود را متوجه جناب اقدس الهی کند و در حالتی که این دعا یا  
و تکبیرات گوید معانی اینها را متذکر باشد و از روی کسبی و خواب آلوده متوجه  
نماز نشود بلکه اینها را از خود دور کند و اگر احتمال آن دهد که در اثنای نماز  
او را بول یا غایب یا باد آن اردهد بیشتر خود را از اینها پاک کند تا حضور قلب  
از وی فوت نشود و چون متوجه نماز شود می باید که استغفر را در خاطر در آورد  
که بنده ذلیل زباده و خسته جلیل عبادت او ایستاده و اگر این حالت را دانسته  
باشد که حکم قلب او ناظر بجناب اقدس الهی فیه و الا این معنی را منظور سازد  
که منظور حق تعالی و حق تعالی متوجه اوست چنانکه در حدیث است که هرگاه بنده متوجه



غیر حق سبحانه و تعالی شد و خطاب می رسد که ای بنده مستوجب که همیشه بکسی که بهتر از  
من است و اگر سه مرتبه مستوجب غیر شود در یک حق تعالی نظر رحمت باو ننکند و اقل  
مراقتب توجه انست که بنده معانی این عبارات را فهمد و در چنین مخاطبه  
داند که خطاب با او میکند و در هر خطابی صادق باشد مثل تو جوی که از و  
جهت و جبهی ظاهر میشود و اخلاصی که از ان صلواتی و نشکی فهمیده  
میشود و فغانی که از مثل منک و یکت و لیک و الیک مستفاد میشود  
و در همین تکبیر الاحرام ملاحظه عظمت الهی بکند چنانکه از حضرت امام  
جعفر صادق علیه منقولست که چون تکبیر گوئی و خداوند خود را بزرگی یاد کنی  
باید که غیر حق تعالی در نظر تو حقیر باشد بدستی که هرگاه بنده تکبیر گوید و خداوند  
از حقیقت بزرگی در خاطرش باشد با نغم دیگری را بزرگ داند خداوند عالمیان  
خیر نماید که ای درویش کو مرا فریب میدهی بعزت من و جلال من که هر آنکه ترا  
از حلاوت ذکر خود محروم گردانم و ترا از قرب خود محجوب سازم و لذت منا  
جام را از تو بر دارم و بهتر است که این معنی را ملاحظه نماید که حق تعالی اعظم  
است از انکه او را وصف توان کرد و هرگاه بنده ملاحظه عظمت الهی  
چنانکه باید بکند باید که حقیر شمارد اقل الشیطان و دنیا و نفس اماره و  
هوای نفس را و چنان در خاطر داشته باشد که متابعت اینها ننگند که اگر  
متابعت اینها در خاطر داشته باشد حق تعالی را اعظم از اینها نداند البته خواهد  
بود بلکه اینها خدای او خواهد بودند چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که  
افرایت من اتخذ الله جودا یعنی آیا دیدی کسی را که خدا را خود را  
بود که او را چه هوای او طلب مینماید متابعت او میکند و همچنین  
فرمود که لم اعلم الیک یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان یعنی آیا نمیدانید  
که من بشما ای فرزندان آدم که بنده کی شیطان ملکین و آیات او را حریف در  
باب زیاده از حد و حصر است و منقولست از حضرت امیر المؤمنین و امام  
المتقین

المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام که چون مرتبه اول انکه کبر میکنید این معنی قصد کند  
که حق تعالی از آن اعظم است که او را با ننگش انست توان کرد و دست بالا  
برون است و به باطن است و چون ده انگشت است این را به باطن است که او را  
ادراک نمیتوان کرد به هیچ حاسته ظاهره که عبارتست از باصره و سمعه و ذوق و بوی  
و لامسه و هیچ حاسته باطنه که حس مشترکست و خیال و وهم و حافظه و تخیل  
و از ان اعظم است که او را وصف توان کرد باستاندن یا نشستن که از  
صفات اجسام است و در تکبیر دوم قصد کند که حق تعالی از ان اعظم است  
که وصف توان کرد او را بحدت یا سکون زیرا که این هر دو از لوازم جسم  
است و در تکبیر سیم قصد کند که حق تعالی از ان اعظم است که جسم باشد با نغم  
او را در ازی و بهیمناء و عقیق بوده باشد یا بزرگی و کوچکی و مقدس و کمالات  
جسم است او را باشد یا شبیهی بوده باشد او را از جسمانیات و روحانیات  
و در تکبیر چهارم قصد کند که حق تعالی از ان اعظم است که محل عوارض یا ارضی  
بوده باشد و او را تغیر بوده باشد از حالی بجای دیگر که هر چه محل حوادث است  
حادثت و غیبت و اندوخته و واجب الوجود بوده باشد و در تکبیر پنجم قصد کند که  
حق تعالی از ان اعظم است که او را وصف توان کرد با نغم جوهر است یا عرض  
یا حلول کند در چیزی و در ششم قصد کند که حق سبحانه و تعالی از ان اعظم است  
که جایز باشد بروی زوال و عدم یا منتقل شدن از مکانی بکافی دیگر اگر او  
مکانی نیست و اینها صفات محدثات است و در تکبیر هفتم قصد کند که حق تعالی  
از ان منزّه است که او را حواس ظاهره یا باطنه بوده باشد زیرا که اینها همه  
صفات ممکناتست و واجب الوجود بالذات از این صفات معز است و می  
باید که در چنین توجه بجناب اقدس الهی در جمیع احوال تصور ذات اقدس  
نکند و همچنین مکانی یا جهت و چگونگی از جهت وی قرار ندهد و اگر در هر  
تکبیری بنده اینها را در خاطر دارد و بهتر است و اگر مفصل نتواند مجمل



در خاطر در آورد این معنی را که حق سبحانه و تعالی آن اعظم است که او را نسبتی بخلق  
یا مشابیهتی باینها نباشد یا او را وصف توان کرد و این معنی را باید اندک هر چه در ذات  
مقدس تصور کند ذات از آن مقدس است آنچه پیش تو پیش از آن  
نیست غایت فهم نیست اند نیست و اگر دعا را نتواند بهفت تکبیر اکتفا  
کند و اگر آن هم مشکل باشد به پنج یا سه و بهتر است که اقلای دعا را توجیه را  
بخواند که آن وجهی است تا از خود در حین خواندن این دعا چنان  
کند که همه امکان دل را متوجه سازد و خود را خالص گرداند و چنین باشد  
تا از نماز فارغ شود و سعی کند که اگر خطایش در آشنای نماز متوجه نشود باز  
خود را متوجه سازد و چنین سعی نماید تا عاقبت این معنی ملک شود و می باید  
که حضور قلب موجب خضوع و خشوع او باشد و آن سبب کبریا و زاری او باشد تا  
بهر از مضمون الصلوة معراج المؤمنین بیاید و سست است که امام تکبیر را بلند بگوید  
که ما مومنان بشنوند و ما مومنان ایست بگویند **بسم** از واجبات نماز قیام  
است و آن رکن است در حالت تکبیرة الاحرام و پیش از رکوع و در حال نشستن  
نیز بنا بر مذہب مشهور در حال اختیار پس اگر کسی ترک کند قیام را در بین حالت  
عمر یا سهوا نماز او باطلست و احوط آنست که تکبیر بر چیزی نگوید که اگر آن چیز را  
بردارند او بیفتد و می باید که بر سر دو پا باشد و احوط آنست که تکبیر آن بر یک  
پای بیشتر از تکبیر او بر پای دیگر نباشد و احوط آنست که پا را از پاره از یک  
و جب از هم دور نگذارد و اگر بسیار زهم دور کند که بگویند راست است  
باطلت و همچنین می باید که راست بایستد پس اگر کج بایستد خواه میل به پیش  
کند یا پس یا بجانب راست یا چپ که از حد راست ایستادن بدر رود یا  
طلعت و سست است که استخوانهای پشتش راست باشد و همچنین کرد  
نشستن راست ایستاده باشد و سر را نه پیش یا بجانب پسین نیفتد از دو  
دستهار بیاورد و بزد کشاد و انگشتانش را به پهلوی هم باشد بگذارد و بر پهلوی  
را نه

را نه و نشستن در سیه بان و با پا را بهم نجس باشد و میان این دو فاصله بگذارد  
از یک انگشت تا یک وجب و بهتر نشستن انگشت کشاده است و چنان کند  
انگشتان هر دو پایش محاذی قبل باشد و پیش و پس نباشد بلکه برابر  
هم باشد و دوشتش را نیز بیاورد و بیال انگشت و چنان کند که نظرش  
بموضع سجودش باشد و نظر بجانب راست و چپ و آسمان نگذارد  
روی شکستگی و خضوع نظر کند و چغم را از حد قد بیرون نیاورد و مردانه  
بایستد نه سبلان و نه ناز استقامت که پایها را بهم بچسباند و دستها را  
بر روی پستانها گذارد و اگر ممکن نباشد او تمام نماز ایستادن هر چه ممکن  
باشد بایستد و آنچه راست نتواند ایستاده تکبیر کند و اگر نتواند همه را ایستاده  
کند تکبیر کرده و اگر محتاج باشد بکسی اجرت کند که تکبیر بر او کند احوط آنست  
که اجرت کند اگر چه زیاده از اجرت المثل باشد و اگر بهیچ وجه ممکن نباشد  
او را ایستادن بی ثوب بسیار بنشیند و در نشستن نیز رعایت  
امور ایستادن بکند که راست بنشیند اگر ممکنش باشد و اگر نه آنچه  
ممکنش باشد راست بنشیند و باقی را تکبیر کند و الا همه را تکبیر کند  
اگر نتواند نشستن به پهلوی بخوابد و احوط آنست که به پهلوی راست  
بخوابد روی بقبله و اگر ممکنش نباشد به پهلوی چپ بخوابد و اگر ممکنش  
نباشد بر پشت بخوابد پای بقبله و در این حالات ایما میکند از برای  
رکوع و سجود پس اگر ممکن باشد و الا چغم و احوط آنست که پیشانی را بر مهر  
و مانند آن بر سر نهان بگذارد یا خود بردارد یا دیگری و بر پیشانی  
گذارد و احوط آنست که ایما بوسطه سجود را بیشتر کند تا فاصله  
بشود و در وقت ایما قصه کند که این چشم بر هم گذاشتن بجای رکوع  
است و این باز کردن بجای سر برداشتن از رکوع و برین قیام تا  
بآخر و بهتر آنست که درین وقت ملاحظه نماید که عیبت چشم بر هم نزنند



و باز ننگند و اگر شخصی نماز نشسته کند و سبک شود بر خیزد و ترک قرائت کند  
و چون راست شود قرائت کند و همچنین اگر ایستاده باشد و وضعی غالب شود که  
نمواند ایستاد و تکیه کردن بنشیند و اگر درین صورت ترک قرائت کند  
نیز بهتر است و اگر گفته اند که قرائت بکنند در حال نشستن و آن نیز بد نیست  
و همچنین در هر حالتی از پائین ببالا میزد و دو از بالا بپایین می آید و اگر  
شخصی نماز نشسته کند ممکنش باشد که برخیزد و رکوع کند و اجابت  
که برخیزد و بعد از آن بر رکوع رود ایستاده که اگر ننگد نمازش باطلست بنا  
بر مذنب مشهور هرگاه نماز نشسته کند بخیر است بهر عنوان که خواهر نماز  
میتواند که در خواهر دو زانو و خواهر چهار زانو و خواهر پارا در آن کرده و لیکن  
بهتر آنست که در حالت قرائت مربع بنشیند با نگر زانو تا بار بلند کند و کف  
پاها را بالیتین زمین گذارد و چون بر رکوع رود دو زانو بنشیند و بهتر آنست  
که آنقدر رنج شود که اگر ایستاده می بود یک میشد و بهتر آنست که زانوهای از میانها  
بردارد و چنان کند که سرش مساوی زانو باشد و در حال تشهد متوکل  
می نشیند و انشا الله کیفیت تو رک خواهد آمد و در نماز نافله بخیر است میانه  
ایستاده و نشسته و بهتر آنست که با قنوت ایستاده بکند و احوط آنست که  
اگر قنوت داشته باشد خوابیده ننگد **چهارم** از واجبات نماز قرائت است بر آنکه  
واجبت خواندن سوره حمد در نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول از نماز  
سهر رکعتی و چهار رکعتی و احوط آنست که سوره را ترک ننگد بعد از حمد و  
بهتر آنست که بقصد قربت بفعول آورد مگر آنکه وقت تنگ باشد که آنکه بحد  
میکند و در دو رکعت آخر چهار رکعتی و رکعت آخر رکعتی بخیر است میان  
حمد و تسبیحات اربع و صورتش اینست که بگوید **الحمد لله والحمد لله والحمد لله**  
**والله اكبر والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله والحمد لله**  
**الاستغفر الله يا الله اغفر لي ذنوبي و بهتر آنست که سه نوبت تسبیحات**

اربع بخواند یا استغفار و ظاهر امام را بهتر آنست که حمد بخواند و منفرد  
تسبیحات یا استغفار اگر چه حمد مطلقا اسلام است و جایز است که در  
یک رکعت حمد بخواند و در رکعت دیگر تسبیح و احوط آنست که هرگاه که شروع  
بیک ازین هر دو بکند رجوع بدیگری ننگد و واجبست در قرائت که اول  
حمد را بخواند و حمد را تمام بخواند و بسم الله نیز جزء حمد است پس اگر خلل  
کند بحر فی آن صحیح نیست و از آن جمله است تشهد و بعد متقل و و  
جست که حرف را از مخارج خود بگوید مثلا مخارج ضا در آن ظاهر گوید و بر هر کلمه  
وقف ننگد که نقصان حرکت است و همچنین وقف بکوت موجب زیادتى  
حرکت است و همچنین ترتیب آیات را بخوی که متواتر است بخواند و بهر یک  
از قرائت سبعه که بخواند صحیح است و بهتر آنست که بقرائت عام بخواند و احوط  
آنست که بقرائت ابو جعفر و خلف و یعقوب بخواند و احوط آنست  
که با سوره بسم الله بخواند و اگر سوره را پیش از حمد بخواند واجبست که  
بعد از حمد اعاده کند آن سوره را یا غیر آن سوره را و احوط آنست که در  
نماز واجب سوره عزیم بخواند و اگر نسایا بخواند رجوع کند بسوره دیگر مدام  
که از آیه سجده ننگد رشته باشد که اگر کند رشته باشد سجده بکند و نماز را  
تمام کند و احتیاطا اعاده کند و در نماز نافله جایز است سوره عزیم بخواند  
و چون آیه سجده بخواند سجده رود و بهتر آنست که اگر سجده در آخر سوره  
باشد بعد از سجده حمد بخواند تا رکوع بعد از قرائت شود و احوط آنست که بگوید  
نخواند که بسبب خواندن آن وقت فوت شود پس اگر شروع در آن کرده باشد  
و خوف فوت شدن وقت باشد پس اگر آنقدر وقت باشد که سوره خفیف بخواند  
قطع کند سوره طویل را و سوره خفیف بخواند و اگر وقت نباشد قطع کند و نماز را  
تمام کند و احوط آنست که در نماز واجب زیاده از یک سوره و کمتر از یک سوره بخواند  
و در نماز نافله زیاده و کم جایز است بی دغدغه و اگر آیه را یا کلمه را بواسطه اصلاح

اگر نماز را بکند و اگر تسبیحات را بخواند



مکرر بخواند قصور ندارد مگر آنکه بواسطه وسواس مکرر خواند که در غرض عظیم میشود و  
 بهتر آنست که شخصی که مبتلا بوسواس باشد هر چند شیطان دوسوسه کند او را که غلط  
 خواندنی ملتفت نشود و جواب او بگوید که تو غلط میکنی من درست خواندم  
 و احوط آنست که نماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و دو رکعت اول نماز خفتن را  
 بلند بخواند و باقی را آهسته بخواند و احوط آنست که چون آهسته خواند رعایت کند  
 که خود بشنود و کسی که نزدیک او باشد نشنود و بر زبان جهر واجب نیست و اگر  
 ناخام از ایشان را نشنود بلند میتوانند خوانند و چون تسبیحات اربع خواند  
 احوط آنست که آهسته بخواند و مشهور آنست و اگر کسی بی ترتیب بخواند حمد را از  
 روی عمد و اشتباهان کند نمازش باطلست و اگر پیش از رکوع بگوید و بترتیب  
 بخواند آن نماز را تمام کند و احتیاطا اعاده کند و اگر نسیانی بی ترتیب بخواند برگردد  
 و بترتیب بخواند آن تا بر رکوع نرفته باشد و همچنین است هر غلطی که کند در قرائت  
 پیش از رکوع تدارک کند اگر بعد از رکوع بخاطر نشاید نمازش صحیح است و احتیاطا  
 صبحه سهو میکند و کسی که حمد نداند یا درست نداند واجبست که سعی نماید در  
 یاد گرفتن و درست کردن تا وقت تنگ نشود پس چون وقت تنگ شود هر چه داند  
 بخواند و هر چه نداند احوط آنست که بعضی او بمقدار آنچه نمیداند از سوره  
 دیگر بخواند و همچنین اگر هیچ از حمد نداند بعضی او بمقدار او از سوره دیگر  
 بخواند یا از تسبیحات اربع بخواند و کسی که گنک باشد حرکت دهد زبان خود را  
 بقراءت بمقدار آن و قصد کند که این حرکت دادن عوض قرائت است و اگر الفاظ  
 قرائت را در خاطر بگیرد بلند بگوید یا نیز بهتر است و احوط آنست که اگر ممکن باشد  
 درین صورتها که گفته اند نماز بجاعت بکند و احوط آنست که اگر قرائت را در خاطر  
 داشته از روی نوشته بخواند و میباید که در آشنای قرائت چیزی دیگر بخواند  
 مگر آنچه مذکور خواهد شد و الله تعالی و احوط آنست که آیه دیگر در آشنای  
 بخواند و میباید که بسیار خوانش نشود که از حد قاری بدر رود و احوط  
 آنست

آنست که بعد از حمد بکلمه مطلقا در نماز آمین نگوید و همچنین احوط آنست  
 که هرگاه در نماز سوره الضحی بخواند سوره الم نشرح را نیز بخواند و همچنین  
 هرگاه سوره قیل را بخواند سوره لایلا ف را نیز بخواند و بسیم الله در میان هر دو  
 بخواند و سنت است که در رکعت اول پیش از حمد استعاذه بخواند بلند یا  
 آهسته و بهتر آنست که باین عبارت بخواند که عُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 و بهتر آنست که در رکعات دیگر بخواند و سنتست که حروف قرائت را نیکو ظاهر سازد  
 و مراعات صفات او را تفحیم و ترفیق و استعلا و اطلاق و غیر آن بکند و وقف  
 تام بکند و اگر دست بهم نبرد و وقف حسن بکند و وقف تام الحمد چهار مرتبه بر آخر  
بسم الله و الله یوم الدین و الشعین و افرحید و وقف حسن در ده است بسم الله الرحمن  
الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم تعبد المستقیم علیهم علیهم و  
 بهتر آنست که رعایت حرکات بکند سوره توحید را بیک نفس بخواند و بر هر  
 آیه از آیات او وقف نیکوست و بهتر آنست که رعایت حرکات بشود بکند و وقف مفصل  
 بکند و مد را زیاده از چهار الف نکند و تشدید را بسیار سخت نگوید که حرف  
 شود و اشباع که کاف ملک بکند و همچنین اشباع ضمه دال نغید بیکوت  
 و او بعد از آن را خوب ظاهر سازد و دال یوم الدین را واضح سازد و همچنین  
 یا ایاک چنانکه کافی شود و وقف کاف را نیکو ظاهر سازد و اشباع  
 و ملاحظه نماید که حرفها را بسیار سخت نگوید که مانند مشه و شود مثل نون و با  
 و دال نغید و تاء و شمعین و شاد صراط را خوب ظاهر سازد و حروف مد را بسیار  
 کند مثل با معالین و رحیم و دین و شعین و پر نکند و فتح طاء صراط را خوب  
 واضح سازد بی مبالغه و همچنین فتح نون الدین را و ملاحظه نماید که تاء انغوت  
 وضاد مغضوب از سخت گفتن مثل مشه و نشود و الغها را کند و نگوید  
 مگر آنکه با بعد حرف استعلا یا یا الله ما قبل مفتوح یا مضموم باشد که درین  
 صورتها تفحیم میکند و میباید که بهم و غار را خوب ظاهر سازد و او را غامض بکند



چنانکه ابو حمزه می کند در هر جمعه ملکه و سنت است که در نوافل سوره بعد از حمد بخواند  
و زیاده نیز جایز است و نوافل روز را بهتر است که زیاده از یک سوره بخواند که  
در نماز ظهر و عصر سوره بسم و الفاتحه باشد و اگر بخواند و نماز عصر و شام را سوره  
اذا جاء اول الهدى و مانند آن بخواند و نماز صبح را سوره عم و لا اقس و بسم و الفاتحه  
و بسم و الفاتحه بخواند و اگر هر نمازی را در رکعت اول سوره انا  
انزلناه و در ثانی قل هو الله احد بخواند نیز فضیلت دارد و در صبح و شب  
و پنجشنبه سوره بسم و الفاتحه بخواند و در نماز تم و خفقتن شب جمعه  
در رکعت اول آن سوره جمع بخواند و در رکعت دوم آن سوره قل هو الله  
احد بخواند یا بسم و الفاتحه در رکعت دوم خفقتن سوره بسم و الفاتحه بخواند  
یا اذا جاء اول الهدى و صبح جمعه را سوره جمع بخواند و در رکعت اول و در  
رکعت دوم قل هو الله احد بخواند یا اذا جاء اول الهدى و صبح جمعه را  
که در نماز جمع رکعت اول سوره جمع بخواند و در رکعت دوم سوره منافقین و بهتر  
است که در ظهر و عصر روز جمعه نیز چنین کند و اگر فراموش کند سوره دیگر  
غیر از دو سوره بخواند سنت است که عدول کند باین دو سوره و بهتر است که اگر  
از نصف تجاوز کرده باشد عدول نکند و همچنین اگر سوره حمد یا توحید خواند  
باشد بهتر است که عدول نکند و در نماز گاهی دیگر عدول میتوان کرد از سوره بسم  
و الفاتحه یا نصف سوره نرسیده باشد مگر آنکه سوره حمد و توحید باشد که عدول نمی  
تواند کرد و نوافل روز را آیه است بخواند و نوافل شب را بکنه بخواند و نوافل شب  
را طول دهد و نوافل روز را سبک بگذرد و سنت است که در هر وقت موضع سوره قل  
یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند و در رکعت نافله صبح و در رکعت  
اول نافله یحیی و در رکعت اول نافله تم و در رکعت اول نماز شب و در رکعت  
احرام و نماز صبح هرگاه روشن شود و در رکعت اول نماز شب اگر وقت باشد  
بهتر است که هر رکعتی الحمد و سبی قل هو الله احد بخواند و اگر در رکعت  
اول

اول قل یا ایها الکافرون نیز جمع کند بهتر است و سنت است که امام قرائت را چنان بخواند  
که هر که در عقب او است قرائت را بشنود و ما دام که بسیار از حد بد نزدیک نیست  
که مامومین هم چنان بخوانند آیه است بخواند که خواندن را امام نشنود و سنت است که چون  
نماز کند از روزه بانه رحمت رسد از حق سبحانه طلب رحمت کند و چون بایه عذاب رسد پناه  
بخندارد از شر آن بشارت آنکه دعا و طویل بخواند و همچنین ماموم نیز بشنود و آیت  
بر پشت را از امام طلب بر پشت کند یا کلمه بگوید اللهم افرغ علی عبادک  
چون آیت دوزخ بشنود پناه بخندارد از شر آن یا کلمه بگوید اللهم افرغ علی عبادک  
حق الثار و اگر خود یا کسی عطسه کند بگوید که الحمد لله رب العالمین و احوط  
است که سکوت بسیار در حالت قرائت بفعل نیاید که اگر آنقدر بفعل آورد  
که او را قاری بگوید قرائت را از سر بگیرد و اگر او را نماز کند از روزه بانه رحمت رسد  
از سر بگیرد و احوط است که این نماز را تمام نکند و اعاده نکند و همچنین احوط است  
که بیت قطع قرائت نکند پس اگر بکند و باز نیت کرده قرائت را تمام کند صحیح است  
و سنت است که در چنین قرائت مستحضر معنی آن بوده باشد و همچنین در سایر  
اوقات چنانکه وارد است از سید کائنات همه که نماز نیست مگر با حضور قلب در  
احادیث صحیحیه آرد رنده است از آنکه مخصوص بین صلوات که از نماز آنکه مقبول است  
که دل با حق تعالی است پس باید که هر چه با حق تعالی خطاب کند خداوند خود را حاضر  
و ناظر است در مقام مخاطبه در آید با کمال خضوع و نهایت امید و هر چه حق تعالی خطاب  
کند خود را مخاطب داند که گویند او را خطاب میکنند و هر چه از آیات و عهد و وعید  
بخواند چنان تصور کند که اینها همه با او است و اگر قصص پیشینیان بخواند  
بداند که غرض عبرت از حال ایشان است و چنان تصور کند که بنده ذلیل نزد  
پادشاه جلیل الاستاده گاهی خداوند با او در خطاب است و گاهی او با خداوند  
در مناجات پس چون استعاذه کند می باید که چون بمنزله شخصی اند  
که در دست چندین هزار شیاطین جن و انس گرفتار شده و بخودی



خود ممکن نیست که از نیل یا رگهای یا به بنیاد بخورند و از روی تفریح  
وزاری میگویند که عَوْدُ بَابِلَہُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی بنیاد می برم بخداوند عظیم  
الشان از شر شیطان رانده شده اند رحمت او و چون بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ می  
ملاحظه نماید که در هیچ امری خصوصاً در عبادت بی مدد یاری حق سبحانه تعالی کار نمی تواند  
کرد پس قصد میکند که باری خدا یا اسم خدا شروع می نماید در قرائت آن خداوندی که  
رحمن است یعنی باری ظاهر بر جمیع خلایق و رحیم است یعنی باطن بر خواص و چون  
الحمد لله گوید قصد کند که هر چه و نشانی که هست مخصوص ذات خداوندی است که  
مستجمع صفات جمیع کمالات و این را ملاحظه نماید که نعمتهای حق تعالی بر وی غنیست  
است در مقام شکر گذاری و آمده است که حق تعالی ذات خود را کرده و چون رب العالمین  
گویند ملاحظه بیکانگی ذات مقدس او کنند که آفریننده و پرورش دهنده و روزی دهنده همه  
عالمیان از انشراح و ملائکه غیر ایشان است و همه قدرت او داخلند و چون الرحمن  
الرحیم گویند و مرتبه دیگر بواسطه زیادتی اسم خداوند خود را بصفت رحمانیت و رحمت  
میخوانند و درین حالت باید که ملاحظه نماید که چنانکه این دو صفت در دنیا باطل حال  
عوام و خواص است در آخرت نیز چنین است و ملاحظه بزرگواری و عظمت و شان  
او کند از ملاحظه نعمتهای غیر شنای اخروی و باید که در اینجا جای او غالب باشد و چون  
بالت یوم الدین گویند یعنی صاحب روز جزا و اگر ملک گویند یعنی باری روز جزا ملاحظه  
فر و عظمت و جلال حق سبحان و تعالی کند و ملاحظه عقاب او می باید که روز قیامت  
و عقوبتهای آن روز همگی منظور او بوده باشد و درین ملاحظه خوف او غالب باشد که  
خوین می باید خوف و در جای او یکسان باشد خوف او از اعمال قبیح ترش بوده باشد و جای  
او را گرم وجود الهی و در تقییم آیت رحمت بر غضب امید واری است چنانکه  
در حدیث قدسی وارد شده که حق سبحان و تعالی میفرماید که سمعت رحمتی غضبی و می باید  
که عارف بعد از ملاحظه این معانی او را حالتی بهم رسد که قابلیت نجات بارت الاری  
داشت باشد که بعد از آن متکلم شود بایات تعجبی چون وسیله قبل از حاجت می باشد  
و وسیله

و وسیله شدگان بجناب اقدس الهی بنده کی اوست بشرط اخلاص بنده میگویند که  
ترا عبادت میکنم و پس نه غیر ترا و می باید که درین مختار صادق باشد دعا بد شیطان  
و نفس و هوا و دنیا و مردمان نباشد و خود را از رطبه شرعی سخت باشد تا کاذب  
نباشد و چون آدمی بخوبی خود می تواند باین عبادت رسید تا چار شکم بشود بایات  
تستعین یعنی از تویاری میجویم و بسبب جمیع امور خصوصاً در امر عبادت مختص  
و می باید که درین معنی نیز کاذب نباشد و در خاطرش استعانت از غیر جناب  
اقدس الهی نبوده باشد بلکه خلق را نیز وسیله نداند و در مقام توحید خلاص در آید  
و چون این معانی را در خاطر در آورد این را نیز در خاطر در آورد که گویند و سوال  
میکند که ای بنده چه مراد داری و تراجیح مقصود است بعد از آن که بگوید که خود را  
الضراط المستقیم گویند میگویند که خداوند این از تو ترا و راه ترا میخواهم خداوند  
هدایت کن و راه غنائی کن مرا بر راه راست و در احادیث اهل بیت علم هم وارد است  
که بر راه راست راه متابعت ایشانست ظاهر او باطن او باید که درین حالت ملاحظه  
بپیکار که خود کند و اعتقاد بحسب المثلین الهی جوید و طلب زیادتی معارف  
و حقایق ربانی کند و طلب حصول باعلاهی مراتب کمال انسانی که محبت و معرفت  
و فنا بقا است کند و چون بنده کما هو حق نمیداند که راه راست کدام است و کمال  
چیست میگوید که مراد از الذین انعمت علیهم یعنی خداوند اینها بمن و برسان مرا  
براه آنهاست که انعام کرده بر ایشان در آیه الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ  
نِعْمَتِي در آیه اولی الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و یقین و  
الشهداء و الذین انعم الله علیهم من الصالحین و در اخبار وارد است که مراد از یقینین درین آیه سید  
الانبیاء و مراد از صدیقین افضل الصدیقین است که آن علی بن ابی طالب است  
و مراد از شهداء سیدان جوانان اهل بیست حسن و حسین اند و مراد از صالحین  
بقیة المؤمنین اند صلوات الله علیهم حاصل آنکه می باید که در جمیع طلب  
ملاحظه احوال را بهما و افضل وسیله ها کنند و آن بی دغدغه راه ایشانست و بعد







و با قصد مرتبه نیز روایت کرده اند ولیکن امام جماعت بآنکه بهتر است که زیاده  
از سه مرتبه نگوید بلکه دعائیز بخواند مگر آنکه حال مامومان را دانند که ایشان قوت  
بر زیاده دارند و ایشان را ملال حاصل نمیشود و نسبت که امام ذکر را چنان  
بگوید که مامومان بشنوند و ایشان چنان نگویند که امام بشنود و می باید که  
چون این دعا و تسبیح خواند معنی او را بداند و خود را متصف با این معانی بگرداند  
پس چون گوید که اللهم لك ركعت در خاطر در آورده خداوند از برای تو رکوع  
کردم عرضی بغیر از رضای تو ندارم و از برای تو مسلمان و مطیع شدم و بتو ایمان  
آوردم و بر تو توکل کردم در همه امور خود و تو پروردگار منی باشی است  
از برای تو دل من و گوش من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت  
من و خون من و مغز استخوان من و بی من و استخوانهای من و آنچه بر  
دشته است او را بایهای من نه از روی گردنشی و نه از روی بزرگی و نه  
از روی ملال و دل تنگی و چون سبحان ربی گوید در خاطر در آورده که منزه  
میدانم و بیایکی یا میگویم پروردگار خود را که عظیم و بزرگوار است اندر چه  
لایق بذات او و صفات و افعال او نیست و حمد او نمیکند که او مرا تو  
فوق این تسبیح داده است و این دانش کرامت کرده است و می باید که درین  
بنگاه ملاحظه شکستگی و بیچارگی خود بکند و ملاحظه عظمت و جبروت حق  
سبحانه و تعالی کند و او را از عبادت خود نیز منزّه داند و بی نیاز و در حمایت  
خضوع و شکستگی در آید و این شکستگی را شرف خود داند و نخواهد که سر از رکوع  
توسیع الهی بردارد و چون سر بردارد بگوید که سمع الله لمن حمده الحمد لله  
رب العالمین اهل الکبریا و العظمة و الجبروت یعنی حق سبحان  
و تعالی اجابت نمود دعای حامدان خود را و معترض بقول افتتاحی  
ایشان یعنی الله مقبول کرد و چون حسب الامر تکلم باین گامی شد و تا  
قبول کنند چنین فال خیری را امر منیفرط چند بسوی ما مقبول شد در مقام شکر

که از برای قبول در آمده میگوید الحمد لله رب العالمین و این معنی را در خاطر در  
می آورد که کرم او را ملال حاصل جمیع عالمیاست آن خداوندی که اهل بزرگواری  
و عظمت و جلالش و بزرگی اوست و دیگران همه بنده و مطیع و منقاد  
اوینند و مستفیض از وجود غیر متناهی او و بهتر است که این کلمات را بلند  
بگوید و بهتر است که دستها را در حال رکوع در آستین و زیر جامه اش نهاند  
**مطلب نهم** در سجود است و آن واجبست در هر رکعتی دو سجده و هر دو با هم  
رکعت در نماز که بهتر که هر دو نماز باطل میشود و اگر یکی را ترک کند سهواً نماز باطل  
نمیشود و واجبات سجود شش است **اول** سجده کرد دست بر هفت عضو که  
آن پیشانیست و گفت دستها و زانو ها و انگشتان مہدین با برها و احوط آنست  
که پیشانی را نیز بر زمین ببرد و بهتر آنست که بر خاک که اگر در احوط آنست که تمام  
پیشانی را بر خاک که اگر در احوط آنست که در هر دو احوط آنست که تمام  
و کاسه زانو ها و دستها و انگشتان مہدین را و احوط آنست که زور او بر زمین  
بوده باشد بالنسبه **دوم** واجبست که پیشانی را بکند و اگر بر انگشتی که سجده  
بر آن جایز است و آن پیشانیست و احوط آنست که آن بر پیشانی بچسبند  
باشد پس اگر سجده بر خاک یا بر یک کعبه بچسبند بر پیشانی اش آنرا از آن بکند  
و باز بر سجده رود و بهتر آنست که باقی مساجدش نیز بر مایع است سجده علیه  
باشد و بهتر از آنست که بر خاک باشد خصوصاً دستها را **سیم** واجبست  
که آن قدر رکعت شود که پیشانی بر زمین مسای محل ایستادن نشود یا زیاده  
و کم بمقدار چهار انگشت و احوط آنست که هیچ زیاده و کم نباشد و احوط  
آنست که باقی مساجدش نیز مسای محل ایستادن او را احوط  
آنست که بر کافه پیشانی او بر بلند رسد یا بر چیزی که سجده بر روی صحیح نبوده  
باشد پیشانی را از آن بر ندارد بلکه بکشد تا بر زیر آورده یا بر مهر و مانند آن  
که از دیامهر را بر پیشانی کشد اگر نتواند بواسطه مرض یا کندی این



مقدار آنقدر که ممکن باشد بآنچه شود و موضع سجده را بلند کند و پیش  
 بر آن گذارد و اگر آن نیز ممکن نباشد ایما کند پس اگر نتواند بچشم و احوط  
 آنست که ایما یا بواسطه سجده را زیاده از ایما یا رکوع کند **چهارم** واجب  
 است ذکر احوط آنست که سبحان ربه الاعلیٰ او بخند بگوید یا سبحان  
 الله و احوط از آن آنست که سه تسبیح بگوید و احکام تسبیح مثل رکوع است  
 در استحباب زیاده **پنجم** واجبست قرار گرفتن بقدر ذکر واجب اگر ممکن  
 باشد و الا ساقط میشود **ششم** واجبست سر برداشتن از برای سجده اول  
 تا درست بنشیند با قرار و سر برداشتن از برای سجده دوم فی نفسه واجب  
 نیست بلکه از برای رکعت دوم یا تشهد واجبست و سنتست که چون  
 ایستاده باشد تکبیر بگوید و دست بردارد از برای سجده اول و برابر برورد  
 و چون دست بر زمین آرد ب سجده رود و دو دستهای خود را اول بر زمین گذارد  
 و دیگر را نو تار و چون دست بر زمین گذارد کف دست بر زمین گذارد و پس  
 و آنجه را بر زمین نهد از دست نو تار و آنجا نهد بلکه کنده دارد پایهای  
 خود را و دستهای نزدیک را نو تار نهد و دست دیگر و نیز دایره میان هر دو گذارد  
 برابر دو دستهای برابر نو تار و شکم خود را از نو تار بردارد و دستهای از شکم  
 جدا کند چنانکه بخوف باشد و چون دست بردارد بخند کند و اگر بر زمین برکند  
 بهتر است و انگشتها را بکشد و کشوده از هم نهد و چون قرار گیرد این  
 دعا بخواند که اللهم لك سجدة و بك أمنت و لك استسلمت و عليك توكلت  
 و أنت دين سجدة و صلتی للذي خلقه و شفق سمعته و نصرته الحمد لله  
 رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین یعنی خداوند خالص از برای  
 تو سجده کردم و بتو ایمان آوردم و از برای تو مسلمان و متقاد شدم و بر تو توکل  
 کردم و تو بر در کار منی سجده کردی من از جهت آن خداوندی که او را آوریده  
 است و او را محل شنوائی و بینائی گردانیده است حمد و سیاس مر خداوند عالمیان را

بجای آنکه  
 بگوید یا سبحان  
 الله

سر است

سر است بزرگوار است انخداوندی که بهترین آدمیند گانت چون آدمی  
 غافل نعل خود است پس بعد از آن تسبیح سجود را بگوید و مراتب تنزیه  
 و تفضیل را بخاطر بگذراند و هر چند زیاده بگوید بهتر است تا با قصد رتبه  
 بشتر عدم ملال پس چون سر از سجده اول بردارد تکبیر بگوید پنج بار  
 و بر آن جب بنشیند و هر دو پا را از جانب راست بردارد و پشت پای  
 راست را بر شکم پای چپ گذارد و بگوید اللهم اغفر لی وارحمنی واجعل فی  
 وادع عنی اثمی لا ائین لک اثمی من خیر فقیر تبارک الله رب  
 العالمین استغفر الله ربی و التوب الیه یعنی خداوند ایما مر از رحم  
 کن مرا و تلافی کن شکستهای مرا و دفع کن بلا مرا از من بدرستی که من محتاجم  
 به چهره ایسوی من فرستی بزرگوار است خداوندی که پروردگار عالمیان طلب  
 مغفرت میکنم از پروردگار خود و توبه و رجوع میکنم بسوی او و جایز است دعا  
 کردن در حال سجده از برای دین و دنیا و آخرت و چون بهر حال قریب بنده بخدا  
 اقدس الاهی حالت سجده است مناسب آنست که غرض قرب او جزئی طلب کند و چون  
 بسجده دوم برود باز تکبیر بگوید و دست بالا بردند و یک بگوید چون سر از سجده  
 دوم بردارد باز تکبیر بگوید پنجم اول و سنت است که بنشیند و دست اندکی  
 و بعد از آن دستهای بر زمین اندازد و نو تار او را بردارد و دیگر دستهای را  
 مانند شتر و در روایتیست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شخصی با خود  
 گفت که ای سرعم بهتر من خلقی خدا چه معنی دارد سجده اول حضرت فرمود که  
 تبارک الله نیست که بنده نیکو بد چون سر بر زمین میکند ار که خداوند اصل  
 ما از خاک بود و درین هنگام شکستگی و بیچاره کی خود را یاد کند و چون سر  
 بر میآورد تا بدانش نیست که خداوند امار از خاک آفریدی و از خاک بزرداشتی  
 و درین هنگام نعتهای حق سبحانه و تعالی بر خود یاد کند و چون بسجده دوم  
 میرود معنی انشالله نیست که خداوند امار از خاک خواهمی برود و درین صورت



تنها نیت و وحشت و عذاب قبر را یاد کند و چون سر از سجده دوم بر میدارد تا آن  
اینست که باز ما را از خاک سبعون خوابی سخت درین صورت احوال قیامت  
و حشر و عذاب و جهنم را یاد کند بلکه یاد نماید بچشم یقین و چون خوابد  
که برخیزد بگوید که بحول الله أقوم و أقوم و در روایتی دیگر دارد است که  
بگوید که اللهم ربی بحولک و قوتک أقوم و أقوم و اگر کسی و استیجایی  
و در روایتی دیگر واقع است که چون از تشهد برخیزد بگوید بحول الله و قوته  
أقوم و أقوم و هم تنبیه است و درین گفتن می باید که در خاطر در آورده گشتن  
من و نشستن من در رکوع من و سجود من بهیچ بحول و قوت الهی است بی اعتنا  
و توفیق او مرا فعلی نیست و مگر و هست میان هر دو سجده بر پاشنه یا نشستن  
و درین باب چند مسئله است **اول** هرگاه شخصی در پیشانی او دمل باشد که نتواند  
سجده کردن گوی بکند دمل در آن رود و اطراف پیشانی بر زمین رسد و اگر  
نتواند بهتر آنست که جانب راست پیشانی بر زمین گذارد و اگر نتواند جانب  
چپ پیشانی بگذارد و اگر نتواند دقت را بگذارد **دوم** سجده بای قرآن یا نذرده  
است چهار آن واجب است و آن سوره الم سجده و حم سجده و البقره و اقرآن است  
و واجب است این سجده را بر کسی که آیه سجده را بخواند یا گوش دهد و احوط آنست  
که اگر نشنود نیز سجده بکند احتیاطا چون سجده رود نیت بکند و چون  
که سر بر در دست است که تکبیر بگوید و احوط آنست که در حال سجده با وضو  
باشد و پیشانی را بر چیزی گذارد که صحیح باشد سجده بر او و روی بقبل باشد  
و ذکر بگوید و بهتر آنست که این ذکر را بگوید که سجدت لک تعبدت او و قاف  
لا متکبر اعن عبادتک و لا تشکلفک و لا تشکلفک بل انما عبدک ذلیل  
خائف مستجیر و میباید که چون آیه را بخواند یا بشنود بی فاصل سجده  
رود و اگر فراموش شود هر وقتی که بخاطرش رسد بجای آورد و یا زده سجده  
سنت است و آن سوره اعراف است و نخل و عده و بنی اسرائیل و مریم و حج

در دو موضع و قرآن و نخل و عده و بنی اسرائیل و مریم و حج  
در وقت حصول نیت یا دفع بلائی و از آنجمله است سجده شکر بعد از نماز و  
شکرانه توفیق نماز و اخبار در فضیلت این بی شمار است از آنجمله و حدیث  
صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که آنحضرت فرمود  
که سجده شکر واجبست بر هر مسلمانی تمام میکنی بآن نماز را و خوشنود میکردی بانی  
بان پروردگارت را و بتعجب در می آوری بآن فرشتگان را از خود بدیستی که  
هرگاه بنده نماز بگذارد و بعد از آن سجده شکر بکند حق تعالی حجاب از میان  
بنده و ملائکه بر میدارد و میفرماید که یا ملائکه نظر کنید بنده من که او اگر  
فرض مرا تمام کرد و بعد مرا پس بسجده شکر من رفته است بواسطه این نیتی  
که او را کرامت کرده ام ای فرشتگان من او را چه ثواب است نزد من پس فرشتگان  
گویند پروردگار ثواب او رحمت است پس پروردگار عالمیان فرماید که  
دیگر چیست فرشتگان گویند که پروردگار ثواب او جنت است پس  
خداوند عالمیان فرماید که دیگر چیست پس فرشتگان گویند خداوند اجزای او  
آنست که کفایت کنی مهلت او را پس خداوند عالمیان که دیگر چیست پس  
حضرت فرمود که نمی ماند خوبی مگر آنکه حق تعالی میفرماید و فرشتگان میگویند  
پس بیک حق تعالی میفرماید که دیگر چه پس فرشتگان گویند که پروردگار دیگر  
چیزی نمیدانیم آنچه دانستیم گفتیم دیگر تو می دان حق تعالی فرماید که من شکر کنم  
او را و ثنا گویم چنانکه او شکر و ثنای من کرد و فضل خود را بجانب او کنم و خود را  
باو بنمایم یعنی بکمال معرفت او را برسانم که چنان یقین بهم رساند که گویا مرادیده  
است و بهتر آنست که باین عنوان بجای آورد که چون بسجده اول رود  
بگوید اللهم ربی انشهدک و انشهدک انک تعلمک و انشاهدک و انشاهدک و انشاهدک  
و انشاهدک انک الله ربی و لا اله الا انت و محمد انبی و علی  
و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد

سجده شکر







از شهادتین بگوید در شهادت اول که ارسسکه بالحق بشیر او نذر  
 یکنیدی الساعة اشهد انک نعم الرب وان محمد ارفع  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعتی فی امته و ارفع  
 درجاته کبیر و مرتبه باری مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین و در  
 شهادت دوم بعد از نعم الرب بگوید که الشحاث لله و الصلوات الطاهر  
 الطیبات الزاکیات العادیات الراجیات الشایعات الناعمات  
 لله ما طاب و زکی و طهر و خلصه منی افلله و انشقه ان لا  
 اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله  
 ارسسکه بالحق بشیر او نذر امین یدی الساعة اشهد انک  
 نعم الرب و ان محمد انعم الرسول و اشهد ان الساعة اینه  
 لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و الحمد لله الذی هدانا  
 لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و سلم علی محمد  
 و آل محمد و ترحم علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحم  
 علی ابراهیم و آل ابراهیم ایاک حید محمد اللهم صل علی محمد  
 و آل محمد و اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل  
 فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم اللهم صل  
 علی محمد و آل محمد و امنن علی بالجنة و عافنی من النار اللهم صل  
 علی محمد و آل محمد و اغفر للمؤمنین و المؤمنات و لمن دخل بقنی  
 مؤمنا و لا تنز الظالمین الا النار السلام علیک ایها الله  
 و رحمة الله و بركاته السلام علی انبیاء الله و رسوله السلام  
 علی ائمه اهل البیت و علی کل مسلم و علی کل مؤمن و علی کل  
 عبد الله خالق النبیین لا ینبئ بعدة السلام علی الائمة الزاهدة  
 المریدین

المهدیین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علیکم  
 و رحمة الله و بركاته و سنت که امام شریک را بلند بخواند که مومن  
 بشنود و این ان است که امام شنود و منفرد در هر دو کار  
 مخیر است میان هر دو اخفات بغیر از قنوت که سنت است که بلند بخواند  
 و مشهور است که سنت در حال شریک که دستهاش بر رانهاش  
 باشد که او انگشتان پهلوی هم و نگاه کردن بر کنار خود و اما سلام  
 پس خلافت در وجوب و استحباب ان احوط است که ترک آن نکرده  
 و احوط است که نیت خروج بصیغه السلام علیکم و رحمة الله و بركاته  
 بکند و اگر بصیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین نیز بکند ظاهر  
 صحیح باشد و اگر بواسطه نهایت احتیاط السلام علیکم را مقدم دارد  
 بدینست که هر دو اقرار و ایت است که السلام علینا و مقدم دارد  
 و السلام علیکم در بعد از آن بقصد سلام بجای آورد و سنت است  
 که امام یک سلام دهد و این را به بجانب راست کند بر و بسیار نکرده  
 باین خطاب انبیاء و ائمه ملائکه و جمیع مسلمانان جن و انس را خصوصاً  
 مامومان و ماموم در سلام میدهد یکی از جانب راست و دیگری از جانب  
 چپ سلام میدهد بقصد جماعت مذکوره میکند بار و امام و آنچه از جانب چپ سلام  
 میدهد بقصد جماعت مذکوره میکند با مامومان اگر در دست چپ او کسی باشد  
 و الا یک سلام میدهد در سلام اول مامومان را نیز داخل میکند و منفرد یک  
 سلام میدهد و جمیع را قصد میکند و بگونه چشم از او محال است بکند  
 بنابر مشهور و بهتر است که در حال سلام چنان نشیند که در حال شریک  
 می نشست و اما استحباب پس اکثر آن در ضمن واجبات گفته شد  
 و دیگر سنت است قنوت بستن نوک و در هر نوازی یکبار پیش از رکوع  
 مکرر در جمعه که سنت است در او در قنوت یکی در رکعت اول پیش از رکوع

سجده

سجده قنوت



و دیگری در رکعت ثانی بعد از رکوع و مکرمات آیات که در پنج قنوت است  
در رکعت اول دو قنوت و در رکعت دوم سه قنوت و احوط آنست که  
ترک قنوت نکنند و بهتر آنست که قنوتها را بخوانند که از آنم معصومین ص  
منقولست و بهتر آنست که هر قنوتی که خواند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و  
بر محمد و آل محمد و استغفار از گناهان بوده باشد و بهتر آنست که کلمات  
بخواند و بعد از آن بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد كما عهدت بنا به  
اللهم صل علی محمد و آل محمد كما کنت متنا به اللهم اجعلنا من  
اخیرته لذینک و خلقتک لجناتک اللهم لا تزعقلو بنا  
بعد از هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمته انک انت الوهاب  
اللهم اغفر لنا وارحمنا و عافنا و اغفر عتانی الدنیا و الآخرة  
انک علی کل شیء قدير و بعد از آن مطالب دنیوی و اخروی طلب میتوان  
کرد و احوط آنست که بعد از طلب کند هر چه طلبید و اگر قنوت را پیش از رکوع  
فراموش کند بعد از رکوع بجای آورد و اگر بعد از سجده بخاطرش رسد بعد از  
نماز قضا کند و اگر در اثنای راه بخاطرش رسد و بقبله کند و بجای آورد و  
شهریور میان علما آنست که در حال قنوت نظر بکف دستها میکنند و نیست  
که کفها را دست او کشوده باشد و مقابل آسمان باشد و پشتش بجانب زمین  
باشد و صیون از قنوت فارغ نشود دست بر رو کند بنا بر مذاهب جمیع **تعقیب**  
**در فضیلت**  
در تعقیب نماز است و در فضیلت آن احادیث بسیار است از انجیل و در  
حدیث معتبره واقع شده است که دعا بعد از نماز واجب فلان نماز نافله است  
و دعا بعد از فريضه افضل است از دعای بعد از نافله چنانکه افضلست فريضه  
از نافله و در دینیه است تعقیب خواندن تا غیرش در زیاده و در روز  
بیست و از سفر کردن است منقولست که خداوند عالمیان میفرماید که ای  
فرزند آدم یا دکن مرا بعد از صبح یک است و بعد از عصر یک است تا من کفایت  
کنم

کنم مهمات ترا و بزم کارهای ترا و برترین تعقیبها تسبیح حضرت فاطمه است  
و در حدیث صحیح آمده است که هر که تسبیح فاطمه را هر اصد بخواند بنشیند از آنکه  
از حالت نشستن بشکند و در حق سجده و ثقه گناهی او را بیامزد  
و در حدیث دیگر دارد است که عبادت کرده نشده است حق تعالی را بتجسیدی  
بهائت از تسبیح فاطمه را هر اصد و اگر چیزی بهتر از آن می بود هر آینه آنرا  
رسول خدا ص باطله میداد و هر بنده که مد او مت کند شقی نمیشود و از حضرت  
امام جعفر صادق ص منقولست که تسبیح فاطمه ص عقیب هر نمازی در هر  
روز بهتر است نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز و کیفیتش آنست  
که سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوید و بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله و  
بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله و می باید که زیاد و کم نکنند و اگر سهوا  
زیاد شود قصور ندارد اگر چه بهتر آنست که مرتبه دیگر از سهوا در رعایت  
اعرا بشد بکنند با لکرا و وقف اعرا بش را نگویند و اگر کن رد اعرا بش را وصل  
کند بیکدیگر و نیست تسبیح با خود داشتن از خاک حضرت امام حسین  
که اگر تسبیح بان گویند ثواب دارد و اگر نگویند آن تسبیح در دست او تسبیح  
میگویند و ثوابش از او است و اگر از روی سهوا و از حرکت دهد در نامه عمل او  
ثواب یک تسبیح مینویسند و اگر حرکت دهد با ذکر ثواب جمیع تسبیح می  
نویسند و از حضرت امام جعفر صادق ص منقولست که هر که تسبیح از خاک  
قبر حسین بن علی ص داشته باشد حق سبحانه و تعالی در نامه عمل او چهار  
صد حسنه مینویسد و چهار صد گناه بخوبی میکند و چهار صد حاجات او را بر  
می آورد و چهار صد درجه او را بلند میکند و سفتست که در نماز تسبیح  
بگوید و آنرا سی و چهار دانه باشد و آن تسبیح را حضرت فاطمه ص ساخت  
از خاک حمزه و وقتی که حمزه شهید شد و آنحضرت بعد از هر نماز بان تسبیح  
میگفت و بهتر آنست که بعد از آن تهلیل بگوید و بهتر آنست که این تهلیل



بگوید اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْإِحْدَادُ  
وَحَيْتُ وَهُوَ مَنْ لَا يَمُوتُ بَيْنَ الْخَيْرِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَرَمَ الْأَحْزَابُ وَحْدَهُ  
اللَّهُمَّ أَهْدِنِي لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ أَهْدَى مِنَ الشَّيْءِ  
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و مستند است که چون از نماز فارغ شود هر دو دست را  
بر بالای سر بر دوده مرتبه عقیب هر فرمود بگوید سبحان الله العظيم  
و بحمد لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و بسیار بگوید اللهم  
اهدني من عندك و افضد علي من فضلك و انشر علي من بركاتك  
و رحمتك و انزل علي من برکاتك و سنی مرتبه تسبیحات اربع  
بخواند و البته عقیب هر نمازی از حق بقیه طلب بکند و ناه باورد  
از شریعت و اقل این دعا بخواند که اللهم انی استسئلك من کل خیر  
احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم  
انی استسئلك عافیتک فی اموری كلها و اعوذ بک من خزی  
الدنیا و عذاب الآخرة و درازده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس  
دستها بکشد و بگوید که اللهم انی استسئلك باسمک المکنون  
الخبزین الظاهر الباطن و استسئلك باسمک العظيم  
و سلطانک القدیم ان تصلي علی محمد و آل محمد و ان تعقیق  
و قبری من النار و مخی خبی من الدنیا امنا و تدخلنی الجنة  
سلاما و ان تجعل دعائی اول فلا حاد و اوسطه مناجاة  
آخرة صلا حاکم انک علام الغیوب و مستند است که در تعقیب هر فرمود  
لعن بر اعدای دین خصوصاً بنی امیه بکند و در صبح بهتر است که در  
مصلای بنشینند تا آفتاب طلوع شود و در تعقیب قرآن اگر داند بخواند  
و اقل اینجاه آیه در تعقیب صبح بخواند و دعای نیز بخواند و بهترین دعا

دعا

دعای صحیفه کامله است و ادعیه تعقیب و فضایل آن بسیار است و این مختصر  
کنجایش پیش ازین ندرد هر که خواهد رجوع کند بمصباح شمع طلوسی رضی الله  
و کتب این طایفه و بعد از صبح مگر و بهشت خواب کردن که در خبر است که  
از راق بنی آدم در آن وقت قسمت میشود کسی که در خواب باشد قسمت باقی  
نمیرد و حضرت فرمود که خواب صبح شومست منع روزی میکند و رنگ را زرد  
میکند و ورا قبیح میکند و متغیر است از دوا این خواب هر شومی است بد رستی  
که حق تقو قسمت میکند از راق را از میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس  
زنها که این خواب را میکنند و ترنجبین و مرغ بریان بر مینویسند  
درین وقت نازل میشود پس کسی که درین ساعت خواب بود نصیب او نعمتی است  
بیدار می شود نصیب خود را نمی یافت محتاج بسوال طلب بورد و در رسول خدا ص  
منقولست که هر که از نماز صبح فارغ شود در جای نماز بنشیند تا آفتاب طلوع  
شود حق تعالی او را از آتش نجات دهد و اگر کسی وضو نگاه دارد تا وضو دارد  
او را تعقیب کنند مینویسند و اما **خاتمه** در چیزی چند است که نماز را باطل  
میکند و آن بر دو قسم است **اول** چیزی چند است که عدا یا سهوا هرگاه واقع شود  
نماز باطل میشود و آن چیزیهای است که موجب وضو و غسل است مثل بول و غایب  
و منی حیض یا بر مذیب منزه میان علی و بعضی گفته اند که اگر حیض سهوا  
در آشنای نماز صادر شود وضو بازد و از آنجا تمام کند و خالی از قرون نیست  
احوط آنست که چنین کند و اعاده نیز بکند و همچنین اگر ریش بقبله کند عدا  
و سهوا نماز باطل میشود بنا بر مذیب جمعی پس اگر وقت بیرون رفته باشد از حوط  
قضا است و اما چیزی چند که عدا نماز را باطل میکند و از آنجهل و بدیشت کردن  
الرج برن نکرد و همچنین است اگر بدن را عمد از یکداند و اگر ورا عمد بجانب  
راست یا چپ کند ظاهر نمازش باطل نمیشود اگر چه از حوط است که اعاده  
آن نماز بکند بعد از تمام اول دیگر سخن گفتن است بد و حرف یا پشت سر



بخشید که قرآن و دعا نباشد و همچنین بگوئی که معنی داشته باشد مثل دفع  
و مانند آن بنا بر مذہب مشهور بلکه احوط آنست که بیک حرف بی معنی نیز  
مشکل نشود و احوط آنست که اگر تواند تخمین و سرفه و عطسه و مانند آن  
که حرف ظاهر شود نگند اگر چه ظاهر اقصو در آنست باینکه اگر کسی را اگر آید  
که حرف زنده احوط اعاده آن نماز است و احوط آنست که گفتار ناشای نماز  
نگند و دیگر مقدم است و آن خنده است که صداحت شود یا خنده سخت و احوط  
آنست که خنده نگند اگر چه صداحت داشته باشد مگر تبسم و اگر تبسم را نیز نگند  
بہتر است و اگر شخصی در برابر او کاری کند یا سخنی بگوید که او را بخندد  
در آوردن اختیار احوط آنست که آن نماز را اعاده کند بلکه احوط آنست که  
اگر سهواً نیز مقدم کرده باشد اعاده نماز کند و دیگر فعل کثیر است بچشتی که او را  
نماز کند از نده بگوید و ظاهر او درین صورت نماز باطل میشود اگر چه هوا باشد  
و قصوری ندارد مثل برداشتن چیزی و گذاشتن آن و یک کلام حرکت  
کردن یا دو کلام و دست بر پیش مالیدن یا بدن خارا نیدن یا عقر و مار  
گذاشتن و مانند اینها هر گاه بی دربی واقع نشود مثل آنکه بیک زنی وارد  
و کعتی واقع شود اگر چه بہتر آنست که مطلقاً اینها ازین کس واقع نشود  
بلکه هر چه منافات با خشوع و حضور قلب داشته باشد واقع نشود و  
دیگر دست راست بر دست چپ گذاشتن است بنا بر مذہب مشهور مگر  
بواسطه تقیہ که در آن صورت واجبست ولیکن اگر تقیہ نگند معلومست  
که نمازش باطل شود اگر چه احوط اعاده آن نماز است و احوط آنست  
که دست را نیز بر بالای دست راست نهد و دیگر مکرر کردن دست بواسطه  
امور دنیا که صدای داشته باشد بنا بر مذہب مشهور و احوط و اگر بواسطه  
امور آخرت باشد پس آن افضل اعمالست چنانکہ در حدیث صحیح  
وارد و نیز است از رسول خدا ص که بحضرت امیر المؤمنین ص فرمود که

بر تو

بر تو باد به بسیاری مکرر کردن که بنام میکنند از برای تو بعد هر قطره از آب  
دیدہ نیز از خانه در بہشت و از حضرت امام جعفر صادق ص منقولست  
که اگر شخصی بواسطه یاد بہشت یا دوزخ بکمر بید پس آن افضل اعمالست  
و نیز از آنحضرت پرسیدند کہ میتواند بتکلف خود را بکمر در آورد حضرت  
فرمود کہ چشمتش روشن و اندہ و چون چنین شود مرا یاد کن در وقت  
مکرر و از آنحضرت منقولست کہ ہر چہ بہت او را کیل و وزنی بہت  
مکرر مکرر از ترس حق تعالی بد رستی کہ قطره از آن در یا نای آتش را فرو  
می کشند و اگر شخصی بواسطه امتی بکمر بی حق تعالی آن اقت را حرم میکند  
بواسطه مکرر آن شخصی آنحضرت فرمود کہ ہر چہ می مکرر آن خواہد  
بود در روز قیامت مکرر چہ یک چشمتی این ترس حق تعالی  
باشد دیگر چشمتی کہ از محرمات الہی بستم باشد و نامحرم را نہ بدید دیگر چشمتی  
کہ بیداری کشیدہ باشد بواسطہ خدا و ہر چہ می کہ بر از آب دیدہ شود  
از ترس حق تعالی حق سبحانہ و تعالی آن بدن را بر آتش دوزخ حرام دارند  
و چون آن آب دیدہ بر رور و آن شود بر آن رو کرد مذلت و خواری  
نشدند و با سجہ قطره نیز حق سبحانہ و تعالی محبوب تر نیست از قطره  
آب دیدہ در سیاهی شب از ترس حق تعالی کہ عرض خدا باشد و پس  
و آنہائی کہ از ترس الہی بسیار میگردند در اعلی مراتب بہشت باشند  
کہ کسی دیگر با ایشان نمیشد گفتند آشتی باشند و بہترین حالت مکرر بہشت سجود  
است و می باید سعی کنند کہ مکرر کنند اگر چه بمقدار سیر یکس بودہ باشد  
و احادیثی درین باب زیادہ از حد و حق است و دیگر چیزی خوردن  
و این میدان است اگر آنقدر بخورد کہ او را نماز کند از نده بگوید و در مکرر  
از آن خلافت احوط آنست کہ بخورد مکرر نماز و ترہر گاہ روز نش  
روزہ باند و نشد باشد آب میتواند خورد و اگر نہائی در دما نش



باشد و آب نشود و فرو برد ظاهر اقصو نداشتند باشد اگر چه بهتر است که نگیرد  
و احوط است که مردی سر را در میان کرده نزنند که جمیع گفته اند که نماز  
باطل میشود و مکر و هست ملتفت شدن بچایب راست و جب و خمیازه  
کشیدن بدمان یا بسینه و بازی کردن بدست و ریش و در خاطر خود چیزها  
غیر موردی که تعلق بنماز دارد و آب دکان انداختن و آب بینی انداختن و  
انگشتان شکستن و یاد کردن موضع سجده خصوصاً هرگاه شخصی نزدیک  
او باشد و همچنین خواب آلوده متوجه نماز شدن و از روی حسیلی نماز کردن  
و آه کشیدن و ناله کردن بیک حرف و اگر بواسطه خوف الهی باشد نیکوست و  
مکر و هست بر خود بیچیدن بول و غایط و باد یا نلکه پیش از نماز به بیت الحلا  
رود و سعی نماید که چیزی نماند تا در حال صلوٰه بر خود نیچید و اگر در حال صلوٰه  
عارض شود مشهور میان علما است که واجبست بر خود بیچیدن و در  
روایت صحیح واقع شده است که صبر کند اگر باعث تعجیل نماز کردن نشود و همچنین  
مکر و هست در موزه تنگ نماز کردن بنا بر مشهوره مکر و هست دست بر کردن  
و آروق زدن و رو باسمان کردن و تنه نظر کردن بموضع سجود و پیش و پس  
رفتن اندکی و انگشتان دست را در غیر رکوع کشوده داشتن و کسی که زیر  
جامه یا لنگ نداشتند باشد مکر و هست او را کشودن بندهای پیراهن یا قبا  
و بی ضرورتی آن را به پسر یا بدست کردن یا دست بر هم زدن یا دست بردن  
زدن و تبسم کردن و تکیه دادن بر چیزی که اگر آن چیز را بردارند او نیفتد  
و سنت است که چون نماز کند با خود قرار دهد که این آخر نمازی است که  
من میکنم پس لازم است که دل را فارغ کند اندک از خواطر ناگه و امور  
دنیاوی و بی باید هر چند نام خدا بر دلا حفظ بزرگواری و عظمت و شرف الهی  
بکند بر مرتبه که رسم نبی صلی الله علیه و آله بر دیانتش و صلوات بفرستد مادام که بار  
نشود در انتهای قرائت و بهتر است که در انتهای حمد زیاده از دو نوبت  
صلوات

صلوات بفرستد و در سوره اگر سبک باشد یکبار و اگر طویل باشد در خواندن و در حال  
رکوع و سجود و قنوت هر چه صلوات بفرستد نیکوست و اگر کسی عطسه کند بگوید که  
یرحمک الله یا الحمد لله رب العالمین و اگر خود عطسه کند حمد بگوید و کسی که  
سهم بسیار کند سنتست که نماز را تخفیف دهد و بهتر است که پیش از  
نماز یا نلکه شان شهادت راست را از چپ را و زدن کند و بگوید بسم الله و الله  
و توکلت علی الله اعوذ بالله الشیخ العلیم من الشیطان الرجیم و جایز است  
که رکعتهای نماز را سنگین یا آسان کند یا نلکه یا نلکه کند و مانند آن حساب  
کند و اگر کسی بر و سلام کند بگوید سلام علیکم او رو کند به همان سیقه و  
همچنین اگر گوید سلام علیکم او نیز بگوید سلام علیکم و نگوید علیکم  
السلام و احوط است که چنان جواب دهد که سلام کند و بخشود و بسیار  
بلند نکند و اگر جماعتی باشند و یکی از آنجمله جواب دهد احوط است که نماز  
که از آنده جواب دهد و اگر دعائی دیگر کنند مثل صباح الخير و شب بخیر است  
و مانند اینها یا سلام نادرست و بهتر است که بگوید اللهم ارحمنا یا رحیم الله  
و بهتر است که بر نماز که از آنده سلام نکند و جایز است در انتهای نماز  
دعا کردن از برای خود و غیر بواسطه امور دنیا و آخرت و همچنین ذکر  
تسبیح و غیر آن و بهتر است که اینها را در حال قرائت بفعل نیاورد و قبل  
انچه مستثنی شده است و جایز نیست که چیزی نای حرام بطلبند از خدا همیشه  
خصوصاً در حال نماز و اگر بطلبند احوط اعاده آن نماز است و مشهور میان  
علما است که جایز نیست در حال اختیار قطع نماز کردن و جایز است  
قطع نماز هرگاه ترسد که با لش تلف شود یا قرض دارش بگریزد یا صلفی در  
جاه افتد یا از بام بریزد افتد و مانند اینها و بهتر است که بواسطه مال قطع  
نماز نکند و اما خللی که در نماز واقع شود یا از روی عمد است یا سهواً یا  
شک اما عمد پس کسی که خلل کند بواسطه قری و واجبات نماز و شرک آن



کند نماز نش باطل میشود خواه رکن باشد مانند رکوع و سجود و خواه شرط  
 باشد مانند طهارت و خواه جزو باشد مانند قرائت و خواه کیفیت باشد مانند قرائت  
 رفتن در رکوع و سجود و همچنین اگر بجای آورد چیزی را که ترک باید کرد مثل  
 فعل کثیر و سخن گفتن عمد و اگر چه اینها را از روی جهل بمسئله بجای آورد  
 که جاهل بعد و نیست مگر جهل و اخفات بنا بر قول بوجوب جاهل معذور است  
 و همچنین معذور است کسی که نداند که جامه اش مخصوص است یا مکان نماز  
 مخصوص است یا نداند که جامه اش بوده یا بد نش یا محل سجود مثل احوط  
 است که جاهل نجاست اعاده نماز کند در وقت و همچنین معذور است کسی  
 که جاهل باشد بخصیت آب و شور و اگر نماز کند در وقت و مکانی که در دست مسلمان  
 گرفته باشد یا از باز مسلمان خریده باشد و بعد از آن ظاهر شود که پوست میت  
 بوده است اعاده نمی کند و احوط آنست که در وقت اعاده کند و احوط آنست  
 که نماز نکند در پوستی که نداند که از جنس چیست که نماز در آن میتوان کرد  
 یا نه و اگر نماز کند احوط اعاده است اما سهوی یا اگر خلل کند بر کنی از ارکان  
 نماز سهوا نماز نش باطل میشود مثل آنکه پیش از راست ایستادن تکبیر  
 احرام بگوید و همچنین اگر نیت کند پیش از قیام بنا بر مذاهب مشهور احوط  
 و همچنین اگر خلل کند در تکبیر احرام تا شفع در قرائت کند یا خلل کند در رکوع  
 یا سجود در رو یا خلل کند بهر دو سجده یا رکوع رود در رکعتی دیگر  
 و احوط آنست که اگر پیش از رکوع بسجود رود تا سی یا بر خیزد و رکوع  
 بکند و نماز را تمام کند احتیاطا و اعاده کند با احتیاط واجب و همچنین  
 نماز باطل میشود هرگاه زیاده کند بر کنی را مثل آنکه دو مرتبه تکبیر الاخر بگوید  
 مگر آنکه قصد ابطال اول بکند و متانی بفعل آورد اگر چه تکلم به نیت باشد  
 که در بین صورت ثانی صحیح است و همچنین اگر رکوع زیاده کند یا دو سجده  
 زیاده کند سهوا نماز نش باطل است که اگر کسی شک کند در رکوع پیش

از سجود

از سجود و رکوع رود و بعد از آن بخاطرش رسد که پیشتر رکوع کرده است  
 بعضی گفته اند که می اندازد خود را بسجود و احوط آنست که این نماز را  
 چنین تمام کند و احتیاطا اعاده کند و اگر یک رکعت نماز زیاده کرده باشد  
 نماز نش باطل است بنا بر مذاهب جمعی و بعضی گفته اند که اگر در نماز چهار  
 رکعتی یک رکعت زیاده کند سهوا پس اگر در رکعت چهارم بمقدار  
 تشهید نشسته باشد نماز نش صحیح است و احوط اعاده است و اگر پیش از  
 رکوع بخاطرش رسد بنشیند و تشهید و سلام بخواند و نماز نش صحیح است  
 و احتیاطا سجده سهوی بکند و اگر یک رکعت از نماز کم کند پس اگر در وقت  
 بخاطرش رسد که از وی چیزی صادر شده باشد که سهوا نماز را باطل کند  
 مثل پشت بقبله کردن یا حدث نماز را از سر گیرد و اگر چیزی صادر شده  
 باشد که سهوا نماز را باطل کند سهوا مثل سخن کردن و قهقهه نماز نش صحیح است  
 و بر خیزد و آنچه نکرده است تمام کند و اگر اعاده کند احتیاطا نیز بهتر است و اگر  
 در صورت اول نیز تمام کند و اعاده کند بهتر است و اگر پیش از سلام  
 متانی از وی صادر شود سهوا ظاهر نماز نش صحیح است و احوط آنست که اگر  
 اگر حدث و مانند آن در میان واقع شده باشد وضو سازد و سلام ببرد و نماز  
 احتیاطا اعاده کند و اگر خلل کند بواجبی که رکن نباشد پس آن بر رکن است  
 اول آنکه تدارک آن نمی باید کرد و آن صورتی است که واجبی را ترک کند  
 و محض در کند و مثل آنکه قرائت را تمام یا بعضی از آن را ترک کند یا جهل  
 و اخفات آن را ترک کند سهوا یا رکوع رود یا رکوع را فراموش کند  
 یا اگر رفتن در رکوع را فراموش کند تا سر بردارد یا سر برداشتن  
 از رکوع را فراموش کند یا اگر رفتن در رکوع را فراموش کند بر پشت  
 را فراموش کند تا بسجود رود یا در سجود را فراموش کند یا سجده کردن  
 بر اعضای سبعة غیر نیت یا رکوع را فراموش کند یا رکعتی در سجده را فراموش

خلل در نماز



کند تا سر بر دارد یا درست سر برداشتن را از سجده اول فراموش کند یا  
قرار گرفتن در سر برداشتن از سجده اول فراموش کند تا سجده  
اول سجده دوم رود و همچنین در سجده دوم هرگاه ذکر را فراموش کند  
یا قرار گرفتن را یا سجده کردن بر اعضای سبوع غیر بیشانی را فراموش  
کند تا سر بر دارد درین مواضع نماز او صحیح است و اگر احتیاطا سجده سهوی  
بکند بهتر است **قسم دوم** آنست که تدارک می باید کرد و سجده سهو در کار  
نیست و آن گاه نیست که حمد را فراموش کند تا بسوره رود بر میگردد و حمد را  
میخواند و بعد از آن ان سوره را میخواند یا غیر آن سوره را و ظاهر تدارک  
چهار و اخفات پیش از رکوع در کار نباشد و اگر رکوع را فراموش کند پیش  
از سجده بخاطرش رسد بر خیزد و رکوع رود و بعد از آن بسجود رود و  
اگر یک سجده را فراموش کند و پیش از رکوع بخاطرش رسد بسجده رود  
و بر خیزد و قرائت را از سر گیرد و بعد از نماز احتیاطا سجده سهوی بکند  
و همچنین کند اگر دو سجده را فراموش کرده باشد و احوط آنست که اعاده نیز بکند  
و اگر یک سجده را فراموش کرده باشد پس اگر بعد از سجده اول نشستن واجب  
را باطلانینه بجای آورده است وقتی که بسجده رود نشستن در کار نیست  
و اگر نشسته است یا بقصد جلسه است راحت نشسته است اول نشیند  
و قرار گیرد و بعد از آن بسجده رود و آنچه بعد از آن کرده است مرتبه دیگر بکند  
و همچنین هرگاه تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع بخاطرش رسد بنشیند  
و تشهد بخواند و بر خیزد و قرائت را از سر گیرد و اگر تشهد آخر را فراموش کرده  
باشد یا یک سجده رکعت آخر را فراموش کرده باشد و پیش از سلام بخاطرش رسد  
بجای آورد و همچنین اگر هر دو سجده را فراموش کرده باشد و اگر بعد از  
سلام بخاطرش پیش از رکوع سجده باشد نمازش باطل است و اگر یک سجده  
باشد تشهد باشد بجای آورد اگر منافعی مثل حدث واقع نشده باشد و اگر واقع  
شده

واقع شده باشد احوط آنست که اعاده نیز بکند و اگر صلوات بر نبی و آل را فراموش  
کرده باشد احوط آنست که بعد از سلام بجای آورد **قسم سوم** آنست که او را بجای  
آورد با سجده سهو و آن گاه نیست که یک سجده را فراموش کند و بخاطرش  
نرسد تا رکوع رود و بعد از نماز انرا قضا میکند و سجده سهو میکند بنا بر  
مشهور و احوط آنست که اگر این سهو در دو رکعت اول باشد نماز را نیز اعاده  
نکند و اگر تشهد را فراموش کند و بخاطرش نرسد تا رکوع رود و بعد از نماز تشهد  
بجای آورد بنا بر مشهور و احوط دو سجده سهو بجای آورد و بهتر آنست که چون  
خواهد که اینها را بجای آورد نیت کند بدل و بزبان بگوید که بجای آورم سجده  
که فراموش کرده ام و یا تشهد را که فراموش کرده ام در نماز ظهر مثلا از جهت  
آنکه واجب است از برای رضای الهی و احوط آنست که در تشهد منسی قصد احتیاط  
کند نه وجوب و اما آنکه کسی که در نماز واقع شود پس اگر شک کند در نماز واجب دو رکعتی  
مثل نماز صبح و جمعه و غیره بعدین و کسوف یا در نماز نیم نمازش باطلست و جمعی  
گفته اند که آنکه کسی مانی بعد کند پس اگر بخاطرش رسد یا یک طرف را راجع شود بنا بر  
آن نهد و اگر بر دو طرف سویی باشد نمازش باطلست و این بهتر است و اگر  
شک در عدد رکوعهای نماز کسوف کند ظاهرش آنست که بنا بر اقل میگذارد  
و همچنین نمازش باطلست هرگاه شک کند در دو رکعت اول از نماز چهار  
رکعتی و همچنین هرگاه نداند چند رکعت کرده است نمازش باطلست  
و همچنین اگر نداند که نیت ظهر کرده است یا عصر نمازش باطلست بنا بر مشهور  
و احوط آنست که قصد کند هر نمازی را که او را میباید کرد و تمام کند و بعد  
از آن احتیاطا اعاده کند و اگر شک کند در فعلی از افعال نماز پس اگر  
محلش باقی باشد که داخل واجب دیگر نشده باشد انرا بجای آورد و اگر  
وقتش گذشته است نمازش صحیح است و نیت اعتبار دارد و احوط  
آنست که اگر شک در افعال دو رکعت اول کند خصوصاً اگر کوفت



اعاده نماز نیز احتیاطا بکند و اگر شک در قرائت حمد کند و در سوره باشد بر میگردد  
و حمد را میخواند و اگر شک در قرائت کند و شروع در قنوت کرده باشد ظاهر  
شک اعتبار ندارد و اگر شک در رکوع کند بعد از آنکه خود را انداخته باشد  
پیش از آنکه سجده کرده باشد ظاهر اعتبار ندارد و احوط آنست که بعد از نماز اتمام  
آن بکند و اگر شک کند در سجده در حال نشسته یا شک کند در نشستن وقتی که برخاسته  
باشد اعتبار ندارد و اگر شک در برخاستن کرده باشد و راست نشسته باشد  
و شک در سجده کند سجده را بجای می آورد و اگر در جائی که تلاقی باید کرد تلاقی  
کند و بعد از آن ظاهر شود که بیشتر کرده بود پس اگر کس نیت باشد قصود دارد  
و اگر کس نیت باشد نمازش باطلست مگر در رکوع که در آن خلافت و کثرت  
و اگر عتق کند نشسته باشد و تلاقی کند ظاهر نمازش باطلست و اگر در اعاده این  
نماز قصد احتیاط بکند بهتر است و اگر در نماز چهار رکعتی یقین در وداشته باشد و شک  
در زیادتی کند پس آن پنج صورت دارد و جمیع از علما گفته اند که این پنج صورت  
واجب عینی است بر همه کس و انشتن بلکه شتر و صحت صلوٰۃ است که اگر کسی  
نداند نمازش صحیح نیست اگر چه شک نکند و این احوط است اول آنست که  
شک کند میان دو و سه پس اگر پیش از اكمال سجده تین بوده باشد نمازش باطلست  
و اگر بعد از اكمال سجده تین بوده باشد اگر چه سه بر نداشت باشد یا در سجده دوم  
نگردد باشد یا بر سه می نهد و نماز را تمام میکند و بعد از نماز دو رکعت نماز نشسته میکند  
و بعضی گفته اند باید که رکعت ایستاده و بهتر دو رکعت نشسته است و احوط درین  
صورت آنست که نماز را نیز اعاده کند بعد از احتیاط **دویم** آنست که شک کند  
میان سه و چهار بنا بر چهار کند و چون سلام دهد دو رکعت نماز نشسته بگذارد  
که اگر سه باشد چهار شود **سیم** آنست که شک کند میان دو و چهار بعد از اكمال سجده  
بنا بر چهار کند و در سلام دهد و بعد از آن دو رکعت نماز ایستاده بکند که  
اگر دو باشد چهار شود و اگر درین صورت نیز احتیاطا نماز را اعاده کند بهتر است

چهارم آنست که شک کند میان دو و سه و چهار بعد از اكمال سجده تین ظاهر چهار کند  
و سلام دهد و دو رکعت ایستاده کند که اگر دو باشد چهار شود پس دو رکعت نشسته  
کند که اگر سه باشد چهار شود و بعضی گفته اند که یک رکعت ایستاده میکند و دو  
رکعت نشسته و این نیز جایز است و الله اعلم **پنجم** آنست که شک کند میان چهار  
و پنج پس اگر شک بعد از سجده تین است نماز را تمام میکند و دو سجده سهو  
بواسطه احتمال زیادتی میکند و اگر میان دو و سجده شک کند میان چهار و پنج ظاهر این  
آنست که تمام میکند و دو سجده سهو میکند و اگر احتیاطا اعاده کند بهتر است و اگر شک  
بعد از رکوع و پیش از سجده باشد احوط آنست که تمام کند و دو سجده سهو بجای  
آورد و نماز را اعاده کند و اگر شک پیش از رکوع باشد فی الحقیقه شک میان سه  
و چهار است زیرا که شک میکند که من سه رکعت نکرده ام و این ایستادن چهارم  
است یا چهار رکعت تمام کرده ام و این ایستادن پنجم است بنا بر چهار میکند  
و می نشیند و تمام میکند و دو رکعت نماز احتیاط میکند بواسطه آنکه اگر سه باشد  
چهار شود و دو سجده سهو میکند احتیاطا بواسطه قیام در موضع قعود و این  
پنج صورت شک در روایات واقع شده است و علما زیاده بر آن را ذکر کرده اند  
که اگر شک کند میان دو و چهار و پنج یا دو و سه و چهار و پنج یا سه و چهار و پنج  
بنا بر چهار می کند و درین سه صورت در صورت اول دو رکعت ایستاده  
میکند و در صورت دوم دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته میکند و در  
صورت سیم دو رکعت نشسته میکند و در هر سه صورت دو سجده سهو میکند  
و احتیاطا نماز را نیز اعاده میکند و اگر شک کند میان دو و پنج یا سه و پنج یک  
احتمال آنست که باطلست و احتمال دیگر آنست که بنا بر اقل گذارد و تمام  
کند و دو سجده سهو بجای آورد و احوط آنست که چنین کند و احتیاطا بعد از  
آن نماز را اعاده کند و اگر شک در تعلق بر رکعت نشسته سهو یک احتمال آنست  
که نماز باطل باشد و احتمال دیگر آنست که حکم پنج داشته باشد و اگر احکام پنج را



در آن جاری سازد احتیاط و نماز را از سر گیرد بعد از آن بهتر است بداند که  
غنا احتیاط حکم نماز اصل دارد در آنکه ناچار است در او از نیت و بهتر است  
که نیت را بلفظ نگوید و قصد کند که دو رکعت نماز احتیاط میکنم در فرض ظاهر یا  
عصر بر اسطر آنکه واجب است از جهت رضای خدا و تکلیف اجماع بگوید و الحمد  
بخواند و سوره بخواند و رکوع و سجود بجای آورد و قنوت بخواند و ظاهر او نشد  
و سلام بجای آورد و احتیاط است که حیاء نماز احتیاط و نماز اصل جز از دو  
صادر نشود و اگر در نماز صادر شود سبب بطلان نماز است مثل حدث  
و کثرتن از قبل و حرف زدن عمد او اگر سهوا سخن گوید احتیاط است  
که دو سجده سهو بجای آورد و می باید که بعد از نماز بی فاصله بجای آورد  
و همچنین احتیاط است که منافی میان نماز و اجزاء منسبه مثل سجود و تشهد  
بجای نیاید و احتیاط درین پیشتره باید کرد و اگر تا پیش نماز اصل و  
نماز احتیاط یا اجزاء منسبه حدثی فی اختیار صادر شود واجبست که دو  
سجده و احتیاط و اجزاء منسبه را بجای آورد و احتیاط نماز را عاده  
کند و درین باب چند مسئله است **اول** هرگاه در صورت شک فکر کند بیک  
طرف بر ظن او غالب شود بنا بر آن گذارد پس اگر شک کند مثلا میان دو و سه  
و جانب سه راجع شود او تمام میکند و نماز احتیاط نمیکند و اگر شک کند میان  
چهار و پنج و پنج در نظرش راجع شود چنانست که پنج رکعت کرده است  
و احتمال آن سابق در آن جاریست و بعضی گفته اند که اگر در دو رکعت  
اول ظنش غالب شود نمازش باطلست می باید که علم داشته باشد  
بأن احتیاط است که بعد از اتمام عاده نماز کند احتیاطا و همچنین  
احوط آنست که محال ملاحظه نماید که شک در افعال دو رکعت اول نیت  
از دو واقع نشود و اگر بشود تمام کند و احتیاطا عاده کند **دوم** هرگاه شخصی  
شک بسیار کند یا سهو بسیار کند ملغف نمیشود و چنان قرار میدهد

با خود

با خود کرده ام اگر طرف اکثر صحیح باشد و اگر میگوید که نکرده ام مثلا اگر شک کند  
میان دو و سه میگوید که سه کرده ام و اگر در نماز دو رکعتی باشد میگوید دو رکعت  
کرده ام و همچنین اگر سهو کرده باشد که موجب سجده سهو باشد سجده  
سهو را بجای نمی آورد و اگر سهو یا نشد یا فراموش کرده باشد احتیاط  
آنست که او را بجای آورد و در عده میگوید که نمازش باطل باشد و اگر  
بعد از آنکه شک از آن بخاطرش رسد که آن فعل را نکرده بود و یقین  
حاصل شود پس اگر رکن باشد نماز احتیاطا عاده میکند بعد از  
اتمام این نماز و اگر غیر رکن باشد نمازش صحیح است و اگر رکعت باشد  
بجای آورد و پیش از مبطل و اگر حدثی و مانع آن صادر شده باشد نماز را  
از سر میگیرد و در کثیر السهو کسی است که در عادت او را گویند که سهو بسیار  
میکند و در روایت صحیحی وارد شده است که هرگاه شخصی سه نماز او بی سهو نباشد  
او کثیر السهو است و بعضی گفته اند که آنست که در یک نماز سهو بکند یا در سه  
نماز سهو بکند و در مرتبه چهارم سهو مثل اعتبار ندارد و چون کثیر السهو شود پیش  
اعتبار ندارد تا سه نماز فی دربی از وی واقع شود بی سهو و ظاهر او در کثرت  
سهو و شک لازم نباشد که سهو یا شک باشد که در رکن بنماز احتیاط یا سجده  
سهو باید کرد و همچنین اعتبار شک در نماز احتیاط و بنا بر پیشتره می نهد  
مگر آنکه پیشتره سه باشد که بنا بر مقتضای نهد و همچنین در افعال او و همچنین  
در سجده هم میان عدد او و افعال او و همچنین در سجده منسبه و نشتر منسبه  
و همچنین اگر هر نمازی را عاده کند مثل نماز دو رکعتی یا سه رکعتی اگر شک  
کند در عاده عاده نمیکند مرتبه دیگر و اگر پیش نماز شک کند و ماموم یقین  
داند رجوع بماموم میکند و اگر ماموم شک کند و امام یقین داشته عمل بدست  
امام میکند و اگر هر دو شک کنند اگر موافق باشند در شک مثل آنکه هر دو در شک باشند  
میان سه و چهار هر دو بنا بر چهار میکنند و اگر هر دو نماز احتیاط میکنند و اگر یکی







روز و یک مد بواسطه نوافل شب تصدق کند و نماز را قضا کردن بهتر است  
و هرگاه نماز تا از وقت نهد باشد و ترتیب آنرا نداند چگونه فوت شده است و چنانچه  
که بآن ترتیب قضا کند مثلا هرگاه یک روز نماز شش فوت شده باشد اول صبح را  
میکند و دیگر پیشین و دیگر دیگر و دیگر کمتر و دیگر خفتن و اگر ترتیب آنرا نداند  
و نداند چند نماز از وی فوت شده است احوط آنست که بعنوانی بکند که ترتیب حاصل  
نشود مثلا هرگاه نماز ظهر و عصری از وی فوت شده باشد و نماز اول عصر فوت  
شده است از روزی و دیگر ظهر فوت شده است از روزی دیگر یا برعکس عصری  
میکند و ظهری میکند و باز عصری میکند یا برعکس اگر با اینها نشانی فوت شده باشد  
این سه نماز را یکبار میکند و شام را میکند و باز مرتبه دیگر آن سه نماز را میکند  
و اگر با اینها خفتنی بقیه فوت شده باشد این سه نماز را میکند و خفتن را میکند  
و باز مرتبه دیگر این سه نماز را میکند و اگر صبحی با اینها فوت شده باشد این  
یا ندره نماز را میکند و صبح را در میان میکند و باز مرتبه دیگر یا ندره نماز میکند  
و اگر بواسطه هر نماز یک روز بکند کافی است بلکه اگر بواسطه هر نمازی سه نماز  
بکند و شریک کند در نماز چهار رکعتی آن میان سه نماز پیشین و پسین و  
خفتن ظاهر کافی باشد و اگر پنج نماز از وی فوت شده باشد ابتدا کند از صبح  
و چهار روز نماز بکند و ختم نماید بصبح صحیح است و همچنین اگر ده نماز فوت  
شده باشد نه روز نماز میکند و ختم میکند با پنج اول ابتدا کرده است و این بهتر است  
مشقوق است و اگر عدد آنرا نداند مثلا می داند که نماز بسیاری از وی فوت شده  
است و نمیداند که چقدر نماز است و چند نماز است جمعی کمتر از علیا گفته اند که و  
جست که آنقدر قضا کند تا نشانی بماند که همه را قضا کرده است و جمعی گفته  
اند که آنقدر قضا کند که علمش بماند و این بهتر است و اگر در انقضاء نماز قضا باشد  
رنگ نمازی پیشتر از این در وقت آنست نیست و اگر و اند و قصد نماز سابق  
کند اگر وقت عدول باقی باشد مثلا هرگاه در انقضاء نماز ظهر قضا باشد نماز صبح  
قضا

قضا نموده است اگر بر کعبه رکعت نیم نرفته است قصد قضای صبح کند و تمام  
کند و بعد از آن ظهر را قضا کند و اگر بر کعبه نرفته است اول ظهر را تمام کند و  
بعد از آن صبح را کند و بعد از آن ظهر را احتیاطا قضا کند و اگر یک نماز نشانی  
فوت شده باشد و نداند که چقدر نماز است از پنج نماز سه نماز میکند صبح میکند و مغربی  
میکند و چهار رکعتی میکند و ترید میکند در آن میان پیشین و پسین و خفتن  
اگر در حفر باشد و اگر در سفر باشد رکعتی میکند و دو رکعتی میکند و ترید میکند میان  
صبح و ظهر و عصر و غشا و اگر نداند که این نماز در سفر از وی فوت شده است یا در  
حضر سه نماز میکند یک رکعتی و ترید میکند میان چهار نماز که کند کور کند  
و یک چهار رکعتی میکند و ترید میکند میان سه نماز که کند کور میکند و اگر  
مگر یک نماز از پنج نماز فوت شده باشد از وی مگر باین نحو قضا میکند که ناظر  
یا علم او را بهم رسد که قضا کرده است و اگر شخصی را نماز بسیار در سفر و حضر فوت  
شده باشد می باید که با هر چهار رکعتی دو رکعتی نیز قضا کند که اگر در حضر باشد پنج  
است و اگر در سفر نیز بوده باشد صبح است و احوط آنست که هرگاه نماز قضا داشته  
باشد نافله نکند و همچنین نماز واجب در اقل وقت نکند و مشغول قضا شود  
تا وقت فریضه حاضر نشد شود بعد از آن مشغول حاضر شود و خصوصاً نماز  
آن روز که فوت شده است خصوصاً هرگاه یک نماز از وی فوت شده باشد اگر چه از  
آن روز نباشد بلکه احوط آنست که مشغول هیچ امری نشود مگر بقدر ضرورت  
و ظاهر اینها واجب نباشد و لیکن بهتر است و احوط آنست که اگر توجع نماز  
حاضر بخاطر نشد که قضا در وقت نقل کند نیت آنرا قضا در وقت نقل  
باقی باشد چنانکه گذشت و الا نماز را تمام کند و اگر احتیاطا اعاده کند بهتر  
است در صورتی که یک قضا داشته باشد و قضا را مواظق ادای باید کرد پس  
اگر نماز در حضر از وی فوت شده باشد تمام میکند اگر چه در سفر کند و نمازی که  
در سفر از وی فوت شده باشد قضا میکند و اگر چه در حضر کند و اگر کسی یک مرتبه



ترک نماز کند آنرا حلال دانند کافر است و در بعضی از روایات واقع شده است  
که مطلقا کافر است پس اگر کافر زاده باشد و مسلمان باشد و بعد از آن کافر شود و توبه  
اندر میفرماید اگر توبه کند توبه را قبول میکنند و اگر توبه نکند او را میکشند  
و اگر مسلمان زاده باشد و مرد باشد و توبه نکند او را توبه را قبول نمیکنند  
و جمعی گفته اند که میان او و خدا توبه را قبول نیست و عباداتش صحیح است  
و خالی از قوت نیست و اگر دعوی بشهره کند که در حق او احتمال باشد قبول  
نمیکنند مثل آنکه تازه مسلمان شده باشد یا صحیح باشد یا کافر باشد که کم بشهره  
باشد و الله آنکه نماز واجبست و یا گوید که من غرضم از آنکه گفته نماز واجب  
نیست نماز نافله بود و میشوند از وی این عذر را و اگر کسی حلال نداند  
ترک نماز را و ترک کند گناه کار است و بگناه کبیره مانده کفر در عقوبت او را  
تغزیر میکنند حاکم شریع و اگر دیگر ترک کند باز او را تغزیر میکنند و در مرتبه سیم میکنند  
او را و بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم این بهتر است **بخش دوم** در نماز جمعه  
است و آن واجبست بقضای نماز پنجشنبه و ساقط میشود با آن ظاهر نیست  
که قرائت آنرا بلند بخوانند و احوط آنست که ترک بلند خواندن نکنند و اول  
وقت آن اول ظهر است و در آخر آن خلافت بعضی گفته اند که تا ظهر را  
میتوان کرد آن را میتوان کرد و مشهور آنست که وقتش بیرون میرود و وقتی  
که سایه زیادتی نشاخض مثل شحض شود و بعضی گفته اند که وقتش تنگست  
بمقدار زمان فعلش و احوط آنست که ملاحظه وقت بکنند و بعد از آن بی فایده  
بجای آورند و از وقت نماند و اگر سایه زیادتی از آن شخص زیاده  
شود جمعه را بجای آورند و احتیاطا ظهری بجای آورند و اگر در اثنای نماز  
وقت بیرون رود و اگر بمقدار یک رکعت در یافته باشند باقی را بعنوان  
جمعه تمام کنند و اگر کمتر از یک رکعت در یافته باشند احوط آنست که بعنوان  
جمعه تمام کنند و احتیاطا ظهری بجای آورند و اگر وقت بیرون رود و شروع  
نکرد

نکرده باشند بی باید ظهر را بجای آورند و اگر بیش از شخصی نماز جمعه واجب باشد و او نماز  
ظهر را بگذارد و نمازش باطلست و واجبست که کسی نماید تا خود را بنماز جمعه  
برساند پس اگر در یابنده نماز را از سر نه و یک ظهر را بجای آورد و اگر یقین داند که آنجا  
داشته باشند که آنقدر وقت هست که اقل خطبه را یا دو رکعت سبک بجای آورد  
و اجبست و اگر مکان خطبه و یک رکعت داشته باشند جمعه را بجای آورد و احتیاطا بعد  
از آن ظهر را بجای آورد اما اگر با سوم در نیاید خطبه را و یک رکعت را در رکعت  
ثانی برسد و ملحق شود نمازش صحیح است و بعد از سلام امام یک رکعت دیگر میکنند  
چند اگر امام را پیش از رکوع رکعت دوم در یابند بی دغدغه صحیح است و اگر  
امام را در حالت رکوع در یابند احوط آنست که ملحق شود و جمعه را تمام کند  
و بعد از آن ظهر را احتیاطا اعاده کند و بداند که نماز جمعه واجب نیست مگر  
بشرطی چند اول رخصت امام زمانست در وقت حضور آن حضرت بنا  
بر مذنب میسر شود در حال غیبت آن حضرت خلافت بعضی گفته اند که ذایب  
عام حضرت که بجهت جمیع انباط است میتواند کرد و بعضی گفته اند که اگر چه  
بشرط نیست بلکه عادل میتواند کرد و بعضی گفته اند که هیچ کس نمیتواند کرد  
و باز خلافتست که در حال غیبت واجب عینی است یا افضل فردین واجب  
تخییری نیست مظنون این فقیر است که واجب عینی است و هر کس خطبه  
نماز جماعت در او بود یا باشد یا نباشد و تواند خطبه تین خواندن و عدد  
معه جمعه شوند و اجبست و تفسیر در آن را از کبایر می دانم و درین باب رساله  
تالیف نموده ام و جمیع اخبار را در آنجا به حق کرده ام و الله تعالی اعلم **بخش دوم**  
عد است و همان آنست که اگر شخص کس یا امام جمعه شوند که مجموع بیست نفر  
باشند واجب عینی است و اگر چهار کس یا امام بوده باشند که مجموع بیست نفر باشند  
واجب تخییری است و احوط آنست که درین صورت ترک نکنند و اگر کمتر از  
اثر هم بیایند بیست از نماز و تا وقت باشد بهم نرسد نماز جمعه ساقط میشود



و بعد از وقت آن ظهر را بجای باید آورد و این بنا بر مذکور است و احوط آنست  
که اگر تا قریب با آخر وقت بهم رسند جمعه را بکشند و ظهر را بعد از آن احتیاطا بکشند  
و اگر بعد از دخول نماز از هم بپاشند واجبست که تمام کنند اگر چه یک کس باشد  
احوط آنست که بعنوان جمعه تمام کنند و احتیاطا ظهر را عاده کنند **شرط یکم**  
خواندن دو خطبه است که مشتمل باشند بر یک بر حمد خدا و صلوات بر پیغمبر  
و سوره خفیه یا آیه تمام فایده و احوط آنست که باین ترتیب بخوانند و  
بعربی بخوانند و احوط آنست که حمد بعبارت الحمد لله رب العالمین بوده باشد  
و صلوات بعبارت صلوات بوده باشد خواه اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید  
و خواه صلی الله علیه و آله و ما ندان و سوغطه بر عبارتی که باشد خوبست و احوط  
آنست که اقل شش نفر باشند که قل واجب خطبه را بفرموند و بهتر آنست که خطبه  
اول در آخر او سوره خفیه مثل قل هو الله احد بخوانند و در آخر خطبه دوم  
آیه ان الله یامر بالعدل و الاحسان بخوانند و احوط آنست که در خطبه دوم  
صلوات بر ائمه اثنی عشر مفصلا بفرستد و استغفار از حیرت مؤمنان بکند  
و بهتر آنست که هر خطبه مشتمل بر شهادتین باشد و بهتر آنست که در خطبه اول  
نیز صلوات بر نبی و آل بفرستد و دعا از برای مؤمنین و مؤمنات بکند و بهتر  
آنست که چون از خطبه دوم فارغ شود بگوید که اللهم اجعلنا من یدک کن  
فتنقه الذکر و بهتر آنست که خطبه چندی که از ائمه معصومین صلوات  
الله علیهم اجمعین منقول است بخوانند و آن در مصباح کبیر کلینی و غیر آن است  
و بعضی از آنها را در رساله ذکر کرده ایم و احوط آنست که خطبه را پیش از زوال  
واقع نشود و سنتست که بر منبر بخوانند و چون بالا رود اندکی بنشینند  
و بخوانند و واجبست که خطبه را پیش از نماز بخوانند و در حال خطبه ایستاده  
باشد با قیامت و اگر نخواند احوط آنست که دیگری را بدارد که خطبه بخواند و احوط  
آنست که امام نماز خود خطبه بخواند و احوط آنست که در میان دو خطبه  
بنشیند

بنشینند اندکی و احوط آنست که بر سر یا بنشینند و ساکت باشد و احوط آنست  
که خطیب در حال خطبه باطلهات باشد بلکه بهتر آنست که ماموران نیز باطلهات  
باشد و احوط آنست که اقلان قدر بلند بخوانند که عدد بیست شوند و بهتر آنست که  
بلند بخوانند که همه بشنوند و احوط آنست که ایشان گوش دهند و ساکت باشند  
و احوط آنست که خطیب نیز در انشای خطبه سخن نگوید **شرط چهارم** جماعتست  
و صحیح نیست تنها که از اشق و واجبست که عدد معتبر که شش کس باشند نیست  
اقتدا بکنند و احوط آنست که امام نیز نیست اما میت بکنند و اگر امام اصل حاضر باشد  
جایز نیست کسی را و خوان شهر نماز کردن مگر آنکه آنحضرت را مانعی بوده باشد  
که دیگری را نصب می نماید **شرط پنجم** آنست که میان دو جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد  
و ملا حظ انتم و نماز کند از زندگان از هر دو طرف باید کرد پس از هر دو طرف هر کس  
که داخل فرسخ شده باشد نماز آنها باطلست و انجماعتی که یک فرسخ فاصل باشد  
صحیح است و احوط آنست که دورتر باشد تا دغدغه نباشد و اگر دو طایفه  
نماز جمعه کنند در کمتر از یک فرسخ پس هر دو با هم تکبیر الاحرام بگویند نماز هر  
دو باطلست و واجبست که هر دو عاده کنند نماز را بعنوان جمعه و اگر یکی  
از ایشان پیشتر تکبیر الاحرام بگوید نماز آنها صحیح است و نماز انجماعت دیگر  
باطلست و این جماعت را واجبست که نماز را ترک کنند و اقتدا با امام اقل  
کنند یا دور شوند بمقدار یک فرسخ و عاده جمعه کنند و اگر نماز ظهر را عاده  
کنند و اگر نخوانند که امام یک سابق بوده اند پس اگر مشخص باشد که پیشتر  
گفته ولیکن معلوم نباشد که امام یک است همه عاده ظهر کنند و اگر مشخص  
نباشد پیشتر و پس احوط آنست که همه عاده جمعه کنند و ظهری بعد از آن  
احتیاطا بکشند و در صورت اول نیز این بهتر است و دیگر بدانکه نماز جمعه  
واجب نیست مگر بر کسی که بالغ باشد و صبی صحیح است نماز و لیکن  
واجب نیست و دیگر عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست از جمعه است



و دیگر می باید که مرد باشد پس بر زن واجب نیست و احوط آنست که خنثی بجای  
آورد و ظهیری احتیاطا نیز بکند و دیگر شرطست که آزاد باشد پس بر بنده واجب  
نیست اگر چه مولی رخصت دهد و حاکم بنده دارد اقول و مدبر و مکاتب شرط  
و مکاتب مطلق که چیزی نداده باشد و اگر یاره مال کتابت داده باشد احوط آنست  
که نماز جمعه را بجای آورد و اگر بعد از آن ظهر کند احتیاطا بهتر است و همچنین  
است حاکم بنده که بعضی از او از ادینه باشد و شرطست که مسافر نباشد پس مسافر  
نماز جمعه واجب نیست پس اگر کسی غیر مسافر باشد یا سفرش معصیت باشد یا  
نیت اقامت ده روز کرده باشد یا سی روز بی نیت مانده باشد در جائی برین جماعت  
نماز جمعه واجبست و صحیح است دیگر شرطست که کور نباشد و بیمار نباشد و تنگی  
نباشد که شکل باشد او را حاضر شدن و بیماری نباشد که مستعذر باشد او را آمدن  
و باران بسیار نباشد که برین جماعت واجب نیست و بعضی گفته اند که گرمای  
سخت و سرمای سخت نیز نباشد که در آن صورت نیز واجب نیست و احوط  
آنست که هرگاه که مانع از دو بار شرطست که میان او جائی که نماز  
جمعه میکنند زیاده از دو فرسخ نباشد و احوط در دو فرسخ آنست که حاضر  
نشود و در کمتر از دو فرسخ البته واجبست حضور و احوط آنست که در زیاده  
از دو فرسخ نیز هرگاه انقدر راه باشد که چون نماز صبح را در میان بکند نماز  
جمعه را با امام در یابد و چون نماز جمعه را بکند پیش از تمام بخانه برسد ترک  
نکند نماز جمعه را و هرگاه این جماعت که برایشان نماز جمعه واجب نیست  
مشقت کنند و حاضر نشوند واجب نیست برایشان و صحیح است که عدد  
جمعه باشند و از ظهر بخیر است یعنی از کودکی دیوانه و زن و احوط آنست  
که زن حاضر نشود و اگر بشود نماز جمعه بکند احتیاطا و ظهر را اعادة کند  
و احوط آنست که مسافر و بنده را بعد از خواب ننگند و اگر بغیر از این  
کس هم نرسد جمعه بکند و ظهر را احتیاطا اعادة کنند و هرگاه نماز جمعه  
واجب

واجبست و لیکن از وصی نیست تا سلمان نشود و اگر مسلمان شود نماز نکند  
باشند و واجبست که نماز جمعه بکند و اگر کرده باشند واجبست که ظهر را بجای آورد  
و همچنین کودک هرگاه بالغ شود و دیوانه هرگاه عاقل شود و بنده هرگاه از ادینه  
و مسافر هرگاه نیت اقامت کند اگر پیشتر نکرده باشد بنده و مسافر ظهر را و اگر کرده  
باشند سقط است جمعه از ایشان و کسی که نماز جمعه از او ساقطست گفتند  
که ظهر را در اول وقت بکند مگر کسی را که صحیح باشد از وی نماز جمعه کسبست او را حضور  
نماز جمعه واجبست با و افضل دو فرسخ واجب تخفیفی خواهد بود و اگر چنین شخصی  
نماز ظهر را کرده باشد و بنماز جمعه حاضر شود واجب نیست او را نماز جمعه کردن بلکه  
کسبست او را اعادة کردن ظهر بعنوان جمعه از شهر میان علما آنست که بعد از  
پیشین حرمت کفر کردن تا جمعه را بجای نیاوردند گشت که جمعه برایشان واجب  
باشد مگر آنکه فرجه واجب باشد و فوت شده و بعد از طلوع صبح کفر کند و مست و شرط  
است در امام نماز جمعه آنچه شرطست در امام نماز جماعت و زاید بر آن شرطست  
که مرد باشد و بهتر آنست که اگر غیر بنده یافت شود بنده امامت نکنند و همچنین اگر  
غیر پیش یا خوره دار یا کور باشد اینان امامت نکنند و در بن باب خیمه سنگه  
**الحرام** است بیع و شری بعد از اذان جمعه در صورتی که نماز جمعه کنند و واجب  
عینی دانند و احوط آنست که هر حال که منافات با حضور نماز جمعه داشته باشد  
نگنند و اگر بیع واقع سازد گناه کرده است اما صحیح است بنا بر مذاهب مشهور  
و احوط آنست که اعادة صیغه این بیع در وقت جواز آن بکنند هرگاه شخصی  
بواسطه کثرت و ازدحام نتواند بسجود رفتن در رکعت اول پس اگر وی  
که امام بر خیزد ممکنش باشد سجده کردن و ملحق شدن ملحق شود و الا صبر کند  
که چون امام بر کوع رود و یا او بر کوع رود و چون بسجود رود یا او بسجود رود  
و قصد کند که این سجده رکعت اول است و چون امام سلام دهد بر خیزد  
و دیگر رکعت و دیگر را بکند و اگر قصد سجده رکعت دوم کند نمازش باطل است



و بعضی گفته اند که این دو سجده را عبت می انگارند و دو سجده دیگر میکنند و نماز را تمام میکنند  
و احوط آنست که چنین کنند و بعد از آن ظهر را اعاده کنند اگر در رکعت دوم نیز نشوند  
سجود رفتن نماز خود را بعنوان ظهر تمام میکنند بنا بر مشهور بعضی گفته اند که بعنوان  
جموعه تمام میکنند احوط آنست که بعنوان جموعه تمام میکنند و ظهر را احتیاطا بجای می آورد  
در روز جمعه **س** اذان دوم بعد غنیمت و بهتر آنست که چون خطیب بر منبر رود سلام کنند  
و جواب او بگویند و اگر چه یک کس باشد و بعد از آن بنشینند و مؤذن اذان  
بگوید پس خطیب برخیزد و خطبه بخواند نشست که خطیب فصیح باشد و خطبه  
را مناسب حال مردمان بخواند پس اگر ایشان رقیق القلب باشند آیات  
رحمت بخوانند و آ آیات غضب و اگر از هر دو باشند از هر دو بخواند و میباید که خطیب متقی  
و صالح باشد تا تاثیر کند خطبه و وعام بر سر داشته باشد و ردای بردیانی بردوش اندازد  
و تکیه کند در حال خطبه بر کجایان یا عصا و احوط آنست که در حال خطبه حرکت نکند و  
پشت بقبله باشد و مستحبان رو بقبله نشستند باشند و رو بجنب او داشته  
باشند و اما ادب روز جمعه پس از آنجمله است غسل و آن که نشسته باشد در یک  
نشست بیست رکعت نماز در روز جمعه که نشسته رکعت آن نافایه ظهر و  
عصر است و چهار رکعت بر آن افزوده شده است و در کیفیت آن روایات مختلف  
است و بعضی از روایات واقع شده است که شش رکعت را نزد جانست بکنند  
و شش رکعت را قریب بظهر و دو رکعت را بعد از زوال پیش از جموعه و شش رکعت  
بعد از جموعه و در بعضی وارد شده است که شش رکعت را در وقتی کنند که آفتاب  
پهلو شده باشد و شش رکعت دیگر را بعد از آن بزمانی و شش رکعت دیگر را بعد  
از آن بزمانی و دو رکعت بعد از این بین و غیر ازین دو طریق نیز واقع شده است  
و هر یک از اینها که عمل کنند شک نیست و نشست که با دعا و سجده رود و پیش از  
رفتن ناخن بگیرد و شارب بگیرد و سر بهتر است و سر را بخیطی نشوید و بوی خوش  
بکند و در پیش ران نه کند و یا کینه تر بین جامه را بپوشد و جامه بر سر که از دو بایند که  
نکند

با سبک و وقار باشد با نکه و نشسته بپا خداید و باران تن باشد خصوصاً در وقت رفتن  
نیم سجده و تا مقدر نشسته باشد اعمال جز بکند که ثواب آن در روز جمعه و برابر روزهای دیگر  
است و تعظیم آن بسیار بکند با انواع عبادات و از برای خانه خود چیزی که موجود است  
ایشان باشد از روز جمعه بخرد مثل میوه و گوشت و شش و نخود و حکایات باطل بخوانند  
و نشنوند و در خبر است که آفتاب طلعه نشده است در روزی که بهتر از روز جمعه باشد  
و دعا در آن بسیار بخواند و نمازهای دیگر مثل نماز حضرت امیر المؤمنین و نماز فاطمه زهرا  
و نماز جعفر طیار بکند با دعا های که بعد از اینهاست و غیر اینها که در مصباح کبیر و غیر آن  
مذکور است و شب جمعه را بعد از استسرا آورد و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق  
وارد شده است که آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی در شب جمعه از او طلب  
تا آن شب که آیا نیست بنده مؤمنی که مرا بخواند بوسطه کار آخرت یا دنیا نشسته باشد  
طلوع صبح تا من اجابت کنم دعای او را آیا نیست بنده مؤمنی که توبه کند و بازگشت  
کند بسوی من از گناهان پیش از طلوع صبح تا من توبه او را قبول کنم آیا نیست  
بنده مؤمنی که من روزی بروی تنگ کرده باشم و از من سوال کند که روزی او را زیاده  
کنم پیش از طلوع صبح تا من روزی او را زیاده کنم و فراموشی او را نیست بنده مؤمنی که  
بیمار باشد و از من سوال کند پیش از طلوع صبح که شفایم دهیم او را تا اقیامت دهیم او را آیا  
نیست بنده مؤمنی که در حبس و غمی گرفتار باشد و از من سوال کند تا او را از حبس رها کنم  
و تا او را خلاص کنم آیا نیست بنده مؤمنی مظلوم که از من سوال کند که او را از  
ظلم او بکرم پیش از طلوع صبح تا من او را یاری کنم و داد او را از ظلم او بکرم و حضرت  
فرمود که این نه میکنند تا طلوع صبح و در روایات دیگر وارد شده است که هر شب  
این نه میکنند در نعلت آنرا شب و در شب جمعه و شبهای مبارک مضایق در تمام  
شب این نه میکنند و نشست که هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل او بخواند در شب  
و روزی که در حدیث صحیح وارد شده است که از بین پنجشنبه شب جمعه و شنبه شکاری  
چند از آسمان بر میر می آیند و با ایشان قلمها و طلا و صحیفهای نقره است و تا



آفتاب فرو رفتن روز جمعه نمی نویسد چیزی مگر صلوات بر محمد و آل محمد را و  
سنت است که پیش از توجع سجده در جمع و عیدین دعا بخواند و دعا طویل بود  
نگردیم و در مصباح مذکور است و سنت است که پیش از عقیب نماز صبح روز جمعه  
الرحمن بخواند و هر مرتبه که فبائی الا و تکلم آنکذبان بخواند بگوید لا اله الا  
رب الکذب و شب جمعه سوره کشف و بنی اسرائیل و طوالم را بخواند و سنت است  
که نماز ظهر را در مسجد جامع کنارد و در حین نماز نکند و مشهور است که سنت است بلند  
خواندن دو رکعت اول و احوط آنست خواندنست و هرگاه شخصی در بلاد تقیه باشد  
باید که اول ظهر خود را بگذارد و بعد از آن با این نماز جمعه کند و جایز است که دو رکعت  
ظهر را با این کند و چون سلام دهند بر چیز دو رکعت دیگر را بکنند **بحث**  
**در نماز عید رمضان و عید قربان است و آن واجب است بشرایط جمعه و**  
**ظاهر آنست که چنانچه نماز جمعه در حال غیبت واجب است نماز عید نیز واجب است**  
ولیکن در اینجا باید که گفت احوط آنست که بقصد قربت واقع سازد و پشت  
و جوب و ندب نکند و ظاهر اینست که کفایت در وجوب عینی و احوط آنست  
که میان دو عید واجب یک فرسخ نبوده باشد و احوط آنست که دو خطبه را بعد از  
نماز ترک نکند مگر آنکه بقیتهائی نماز کنند که در آن صورت ترک بهتر است و هرگاه  
نماز عید واجب باشد جایز نیست تخلف مگر بواسطه عذر که در آن صورت  
بقیتهائی واقع میسزد مستحباً و اگر شرایط وجوب مفقود باشد سنت است که  
بعنوان جماعت واقع سازند و اگر دست بهم ندهند منفرداً بکنند و وقت این نماز  
از طلوع آفتاب است تا پیشین و بهتر آنست که نماز عید قربان زودتر بکنند و  
نماز عید رمضان را در تیر و اگر وقت بگذرد قضا ندارد و کیفیتش آنست که بعد  
از نیت تکبیر اول احرار بگویند یا محمد بخواند و سوره مثل و الشرح علی آتاک  
حدیث الثانی و مانند اینها بخواند و مشهور است که در رکعت اول سوره بقره است  
و تکبیر اولی و در رکعت دوم سوره الشرح و یا محمد بخواند و بعد از آن تکبیر بگوید  
و دست

و دست بردارد و قنوت بخواند و احادیث مختلف است در قنوت و ظاهر آنکه  
تکبیر است از تجلیه منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میان هر دو تکبیر این  
تکبیر را بخواند که اللهم اهل الذی یلایه و العظمت و اهل الجود و الجبروت و اهل  
العفو و الصفو و اهل التقوی و المغفرة اسئلك فی هذا الیوم الذی جعلته  
للمسلمین عیداً و لمحمد صلی الله علیه و آله و آله و خیراً و مزیداً و شرفاً ان تصلي علی محمد  
و آل محمد کما فعل ما صلیت علی عبد من عبادک و صلی علی ملائکلت و رسلک  
و اخصر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الخیار منهم و الاشیاء  
اللهم انی اسئلك من خیر ما سألک عبداؤک ان ترسلون و اعوذ بک من خیر ما  
عاذ بک منه عبداؤک المرسلون پس تکبیر دیگر بگوید و این دعا بخواند تا پنج تکبیر  
و پنج دعا بخواند پس تکبیر بگوید و بر کوع میرود و سجود میکند و در رکعت دوم بعد  
از حمد یکی از آن سوره یا سوره و الشرح بخواند و بعد از آن تکبیر بگوید و این دعا را  
میخواند تا چهار بار تکبیر و چهار دعا پس تکبیر پنجم بگوید و بر کوع میرود و سجود کند  
و سلام بگوید و بعد از آن دو خطبه میخواند و بهتر آنست که خطبه منقول را بخواند  
و احوط آنست که جمیع آنچه در خطبه مجبور رعایت کرده در اینجا نیز آنرا بجای آورند  
و سنت است که بواسطه هر تکبیری دست بالا برد و بخوی که در میوه مذکورند و اگر  
بعضی از تکبیرات را با تمام راقع اموش کنند نماز صحیح است و اگر ترک کنند و عذر  
تکبیرات نباشد بر اقل می نهند و ما ملان نیز تکبیر و قنوت میخوانند و اگر این قنوتها  
را ندانند هر چه دانند بخوانند و اگر یا سوم وقتی برسد که امام چند تکبیر گفته باشد متحرک  
شود و چون امام بر کوع رود بقیه را پی در پی بگوید و من در این کوع برساند و اگر  
در این صورت بعد از هر تکبیری مستحبی دعا بخواند بهتر است مثلاً اللهم اغفر لنا  
و سنت است که این نماز را در صحرا بکنند مگر در مکانی که در سجده الحرام میکنند  
و یا بر مینه بیرون روند یا بسکینه و قفار و تکبیر عید را خوانند در هر چند قدم  
و بر روی زمین بایستند و سجاده نبینند از نند و پیش از بیرون رفتن مؤذنان







بدین عنوان میکنند و اگر خواهد یک رکعت را بعنوان اول میکند و رکعت دیگر را بعنوان دوم و دیگر صورتهاست اما این سه صورت بی دغدغه است و سنت است که این نماز را بجماعت بگذارند در مسجد جامع مگر آنکه خوف خروج وقت باشد که در این صورت هر جا هست میتوان کرد و تنهائیه میتوان کرد و اگر ماسوم در یابد امام را پیش از رکوع اول ملحق شود و اگر نه احوط آنست که در آن رکعت ملحق نشود و سنت است که این نماز را طول دهد بعد از زمان کسوف و سستی که اگر خارج شود و منجلی نشود باشد اعاده نماز کند یا بدعا مشغول شود تا منجلی شود و احوط آنست که بکلی از این دورا ترک نکند و سنت است که سرگای دراز بخواند اگر وقت باشد و رکوع و سجده و هر یک بمقدار قرائت بوده باشد و اگر خوف خروج وقت باشد بهتر آنست که یک تنه بسجده بجای آورند و بعد از آن اعاده کنند نماز را و طول دهند اگر در اثنای نماز بر طرف شود بسجده تمام کنند و سنت است که هر مرتبه که سر از رکوع بردارد تکبیر بگوید مگر در پنجم و دهم که تسبیح الله لمن حمد میگوید و سنت است که پنجم قنوت بخواند پیش از رکوع دهم چهارم و ششم و ششم و دهم و اگر کسوف یا خسوف و غیر آن در وقت فرضه حاضر واقع شود پس اگر وقت اینها تنگ باشد آنها را مقدم دارد مگر آنکه وقت حاضر تنگ باشد که در این صورت حاضر را مقدم میرد و اگر وقت کسوف در رفته باشد احتیاطا قضا میکند و اگر وقت هر دو فراخ باشد احوط آنست که حاضر را مقدم دارد و **کلی** نماز در وقت نماز شب باشد این نماز اولی است و واجب است که این نماز را مقدم دارد و جایز نیست که در حال اختیار این نماز را بگذارد یا راه رود و کند و در حال اضطرار جایز است مثل باقی نمازهای واجب در نماز اموات است و این نماز واجب است بر همه مسلمانی که علم بقنوت مخصوص بهم باشد و اگر بعضی از ایشان بجا آورده دیگران ساقط میشود و واجب است که نماز کنند بر هر که شیعه اند یا غیری باشد یا یاف باشد و احوط آنست که اگر طفل غشی حال باشد از ایشان بر نماز کنند و نیت قربت کنند و کمتر از شش ساله را احوط آنست که نماز نکنند و جایز نیست نماز کردن بر کفار و خواج

خواج و نوا صید غلظه و مرتبه و محبت و بر غیر ایشان از نماز الهان خلافت است احوط آنست که نمازی کند باین عنوان که اگر مطلوب شرع باشد و غیره و اگر عیبت باشد و چهار تکبیر بگوید و در تکبیر چهارم اورا لعنت و نفرین کند چنانکه خواهد آمد و سیزده او را ترین مردمان بنماز میت و ارث اوست بنا بر مذاهب مشهور میان علما و بعضی گفته اند که بی رخصت ایشان نماز جماعت نمیتوان کرد اما بانفراذ میتوان کرد و احوط آنست که مطلقا بی رخصت ایشان نماز نکنند مگر آنکه ایشان غایب باشند یا طفل باشد یا خرد نگند و منع مردم کنند که در این صورت بی رخصت ایشان نمازی باید کرد و اگر پدر و پسر باشد پدر اولی است و همچنین جد اولی است از پدر و بنابر مذاهب مشهور و مشهور اولی است بر زن از همه خویش زن حتی از فرزند و اگر مردن مردان و زنان باشند مردان اولی اند از زنان و وارث اگر خود قاطبیت امانت داشته باشد خود امانت میکند و الا شخصی که قاطبیت داشته باشد رخصت میدهد تا او نماز کند و جایز است که زن پیش نمازی زنان بکند و میباید که در میان ایشان بایستد و مگر و هست که پیش بایستد و همچنین اگر جماعت بر منکحان باشند یکی از ایشان امانت ایشان میکند و در میان ایشان می ایستد و پیش رود و غیر زن و برهنه سنت است که پیش بایستد اگر چه ماسوم یکی باشد بخلاف غیر نماز میت که اگر کسی ماسوم باشد دست راست می ایستد و اگر زن با مردان جمع میشوند زن در عقب مردان می ایستد و عقب ماسوم نیز احتیاطا و اگر حایض بوده باشد او در صف جدای می ایستد و در صف زنان نیز نایستد و اگر ورنه چند کس باشند که همه بشرط امانت باشند جمعی گفته اند که اعلم را مقدم دارند و جمعی گفته اند که هر که قاری تر است مقدم می دارند و اگر درین دو صورت هر دو مساوی باشند مشهور آنست که بزرگتر را مقدم می دارند و اگر هر دو در سن مساوی باشند مشهور آنست که هر که خوش رو تر باشد مقدم می دارند و بعضی گفته اند که هر که خوش نام تر باشد و الله تعالی اعلم و اگر کاشف حاضر باشد مشهور آنست



که اگر تزلزل اطاعت بانه است که ولی او را مقدم دارد و اگر امام اصل حاضر باشد او  
اولی است از همه کس و آنرا کیفیت این نماز است که نیت کند و پنج تکبیر بگوید  
و در وجوب دعایمان تکبیرات خلافت احوط است که دعای منقول را بخواند  
و مشهور است که چون تکبیر اول بگوید شهادتین را بخواند و در تکبیر دوم بصلوات  
بر محمد و آل محمد و انبیاء بفرستد و دعا از جهت این است که بکند و چون تکبیر سیم بگوید  
استغفار از جهت مؤمنین و مؤمنات بکند و چون تکبیر چهارم بگوید دعا از جهت  
میت بکند و چون تکبیر پنجم بگوید فارغ شود و بعد از آن استغفار از جهت خود بکند  
و در روایتی صحیح دیگر قریب باین واقع شده است که در تکبیر اول حمد و تحمید الهی  
بکند و در تکبیر دوم دعا از برای نبی آل بکند و در تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات  
بکند و در تکبیر چهارم دعا از برای میت بکند و چون تکبیر پنجم بگوید فارغ شود و اگر  
جمع میان این هر دو روایت کند بهتر است بآنکه چون نیت کند و تکبیر بگوید و  
بگوید که اشهد ان لا اله الا الله و احد لا شریک له که الحمد والعزة والکبر والجلل  
الها و احد اصدق افراد احیاء فیها و احکام یخضع فی عزه جلالة و کبريائه  
صاحبه و لا ولد او شبهه ان محمد عبده و رسوله از سلسله بالهدی  
و دین الحق لیطهر علی الدین کلمه و لو کره المشرکون پس تکبیر دوم بگوید و بخواند  
که اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و از هم محمد و آل محمد کافضل  
ما صلیت و بارکت و ترحم علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و صل  
علی جمیع الانبیاء و المرسلین پس تکبیر بگوید و بگوید که اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات  
و المسلمین و المسلمات الاحیاء و اموات تابعیننا و تبعینهم فی الخیرات  
انک تحب الدعوات انک علی کل شیء قدیر پس تکبیر بگوید و بگوید که اللهم  
ان هذا المستحی قد امننا عبدک بن عبدک بن امتک تر لیک و انت  
خیر منزل به و قد مضت روحک الیک و قد احتاج الی رحمتک و  
انت غنی عن عذابیة اللهم و لا تعلم من ظاهره الاخیر و انت اعلم

بستر

بسیرتیة الله ان کان تحت افریض فی اجسانه و تقبل منه و ان کالی مسیئا  
تجنا و عن ایسانه و اغفر له ذنبه و استغفر له فی تجوهر و اجعله من رفقائه  
محمد صلی الله علیه و آله و بعضی گفته اند که هر را چه کند در هر تکبیری و بهترین روايات  
جمع این است که چون تکبیر اول بگوید بگوید که اشهد ان لا اله الا الله و احد لا شریک له  
له اللهم صل علی محمد ان هذا المستحی قد امننا عبدک بن عبدک و قد مضت  
روحک الیک و قد احتاج الی رحمتک و انت غنی عن عذابیة اللهم و لا تعلم  
من ظاهره الاخیر و انت اعلم بسیرتیة الله ان کان تحت افریض اجسانه  
و ان کان مسیئا تجنا و عن ایسانه و تکبیر دوم و سیم و چهارم را نیز که بگوید همین  
دعا را بخواند و عمل باین بد نیست و بهتر است که با هر دعائی از دعای سابق این دعا را  
ضم کند تا عمل به کرده باشد و اگر مخالف حق باشد در تکبیر چهارم بلکه در هر تکبیری اندک بخواند  
که اللهم الملائکة جوفه نازا و قیوة نازا و سلط علیه الحیات و العقارب و اگر  
مستضعف باشد و آن کسی است که مخالف حق باشد و عناد بالشیعان داشته باشد  
یا کسی که اعتقاد بایل بیت داشته باشد و یا دشمنان این نبی باشد بگوید که اللهم  
اغفر للذین تابوا و اتبعوا استبک و قهرهم عذاب الحییم و اگر در میان بلاد  
مخالفین باشد و معلوم نباشد که شیعه است یا مخالف حق این دعا بخواند که اللهم  
ان کان یحب الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه و احشره مع  
من کان یتوکلا و اگر طفل باشد بگوید که اللهم اجعله لا بولیة و لنا سلفا  
و قمرنا و احبنا و چون از نماز فارغ شود نیت کند که بجای خود بایستد تا جنازه را  
بردارد و واجب است که نیت کند و بهتر است که چنین نیت کند که نماز برین  
میت حاضر میکنم از برای آنکه واجبست قربت الی الله و واجبست که رو قبلی بایستد  
و سر جنازه بجا بیاورد است او باشد اگر امام باشد و در مایوم در کار نیست و احوط در  
منفرد است که بر جنازه بایستد و از جنازه بیرون نرود و واجبست که میت  
بر پشت خوابیده باشد مگر در حال تغیر مثل آنکه شخصی را از حلق کشید باشند



و کیفیت آن خواهد آمد از آنکه الله تعالی و طهارت از حدت شرط نیست پس جنب  
و حیاض و بی وضو این نماز را می توانند کرد و احوط آنست که جمیع شروط نماز بر وی  
را غیر طهارت و برین نماز رعایت کنند و اگر طهارت را نیز رعایت کنند بهتر است و اگر در  
صد میسر نباشد تیمم کند و میباید که از جنابه بسیار دور نشود مگر آنکه نماز جماعت باشد  
و صفوف بسیار باشد و نماز بر میت نمیتوان کرد تا غسل او و کفن او نکنند اگر ممکن  
باشد و اگر کفن نداشته باشد او را بقبور کند و عورتش را بپوشاند و بعد از آن  
بروی نماز گذارد و اگر بیرون قبر نیز عورتش را بپوشاند و نماز کند جایز است  
و سنتست که امام بر ابرویان مرد بایستد و سینه زن بنابرند پس منتهی و اگر مرد  
وزن جمع شوند و خواهند که یک نماز بر هر دو کنند چنان کنند که سینه زن بر ابرویان  
مرد باشد و مرد بجانب امام باشد و زن بجانب قبله و امام چنان بایستد که محاذی  
سیان مرد و سینه زن باشد و اگر طفلی جمع شود با اینان بخیر اند که پیش از آنکه بکشد از او  
پایس زن بکشد از دستت که کفش را بکنند اگر موزه در پاداشته باشند در  
کار نیست کنند و اگر با برهنه باشد بهتر است و سنتست که بوالرطه نیز تکبیری  
دستها بالا برد و سنت است که نماز جنابه را در جائی چیده کنند که مقرر است بوالرطه  
نماز تا آنکه مردمان که بشنوند که شخصی فوت شده است دانند که گجراوندش بد که  
بوالرطه کفرت نماز گذاردند کان حق سبحانه و تعالی میت را بپام زد چنانکه در حدیث  
صحیح واقع شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه شخصی بمیرد و بمحل  
مؤمن در جنابه او حاضر شوند و بگویند که اللهم انا لا نعلم منه الا حیا و انا نت  
اعلم به حیا یعنی خداوند میداند که ما نمیدانیم از او مگر خوبی و تودا ناسری با و ادا  
حق بگشاید و نعم میفرماید که من قبول کردم گواهی شمارا در حق او و آمرزیدم او را از  
چیزی چنانکه من میدانم و شما نمیدانید و نماز جنابه را در مسجد میتوان کرد و شهادت  
آنست که اگر در مسجد ننگند بهتر است و احوط آنست که بر یک جنابه دو مرتبه نماز  
نکنند و کسی که در آشنای نماز برسد نیت میکند بقبضه جوب و داخل میشود و تکبیرات

و دعای خود را بخواند و چون امام فارغ شود بقیه را اگر ممکن باشد با دعای مختصر تمام کند و اگر  
جنابه را برادرند اگر بر ابر او برادرند بقیه را بی در پی بگویند و اگر میتی را نماز نکرده  
باشد بر قبر او نماز کنند هر چند مدت مدید نشود و اگر نماز بر جنابه کنند و جنابه دیگر  
حاضر نشود بهتر آنست که آن نماز را تمام کنند و بعد از آن برین جنابه نماز کنند و بهتر آنست  
نماز جنابه میتوان کرد مگر آنکه وقت حاضر نشود که حاضر اولی است و بهتر آنست  
که با وسعت وقت اول حاضر را مقدم دارد مگر آنکه خوف فوت نماز جنابه باشد یا خوف  
ضایع شدن میت **بحث نهم** در نماز نذر و عهد و عین است و آن واجبست هرگاه  
شرایط نذر متحقق شده باشد یا نکه بالغ باشد و عاقل باشد و مسلمان باشد و اگر زن نذر  
کند یا رخصت شوهر بکند و اگر بنده نذر کند یا رخصت مولی نذر کند و بهتر آنست که فرزند  
بی رخصت پدر نذر نکند و اگر بکند ظاهر منعقد میشود و میباید که از روی قصد بکند  
پس اگر مستی باشد یا زور او را برین دارند که نذر کند یا غضبناک شود چنانکه او را  
قصدی نماند منعقد نمیشود و آن چندی صورت دارد یکی آنکه بگوید اگر حق سبحانه و تعالی  
بمن مال عطا کند یا بیمار مرا شفا دهد بشکر از این الله علی ان اصلي رکعتین یا بگوید  
که اگر من فلان طاعت را بکنم یا فلان معصیت را امروز نکنم بشکر از این الله علی  
ان اصلي رکعتین یا بگوید که اگر من درین شب نماز شب نکنم یا فلان معصیت  
بکنم بکفار از این الله علی ان اصلي رکعتین درین صورتها منعقد میشود بی  
دغدغه و واجبست بر او در رکعت نماز مثل صبح و احوط آنست که ایستاده بجای  
او در دو سوره بخواند و بر غیر قبل نکند و در حال اختیار سوره و پیاده نکند  
و اگر عکس اینها کند نذرش منعقد نمیشود مثل آنکه بگوید که اگر ترک نماز بکنم  
یا شرب بخورم بشکر از این الله علی ان اصلي رکعتین و این نذر معصیت است  
و اگر شرط بسیار زد یا نکه بگوید الله علی ان اصلي رکعتین خلافت در منعقد  
شدن آن ظاهر است که منعقد نمیشود و قسم مثل نذر است در شرط نذر نکرده  
در اینجا اذن پدر در کار است و صیغه مثل آنست که والله یا الله یا الله یا الله و غیر اینها



از صیغهای قسم که من دور گفت نماز بکنم و عهد است که بگوید که عاهدت الله  
 ان اصلي رکعتین یعنی با خدا عهد کردم که دور گفت نماز بکنم واجب میشود  
 نذر و در عهد نیز اذن پدر در کار است بنا بر مشهور و احوط و اگر نذر را عقیده  
 بوقتی ساخته باشد که درین روز بکنم اگر ننگد کفاره میباید داد و همچنین عهد  
 و عین را اگر مخالفت کند کفاره واجبست و اگر وقتی مقرر ساخته باشد بعد عمر  
 وقت اوست و احوط آنست که خورا و را بجای آورد و کفاره مخالفت قسم و عهد بنده  
 از آنکه دینست یا ده مسکین طعام دادن هر مسکینی را دهی یا ده مسکین را یوشن نیاید  
 هر مسکینی را دو جامه اگر چه پیراهن و زبر جامه باشد اگر عاجز بنمود سه روز و روزه  
 کثیر دو کفاره نذر خلافتست بعضی گفته اند که عین کفاره قسم است و بعضی گفته اند  
 که بنده آزاد کردنست یا دو ماه روزه گرفتن یا شصت مسکین طعام دادن و مکان  
 این آنست که بخیر است اگر چه تانی بهتر است خصوصاً هرگاه نذر صوم بوده باشد  
 و مخالفت کند و الله يعلم تفصیل اینها انشاء الله در کتاب نذر و انقضای عهد  
**بحث هفتم** در نماز سفر است بدانکه نماز چهار رکعتی را دور گفت میباید  
 کرد در سفر هرگاه شش شرط موجود باشد اول مسافت است و آن هشت فرسخ است  
 و فرسخ سه میل است و میلی چهار هزار ذرع شرعی است و ذرعی بیست و چهار انگشت  
 است و آنکشتی عرض هفت جبر است و عرض جو هفت مویست از موی یال یا بوی  
 بنا بر آنچه مشهور است میان مردم و بعضی گفته اند که میل آنقدر است که در آن  
 چشم کار کند و سواره را از پیاده فرق کند در زمین هموار پس اگر سوار بر میان  
 مردم آن باشد که آن راه هشت فرسخ است یا دو عادل که او ای دهند یا خود راه  
 را که کرده باشد و بنود و نشانی از آن کرده بوده باشد و بکنه که باسن چهل و هشت  
 هزار گز تخمیناً یا بیست و چهار میل بوده باشد که در هر میلی رعایت کرده باشد  
 که چشم جعفر ارمی بیند و فرق میکند میان سواره و پیاده در بنصور و راه نماز  
 را قصر میکند و اگر شخص باشد که مسافت نرسیده است قصر میکند و اگر بعضی گویند

که هشت

که هشت فرسخ است و بعضی گویند که کمتر است مشهور میان علما آنست که تمام میکند  
 و اگر احتیاطاً قصر نیز بکند بهتر است و اگر قصد چهار فرسخ داشته باشد و خرابی که همان  
 روز برگردد قصر میکند و اگر آمده نداشت باشد که همان روز برگردد مشهور است  
 که تمام میکند و ظاهر آنست میان قصر تمام و اگر چه تمام کردن احوطست و هرگاه مقصد او  
 دور راه داشته یکی از آن مسافت باشد و دیگری نباشد و از راه دور تر برود و بواسطه آنکه  
 نماز را قصر کند و روزه را افطار صحیح است اگر چه بهتر آنست که از راه کوتاه تر برود و نماز  
 را تمام کند **طریق دوم** قصد مسافت است پس اگر کسی بطلب غلام که بخت یا حیوان بسته  
 برود که هر جا که باورسد او را بگیرد و سفرش دور کند اگر چه چند برابر مسافت برود قصر  
 نمیکند و وقت برگشتن اگر مسافت بوده باشد تا منزل قصر میکند مگر آنکه این معنی در  
 سفر هم رسیده که همان قصر میکند تا تخمیناً اگر اول قصد کمتر از مسافت کند و بعد از آن  
 نیز قصد کمتر کند تا بسیاری از راه برود قصر نمیکند و وقت رجوع قصر میکند اگر مسافت  
 باشد و اگر از شهر بیرون شود محل توقف کند و انتظار رخها کند پس اگر هشت  
 فرسخ رفته باشد نماز را قصر میکند تا یک ماه و بعد از آن تمام میکند مگر آنکه درین میان قصد  
 اقامت ده روز کند که تمام میکند و اگر بجهت ترخص نرسیده باشد نماز را تمام میکند و اگر از حد  
 ترخص تجاوز کرده باشد و مسافت نرسیده باشد پس اگر چه هم داشت باشد که البته فقط  
 خواهند آمد یا عدم داشت باشد که اگر فقط نیایند او برود نماز را قصر میکند و اگر مترود  
 باشد و نماند آن رفتن و نماندن آنست که نیایند او نرود نماز را تمام میکند **طریق سوم** است  
 که قطع سفر نکند با نکره در ایام سفر قصد کند که در طایفی هشت فرسخ ده روز در یک  
 موضع توقف خواهد کرد یا قصد را می کند که درین میان او را منزل نبوده باشد که در  
 آن منزل شش ماه و وطن کرده باشد در بنصور در راه و در منزل هر دو نمائی را  
 تمام میکند و اگر از محلی که روانه میشود تا آن محلی که قصد اقامت ده روز در آنجا  
 دارد یا تا وطن که شش ماه در آنجا بوده باشد مسافت بوده باشد در راه قصر میکند  
 و در آنجا تمام میکند و وطنی که در آنجا شش ماه بوده است مشهور است



که شرط نیست که بی در پی در آنجا بوده باشد و لازم نیست که در منزل خود بوده باشد بلکه  
می باید که در حوالی آن اقامت کرده باشد که در حد ترخص ملک بیرون نبوده باشد و ملک اگر  
چه درختی باشد که نیست و احوط آنست که اگر در ملک خود اقامت نکرده باشد جمع میان  
قصر و اتمام کند بلکه احوط آنست که اگر شخصی ملکی در شهری داشته باشد هر چند در آنجا  
اقامت نکرده باشد یا قصد اقامت ده روز بکند و نماز را تمام کند یا جمع کند میان قصر و  
اتمام احتیاطا و اگر شخصی در شهری متولد شده باشد و همیشه در آن شهر بوده باشد  
ظاهر اوطان او باشد و همچنین اگر شهری را وطن خود خطه در هر چند آنجا متولد  
نشده باشد و نشن ماه در آنجا بوده باشد اگر از آنجا با سفر شود چون با آنجا رسد تمام  
میکنند اگر چه قصد اقامت ده روز نکنند و احوط در این صورت نیز قصد اقامتست  
یا جمع بین قصر و اتمام **مخطوطه** آنست که سفرش میاج باشد پس اگر سفر واجب  
باشد یا قصر میگذرد البته و همچنین اگر سفر جایز باشد مثل سفر تجارت و غیر  
آنست که در ماه رمضان سفر جایز نکرده تا سبب ده روز از ماه نگیرد و اگر سفر  
معصیت باشد نماز را تمام میکند مثل سفری که بواسطه ضرر بر مسلمانان روند مثل زوری  
و غارت کردن و کشتن مسلمانان یا فرس بایستن رسانیدن یا غلامی کار مولی  
که بخیته باشد یا زنی که بی رخصت شود بر زیارات یا حج سستی رود یا لشکری را مرده  
و اما اگر سفر میاج باشد و در آنشای سفر نامشروعی چند کند نماز را قصر میکند و احوط آنست  
که سفری نکند که سبب نامشروعی باشد مثل سفری که مستلزم ترک طلب علم واجب باشد  
آنکه در سفر ممکن نباشد و باید بطلب آن رفتن که در آن که در انصورت با امکان  
واجبت و احوط آنست که هرگاه شخصی تابع سلطان جور باشد و او سفرش  
معصیت باشد و تابع در آن معصیت شر یک نباشد چنین سفری نکند و اگر دست  
بهم و هر جمع کند میان قصر و اتمام و اگر در آنشای راه از آن قصد برگردد و سفر خود را میاج  
سازد نماز را قصر میکند ولیکن مشهور آنست که ملاحظه کند که از آنجا تا مقصدش  
اگر مسافت بوده باشد قصر کند و الا در وقت برگشتن قصر میکند اگر مسافت نبوده باشد  
و بهتر آنست

و بهتر آنست که از آنجا تا حد ترخص آنجا رود و در نماز را قصر نکند و اگر در آنشای سفر  
میاج قصد سفر معصیت کند سفر معصیت میشود و تمام میکند تا اذن آن قصد برگردد  
و اگر لشکری بواسطه قوت خود و عیاش بوده باشد یا بواسطه تجارت بوده باشد نماز را  
قصر میکند **مخطوطه** آنست که کثیر السفر نبوده باشد مثل صحرا نشین که همیشه  
روز در جایی اند و حکاری و کشتی بان و قاصد و پیل در پس اگر این جماعت و جمعی  
که یکجا اقامت نبوده باشند سفر میکنند که در هیچ یک از آن ده روز در خانه خود  
نمانده و ده روز در خانه خود بقصد اقامت نمانند نیز اگر سفر اند و نماز را تمام میکنند  
و روز را میگذرانند این جماعت پیش از سفر هرگاه ایشان را حکاری و ملا و غیره که کثیر السفر  
آنست که تمام میکنند و قصر نیز احتیاطا بکنند و روز را بگیرند و احتیاطا قضا میکنند و  
و اگر این جماعت در شهر خود ده روز بمانند یا در غیر شهر خود بنیت اقامت ده روز بمانند  
یا بی نیت یکماه بمانند و بعضی گفته اند که حمل روز بمانند از کثرت سفر در بی اینده  
بعد اگر سفری کنند نماز را قصر میکنند تا سه فردیکر بکنند که در میان آن اقامت نکنند  
با قیامت مذکوره یا این اسامی بر پیشان صادق آید بنا بر نه بعضی بعد از آن دیگر  
تمام میکنند تا دیگر اقامت ده روز کنند بنحویس بقا و اگر درین صورت تمام کنند میان  
قصر و اتمام بهتر آنست و اگر این جماعت پنج روز اقامت کنند احوط آنست که نماز ظهر و عصر را  
بعد از تمام قهری بان ضم کند و در روایتی صحیح واقع شده است که هرگاه مسافر بجز قصر کند  
نماز را قصر میکند و جمع گفته اند که چه اینست آنست که آنکه در منزل را یکی کنند  
احوط آنست که درین صورت با تمام قهری هم کند **مخطوطه** آنست که آنقدر حرکت کند  
که پنهان شود دیوارهای شهری که از آن بیرون میرود اگر شهر کوچک باشد و پنهان شود  
دیوار محله او اگر شهر بزرگ باشد یا مخفی شود اذن آن شهر یا محله بنا بر نه بهتر آنست  
پنهان شدن دیوار باشد که خوب تمیز آن نشود آنکه سیاهی آن بر طرف  
شود و همچنین اذن میشود وسط اعتبار دارد نه بسیار ببلند و در هوای معتدل اعتبار  
دارد نه وقتی که باد از آنجا بآید و بی مانع اعتبار دارد نه آنکه محلات دیگر یا



باروی شهر جلیل باشد و دیوارها اعتبار دارند مثل بار و خنار و کنبه های عالی و اگر آنقدر  
برود که به پنهان شود بهتر است و در برکت تن نیز قمر میکند نماز را تا آنقدر که آواز  
اذان را تواند شنید و اگر کسی در اثنای سفر قصد کند اقامت ده روز را در محلی  
تا در آنجا است نماز را تمام میکند و احوط آنست که درین اثنا نرود بجهت ترخص آنجا  
و همچنین در وقت قصد اقامت کردن قصدند آنست که بجهت ترخص آنجا نرود و مگر  
جائگی که بعد از داخل آنجا باشد مثل باغات و مقبره های آن شهر و هرگاه پیش از دخول  
شهری قصد بودن ده روز در آن شهر داشت باشد مشهور است که حکم شهر خود است  
بهم میرساند پس چون بجهت ترخص آن میرسد نماز را تمام میکند و همچنین وقت بیرون  
رفتن تا از حد ترخص بیرون نرود نماز را تمام میکند و احوط آنست که تا داخل شهر  
نشود تمام نکند و تا از حد ترخص بیرون نرود قصر نکند و اگر کمتر از ده روز قصد  
اقامت کند یا قصدند آنست که بماند و بگوید میروم یا فردا طول کشد تا یکماه نماز را  
قصر میکند و بعد از آن تمام میکند اگر چه یک نماز در آنجا بوده باشد و اگر نیت اقامت  
ده روز در جایی بکند و بعد از آن را پیش از ماندن برکرد پس اگر نماز تمام کرده  
است بعد از قصد تا آنجا است نماز را تمام میکند اگر چه یک نماز باشد و الا رجوع بقصر  
میکند مگر آنکه بی قصد یکماه بماند که بعد از آن تمام میکند و هرگاه شرائط قمر محقق  
نشود واجبست قصر نماز هر روز مگر در چند صورت یکی آنکه بقصد چهار فرسخ برود  
و اراده رجوع در آن روزند آنست که درین صورت ظاهر آنست میان قصر و  
اتمام اگر چه تمام احوط است دوم هرگاه مسافر یکی از این چهار موضع رسد که این  
شهر محکم است و شهر مدینه و مسجد جامع مدینه و حایر حضرت امام حسین علیهما السلام و احوط آن  
است که در شهر موقوف و مکرر بتمام احتیاط کند بلکه احوط آنست که درین مواضع  
قصد اقامت ده روز کند و نماز را تمام کند و اگر قصدند آنست که بماند بهتر است  
که تمام کند و احوط آنست که قصر کند با تمام و مشهور است که این حکم مختص  
نماز است و در روزی که بکشد و قضا کند احوطست و بعضی گفته اند که این

اندر معصومین و غیر این حکم دارد و دلیلش ظاهر نیست اگر کسی احتیاط کند به نیت  
و اگر مسافر نماز را تمام کند نمازش باطلست و واجبست اعاده آن در وقت و  
قضای آن در خارج و قصد اگر چه احوط است و باطلست و تمام کند نمازش صحیح است و اگر  
مسافر را در آنجا فراموش کند و تمام کند پس اگر وقت باشد اعاده میکند و اگر وقت بیرون  
رفته باشد قصر میکند و اگر وقت نماز داخل شود در شهر احوط آنست که نماز نکند  
و بسفر رود و همچنین اگر در سفر باشد و داخل شود در شهر احوط آنست که نماز را  
در سفر بکشد قصر او داخل شود و اگر نکند احوط در هر دو صورت آنست که نماز را قصر  
و تمام بکند و اگر چه ظاهر دارد هر دو صورت بخیر است میان قصر و تمام و سببست  
که مسافر در عقب هر نمازی که قصر میکند سی مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا  
اله الا الله و الله اکبر و درین باب چند مسئله است **اول** هرگاه مسافر قصد  
اقامت ده روز کند در شهری پس اگر درین اثنا بجهت ترخص آن شهر برود و بگوید  
در خاطر داشت که بعد از برگشتن ده روز دیگر خواهد ماند مشهور است  
که تمام میکند در رفتن و برگشتن و در شهر و اگر چه احوط آنست که چون از  
حد ترخص بیرون رود بجهت ترخص داخل شدن جمع کند میان تمام و قصر چنانچه  
و اگر در خاطر داشت که بماند سفر را بعد از آن و نیت اقامت ده روزند آنست که بماند  
جمع کند آنکه قصر میکند و جمع گفته اند که تمام میکند و احوط جمع است میان قصر و تمام  
و اگر بر گردد و متردد باشد میان ماندن ده روز یا کمتر درین صورت نیز خلافت  
و احوط درین صورت جمع است میان تمام و قصر احتیاطا **دوم** هرگاه شخصی داخل  
نمازی شود بنیت قصر و در اثنای نماز بخاطر نشسته عزم ماندن ده روز نماز را تمام  
میکند و همچنین اگر قصد اقامت کرده باشد و در اثنای نماز از آن قصد برگردن نماز را  
قصر میکند **سوم** هرگاه مسافر بجهت ترخص رسد و نماز را قصر کند و بعد از آن از آن  
سفر برگردد اعاده نمیکند نمازی را که کرده است و احوط آنست که اگر تا چهار  
فرسخ رفته باشد از آن عزم برگردد و نمازی را که قصر کرده است اعاده کند  
**چهارم** اعتبار در قضا بجا حال فوات صلوة است نه بجا حال وجوب پس اگر



نمازی در سفر بر وی واجب شده باشد و چون بشهر رسید از وی فوت شود چهار رکعت  
باید کرد و بر عکس دو رکعت و احوط در قضا نیز است که جمع کند میان قصر و اتمام  
هرگاه وقت نافله پیشین داخل شده باشد و متوجه سفر نشود سست است که آن فطر را بجا  
آورد اگر چه در سفر باشد و بهتر است که پیش از رفتن بجا آورد و الله اعلم  
**نیم** در نماز خوشبخت و مطهره است بدانکه این نماز نیز مثل نماز سرفق است  
هر چند خوف در حفر باشد خواه جماعت کنند و خواه منفرد و احوط در صورت آخر است  
که نماز تمام نمی کنند بان و اگر این نماز را بجماعت گذارند بخیر است امام که نماز را مثل نماز  
بطن الحکل گذارند بانکه با یک طایفه نماز گذارد و طائفه دیگر است دشمن کنند  
و بعد از آن مرتبه دیگر همان نماز را اعاده کند با طایفه دیگر و بخوابد بعنوان  
نماز ذات الرقاب نماز میکند و پس از دشمن در غیر جهت قبله باشد و قوی داشته  
باشد که خوف آن باشد که مسلمانان همگی مشغول نماز شوند این پنجوم  
آورند پس درین صورت مسلمانان را دو فرقه میکنند و یک فرقه را در برابر دشمن  
باز می آورند و در نماز دو رکعت امام با طایفه اول یک رکعت نماز میکند و در رکعت  
دویم می ایستد و قرائت را طول میدهد و مومن قصد انفراد میکند و نماز خود را  
تمام میکنند و می روند در برابر دشمن و اینجا جماعت که در برابر دشمن بودند می آیند  
و اقتدا میکنند پس امام بر کوع میرود و سجود میکنند و نشهد را طول میدهد و بنا  
ایشان قصد انفراد کنند و یک رکعت دیگر را بکنند و بنشینند و نشهد بخوانند  
پس امام سلام دهد و این سلام در بند و اگر نماز سرفق است باشد امام بخیر است  
که با طایفه اول یک رکعت بکنند و در رکعت دویم صبر کند که مومن نماز را تمام  
کنند و بجای آن طایفه روند و چون اقتدا کنند بر کوع رود و سجود کند و چون  
نشهد خواند این نیز چهارمی کنند استحبابا و چون بر رکعت سیم بایستد  
ایشان نیز برخیزند و چون بر کوع رود این نیز قنوت بخوانند و ملحق شوند  
با امام در رکوع و چون نشهد خواند این نیز نشهد بخواند و اگر بخواند و  
امام سجعات نشهد را بخواند تا این بر خیزند و دیگر رکعت دیگر را بکنند  
و چون

و چون بخوانند امام باین سلام دهد و اگر خواهد با طایفه اول دو رکعت بکنند و  
باین سلام نشهد کند و نشهد را طول دهد و این بر خیزند و نماز را تمام کنند و  
بجای آنهار روند و چون آنها بپایانند امام برخیزد و این اقتدا کنند و یک رکعت با  
این بکنند و در نشهد دویم بنشینند و طول دهد تا این دو رکعت دیگر را بکنند  
و باین سلام دهد و احوط است که در حالت نماز سلام با خود داشته باشد  
و احوط است که سلام بخس نباشد و اگر سلام مانع واجبات نماز باشد بکنند مگر آنکه  
خوف دشمن باشد که آن واجب قطع میشود و اما **نماز مطهره** و آن وقتی است  
که کار تنگ شده باشد و مستحشیه بر یکدیگر زنند این نماز را بحسب امکان میکنند  
اگر وضو داشته باشند یا وضو تائید گرفتند یا و الله تیم میکنند اگر خاک یا زمین مقدس  
و الله تیم از مال رسب یا خد زین و غیر آن میکند و نماز را با یا میکند سوره و بیاده  
هر چه ممکن بوده باشد و اگر ممکن باشد سجده بر پیش زین میکنند و الله یا بشهر میکنند  
و اگر ممکن است حمد را و بقبله میکنند و اگر نه هر چه ممکن باشد و اگر نه تکبیر الا امام  
را و بقبله میکنند و اگر نه آن نیز س قطبست و اگر فرصت اینها نباشد نماز  
تسبیح میکنند و مشهور است که نیت نماز ظهر میکنند و تکبیر الا امام میکنند و بعد  
هر رکعت میگوید که سبحان الله الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و استغفار  
نیز بگوید بهتر است پس نشهد بخواند و سلام دهد و اگر نماز سرفق است باین سلام  
مرتبه تسبیحات اربع بخواند و ظاهر آنکه کار تنگ تر نشود بجای هر رکعتی یک الله اکبر  
کافی باشد و همچنین است حکم هرگاه خوف از دزد باشد یا درنده و احوط است که  
اگر خوف دزد و شیخ باشد یا نماز دو رکعتی چنینی نماز چهار رکعتی نیز هم گذارد  
مشکل نبوده باشد و اگر بیک فرقه باشد یا غرق شده باشد بعنوان که بکنند  
یا نماز میکنند و نماز را تمام میکنند مگر آنکه در سفر باشد یا خوف در هرگاه شخصه نماز  
نشروع کرده باشد و بعد از آن خوفی تمام رسد نماز را بعنوان نماز خوف تمام  
میکند و اگر بعنوان نماز خوف شروع کرده باشد و این شود نماز را تمام میکند



و احوط آنست که اگر پشت بقبله کرده باشد در اثنای نماز بعد از نماز اعادة آن درست  
رو بقبله بکند و اگر کسی بچنان دشمنی کند و نماز را بعنوان نماز خوف بکند و بعد از آن  
ظاهر شود که دشمن نیستند یا فرایشتن ممکن نبوده که بایستادن رسد نماز که کرده  
اند صحیح است و اعادة نمی باید کرد مگر در صورتی که تقصیر کرده باشد در ملاحظه کردن  
که درین صورت احوط اعادة است و هرگاه شخصی در کشتی باشد و ساحل نزدیک  
باشد و ممکن باشد که نماز را در ساحل کند احوط آنست که در ساحل بکند و اگر ممکن  
نباشد یا مشکل باشد در میان کشتی میباید پس اگر ممکن باشد که کشتی را باز دارند و  
لشکر هینه از نماز استاده نماز میکنند و بقبله و اگر این نیز مشکل باشد کشتی روان  
باشد استاده نماز میکنند و بقبله هم جنبه کشتی از قبله بگردانند و در بقبله  
کنند و اگر این نیز مشکل باشد هر چه ممکن باشد و بقبله نماز کنند اگر چه تکبیر اول را با  
دگر آن هم مشکل باشد یا خطیست و اگر استاده مشکل باشد نشستند و اگر آن هم مشکل  
باشد بر پشت نماز کنند و قمر نمیکند مگر در سفر یا خوف **بحث ۲۷** در نماز استسقا  
و این نماز سننست و وقتی که کم شود آب چشمها و نه هرگاه کم آید بارانها و کیفیت این  
نماز مثلی نماز عید است و لکن درین نماز در قنوت طلب رحمت و باران میکنند  
و هر دعای که هست نیکوست و لکن درین بهتر آنست که در قنوت و غیر آن دعای  
منقول را بخوانند مثل دعای صحیفه کامله دعای حضرت امیر المؤمنین علی که در صبح  
و غیر آن مذکور است و چون باران کم شود بهتر آنست که عقیب نماز را دعا کنند  
اگر تاخیر شود امام در روز جمعه ام کند مردمان را که سه روز و سه شب بکشد و شبیه  
دو و شبیه در روز دوشنبه بیرون روند و اگر چهار شبیه و پنج شبیه و جمعه نیز روز  
بکشد بد نیست و غیر این سه روز نیز نیکوست و در نیم بیرون روند  
بخصوص یا بر سینه یا از آرم تن و ذکر قلب و خشوع و در زیر آسمان این  
نماز را بکنند و بهتر آنست که در مساجد مظهر بکنند مگر در مکه معظمه و منتهی آنست  
که بیرون روند یا خود پیران را از مردوز و اطفال و حیوانات را و جدای اندازند

میان

میان اطفال و مادران تا باعث گریه ایشان نشود و اهل ذمه را بیرون نبرند و چون  
امام از نماز جماعت فارغ شود و درازد و نش بکشد و از جانب راست از بجانب  
چپ بکشد و بر عکس بعضی گفته اند که روی او را به پشت بپایین او را به بالا بکنند  
و این هم بد نیست و این فال خیر است که حقه بخانه و نعم گردانید خشک سالی را فراوانی پس امام  
رو بقبله کند و صد مرتبه الله اکبر یا دراز بکشد پس رو بجانب راست خود کند  
و صد مرتبه سبحان الله بگوید پس رو بجانب چپ کند و صد مرتبه لا اله الا الله پس رو بگردان  
کند و صد مرتبه الحمد لله بگوید پس سترها بردارند همه و دعا کنند پس خطبه بخوانند و  
مبالغه کنند در قطعات و اگر دو خطبه بخوانند مثل نماز عید بد نیست و برتر بن خطبه ها  
خطبه حضرت امیر المؤمنین است که درین لا یخف و یباح و نه ذیب مذکور است و اگر تاخیر شود  
اجابت دعا مگر بیرون روند باین کیفیت تا رحمت الهی ایشان را در یابد **بحث ۲۸**  
در نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و اخبار صحیح در فضیلت آن  
بسیار است از آنجمله در خبر است که در روز فتح خجرت جعفر از حبشه نزد رسول خدا  
آمد و چون خبر او را آوردند که آمده است حضرت فرمود که بنده ام بیکای این دو نعمت  
خوشحالی بیشتر کنم سبب آمدن جعفر یا سبب فتح خیبر اندازد مانی شد جعفر از حضرت  
رسول خدا هم بر جبهت و جعفر هم را در بر گرفته میان چشمها نشاند و بوسید پس حضرت فرمود  
که یا جعفر نمی خواهم که عطا کنم ترا نمیخواهم ای که احسان کند ترا نمیخواهم ای که شفقتی  
کنم ترا پس مردمان همه مشط بودند که حضرت طلایا نقره بچعق خواهد داد و جعفر  
گفت چرا نمیخواهم پس رسول الله حضرت فرمود که چهار رکعت نماز بکند اگر هر وقت  
این چهار رکعت نماز را بکند اری حق تعالی کنایان کند نشدات را بیامرزد اگر چنانچه  
و یک بیابان و کف دریا باشد اگر توانی هر روز بکند اگر نه هر روز یکبار  
بکند یا هر هفته یا هر ماه یا هر سال که عاقبت جفا از تو نعم کنایان بپایان آید  
جعفر گفت چگونه بکند از من این نماز را رسول الله حضرت فرمود که تکبیر اول را  
بگوید و رکعت بکند و بعد از آن پا نزده مرتبه در حالت استاده بگوید سبحان الله  
و الحمد لله لا اله الا الله و الله اکبر پس چنان بر کعبه روی دهد یا بکشد و چنان



هر از رکوع برداری ده بار بگو پس چون بسجده روی ده بار بگو پس چون سر  
سجده برداری ده بار بگو پس چون مرتبه دوم بسجده روی ده بار بگو پس چون  
سر از سجده برداری ده بار بگو پس مجموع آن در یک رکعت هفتاد و پنج تسبیح  
است که هر یک از آن چهار تسبیح است سیصد میشود و هر چهار رکعت هزار و  
دویست تسبیح میشود و هر تسبیح را ده حسنه میدهد که مجموع دوازده هزار حسنه  
باشد که هر حسنه از کوه احد بزرگتر باشد و این ثواب از برای شیعیان است و پس  
و بهتر است که بعد از حمد در رکعت اول از اول زلزله بخواند و در رکعت دوم اذا  
جاء و در رکعت سیم انا انزلناه و در رکعت چهارم و الحمد و یا قتل هو الله احد  
و در حدیث دیگر در رکعت اول از اول زلزله و در رکعت دوم و الحمد و یا قتل هو الله احد  
سیم اذا جاء و در رکعت چهارم قل هو الله احد و در حدیث دیگر در هر رکعتی محمد و  
توحید بخواند و هر خوب است و بعد از اقبل هو الله احد تنهائیه خوب است و راوی  
از امام جعفر صادق هم میرسد که یا این توانی که رسول خدا ص از برای جعفر فرمود  
ما را نیز هست حضرت فرمود که آری و الله و اگر فرست نباشد که یکبار بکند دو بار  
بکند و اگر حاجتی داشته باشد یا نه جایز است که اصل نماز را بکند و سیصد تسبیح را در راه  
بخواند و اگر خواهد نمازهای نافله یوم میرا باین عنوان بجای آورد و هر دو ثواب  
خواهد بود و نسبت که در سجده و نماز جعفر این تسبیح را بخواند بعد از ده  
تسبیح که یا من لیسن العین و الوفا یا من تعطف بالمحذ و تکریم به یا من لا یسبیح  
التسبیح الا له یا من احصى کل شئی جمله یا ذا النعمه و الطول یا ذا المن و الفضل  
یا ذا القدر و الکرم استلک عیاقدا العین من عینک و منتهی الحجة من کلمات  
یا ربنا یا ربنا الاعظم الاعلی و کلما تلت التائات ان تصلى علی محمد و آل  
محمد و ان تعقل فی کذا و کذا بجای که او کند احاجات خود را بطلبه **است این**  
نافله ماه مبارک رمضان است و باقی نوافل بعد از آنکه از حضرت امام جعفر صادق ص  
منقول است که اگر توانی چنان کن که در شبان روزی در ماه رمضان و غیر رمضان  
هزار رکعت نماز بکند از حضرت امیر المؤمنین ص در شبان روزی هزار رکعت

نماز

نماز میکند از دو شهر در روایات آنست که گشتت در ماه رمضان هزار رکعت نماز  
زیاده بر نوافل شبان روزی یا نیک در بیست شب هر شب بیست رکعت نماز بکند از ده  
بهشت رکعت بعد از آنست و دوازده رکعت بعد از خفتن و عکس این نیز دارد و گشت  
و در ده شب آخر هر شب سی رکعت نماز بکند از دهشت بعد از انشام و بیست و دو بعد از  
خفتن و در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم هر شب صد رکعت زیاده کند  
مجموع هزار رکعت میشود و اگر خواند در این شب اکتفا میکند به صد رکعت و  
بهشتا در رکعت دیگر را باین عنوان میکند که در چهار جمع هر جمعه ده رکعت میکند از  
بنماز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ص که آن چهار رکعت است و نماز جعفر طیار که آن  
نیز چهار رکعت است و نماز حضرت فاطمه زهرا اصلوات الله علیها که آن دو رکعت است  
و در جمعه آخر نیست رکعت نماز حضرت علی بن ابی طالب ص میکند و در شب شنبه این جمعه  
بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا ص میکند و نماز حضرت امیر المؤمنین ص چهار رکعت  
است هر رکعتی الحمد یکبار و پنججاه مرتبه قل هو الله احد و نماز حضرت فاطمه ص دو رکعت  
رکعت اول الحمد و صد مرتبه انا انزلناه در رکعت دوم الحمد و صد مرتبه قل هو الله احد  
و چون در بعضی از روایات نقل این نماز واقع شده است بهتر آنست که این نماز را با باین عنوان  
واقع سازد که اگر مخصوص ماه رمضان مطلوب است و الا چون نافله فی نفسه مطلوب است و  
است و اگر کسی هر شب هزار رکعت بکند بهتر است از آن جهت میکند و الله اعلم  
و گشتت نماز شب عید فطر و آن دو رکعت است رکعت اول الحمد و هزار نوبت قل هو  
الله احد و رکعت دوم الحمد و یک نوبت قل هو الله احد بخواند و گشتت که نماز عید  
خدیجه و آن دو رکعت است پیش از زوال به نیم ساعت در هر رکعتی الحمد یکبار و ده  
نوبت قل هو الله احد و ده نوبت آیه الکرسی تا به نیمها خال و ده نوبت انا انزلناه  
و همچنین است نماز مبارکه که بیست و چهارم ذی الحجه است بنا بر مشهور و بعضی  
گفته اند که بیست و پنجم است و در حدیثی است که این نماز نزد حق سبحانه و تعالی  
برابر است با صد هزار حج و صد هزار عمره و بعد از آن دعای منقول را بخواند و



تعظیم و تکریم این روزها ممکن بکنند که اعظم عید است و دیگر نماز حاجت است  
و آن بسیار است از آنجمله از حضرت امام جعفر صادق ص منقول است که هرگاه  
ترا حاجتی بر سر کنی در حق بجا نه و تمام بوده باشد سه روز و سه روز بکمر روز چهارشنبه  
و پنجشنبه و جمعه پس چون روز جمعه غسل کن و جامه تازه بپوش و به پشت  
پام بلند تر خادرات برو و دو رکعت نماز بکن از دستها بجانب آسمان بردار این  
و دعا بخوان که اللهم انی حلتک بسا حیاتک لم یغفر فی یوم حدیثک و صمدانیتک  
و الله لا فاء علی حاجتی غیرک و قد علمت یا رب انک کما اقله صرت  
بعمک علی اشدت فاقنی الیک و طریقی هم لذلک اوجای کذا  
حاجت خود را عرض کن و آنست که شرف عالم خیر معلوم و اسع غیر مستکلف فاستلک  
باسمک الذی وضعت علی الجبال فسفت و وضعت علی السماء فانشقت  
و علی النجوم فانتشرت و علی الارض فسطحت و استلک بالحق الذی جعلته  
عند محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی  
و علی و محمد و علی و الحسن و الحسین ان تصلی علی محمد و اهل بکته و  
ان تقضی حاجتی و ان تفسر لی عسیرها و تکفینی مهمها فان  
فعلت فک الحمد و ان لم تفعل فک الحمد غیر جاربی فی حکمتک و لا  
مستهم فی قضائک و لا خایف فی عدلک پس طرف روز را بر زمین گذارد و بگوید  
اللهم ان یونس بن مرقی صدک و صحتک فی بطن الحوت و هو عبدک فاست  
سجبت له و انا عبدک ادعوك فاستجبت فی پی حضرت فرمود که بسیار است  
که مرا حاجتی هست این دعا را بخوانم چون بر میگردم حاجتم برآورده است **نماز**  
**دو رکعت** که در احادیث بسیار در کیفیت آن واقع شده است از آنجمله  
از حضرت امام جعفر صادق ص منقول است که هرگاه اراده کاری داشته باشی دو رکعت  
نماز بکن از آن بعد از آن حمد و ثنای الاهی بجا آوردی و دیگر صلوات بر محمد و آل او فرست  
و بگوید که اللهم ان کان هذا الامر خیرا لی فی دینی و دنیای فیستری فی وقتیه

لی ان

لی و ان کان خیرا فک فاعرفه حق راوی روایت میکنند که گفتیم چه سوره بخوانم  
حضرت فرمود که هر سوره که خواهی بخوانی یا اگر خواهی قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون  
بخوان و قل هو الله احد و انش بر ابر است بآنست قرآن و در روایتی دیگر واقع است  
که در سجده آخر نماز تسبیح صد و یکبار بگوید تحمیل الله بر حقیقه استخیر الله بر حقیقه حق  
سبحانه و تعالی آنچه خیر است پیش می آورد **دو رکعت** استخاره ذات الرکوع است و آن نیز  
از حضرت امام جعفر صادق ص منقول است که هرگاه اراده کاری داشته باشی شش باره  
کاغذ بردار و در سه کاغذ آن بنویس بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم  
ایفلان بن فلانة ایفعله و نام شخصی را در آن بنویسد و در سه کاغذ دیگر بنویسد بسم الله  
الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم ایفلان بن فلانة لا تفعل این مجموع را در زیر  
جامان بگذارد پس دو رکعت نماز بگذارد پس چون از نماز فارغ شود بگوید در دو صد مرتبه  
بگوید استخیر الله بر حقیقه خیرة فی عافیة پس در ست بنشیند و بگوید اللهم خیر لی فی  
جمع انوری فی شری منک و عافیة پس دست بر زمین بگذارد و آن رقعها را بر سر هم  
زند و یک یک بیرون آورد پس اگر سه افعیل بیرون آید بی در پی پس بکند آن کار را  
که اراده داری و اگر سه رقعہ بی در پی در آید لا تفعل پس آنرا بسوزد و اگر یکی افعیل  
و دیگری لا تفعل پس بیرون آورد تا پنج رقعہ بر چه بیشتر است عمل بان کن  
و ششم را بیرون بیاورد که احتیاج بان نداری **دو رکعت نماز** که از  
حضرت امام جعفر صادق ص منقول است که حضرت فرمود که هرگاه حاجت بجا ندهی نعمتی  
بتو کرامت کند و دو رکعت نماز بکن از در رکعت اول الحمد و قل هو الله احد بخوان  
و در رکعت دوم الحمد قل یا ایها الکافرون و در رکعت اول در رکوع و سجود بگوید  
الحمد لله شکرتک انک وحد اود در رکعت دوم در رکوع و سجود بگوید الحمد  
لله الذی استجاب دعای و اعطانی سئلتی **دو رکعت نماز** را خیر روز است  
راوی روایت میکنند که حضرت امام جعفر صادق ص عرض کردند که من چیزی دارم  
و بهم از دستم بیرون رفته است و به تنای عظیم مبتلا شده ام حضرت فرمود که ترا  
و گاهی هست گفتیم بلی دانستم و الحال تر که کرده ام حضرت فرمود که بدان خود را بخوان







باعدم شرائط و همچنین نماز واجب کفایه باشد مرتبه دیگر بحاجت اعاده آن  
سنت است و بعضی گفته اند که سنت جماعت در نماز غیر واجب آن ظاهر نیست  
و کمتر آنچه نماز جماعت بآن حاصل میشود و گویند که یکی امام باشد و دیگری مأموم  
مگر در جموع عیدین که کمتر آن پنج کس است و اگر مأموم امام پیش از رکوع در یابد آن  
رکعت را در یافته است و اگر در حال رکوع در یابد بهتر است که اگر رکعت افزایافته شود و رکعت را در می  
گذرد امام را در رکعتی دیگر در یابد و اگر رکعت افزایافته شود و رکعت را در می  
یابد اگر بعد از این نماز احتیاطا اعاده بکند بهتر است و میباید که میان امام و مأموم  
حایلی نباشد که مانع شده امام باشد در همه احوال نماز پس اگر دیواری باشد که در  
بعضی احوال امام را توان دید صحیح است و همچنین اگر حایل مأمومان باشند یا ستونها  
سجده باشد صحیح است و اگر امام در میان مقصوره باشد که طریقی امام را نبینند و کسی  
که امام را نبیند نماز او صحیح است و کسانی که امام را نبینند نماز ایشان صحیح نیست و اگر  
آنست که داخل مقصوره شود و امام هر چند طریقی کشا را نبیند که ایشان امام را نبیند  
مگر آنکه مأمومان نباشند که اگر حایل باشد مقصوره ندارد و نیز آنکه احوال امام را در  
رکوع و سجود دانند بتکبیرات مؤذنان و غیر آن و احوط آنست که ایشان نیز  
امام را نتوانند دید و میباید که امام بر بلندای نباشد و مأموم در پستی بقدری که عرفا  
کام نتوان برداشت و احوط آنست که یکدیگر نیز بلند نباشند و بهتر آنست که کسی  
باشد و مأموم جابر است که بر بلندای باشد و امام در پستی مگر آنکه بسیار عالی باشد  
مانند منار و مثل آن و بهتر آنست که مأموم نیز بر امام باشد و میباید که امام و مأموم  
از یکدیگر دور نباشند مگر آنکه فاصله مأمومان باشند و اگر اندکی فاصله باشد مقصوره دارد  
و همچنین بهتر آنست که مأمومان یکدیگر متصل باشند و اگر اندکی فاصله باشد مقصوره دارد  
و صفهائین نیز نزدیک هم باشند و احوط آنست که فاصله زیاد از خوابگاه اسب نباشد  
و بهتر آنست که فاصله صفهها مثل خوابگاه که سقفند و کمتر نباشد و بهتر آنست که جماعتی که  
نزدیکترند با امام پیشتر تکبیر اقام بگویند و بعد از آن دورتر و واجبست که مأموم  
تابع

تابع امام کند با آنکه پیشتر از امام تکبیر اقام نگویند و با او نیز نگویند بلکه در عقب او  
بگویند و در ایستادن پیشتر نبایستد و بهتر آنست که برابر نیز نبایستد اندکی پس تر باشد  
و بهتر آنست که با مأموم هر دو پس تر باشند از با مأموم و میباید که در رکوع  
و سجود پیشتر از امام بر رکوع و سجود نروند و اگر بعد از او نروند و غرض بطلان نماز میشود  
و مشهور آنست که اگر بعد از او نروند باید بایستند تا امام ملحق شود و نماز ایشان  
صحیح است و ثواب نماز ندارد و اگر سر او پیشتر از امام بر رکوع یا سجود در و نروند سر بر  
دارند و مرتبه دیگر با امام بروند و یا در رکوع و سجود در اینجا فرزندار و اگر سر بر ندارد  
جمع گفته اند که نماز او باطلست و احوط آنست که آن نماز را تمام کند و اعاده نکند و اگر  
با امام بر رکوع و سجود در و در حدیث واقع شده است که ثواب نماز جماعت ندارد و بهتر  
آنست که در عقب ایستادن این افعال را واقع سازد و احوط آنست که در ذکر نیز تابع  
امام باشد با آنکه جمع گفته در رکوع و سجود مثلا و بعد از آن ذکر بگویند و همچنین میباید  
که پیشتر از امام سر را در رکوع و سجود بردارند پس اگر پیشتر سر بردارند و غرض بطلان  
میشود و مشهور آنست که اعاده نمیکند و احوط آنست که بعد از تمام آن نماز را  
اعاده کنند و اگر بسیار سر بردار و باز بر رکوع رود و اگر نروند و غرض بطلان نماز میشود  
ناچار است مأموم از زینت اقتدا و امام را در کار نیست بهر سطحی نماز میکند اگر  
خواهد که ثواب نماز جماعت داشته باشد میباید که نیت امامت بکند و در جماعتی که جماعت  
واجب باشد مشهور آنست که نیت آن نیز واجبست میباید که مأموم قصد امامی معین  
کند بنام یا صفت یا اثر و وقتی که دانند که صلاحت امامت دارد و احوط آنست  
که مأموم در نماز چهار رکوع هر رکوع قرائت اطمینان کند اگر چه صدائی باشد بی تحریر و قرائت  
قراوت کند و کوشش بدید با امام و اگر صدای امام را نشنود دست است که قرائت  
کند اگر قرائت نیست باشد و در نماز اخفائیه احوط آنست که قرائت نکند بلکه  
تسبیح بگوید یا استعاذ اگر تسبیحات اربع بگوید بدست است که امام تسبیح بگوید  
سنتست که بحاجت او حاضر شوند از برای تقیید و بهتر آنست که در صف اول



ایشان بایستند و خود آهسته اذان و اقامت بگویند و نماز از برای خود کنند و  
قوات را آهسته بخوانند اگر چه نماز جمعه میباشد و اگر بیشتر از اوقات خارج شود  
تسبیح بگویند تا اذان شروع شود و اگر او بیشتر خارج شود بقیه قرات را در رکوع  
و سجود تمام کند و اگر بیشتر نماز خود را در خانه بگذارد و بایشان اعاده کند باین  
عنوان خواندن بیشتر است و جانب راست نماز ظهر بعد از نماز پنجگانه و غیر آن  
و بهتر است که نماز عصر را بطرف اقبال کند و نماز برای که بعنوان انفراد کرده  
باشند سنت است اعاده آن هرگاه جماعتی رسیده خواه هر دو کرده باشند نماز خود را  
با یکی کرده باشند و دیگری نگرده باشد پس آنکه نماز نگرده است نیت واجب  
نیکند و آنکه کرده است نیت سفت نیکند و اگر نیت واجب و نیت نیکند قصد  
له ارد و اگر نماز جماعت کرده باشند احوط آنست که اعاده آن ننگند جماعت  
و سنت است که اگر مأموم مرد باشد و یکس باشد در جانب راست امام بایستد و بهتر  
آنست که اندکی پشت تر از امام بایستد و اگر دو کس بایستند باشند در عقب  
بایستند و اگر زن باشد خواه یک زن و خواه بیشتر احوط آنست که در عقب  
بایستند و اگر مردان نیز باشند در عقب مردان بایستند و اگر زن پیش نمازی  
زنان کند بهتر آنست که همه در یک صف بایستند و اگر پیش نمازی ننگند بهتر است  
مگر در نماز میت و همچنین هرگاه هر چند پیش نمازی بر پیشگاه کند امام  
در صف ایشان می نشیند و اندکی را نوز ایشان میکند و همه از برای رکوع و  
سجود ایما بر میکنند و سنت است که در صف اول اهل فضل بوده باشند از  
علماء و صلحا و عقلا و هر که افضل باشد بهتر آنست که در دست راست بایستد  
و نوز یکتر با امام باشند و مگر و هست که اطفال را بلکه عیال را در اینجا جای دهند  
و مگر و هست که مأموم تنهها بایستد از صف مگر آنکه جانبان در صف بیشتر و بهتر  
آنست که از صف بیشتر شخصی به پیش آید یا آنکه روزه قبله بگرداند و باز او  
بایستد و ثواب این شخص از ثواب دیگران بیشتر است و سنت است  
که صفها

که صفها بیکدیگر متصل باشند و مردان هر صف در پیش مساوی ایستاده  
باشند و در میان فاصله ننگند از دو جای که مأموم قرات خواند و اگر پیش از  
امام خارج شود سنت است که تسبیح بگویند تا امام خارج شود و سنت است که چون  
مؤذن قرات الصلوة بگوید همه بر خیزند و احوط آنست که بعد از آن  
تسبیح سخن نگویند و نافله نیز ننگند و سنت است که امام شریعت و سلام را بلند  
بگویند و عقیب او بشنوند بلکه جمیع اذکار را بلند بگویند و مأموم همه اذکار را  
چنان بگویند که امام نشنود و اگر امام بمرد در آستان نماز یا پیش خود نشست  
که مأمومان شخصی زایشان را که صلاحیت نماز جماعت دارند بایستد پیش  
کند یا آنکه سخن بگویند و همه قصد اقبال او کنند بقید نماز و اگر بنا بر چنین  
شخصی همه قصد انفراد کنند و قرات را از اینجا که امام کند از پشت تمام کنند و اگر از  
سریعتر بهتر است و همچنین اگر امام را حدیثی بهم رسد شخصی را پیش کند  
تا ایشان نماز خود را تمام کنند و مگر و هست که درین صورت شخصی را  
پیش کند که در بر رسیده باشند و نماز نشد کم باشد بلکه بهتر آنست که کسی را مقدم  
دارند که قامت را با امام دریافته باشد و اگر مسبوق را مقدم دارند وقتی که نماز  
قوم تمام شود در آن راه کند تا ایشان سلام دهند بعد از آن بر خیزد و نماز خود را  
تمام کند جماعت پس شرط است که نمون اثناعشری باشد و عادل باشد  
و شهید میان علمائش که عدالت بلکه تقوی و مروت یعنی حالتی در پشت  
باشد که در نفس او واضح شده باشد که آن معنی باز دارد او را از کثرتان  
نبرد و او را بر صغیر و مروت عبارتست از آنکه کاری چند از وی صادر  
نشود که دلالت بر خست نفس و رکاکت عقل کند مثلاً آنکه در بازار  
راه رود و چیزی خورد یا لباسا جلوف پوشد و امثال اینها پس هر کسی  
تا شب بخود از کثرتان حکم بعد از آنست نمیتوان کرد تا مدتی بر آید که جمیع  
شود که این ملکه او را حاصل شده است و دانستن این بها شریعت کنند تا باین



باطنی میشود بنابریند بهر مشهور بآنکه چندگاه با او معاشرت کنند تا مکان بهم  
که او را کتاب کبایر نمیکند و احوال بر صغایر و خلاف مرآت ندارد و آنکه بپند  
که دو عادل اقتدا با او میکنند یا به بپند جمع کنیز را که اقتدا با او میکنند و  
بعضی گفته اند که می باید که اینچنین را معرفی بعد از آنکه بوده باشد فی الجمله بعضی  
گفته اند که اصل در مسلمانان عدالت است تا خلافت ظاهر شود پس اگر شخصی  
ظاهرش خوب باشد با او اقتدای توان کرد تا خلافت ظاهر شود و اخلاص قول شود  
است و در کبایر خلاف است که چند است احوط است که آن شخص محقق  
از همه باشد و آنچه در اخبار واقع شده است که از کبایر است شکر است  
که کفر باشد جمیع افرادش و نا امید از رحمت الهی و ایمین بودن از عدالت الهی  
و حقوق پدر و مادر و دشمن نفسی بغیر حق و دشنام بخش دادن و ما ایشم  
خوردن و از جنگ گاه که بخشن و سود خوردن یا بپنج جنس بپنج یار  
و نقصان و جادوگری کردن و زنا کردن و لواط کردن و قسم دروغ  
و دزدی کردن خصوصاً از غنیمت و ترک نماز و ترک رکعت و کوالی صاحبی  
و گمان نهادن و شراب خوردن و عهد شکنی با خدا و خلق و عزم  
کردن و امر الهی شدن بعد از مهاجرت و آن در زمان رسول خدا بود که آن  
ترک طعن خود کردن و در خدمت آن حضرت بودن ترک آن حضرت و سکن با دیر بریدن  
بود و ایوم گفته اند بعضی که ترک طلب علم است و در روایتی روزه ماه روزه  
خوردن و در روایتی دیگر هر چه حق سبحانه و تعالی عهد و عهد کرده است آن را بپای  
دیگر اقرار خدا و رسول است و بعضی گفته اند که غیبت کردن بغیر  
بستن و ترک جمیع نشیمنها کردن و سرفرازی را آب نش کردن هرگاه زیاده از حد  
باشد و ملاحظه از کول نکردن و کاری کردن که دیگری پدر و مادر این کار را تمام  
دهد و هر در حدیث کردن و همچنین گفته اند بعضی را فی بقضای الهی  
نبودن و اعراض بقدر الهی کردن و تکرار کردن و کینه مؤمنان  
داشتن

داشتن و در حرم الهی مخالفت کردن و همچنین در مدینه طیبه و بخین چینی کردن  
و بیعت امام زمان را شکستن و عضو کار از اعضای مؤمنان را بناحق انداختن  
و مردار و سر برنجاست خوردن و در اسلحه زنان بودن و احوال بر صغیر گفته اند که  
از جمله کبایر است و آن بسیار کردن کسانان صغیره است و بعضی گفته اند که هرگاه  
صغیره بکند و در خاطر داشته باشد که مرتبه دیگر از اینها است و اگر مکرر بشود  
اگر چه دو بار باشد که در میان تائب پشیمان نشود و احوال است و اگر هر مرتبه که صغیره  
کند نادم و پشیمان نشود این امر از نیست و بعضی گفته اند که اگر گناه کبیره نیز  
کند و بعد از آن توبه کند گویا توبه نکرده است و بنابر مشهور از عدالت بریدن  
میرود تا مدتی که آن ملکه او را بهم رسد و در بعضی اخبار و صف بعضی از مناهای بزرگی  
نداده است از آنجمله ترک حج با استطاعت کردن و امر بنگر کردن و نهی از معروف  
کردن و دروغ گفتن و خلف وعده کردن و امانت را خیانت کردن و بیعت لعنت  
بمؤمنان کردن و اندای مؤمنان کردن و بنده خود را بیعت زدن و جاده مردمان را  
بستن و آب سیاح را از مردمان منع کردن و عیال خود را باز نرسیدن با امکان و  
تغیب شهر و محله و قبیله بردن و آن است که بکمان شهر و قوم خود را بهتر از خوبان  
شهر دیگر و محله دیگر و قبیله دیگر دانند و ظلم کردن حق مسلمانان و مکر کردن با مسلمانان  
و در زبان بودن و حقیر دانستن مؤمنان و در مقام عیب جوئی ایشان بودن  
و سرزنش کردن ایشان و دروغ بر ایشان بستن و دشنام دادن ایشان و  
کمان بد ایشان بردن و ایشان را ترسانیدن و ترار زدن و زدن و مکر  
امر معروف و نهی مکر کردن و در مجالس نشستن که در آن مجالس فسق  
کنند و دعوتی بهم رسانیدن و با اهل بدعت نشستن و کسان را سهل شمار کردن  
اگر چه صغیره باشد و قمار بازی کردن و حرام خوردن و در حدیث معتبره از حضرت  
امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که شخصی از آن حضرت می پرسد که بچه چه بد است  
میگوید عدالت شخصی میان مسلمانان تا شهادت را قبول کنند از برای رفع



و غیر مسلمانان پس حضرت فرمود که بآنکه او را بشناسند مستور بودن کنایان از وی  
و عفت و زین و شکم و فرج و دست و زبان خود را نگاه داشتند و این دانسته میشود  
باجتناب کردن از کنایان بمیره که حق سبحانه و تعالی وعده آتش بان کرده از خیر بجز  
وزن او را و با حقوق پدر و مادر و کربختن از هر نگاه و غیر آن و دلیل اینها آنست که بخوانند  
جمع عیوب خود باینکه تا او را با آنکه بر مسلمانان عیب او گفتند و بدی او را تحقیق کردند  
حاصل آنکه از بدنه پنهانند و واجبست درین صورت بر مسلمانان که غریب او را  
بگویند و اظهار عداوت او بکنند در میان مردم و نمازهای پنجگانه را در اوت بر آن  
داشته باشند که جماعت که از دستخلاف نورزد از جماعت مسلمانان و مسجد ایشان را  
مکعبه بمانند او را پس هرگاه چنینی که از قبیل و محله او حال او را بر سرند این را بگویند  
که ما بغیر از خوبی از و ندیدیم عداوت دارد بر نماز و در اوقات خود آنرا بیجا می آورد  
و این معنی باعث آنست که شهرها و قشور و معدالت میان مسلمانان روا باشد زیرا که  
نماز ستر و کفاره کنایانست و کوهایی نمیتوان داد بر کسی که نماز میکند هرگاه در  
مسجد مسلمانان حاضر نشود و جماعت ایشان نرسد و بواسطه همین جماعت و اجتماع را  
مقرر ساخته اند تا بداند نماز که از راه از غیر آن و بداند آنکه یک محافظت اوقات  
نماز را میکنند و میکنند و هرگاه این را ندانند نمیتوان کوهایی صلاح شخصی دادن  
زیرا که شخصی که نماز نکند او را صلاح نیست میان مسلمانان بدست می که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
فرمود که جماعتی را بسوزاند با خانه های ایشان بواسطه ترک نماز جماعت با آنکه  
بعضی از ایشان نماز در خانه خود میکنند و از ایشان قبول نکردند و چگونه  
قبول کنند کوهایی یا عداوت شخصی را میان مسلمانان که حکم خدا و رسول شده باشد  
که این نماز با خانه با آتش بسوزانند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نماز نیست کسی را  
که نماز نکند و در مسجد با مسلمانان مگر بواسطه علقی تمام شده حدیث دیگر  
خبر است در امام جماعت که عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست و اگر دیوانه  
دیوانی باشد مگر دست افتد اما و کردن و شرط است که بالغ باشد و باینکه به مشهور  
مگر آنکه

مگر آنکه طفل است اطفال کند و شرط است که امام زاده نباشد تا آنکه علم رسد  
که او امام زاده است اما اگر مردم سخنان گویند و ثابت نباشد قصور ندارد و شرط است  
که مرد باشد اگر ماموم مرد یا خنثی باشد و می باید که امام نشسته نباشد و ماموم ایستاده  
و امام اقامت نباشد و ماموم قاری و اقامت است که سخن میکنند در قرات و عروفا را از خارج  
نمیگویند یا از بانوی میگیرند و مکرر می گویند یا خارج بعضی از حرف ندارد و همچنین  
اگر کنگ باشد اقامت نیز کنگ نمیتواند کرد و شرط نیست که امام از او باشد بلکه بنده  
امامت بنده و از او میتواند کرد اگر چه بهتر آنست که اگر کلبینا باشد اقتدا با او نکنند  
و احوط آنست که پس خورد و دارد کسی که بواسطه کناهی زده باشند و قویتر  
باشد اقامت نکنند اگر غیر اینان باشد کسی که صلاحیت اقامت داشته باشد و همچنین  
اعرابی اقامت میفرماید آنرا نگویند و همچنین کسی را که او را ختنه نکرده باشند اقامت  
نکنند و مکرر است اقامت کسی که مامومان از او را است داشته باشند بشرط آنکه  
کراست نباشد بواسطه زیادتی صلاح او باشد و اقامت کسی که تیمم کرده باشد کافی را  
که وضو داشته باشد اگر دیگری یافت شود و اگر غیر جماعت نباشد ترا جماعت  
نمی باید کرد و اگر امام اصل باشد او اولی است از همه کس بلکه سزاوارتر آنست که بر  
او کسی مطلقا اقامت نکنند و دیگر صاحب مسجد که ملازم جماعت در سجده داشته  
باشد و امیری که امارت شرعی داشته باشد و صاحب منزل اگر چه بجای است باینکه این  
اولی باشد از دیگران اگر چه دیگران زیاد قیام داشته باشند و اگر این در محض  
بهرند دیگری را ظاهر اگر است نداشته باشد و جمعی گفته اند که هرگاه باشد نمی باشد  
امامت در او بوده باشد اولی است از دیگران و دلیلش ظاهر نیست  
و هرگاه تراجم کنند امامان در اقامت پس کسی که مامومان او را مقدم دارند  
او اولی است پس اگر مامومان مختلف باشند بعضی گفته اند که اختیار بیشتر را مقدم  
میدارند خصوصاً هرگاه پیشتر اهل فضل و صلاح بوده باشند و گفته اند که  
اقرار مقدم میدارند و مراد از اقرار کسی است که قرات را بهتر دانند و از آنکه خوانند



و بعضی گفته اند که بختند باشند در علم قنوت و ظاهر ادراک نیست و بعضی گفته اند  
که علم را مقدم میدانند و خالی از قنوت نیست و مراد از علم کسی است که اجتهاد دارد  
مسایل نماز بیشتر کرده باشند یا تقلید بختند حتی کرده باشند و بیشتر تحصیل کرده باشند  
نسبت شخصی که او نیز مقلد باشند و اگر هر دو در علم با حکام نماز برابر باشند  
و یکی از اینان بمسایل غیر صلوة دور نیست که او مقدم باشد و اگر درین نیز مساوی  
باشد مقدم میدانند کسی را که زودتر مهاجرت کرد باشد یا اولاد جمعیتی باشد که زودتر  
مهاجرت کرد باشد یا بیشتر تحصیل علوم آورده باشد یا بیشتر در شهر ساکن شده باشد  
و اگر درینها مساوی باشند مقدم میدانند هر که را بزرگتر باشد در اسلام پس  
اگر شخصی مثلاً دو سال باشد که مسلمان شده باشد و مسلمان زاده بیست ساله باشد  
این بیست ساله سال از آن ببقا و ساله بزرگتر است و اگر در اینها نیز مساوی  
باشد مشهور است که مقدم میدانند کسی را که صباحت روی او بیشتر باشد و بعضی  
گفته اند که مقدمی دارند کسی را که خوش نام تر باشد و بعضی گفته اند که مقدم میدانند  
کسی که تقوی و روح او بیشتر باشد و اگر در اینها مساوی باشد قریه می زنند یا بسم  
هر که در آید او را مقدم میدانند و این ترتیب بر سهیل استجاب است نه بر سهیل است  
و درین باب چند مسئله است **اول** هرگاه ثابت شود بعد از نماز که امام غایب بوده  
است یا کافر بوده است یا بی وضو بوده است یا جنب بوده است نماز مامومان صحیح  
است و این اثر اعاده نماز نمی باید کرد و اگر پیش از نماز دانند نماز ایشان باطلست  
و اگر در انشای نماز مطلع شوند قصد انفراد کنند و نماز خود را تمام کنند و اگر بعد از نماز  
احتیاطاً اعاده کنند بهتر است **دوم** هرگاه ماموم داخل مسجد شود و امام در رکوع  
باشد و ترسد که تا امام رسد امام سر از رکوع برداشته باشد پس اگر رکعت او تمام باشد  
صبر کند که در رکعت دیگر داخل شود احتیاطاً و اگر رکعت او باشد نیت کند و اگر  
اوام بگوید رکوع رود و در حال رکوع جایز است که راه رود تا به صفها رسد  
و جایز است که رکوع و سجود بکند و چون برخیزد راه رود تا بایشان رسد و اگر  
بنشینند

بنشینند بواسطه تشدید او بنشینند و چون امام سلام دهد برخیزد و نماز خود را  
تمام کند **سیم** احوط آنست که نماز بر کسی که اقتدا کرده باشند از امام مفارقت نکنند نه  
نیت انفراد و نه بدون آن مگر بواسطه عذر یکی که در آن صورت نیت انفراد میکند  
و جدا میشود و اگر در انشای قنوت باشد بهتر آنست که قنوت را از سر سر در احوط  
آنست که صبر کند تا قنوت را تمام کند بعد از آن جدا شود و اگر تشدید با امام خواند  
باشد و امام ملول دید تشدید را جایز است جدا شدن و بهتر آنست که نیت  
انفراد بکند و جدا شود و بهتر از آن آنست که صبر کند تا امام نماز را تمام کند مگر  
اگر عذر داشته باشد و اگر نماز جماعت واجب باشد التماس میدهد جدا شود تا  
امام تمام کند **چهارم** نماز جماعت در کشتی جایز است و اگر کشتی بکشد و دو ممکن باشد  
بکشدند امام بجای ماموم آید و ماموم بجای امام و همچنین اگر در جنبه کشتی باشند  
اقتدا میتوان کرد هرگاه کشتی ماموم پیش نیفتد که در آن صورت نیت انفراد  
میکند **پنجم** هرگاه ماموم شروع در نافله کند و امام تکبیر اوام بگوید پس اگر ممکن  
باشد که پیش از رکوع نافله را تمام کند و خود را با امام بر سر نهضت و الا قطع میکند نافله را  
و ملحق با امام میشود و اگر ماموم در نماز واجب باشد و ممکن باشد تمام کردن آن پیش  
از رکوع تمام کند و اگر همان نماز باشد اعاده کند استجاباً و اگر پیش از رکوع نتواند  
نقل نیت کند بنا فله و دو رکعت بسنگ بکند و خود را پیش از رکوع با امام رساند  
**ششم** هرگاه ماموم وقتی برسد که امام بعضی از نماز را کرده باشد آنچه در می یابد  
اول نماز است پس رکعت دوم برسد و ملحق شود پس چون امام قنوت  
خواند او نیز مستحجاب خواند بواسطه متابعت امام و چون امام بنشیند بنشینند  
احوط آنست که بر سر بنشینند تا امام تشدید را بخواند و اگر او نیز تشدید را نیز  
بخواند استجاباً بهتر است و چنانچه امام در رکعت سیم رکوع رود او قنوتی  
مختصر بخواند و خود را بر رکوع برسد و چون امام سجود بکند و برخیزد  
او بنشیند و تشدید خود را بخواند و ملحق شود با امام و چون امام بنشیند



بنشینند و بر سر یا بنشینند و با امام تشهد بخوانند استحباً با تا امام سلام دهد  
 پس برخیزد و بیک رکعت خود را بکند و اگر در رکعت سیم برسد وقتی که در رکعت  
 چهارم امام بر رکوع رود او قنوت خود را بخواند و ملحق نشود و چون سلام دهد  
 برخیزد و در رکعت دوم را با الحمد و کوره بخواند و قنوت بخواند تا تمام کند و اگر در  
 رکعت چهارم بعد از سر برداشتن از رکوع امام را در باید منتهور است  
 که تکبیری میگوید استحباً با و ملحق میشود و با امام نماز را تمام میکند و بعد  
 از آن بر میخیزد و نماز را از سر میگیرد و بهتر است که درین صورت پشتی  
 بقبله بکند و از سر بگیرد و همچنین اگر برسد وقتی که امام یک سجده کرده  
 بایستد و اگر در حال تشهد امام را در باید منتهور است که تکبیر امام میگوید  
 و می نشیند و چون امام سلام میدهد بر میخیزد و نماز را تمام میکند و از سر میگیرد  
 و اگر بنشیند و بایستد تا امام سلام دهد و بعد از آن شروع در قراوت کند  
 بهتر است و سنت است که امام بنشیند و انقدر که  
 اینجاست نماز تا خود را تمام کنند و الله اعلم  
 تم الكتاب بعون الملك المظان في تاريخ  
 يوم الاثنين غرة شهر ربيع الثاني سنة  
 ثلث مائة و ثمان مائة الف على يد  
 عباد الله الفقير محمد رضا ابن مير عبد الله  
 الحسيني در باب بار  
 هر که خواهد دعا طلب کند  
 را آنکه منتهور  
 کند کارم

۲۷  
 ۱۲۸۰

قد سمع مني السيد جليل السبيل سئل الصلوة وغيرها فليست عن يده  
 الرسالة وغيرها كما سمع مني رحمه الله الغائبة اجمع الميرزا جلال  
 وحسن رتبة الغني محمد تقي بن مجلسي عنهما بالبيان والوضوح  
 بسم الله الرحمن الرحيم صحته وسلامه على عباده الذين اصطفى محمد وآله خيرة  
 الوري اما بعد فقد اجرت السيد جليل دام توفيقه وغيره ممن اراد سلوك  
 سبيل الهدى ان يروى هذه الرسالة عنه والدي العلامة وان يعمل بموجبها  
 فاني قد نظرت فيها مراراً وناظرته قدس سره وحياته لا يستغني عن تلكها  
 الاحتياطات التي احتوت عليها فان سلوك الاحتياطات في زمان غيبة  
 الامام عليه السلام آمن عن المهابل وكتب يحناه  
 الوارثة الدائرة افرغ العواد الى رحمة ربك الغافر  
 ابن محمد تقي محمد باقر عفي الله عن  
 جلال محمد جليل

حلت الله في غيبته  
 على محمد وآله وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم  
 پرستش انقياد معبودی را سر است که در بارگاه قبولش عمل بسیر را عزت  
 نشینی و جرم کثیر را در معرض انتقامش خلعت بخشش زین نیست بند  
 کائناتش حیات ابدی و شربت بقا و ثبات سرمدی از قدح انقياد او ام و نوالی  
 حضرت محمدی ص چنانکه و میوه سعادت را بر درخت اقتضای انار انوار طاهرین  
 علیم انشرف صلوات المصلین رساند و بعد چون رساله شریفه بانی غریبه  
 که رشید است از رشحات صحاب اقسام در زبان عالیه حضرت علامه زمان  
 فرید عمر و حید او ان عالم مصفا و حیرت مقام سلطان اعظم عالم انواران  
 اساطین حکما عارف انوار الیهوتیه واقف اسرار ملکوتیه حلال مشکلات







قرائت با یکی از قراوت سبعه اگر چه متخالف باشند قرات در اسقاط بعضی  
 کلمات مثل لفظ من در قول خدای عز و جل که تجری من تحتها الانهار واجبست که  
 استثا کرده شود ازین حکم ترک مسلم را در اول سوره در قراة نصفه قرا سبوحه  
 ان جایز نیست با جماع علیک ما یس قول علیای ما که جایز است خواندن بهر چه موافق  
 یکی از سفت قرات باشد باقی بر عمومش نیست **چهارم** بلند خواندن است هر دو خونی را  
 هرگاه اجنبی او را خنثی را نشود در نماز صبح و دو رکعت شام و خففتن و آهسته  
 خواندن در باقی نماز و تمهید نماز شام و خففتن و کسی که جاهل باشد بوجوب هر  
 واخفات معذورست و سید مرتضی رضی الله عنه بر آنست که هر دو اخفات واجب نیست  
 و صحیح علی بن جعفر نشان میدهد است و نیز است زن میان چهار اخفات هرگاه که اجنبی  
 او را خواند نشود پس اگر زن بلند بخواند چنانکه اجنبی از او نشنود او دانند  
 که اجنبی بخنود احتمال دارد که نماز او باطل باشد و جویم کرده باین بعضی از متاخرین و محل  
 بحث است پس بدانکه شنیدن او را اجنبی را است بشرطی که خوف فتنه باشد  
 مثل و تومی در نماز و می لا مطلقا یعنی این حکم مطلق نیست چنانکه موافق  
 مذیب علامه است قدس سره در کتاب تذکره پس دو نیست که حرم شنو اندون  
 او را در نماز مخر و طس ازیم بخوف فتنه از جانب زن یا از جانب مرد و کلام  
 علما درین بحث ازین شرط خالیست **ششم** ذکر رکوع و سجود است و اصرار  
 عدم تعیین لفظیست در رکوع و سجود بلکه هر چه ذکر است مجزیست و ادایت  
 برین صحیح نیست مبنی سلم و برین حکم بار ادایت حسنه مسعود این روایا  
 را معارضی نیست نزد تحقیق **هفتم** تشهد در نماز دو رکعتی یکبار و در سه  
 رکعتی و چهار رکعتی دو بار بر و خشی که مقبولست از حضرت پیغمبر و ائمه ائمه  
 صلی الله علیه و علیه و سلمه بر پیغمبر ال پیغمبر علیه السلام بعد از تشهد و تبغی  
 و واجب بودن آن اجماعیست و صحیح زراره با صحیح محمد بن مسلم که تشهد بخلاف  
 وجوب متاوند و آن رکن نیست خلافا لخالف یعنی تنجیل طوسی علیه السلام را  
 در کتاب

در کتاب  
 در کتاب  
 در کتاب

در کتاب خلاف مذیب است که صلوة بر پیغمبر و آل رکن نماز است و واجبست در  
 هر دو تشهد و قول این چنینست بوجوبش در یکی از تشهدین پس قول صدوق  
 بعد بوجوب در تشهد است **دند** تسلیم و صیغه آن السلام علیکم ورحمة الله و  
 برکاته است و اصرار واجب بودن اوست چنانکه بسیاری از روایات معتبره باین طریق  
 است و مذیب شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب قواعدش آنست که تسلیم واجب  
 و خارج است چنانکه نیت و فرموده که صحیح زراره که در آورده بآنکه کسی که از وی  
 پیشتر از تسلیم حدیث واقع شود نمازش تمامست و صحیح دیگر زراره بآنکه کسی  
 نماز چهار رکعتی را پنج رکعت کرده باشد اگر بعد از رکعت چهارم بقدر تشهد نشسته  
 باشد نماز او تمام است هیچ یک از این دو دلالت نمیکند بر عدم وجوب تسلیم پس دلیل  
 وجوب باقی ماند بی موارض و مبطل این بحث در حیل المبین است **دوم** آوردن  
 آوردن حروف هر چه واجبست تلفظ کردن بان از ذکر و غیر ذکر از خطاب مقرر  
 آن حروف یعنی هر چه در نماز گفتن آن واجبست خواه ذکر باشد خواه غیر ذکر و  
 آنها را از پنج مقرر بیرون آوردن واجبست و در جوب آنچه مستحبست احتمال قوی  
 است یعنی آنچه در نماز گفتن آن سنت است احتمال دارد که بیرون آوردن آنها  
 نیز از خطاب مقرر واجب باشد **دوم** آنکه هر چه بان تلفظ کنند در نماز خواه  
 واجب و خواه سنت واجبست که بعد از آن حقی قنوت و این قول موافقست  
 با مذیب بعضی از قدما و علمای مایز که معهود از شارع عربی است و ظاهر تعمیم در صحیح  
 علی بن محمد بار نسبت بخوال مطالب و بدین و دنیوی است نه اختلاف لغوی **دوم** آنچه  
 آنچه در نماز واجبست گفتن آن خواه قراة باشد خواه ذکر از بر باید گفت فرموده که  
 کسی را که قادر باشد از روی نوشته یا اقرب زیرا که معهود از شارع چنین است  
 و آنچه سنت است گفتن آن وجوب از بر گفتن آن نیز محتمل است در روایت  
 الحسن بن زیاد الصنفی ضعیف است و محتمل است بر عدم حفظ یعنی اگر کسی از  
 آن بر نه نشسته باشد از او جایز است از روی نوشته خواندن **فصل** در افعال  
 از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که هر چه میگوید در شخصی که نماز کند و نگاه میکند از روی محفوظه را  
 نزدیک خود میکند از آن حضرت فرموده که لا یس یعنی باکی نیست و عمل کرده باین روایت  
 جماعتی از اصحاب سند

در کتاب  
 در کتاب  
 در کتاب



و اجبه چنانچه و آن دوازده فعل است **اول** تحصیل معارف نفس یعنی دانشستن  
 اصول دین چنانکه که با آنها متحقق میشود و ایمان بدلیل بروی که نفس متکلفه قرار گیرد  
 بان بجهتی که از تقلید محض بیرون رود و دانشستن دلائل اینها بروی که قادر باشد  
 مکتف بر دفع شبهه شمس پس آن از واجبات کفایت است **دوم** حاصل کردن علم شرعی  
 بوجوب آنچه واجبست در نماز از کیفیتها و کراهتها و اگر مصلی از اهل احرام باشد  
**سوم** علم نفسی بانکه پاک است از حدث اصغر و اکبر و آنکه بدن او آنچه پوینده است پاکست  
 از نجاسات عشره سوی خونی که هر زمان آید و نه البسته مثل طون زخم و مل و سوی خونی  
 که کمتر از مقدار در در هم بغلی باشد بخون نخل العین و حیضی استخرا و نفاس  
 و سوی جامه زنی که ترتیب طفل کند بشرط که او را جامه ذکر نباشد و در شب زوری  
 یکبار آب کشد و سوی آنچه متعارف باشد طهارت دادن آن و سوی آنچه تمام نشود  
 نماز در و یعنی سائر عورتین نباشد مگر بپوشیدن مستحاضه که برود تغییر آن واجبست  
 نزد هر نماز اگر سائر عورتین نیست **چهارم** علم یقینی بانکه وقت نماز داخل شده  
 کسی را که قادر باشد بر تحصیل آن دو وقت نماز صبح و عصر صادق است و وقت نماز ظهر  
 زوال شمس است یعنی که شمس آن از دایره نصف النهار معلوم میشود و زوال زیاد  
 شدن ظل یعنی سایه مقیاس بعد از آنکه بغایت نقصان رسیده باشد و آن  
 زیادتی فی زوال می نامند یا حادث شدن ظل بعد از آنکه معدوم شده باشد چنانکه  
 در خط استوا که در سال دو بار واقع میشود در وقتی که آفتاب باول حمل و میزان  
 برسد و درین دو روز سایه معدوم در محلی که آفتاب بسمت راست ایشان  
 برسد و چون از آن بگذرد سایه شروع کند در حدود و چنانکه در بلدی که عرض  
 آن کمتر باشد از میل کلی مثل مکه و صنعاء که آنجا نیز در دو روز سایه معدوم  
 میگردد در محلی که آفتاب بسمت راست ایشان رسد و آن وقت نیست که آفتاب  
 حرکت خود در دو نقطه از منطقه البروج رسد که دوری آن دو نقطه از معدل  
 مثل عرض بلد باشد پس آنچه در کلام بعضی علما مذکور است که در مکه و صنعاء سائر  
 بر سال

و اجبه چنانچه و آن دوازده فعل است  
 اصول دین چنانکه که با آنها متحقق میشود  
 بان بجهتی که از تقلید محض بیرون رود  
 مکتف بر دفع شبهه شمس پس آن از واجبات کفایت است  
 بوجوب آنچه واجبست در نماز از کیفیتها و کراهتها  
 علم نفسی بانکه پاک است از حدث اصغر و اکبر  
 از نجاسات عشره سوی خونی که هر زمان آید  
 که کمتر از مقدار در در هم بغلی باشد  
 و سوی جامه زنی که ترتیب طفل کند بشرط  
 یکبار آب کشد و سوی آنچه متعارف باشد  
 نماز در و یعنی سائر عورتین نباشد مگر  
 کسی را که قادر باشد بر تحصیل آن دو وقت  
 زوال شمس است یعنی که شمس آن از دایره  
 شدن ظل یعنی سایه مقیاس بعد از آنکه  
 زیادتی فی زوال می نامند یا حادث شدن  
 در خط استوا که در سال دو بار واقع  
 برسد و درین دو روز سایه معدوم در  
 بان بگذرد سایه شروع کند در حدود  
 آن کمتر باشد از میل کلی مثل مکه و  
 میگردد در محلی که آفتاب بسمت راست  
 حرکت خود در دو نقطه از منطقه البروج  
 مثل عرض بلد باشد پس آنچه در کلام

بر سال در یک روز معدوم میشود و خالی از خلل نیست و چنانکه در بلدی که عرض آن مساوی  
 میل کلی باشد که در آنجا سالی یکبار آفتاب بسمت راست ایشان میسرود و سایه معدوم  
 میشود در وقتی که آفتاب باول سرطان برسد و آنجا بعد از فارغ شدن از نماز ظهر اگر چه  
 تقدیر را باند وقت نماز عصر است و بر طرف شدن سرخی که در جانب مشرق بعد از فرو رفتن  
 بهم میرسد وقت نماز شام است و شیخ طوسی قدس سره در کتاب مبسوط و حدود طاب  
 شاه فرموده اند که وقت شام است تا قرص آفتابست یعنی فرو رفتن آن و اگر آفات  
 کامل تعارضه یعنی میلان احادیث که بر هر دو مذہب وارد است معارضه است  
 و جمع میان احادیث بعمل کردن بمذہب اولی و بعد از فارغ شدن از نماز شام  
 اگر چه تقدیر را باند وقت نماز خفتن است و شیخ مفید و شیخ طوسی قدس سره فرموده اند  
 که وقت نماز خفتن بر طرف شدن سرخی مغرب است اما شفق زرد را اینست علمای  
 ما اعتباری نیست و میکند وقت صبح تا طلوع آفتاب و ظهر و عصر تا غروب آفتاب  
 و شام و خفتن تا نصف شب **پنجم** علم بحال سائر یعنی باید که مصلی جاهه مرد باشد  
 و خواہ خشتی بداند که آنچه سائر بدن اوست مباحست و محض حریر نیست  
 و طلا و منسوج از طلا نیست و باید که از چیزی که گوشت او را بخورند نباشد مگر  
 آنچه علمای ما استثنا کرده اند مثل خز خالص و سنجاب و جابیز نیست نماز کردن  
 در حریر محض که تمام نشود نماز در و یعنی سائر عورتین نباشد مثل تکه و قلنسوه  
 لمکاتیه عبد المجتهد الصغیر و روایه حلبی که اگر دست بجزو از صلوٰه در تکه و قلنسوه  
 حریر ضعیف است زیرا که در طریق آن احمد بن هلال است اگر چه از ابن ابی عمیر  
 روایت کرده زیرا که اعتماد بر حدیث است که احمد بن هلال از کتاب نوادر ابن  
 ابی عمیر نقل کرده باشد و معلوم نیست که این روایت از آنجا باشد  
 علم مصلی بانکه مکانی که در آنجا نماز میکند مباح است اگر چه آن علم حاصل نشده  
 باشد بشی بد حال و مذہب سید مرتضی رضی الله عنه است که اگر مکانی در وقتی مباح  
 باشد و قبل از سر وضو مانع شرعی از صلوٰه در آن مکانی شخصی آن مکان را اختیار کند  
 و کلام سید مرتضی قدس سره  
 خالی از قوت نیست  
 مکه

و اجبه چنانچه و آن دوازده فعل است  
 اصول دین چنانکه که با آنها متحقق میشود  
 بان بجهتی که از تقلید محض بیرون رود  
 مکتف بر دفع شبهه شمس پس آن از واجبات کفایت است  
 بوجوب آنچه واجبست در نماز از کیفیتها و کراهتها  
 علم نفسی بانکه پاک است از حدث اصغر و اکبر  
 از نجاسات عشره سوی خونی که هر زمان آید  
 که کمتر از مقدار در در هم بغلی باشد  
 و سوی جامه زنی که ترتیب طفل کند بشرط  
 یکبار آب کشد و سوی آنچه متعارف باشد  
 نماز در و یعنی سائر عورتین نباشد مگر  
 کسی را که قادر باشد بر تحصیل آن دو وقت  
 زوال شمس است یعنی که شمس آن از دایره  
 شدن ظل یعنی سایه مقیاس بعد از آنکه  
 زیادتی فی زوال می نامند یا حادث شدن  
 در خط استوا که در سال دو بار واقع  
 برسد و درین دو روز سایه معدوم در  
 بان بگذرد سایه شروع کند در حدود  
 آن کمتر باشد از میل کلی مثل مکه و  
 میگردد در محلی که آفتاب بسمت راست  
 حرکت خود در دو نقطه از منطقه البروج  
 مثل عرض بلد باشد پس آنچه در کلام







از ان از نشستن هم عاجز باشد پس در صورت اولی دخل نیست ثانی را  
یعنی نیت بدلیت از بدل میکند و نیت بدلیت از قیام میکند در صورت ثانی که با نیت  
از قیام بعد از ان از قعود دخل نیست اول را یعنی نیت بدلیت از اصال که قیام  
است و نیت بدلیت میکند از بدل که قعود است و اگر نیت بدلیت از هیچ یک نیکو جایز نیست  
**دوازدهم** اگر شخص تحریر و قرائت و ذکرهای واجب را در دل کند از آن محلی که زبان خود را حرکت دهد  
باز نماند با نیت محلی که معنی تحریر و قرائت و ذکر را بخاطر کند را نه چنانکه از کلام مذکور معلوم  
میشود بلکه حالتی که برای تکبیر الافتتاح از زبان حرکت دهد قصد کند که این حرکت دادن بجهت  
تحریر است و در وقتی که برای قرائت حرکت دهد قصد کند که این حرکت دادن بجهت قرائت  
است و در حالتی که برای ذکر حرکت دهد قصد کند که این تحریر برای ذکر است و اقرب  
است که گفته کردن بدیگری در صورتی که ممکن باشد بر او سهو بر می افتد عاقل و جویب  
نیست **فصل سیم** در افعال واجب اگر کاینکه دو از ده فعل است اول طهارت  
بوضو ساختن کسی را که از وحدت اصغر سر زده باشد و بغسل جنابت کسی را که  
جنب باشد و بوضو و غسل هر دو در جای وضو و نفسا و متجااضه کثیره و متوسطه کسی را  
که مس میت آدمی نجس کرده باشد و به تنیم کسی را که عذری باشد و بار دست زدن  
بر مایع علیه التیم مطلقا یعنی خواه تنیم بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل علی الاطلاق  
و اخلال ضرب نه نایز بموالاتی که در تنیم شرط طست توهم است **دوم** ایستادن در وقت  
نیت تکبیر الاحرام و قرائت و قیام بر کین است که متصل بر کوع باشد پس اگر آن  
قیام قنوت که سنت است بر کوع رود آن قیام قنوت واجب محقق میشود و از  
استحباب بیرون میرود و ممکنست اعتبار دو حیثیت چنانکه در تکبیر الاحرام  
و تکبیر الکوع و در نماز بر دو میت که احدی از آنها زیاده بر شش سال و دیگری کمتر از  
شش و در ایستادن باشد **سیم** استقلال در قیام و قعود و غیر اینها بمعنی آنکه نقل  
یعنی سنگینی بر زمین اندازد و آنکه شریک سازد با زمین غیر زمین را از اعضا  
یا دیوار مثل اینها بجهت نشستن که اگر زایل شود آن جنبه مصلی بیفتد و ابو الصلاح بخوبی

کرده اعتماد را بر چیزی که نزدیک باشد مصلی از اینید و صحیح علی بن جعفر موثق ابن  
بکثیر میزند مرابوا الصلاح را و این دو روایت را حمل کرده اند بر تنگی کردن که اعتبار  
با ان نباشد یعنی چنان نباشد که اگر ان زایل شود او بیفتد **چهارم** مایوی از برای  
رکوع بی آنکه قصد کند بان غیر رکوع را مثل چیزی از زمین برداشتن پس اگر قصد کند غیر  
رکوع را و بعد رکوع نرسیده باشد رجوع میکند بانقصاب یعنی راست باز ایستد و قصد  
بهری رکوع کند و اگر بعد رکوع رسیده باشد در اینجا سه احتمال است یکی رجوع بانقصاب  
دوم بطلان نماز سیم اکتفا بان رکوع و ذکر بی هیچ شرطی قدس سره **چشم** کرده است  
با احتمال اول **چشم** رکوع و ان رکین است در هر رکعتی و حد آن در مستوی الخلق است  
که کلهای دست نشسته محاذی زانو باشد و در حالتی که مخفی یعنی کمر باشد بجانب پیش  
مخفیست یعنی نه آنکه در بهم نشسته باشد اعضا را تا آنکه کمرهای دست محاذی زانو شود  
و غیر مستوی الخلق چه ایستد و بر مستوی الخلق یعنی اگر کسی را دست دراز باشد چنانکه از زانو  
گذرد و واجب است که مخفی شود بقدر مستوی و واجبست در رکوع طمانینه یعنی آرام  
گرفتن و ساکن شدن بقدر ذکر واجب پس اگر پیش از آنکه عقده از ذکر واجب آرام گیرد  
بهیوی کند سهوا و هنوز بجهت ساجد نرسیده باشد احتمال دارد استمرار از برای آنکه اگر طمانینه  
ستلزم زیاده در رکوع که رکین است میشود و احتمال دارد عود بر کوع زیرا که رکین بر وجهی  
که باید بفعل نیامده **ششم** سر برداشتن از رکوع چنانچه بعد از سر برداشتن آرام  
گیرد و ساکن گردد زیاده بر سکون عرفی که میان دو حرکت مختلف است اگر چه آن زیاده  
اندکی باشد و طمانینه درین رکین نیست بخلاف آنچه طوسی قدس سره در کتاب خلاف  
بهیوی یعنی خود افتادن از برای هر یک از سجده تنین بر وجهی که قصد کند بان بهیوی  
غیر سجده را پس اگر قصد کند بهیوی غیر سجده رجوع میکند بانقصاب یعنی راست  
ایستادن مگر آنکه رسیده باشد ساجد یعنی میان پیش از او زمین مقدار چهار  
انگشت باشد پس احتمالات تلفی که در بهیوی رکوع مذکور شد اینجا هم قایمست و بضم  
و شش شرط قدس سره در کتاب ذکر مقتضای آنکه بر ذکر ثانی که بطلان است با آنکه  
چشم کرده در بهیوی رکوع باو که رجوع بانقصاب است **ششم** سجده دست و مخفی







خداوند بسم الله و سوره است در نماز سوره و فرقی نیست میان امام و مأمووم و  
تخصیص این جنید از امام اطلاق صحیح محمد بن مسلم مخالف است و فرقی نیست  
میان دو رکعت اول و غیر آنها و تخصیص این ادیس از اید و رکعت اول اطلاق  
صحیح صفوان بن اوفی آن نیست **ششم** در تیل قرائت و آن حفظ و قف و بیان  
و نیست چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت و تعبیر کرده اند حفظ  
و قف را بوقف تام و حسن و بیان و قف را بابتیان یعنی بجا آوردن صفاتی که  
معتبر است در عروق از همس نزم گفتن و جهود استعلا و اطباق و غیره و او قف  
تا قده در فاحش چهار است و مستنده و ظاهر آنست که منجز سازیم سنت بودن تیل  
و به تسبیحات رکوع و سجود بلکه مجموع دعا و ذکر تا **هفتم** سؤال جنت است  
نزد خواندن آیتی که در آن ذکر نیست باشد و بنده جستن از نماز نزد خواندن آیتی  
که در آن ذکر نماز است اما باید که بسیار نشود بحیثی که محل باشد بنظم قرآن پس  
اگر محل باشد بنظم قرآن نماز باطل میشود **هشتم** مکر ساختن تسبیح رکوع و سجود  
سه بار و پنج بار و بیست بار و در صحیح ابابن تغلب وارد است که او شمرده  
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در رکوع و سجود شصت بار تسبیح گفته **نهم** قنوت در رکعت  
دوم بعد از قرائت و پیش از رکوع و این ابی عقیل واجب دانسته در نماز چهار رکعت  
و صدوق علیه السلام در هر پنج نماز و باطل دانسته نماز را بترک قنوت عمد او در احادیث  
معتبره اشعاری بوجوب آن هست و ما در جعل الممتنع درین مقام بحث  
بنهایت رسانیده ام و فراموش کننده قنوت بجا آورد بعد از رکوع پس اگر بعد از  
رکوع بخاطر زبرد بعد از نماز بجا آورد نشسته و در صحیح زراره است که هرگاه  
کسی را در راه بخاطر زبرد روی بقبله کند و قنوت بخواند و اظهار آنست که قصد  
قضا کند در صورتی که بعد از رکوع یا بعد از نماز یا در راه بجا آورد و علامه قدس  
سره در کتاب منتهی المطلب تردید کرده در نیت قضا و در کلام جماعتی آنست  
که افضل آنجه در قنوت گفته شود کلمات فرج است و بنیافیم چیزی که دلالت  
کنند برین

بسم الله و سوره است در نماز سوره و فرقی نیست میان امام و مأمووم و  
تخصیص این جنید از امام اطلاق صحیح محمد بن مسلم مخالف است و فرقی نیست  
میان دو رکعت اول و غیر آنها و تخصیص این ادیس از اید و رکعت اول اطلاق  
صحیح صفوان بن اوفی آن نیست  
ششم در تیل قرائت و آن حفظ و قف و بیان و نیست چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت و تعبیر کرده اند حفظ و قف را بوقف تام و حسن و بیان و قف را بابتیان یعنی بجا آوردن صفاتی که معتبر است در عروق از همس نزم گفتن و جهود استعلا و اطباق و غیره و او قف تا قده در فاحش چهار است و مستنده و ظاهر آنست که منجز سازیم سنت بودن تیل و به تسبیحات رکوع و سجود بلکه مجموع دعا و ذکر تا هفتم سؤال جنت است نزد خواندن آیتی که در آن ذکر نیست باشد و بنده جستن از نماز نزد خواندن آیتی که در آن ذکر نماز است اما باید که بسیار نشود بحیثی که محل باشد بنظم قرآن پس اگر محل باشد بنظم قرآن نماز باطل میشود هشتم مکر ساختن تسبیح رکوع و سجود سه بار و پنج بار و بیست بار و در صحیح ابابن تغلب وارد است که او شمرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در رکوع و سجود شصت بار تسبیح گفته نهم قنوت در رکعت دوم بعد از قرائت و پیش از رکوع و این ابی عقیل واجب دانسته در نماز چهار رکعت و صدوق علیه السلام در هر پنج نماز و باطل دانسته نماز را بترک قنوت عمد او در احادیث معتبره اشعاری بوجوب آن هست و ما در جعل الممتنع درین مقام بحث بنهایت رسانیده ام و فراموش کننده قنوت بجا آورد بعد از رکوع پس اگر بعد از رکوع بخاطر زبرد بعد از نماز بجا آورد نشسته و در صحیح زراره است که هرگاه کسی را در راه بخاطر زبرد روی بقبله کند و قنوت بخواند و اظهار آنست که قصد قضا کند در صورتی که بعد از رکوع یا بعد از نماز یا در راه بجا آورد و علامه قدس سره در کتاب منتهی المطلب تردید کرده در نیت قضا و در کلام جماعتی آنست که افضل آنجه در قنوت گفته شود کلمات فرج است و بنیافیم چیزی که دلالت کنند برین

کند برین و آنچه در صحیح حلبی از دست که اش علی ربک و صل علی نبیک استغفر ذنبک  
یعنی در قنوت کنای برورد کار بگوید و صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرست که بختی  
کن از گناه خود و در روایت حسنہ سعد بن ابی خلف آنست که بخوابست در  
قنوت اللهم اغفر لنا و ارحمنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة آنکه شایسته  
قد بر قنوت را بلند باید خواند اگر چه نماز را است باید خواند بواسطه صحیح زراره  
مکر ناموم را و سیر رضی الله عنه قنوت را تابع نمازی دانند در بلند و بست خواندن  
تکبیراتی که زیاده است بر شش تکبیر افتتاحیه که بخبر یکی ازین شش باشد  
و آن تکبیرات در پنج نماز یومیه نود و پنج است و قنوت در هر یک از نظر و عروق حفظ  
بلیست و یک در معونین نوده و در صحیح بازده و پنج تکبیر قنوت و از برای سر برداشتن  
از رکوع تکبیر سنت نیست بلکه بگوید سمع الله لمن حمده و از برای برخاستن از سجده  
برای رکعت دیگر تکبیر نیست بلکه بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقع و پنج مفید  
قدس سره فرمود که بعد از قنوت برای برخاستن بر رکعت دیگر تکبیر سنت است و پنج  
طوسی قدس سره فرموده که موافق برین حدیثی بنیافیم و استدلال کرده بر آنکه تکبیر سنت  
نیست بکلامی اقتضای **بازدهم** خواندن در هر جانی آن دعائی که ماثور است  
یعنی از حضرت انعم معصومین صلوات الله علیه است پس چون بنماز برخیزد بخواند آنچه  
در صحیح معوی بن و یب است اللهم انی اقدم الیک تحفه اهل الله علیه و آله و سلم  
یدی حاجتی و اترجیه به الیک فاجعلنی به و جنبه عینک فی الدنیا و الآخرة  
و من المقربین اجعل به ملک فی مقبوله و ذنبی به یغفر و اود اعانته به یستجاب  
انک انت الغفور الرحیم و یا نه اقامت بنشیند و بخواند اللهم اجعل  
قلبی باذن الله عینی قارا و رزقی دارا و اجعل لی عند فیروزک صلی الله علیه و آله  
سفر را و قرار و مجزی است گفتن الحمد لله یا سجد و چنانکه در موقوفه سبط  
است و در تکبیرات سجد افتتاحی سجد دعا که در حسن حلبی است پس دعائی  
اول بعد از تکبیر و سیوم اینست اللهم انت الملك الحق لا اله الا انت سبحانک

کند برین و آنچه در صحیح حلبی از دست که اش علی ربک و صل علی نبیک استغفر ذنبک  
یعنی در قنوت کنای برورد کار بگوید و صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرست که بختی  
کن از گناه خود و در روایت حسنہ سعد بن ابی خلف آنست که بخوابست در  
قنوت اللهم اغفر لنا و ارحمنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة آنکه شایسته  
قد بر قنوت را بلند باید خواند اگر چه نماز را است باید خواند بواسطه صحیح زراره  
مکر ناموم را و سیر رضی الله عنه قنوت را تابع نمازی دانند در بلند و بست خواندن  
تکبیراتی که زیاده است بر شش تکبیر افتتاحیه که بخبر یکی ازین شش باشد  
و آن تکبیرات در پنج نماز یومیه نود و پنج است و قنوت در هر یک از نظر و عروق حفظ  
بلیست و یک در معونین نوده و در صحیح بازده و پنج تکبیر قنوت و از برای سر برداشتن  
از رکوع تکبیر سنت نیست بلکه بگوید سمع الله لمن حمده و از برای برخاستن از سجده  
برای رکعت دیگر تکبیر نیست بلکه بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقع و پنج مفید  
قدس سره فرمود که بعد از قنوت برای برخاستن بر رکعت دیگر تکبیر سنت است و پنج  
طوسی قدس سره فرموده که موافق برین حدیثی بنیافیم و استدلال کرده بر آنکه تکبیر سنت  
نیست بکلامی اقتضای بازدهم خواندن در هر جانی آن دعائی که ماثور است یعنی از حضرت انعم معصومین صلوات الله علیه است پس چون بنماز برخیزد بخواند آنچه در صحیح معوی بن و یب است اللهم انی اقدم الیک تحفه اهل الله علیه و آله و سلم یدی حاجتی و اترجیه به الیک فاجعلنی به و جنبه عینک فی الدنیا و الآخرة و من المقربین اجعل به ملک فی مقبوله و ذنبی به یغفر و اود اعانته به یستجاب انک انت الغفور الرحیم و یا نه اقامت بنشیند و بخواند اللهم اجعل قلبی باذن الله عینی قارا و رزقی دارا و اجعل لی عند فیروزک صلی الله علیه و آله سفر را و قرار و مجزی است گفتن الحمد لله یا سجد و چنانکه در موقوفه سبط است و در تکبیرات سجد افتتاحی سجد دعا که در حسن حلبی است پس دعائی اول بعد از تکبیر و سیوم اینست اللهم انت الملك الحق لا اله الا انت سبحانک















انگشت باشد یا یک شبر چنانکه در صحیح مشهوره زمره است و نه بد که هر مطلق  
انگشت باشد و در صحیح حماد بقدر سه انگشت از هم کشاده و میان شان شاکفا  
نیست زیرا که یک انگشت از جو نیات سه انگشت گشت ده است و هر مطلق  
انکه حماد روایت کرده فعل امام علم را و زمره قول اخضر را و فاصله که  
میان قدمها در محل رکوع بمقدار یک شبر و اگر اخضر پشت قدم چپ بر زمین  
و پشت قدم راست بر شکم یا چپ در محل نشسته چنانکه در صحیح مشهوره  
زمره است **دوازدهم** وظیفه انگشتهای پاها و آن است که هم انگشتها  
پاها را در قبله دارد در محل ایستاد چنانکه در صحیح مشهوره زمره است  
**فصل بیستم** در ترک واجب سافیه یعنی چیزی چنانکه واجب است فالفتن  
انها و آنها دوازده است **اول** ترک تشویب یعنی ترک گفتن الصلوة خیر من  
التوم و اذان و اقامه زیرا که آن بدعتست و قول بکر التشن ضعیف است  
و صحیح ابل مسلم محمول بر تقیه **دوم** ترک مد میان حروف الله اکبر مثل  
مد همزه الله بخینتی که همزه استغفار شود و قدر کبر بختی که جمع شود و در حکم  
است فاصله کردن میان الله و اکبر و اگر چه بختی خدای تعالی باشد مثل انکه  
گوید الله تعالی اکبر و همچنین بعد از الله اکبر گفتن ذکر که متصل بان باشد بخینتی  
که بان یک کلام شود چنانکه الله اکبر جل ثناؤه اگر چه مقصود باشد آنچه بخینتی  
مخل الله اکبر من کل شیء یعنی خدای تعالی بزرگتر است از هر چیزی یا الله اکبر من  
ان یومض یعنی خدای تعالی بزرگتر است از انکه او را وصف توان کرد **سوم** ناخواندن  
بسم الله یعنی از تعیین سوره است غیر کسی را که التزم یک سوره معین  
کرده و غیر کسی که عاده سوره کرده و غیر کسی را که سوره یک سوره بخاطرند از  
و غیر کسی که زبانش جاری شده بسوره و قصد آن سوره و غیر آن نگرفته  
اما کسی که قصد کرده بسم الله سوره را غیر آن سوره که بر زبانش جاری شده  
رجوع میکند بان سوره که قصد کرده و جایز نیست که بغیر آن سوره مقصود

رجوع

در صحیح حماد روایت کرده  
فعل امام علم را و زمره  
قول اخضر را و فاصله که  
میان قدمها در محل رکوع  
بمقدار یک شبر و اگر اخضر  
پشت قدم چپ بر زمین و  
پشت قدم راست بر شکم  
یا چپ در محل نشسته  
چنانکه در صحیح مشهوره  
زمره است

رجوع کند اگر آن مقصوده سوره مجد یا توحید باشد مگر سوره جمعه منافقین  
در نماز جمعه و هر چه در توحید رجوع میکند بان سوره مقصوده یا غیر آن  
مقصوده پیش از تنصیف سوره که بر زبانش جاری شده یا بعد از تنصیف آن  
و اعاده میکند بسم الله را در هیچ صورت **چهارم** ترک ترجیع مطرب در قرائت یعنی قرائت  
کردن بطریق نقش و صوت پس نماز بان باطل میشود علی الاظهر و همچنین در زکری  
واجب اما ذکرهای سنتی پس در باطل شدن نماز و وجه است اقرب باطل است  
و ایام است بلند کردن آواز زیاد بر معناد مثل اذان گفتن در نمازی که بلند  
باید خوانده نظر است و اگر کسی قایل نشود بخیریم و در نیست و بعضی از علما تقیه  
بر این کرده و در بعضی از روایات چیزی هست که دلالت میکند بر منع از بلند کردن  
آواز زیاد بر معناد **پنجم** ترک گفتن امین بی تقیه و شیخ ابو القاسم قدس سره  
در کتاب معتبر فرموده که مگر و هست در احتیاج حسن بصحیح جمیل و دلالت نیست  
در آن بر کراهت بانکه تقید عبارت آن ظاهر است چنانکه از صحیح معون بن وهب  
و اصح تحریم است چنانکه گفتیم اما بطلان نماز را بگفتن آن پس بعضی از علما  
منکرند و بعضی مثبت و از متبیین شیخ ابو جعفر طوسی است قدس سره در کتاب خلاف  
و دعوی اتفاق علما کرده بر بطلان نماز بگفتن آن بی تقیه **ششم** ترک خواندن سوره  
در رکعت سیم و چهارم و بعضی دعوی اجماع کرده اند برین **هفتم** ترک خواندن سوره  
که فوت میشود در وقت نماز بخواندن آن اگر چه بیک رکعت از اول نماز در یا در همچنین  
تا قی در قرائت و تشهد اگر بلکه در سلیم **هشتم** ترک خواندن غیر حمد سوره در اشغای  
آن بختی که مخل بان خواندن آن با نظم قرآن و همچنین باید ترک اعاده آن  
از حمد یا سوره در اشغای آنها اگر اعاده آن را به مخل باشد بنظم اگر چه آن اعاده  
بواسطه زیادتی اعتماد بر اصلاح باشد چنانکه و سوا بسیار میکنند **نهم**  
ترک خواندن عزیمه یعنی سوره که در آن سجده واجب نیست بنا بر  
اظهر و عمل بان سوره روایات و بموافقت اکثر علما بلکه نزد یکست که اجماع

در صحیح حماد روایت کرده  
فعل امام علم را و زمره  
قول اخضر را و فاصله که  
میان قدمها در محل رکوع  
بمقدار یک شبر و اگر اخضر  
پشت قدم چپ بر زمین و  
پشت قدم راست بر شکم  
یا چپ در محل نشسته  
چنانکه در صحیح مشهوره  
زمره است



مسور

سوره و باقی بودن بر نماز حی و اذن سوره و دیگر بواسطه آنکه نیت که خواندن  
سجده بود از ابل شده و احتمال دارد که واجب باشد عدول با و اما که هر کس که نیت  
نماید که اعتباری نیست بخواندن چیزی که نهی از آن واقع شده **فصل هجم**  
در قرائت واجب چنانچه و آن دوازده است **اول** ترک قصد افتتاح بسوای تکبیر  
الا و ام پس هر قصد افتتاح کند بعد از تکبیر الاحرام بتکبیر دیگر غایر باطل میشود  
و صحیح است بتکبیر سیم و همچنین صحیح است هر فردی و باطل است هر زوجه ای مگر  
آنکه قصد بیرون رفتن از نماز کند پس صحیح است با نچه بعد از آن واقع شود خواه  
زوجه باشد و خواه فرد **دوم** ترک قصد و جوب در فعل مندوب مثل قنوت پس قول  
ببطلان نماز اگر قصد و جوب فعل مندوب کند خالی از قوت نیست و مذموم است  
نشدن به قنوت هر دو در کتاب بیان صحیح است زیرا که قصد و جوب در فعل مندوب  
مؤکد عزم بجای آوردن آن فعل است اما در امکان قصد کردن عاقل و جوب  
چنینی که شک کند در وجوبش قائل است فکیف و جوب چیزی را که اعتقادش  
سست بودن است **سیم** ترک نیت سنت در فعل واجب باطل میشود نماز  
باتفاق جمیع علما اگر قصد کند در فعل واجب آنکه سنت است و اگر کسی متردد  
باشد در فعل که آیا واجب است یا سنت بواسطه تعارض ادله اگر آن شخص  
مجتهد باشد یا آنکه مجتهد زنده عادل نباشد اگر آن شخص مقلد باشد احتمال دارد  
تخیر پس او را خواهد نیت و جوب کند و اگر خواهد نیت سنت کند و احتمال  
تردد دارد که چنین قصد کند که اگر واجب است واجب و اگر سنت است سنت  
چنانکه در نیت زکوة مالی که غیبه اند که موجود است یا نه که چنین نیت میکند  
که اگر مال من موجود باشد آن زکوة واجب است و اگر ضایع باشد این صدقه  
است و احتمال دارد نیت آنچه واجب و سنت در آن شرع میکند مطلق  
و چنانست و احتمال دارد نیت و جوب چنانکه مختار شدیم علیه السلام است  
در کتاب بیان **چهارم** ترک استسماست حکمیه بعد از نماز لاحق بنمازی

که اولی از او احتمال دیم  
و در تفسیر از ما را  
احتمال اولی معلوم  
شود و در تفسیر  
صغیر احتمال از ما را  
معلوم است



که سابق است بر آن کسی که در اثنای نماز لاحق نماز سابق را بخاطر رساندن مثل  
 کسی که نماز عصر میکند و در اثناء نماز بخاطر شرب سید که ظهر نکرده یا ظهر میکند ارد  
 و بخاطر شرب سید که صبح نکرده هرگاه که محل عدول فوت نشده باشد یعنی رکوع رکعت  
 زایده نگردیده باشد **ترک است** حکمیه بعد از نماز سابق بنماز لاحق هرگاه  
 ظاهر نشود در اثنای نماز که وقت مختص بلا حقه است مثل آنکه در آن وقت بنماز  
 مشغول شود بنماز ظهر و در اثناء ظاهر شود که این وقت مخصوص بعد است **ترک**  
 ترک قصد باین مشتمل است بیان سوره که میخواهند و سوره دیگر آنکه آن آیه از غیر آن سوره  
 است که میخواهند و اگر کسی عهد افصد کند که آیه منتر که از غیر این سوره است که میخواهم  
 اعاده کند آن آیه را بقصد آنکه از این سوره است بقصد غیر این سوره اگر نگوید که اعاده  
 آن محل بنظم آن است و اگر آیه طولی باشد و اگر محل باشد بنظم آن نماز باطل است  
**هفتم** ترک قصد تمام کردن نماز ابتداء یا بعد از شروع در نماز قصر یا تنگ عدول  
 کند از قصر یا تمام در مواضع تجزیه هرگاه که آن کند تنگی وقت را از زمین نماز تماماً  
 از نماز دیگر قصر یعنی اگر در یکی از مواضع تجزیه یا در وقت آن دانسته باشد که  
 وقت انقضاء نماز را تمام یا جزا آورد و نماز دیگر را قصر هم نمیتوان کرد  
 جایز نیست که قصد تمام کند آن نماز را خواه پیش از شروع باشد و خواه  
 در اثناء **ترک** مسافر قصد بودن ده روز در موضع بعد از شروع  
 در نماز قصر تا پیش از شروع در آن هرگاه که وقت نماز داخل شده باشد و قبل  
 از آن مع ظن یا سبق یعنی ظن مصلی آنکه وقت تنگ است و نماز را تمام نمیتوان  
 بجا آورد و اگر وقت نماز داخل نشده باشد مسافر میتواند که قصد اقامت نماید اگرچه  
 ظن تنگی وقت دانسته باشد بقصد تمام نماز آنکه **ترک قصد قطع**  
 نماز یا قصد کردن فعل که مستلزم قطع نماز باشد مثل قصد هتفه و قصد بجا  
 یعنی که بکردن برای دنیا پس نماز باطل میشود اگر قصد آنها کند اگرچه  
 قطع نماز نکند و اگر چه آن فعل که قصد کرده بجا نیارد و یا همچنین اگر متردد

شود

شود که با نماز را قطع کند یا با کاری که مستلزم قطع نماز باشد یا نه پس  
 باطل میشود نماز بجز تردد و علی تردد **م** ترک معلق ساختن قطع نماز  
 یا معلق ساختن کردن چیزی که مستلزم قطع نماز باشد برای که متوقع الحصول  
 باشد مثل آنکه در فصل چهار قصد کند که اگر باران بیارد نماز را قطع کند یا برای  
 که متوقع الحصول نباشد مثل آنکه در تابستان قصد کند که اگر باران بیارد  
 نماز را قطع کند پس نماز درین صورت باطل میشود اگر معلق سازد بر چیزی  
 که بحسب عادت و توقع آن محال است مثل آنکه قصد کند که اگر در اثنای نماز  
 این سنگ طلا شود نماز را قطع کند پس نماز باطل نیست علی الاظهر **دوم**  
 ترک قصد غیر نماز بقصد افعالی که واجب است در نماز مثل نکره و وقت  
 خاصین برای رکعت دوم قصد کند محض تعظیم شخصی را پس نماز باطل است  
 باین قصد و کن بیند این حکم بجزئی که کسبت است مثل برداشتن  
 دستها در وقت تکبیر بقصد ایا کردن امری بعید است مگر آنکه فعل سنت را  
 بقصد غیر نماز بجا آورد بجهتی که فعل کثیر شود که محمل نماز باطل است و مثل آن  
 در ابطال نماز استمرار در فعل بعد از ادای مقداری واجب از آن فعل  
 هرگاه که آن زیادتی را بجهتی نباشد یعنی آن زیادتی سنت نباشد مثل آنکه  
 طمانینه سر برداشتن از رکوع را بطلیل کند و آنچه توهم میشود که بنابر آنکه باقی  
 در بقامت معنی است از مؤثر پس بعد از ادای قدر واجب فعل کثیر متحقق نیست  
 زیرا که مصلی بعد از اتمام فعل مؤثر در بقای آن نیست پس باطل فعل قلیل  
 با کثیر نباشد مردود است با آنکه بحسب عرف او را فاعل فعل میگویند و بحسب  
 شرح درین امور حکم عرفست **دوازدهم** ترک قصد یا بقولی که واجب باشد مانند  
 مثل آنکه تسبیحات رکوع را زیاد بگوید یا قرائت را بترتیل بجا آورد پس باطل  
 میشود نماز بقصد یا بواجب یا سنت علی الاظهر با آنکه احتمال دارد که قصد یا  
 در سنتی مثل سابق باشد که قصد غیر نماز است با افعال شتی نماز پس موقوف است



بطلان نماز بر کثرت فعل چنانکه بعضی استحقاق بان ۹ م کرده یعنی چنانکه اگر بعضی  
از افعال مندوب نماز قصد نماز میکرد نماز باطل نمیشد پس اگر قصد ریاضت  
نماز باطل نمیشد مگر آنکه آن فعلی که قصد ریاضت کرده فعل کثیر میشود و در بعضی قصد  
ریاضت پس نماز باطل است **فصل ۱۴** در ترک واجبه اگر کسی نماز را در آن وقت  
**اول** ترک کند چنانکه بجا نباشد پیش از آنکه بچندین و در آن بسیار ماندن اگر چه آن  
اخذ بکند از حد رکوع باشد و همچنین بجانب راست و چپ و بجانب عقب  
کسی را که قادر باشد بچندین بجانب عقب در قیامی که واجب باشد مثل قیام تراش  
اما اخذات مذکوره در فعلی که است باشد مثل قیام قنوت فلما یعنی ترکان  
واجب نیست با آنکه احتمال دارد که مساوی باشد با قیام واجب در جمیع صور  
مذکوره یعنی خواه بجانب پیش و خواه بجانب راست و خواه بجانب چپ و خواه  
بجانب پشت و احتمال دارد که مثل واجب باشد در غیر اخذای بجانب پیش یعنی  
اگر بجانب راست یا چپ یا پشت بچندین شود و این را ممتد سازد نماز باطل است  
اما اگر بجانب پیش باشد باطل نیست **دوم** حرکات متعدد بسیار بر یک پا  
یا بر دستن یک یا دم بدم و کذا اشتن آن پس ترکان واجب نیست مگر  
آنکه فعل کثیر شود و همچنین بچندین دم بدم بی اشتداد و باز راست شدن  
که اگر آنهم فعل کثیر شود باطل میگردد **سوم** حرکات در رکوع یا از هم یا بچندین  
بر در آن قیام اما اگر چنان واقع شود که یا کار دور باید کرد یا بخن یا بید شد  
چنانکه مصلی در خانه که سقف آن بسیار است باشد محسوس باشد پس در  
ترجیع دوری یا از هم بر یک شدن بجانب پیش توقفست و بعضی از  
علما ترجیع داده اند دوری را زیرا که بان فرق میماند میان رکوع و میان قیام  
مختلف است و این ترجیع تنگوست اگر اخذ بجانب رو باشد و بعد از آن برگردد  
والا که اگر بعد از آن نرسد فرق میماند قیام و رکوع باقیست پس توقف در ترجیع  
در این صورت باقی میماند و قایل شدن به تجزیه هم در این صورت منوط است

و اگر در این باشد میان کثرت و بچندین دو بجانب چپ و راست و دو جانب پشت  
پس ظاهر ترجیع اولست اگر چه در آنکه از آنکه اخذای بجانب او بچندین  
رکوع پس به آخر ترجیع است بر آن بی آنکه هیچ یک از آن سه را ترجیحی باشد بر دیگری  
**چهارم** ترک استند بار یعنی پشت بجانب قبل کردن بجمیع بدن یا بر روی تنها کسی که وقت  
بر آن داخته باشد و میل کردن از قبل بجانب راست یا چپ یا چپ بجمیع  
بدن یا پیاپی و پیاپی بر روی تنها پس ترک آن واجب نیست بر منزه  
و بعضی را مذہب است که پیاپی و پیاپی بر روی تنها هم ترکش واجبست  
و نشاید اینست قول حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در صحیح زراره که لا تقلب  
و حرک عن القبلة فتفسد صلوته یعنی مگردان روی خود را از قبل دیگر  
چنین کنی نماز تو فاسد میشود یا نماز را فاسد میسازد **پنجم** ترک تکفیر و آن  
کذا اشتن راست بر چپ بی تقید و باطل میشود نماز بتکفیر بی تقید و فاقا  
للا کثر بلکه سید مرتضی رضی الله عنه نقل کرده اند اجماع را بر بطلان بان و ابو القاسم  
مکروه میداند و شیخ ابو القاسم قدس سره در کتاب معجمه موافق است و اگر ترک  
کند تکفیر را در جای که تقید باید کرد پس در بطلان نماز و صحتش نظر است  
**ششم** ترک فعل کثیر عادت باطل میشود نماز بفعل کثیر اگر چه اصدار  
خود نه سهوا بلکه آنکه چندان فعل کثیر بجا آورد که صورت نماز بر طرف نشود  
و عرفا و اصولی نگویند پس باطل میشود خواه عمد واقع شود و خواه سهوا  
و اگر در هر رکعتی کاری کند چنانکه در مجموع رکعات فعل کثیر بجا آمده باشد اما  
در هر رکعتی فعل کثیر نشده باشد پس نماز باطل نیست و آن فعل هم اول است  
**هفتم** ترک چیزی خوردن و آشامیدن اگر چه بچندین رکعت کثیر باشد و علامه  
قدس سره تقید ساخته بآنکه فعل کثیر نشود و شیخ طوسی قدس سره بطلان  
فرمود و تقید بفعل کثیر نموده و احتیاج چیست باجماع اما فرمودن آنچه در  
میان و خدا مانده قصوری ندارد اگر فعل کثیر نشود **هشتم** ترک شروع

بطلان نماز  
در این صورت  
که نماز را  
در آن وقت  
ترک کند  
و در آن وقت  
بچندین  
بجانب  
ترک کند  
و در آن وقت  
بچندین  
بجانب  
ترک کند  
و در آن وقت  
بچندین  
بجانب  
ترک کند



کردن در فعل از افعال ناز پیش از آنکه کامل سازد فعلی را که پیش از آن فعل واجب است مثل انحنای برای رکوع پیش از آنکه قرات کامل شود و سر بر زمین از رکوع یا سجود پیش از آنکه کامل سازد اقل واجب و رکوع و طاعت بند را ترک تا کامل یعنی حرکتی بر زمین شدن از اعضای سجده یا از بعضی از اعضای سجده و محل سجده یعنی سنگینی انداختن بر اعضای سجده واجب است پس جایز نیست که سجده چنان کند که سنگینی بر اعضای سجده نیفتد از مثل آنکه میان رکوع و قیام بر سیمانی بسته باشد و اعضای سجده زمین رسد اما سنگینی بر اینها نیفتد **م** ترک مریض حالت اعتدال و عدول بجائز است که یکی آنست هرگاه متفرق شود بحالت اعتدال هر چه قدرت بر آن داشته باشد یعنی هرگاه مریض متفرق شود از قیام مثلا با آنکه قدرت بر آن داشته باشد از ترک میکند عدول میکند به تلوش مثل قعود و اگر از قعود هم متفرق شود با قدرت بر آن به ملوی راست بیفتد و با تفرق بر آن هم عدول میکند به ملوی چپ افتادن تا آنکه از آن هم که خضر شود بیفتد **م** ترک مریض هر یک از حالات اربع را هرگاه با یکی از اینها ممکن از استقرار نباشد و عدول به تلوی اگر چه قدرت بر آن حال اول داشته باشد یعنی هرگاه مریض قادر بر قیام باشد و متفرق بر آن نشود اما در قیام قرار نگیرد و حرکت کند واجبست بر و ترک قیام و عدول به تلوش که قعود است با استقرار با قعود و همچنین با عدم استقرار در قعود واجبست ترک قعود و عدول به تلوش که اضطرار است با استقرار بان و بکنه انا استلحاقا اما اگر از حالت اول به غیر تلوش مثل آنکه مشغل شود بحالت ثالثه که اضطرار است بر این معنیست از حالت اولی که قیامت با استقرار در قعود پس محل اشغال است **م** ترک مریض حالت بیست تر را هرگاه قدرت بر حالت اعتدال داشته باشد یا آنکه با و مفرق رسد پس در وقت انتقال از حالت اعتدال ادا تا ترک قرات نکند و در وقت انتقال از ادنا با عدول ترک کند و بعضی گفته اند که

آنکه سبکست شود در هر دو حال تا آنکه در حال دیگر سبکست شود و این یکی است اگر سبکست شدن در انتظار سبکون بطول نه انجامد و کسی که نشسته باشد اگر از هر یک که خفتی باید بعد از آنکه رکوع بفعل آورد بر خیزد از برای سر برداشتن از رکوع و طاعت نیند آن و اگر بعد از رفع را سبکست رکوع خفت یا بد بر خیزد از برای طاعت نیند رفع را سبکست و اگر بعد از طاعت نیند رفع را سبکست باید بر خیزد از برای قعود سجود و واجب نیست طاعت نیند از برای سجود در این صورت بلکه در حوز از نشستن بقصد آنکه مطلوب است رجعت نظر است پس درین وقت ثقلی بهم رسد پس هر کوی کند برای ضعف و قصد غن سجود باشد پس حساب کردن آن بیوی بی اختیار بیوی سجود و نظر است پس اگر بخوبی ندانیم حساب کردن آن بیوی را بیوی سجود متصل سازد سجود را بان و آنکه بخوبی ندانیم بیفتد بعد از آن سجده کند **فصل دهم** در ترک مستحبه ایسانید و آن در آورده است و باکی نیست در اطلاق مستحب بر ترک مکروه زیرا که متعارفست نزد فقها **اول** ترک سخن گفتن در آشنای اذان و اقامت سووی جلوه بر پیغمبر نزد کربس و صلی الله علیه و آله و نه عقیقه و سید مرتضی قدس سره چهارم دانسته اند سخن گفتن را در اقامت و نه طوطی قدس سره موافق ایشانست بعد از اقامت و صحیح اهل ابی حمزه مؤلفه سماعه شایسته از برای ایشان زیرا که این دو روایت صحیحند در حرام بودن کلام بعد از اقامت بر اهل مسجد مگر در قیام امام و حمل کرده اند این دو روایت بر ایه مؤکده تا آنکه جمع شود میان اینها و میان صحیح جاد بن عثمان که منضم است حوز سخن گفتن را بعد از آنکه اقامت گفته شود و یاری دینده این مشایخ را است که جمع میان احادیث مذکور بان کنند که دو تالی اول را حمل کنند بر آنکه او است سخن گفتن بعد از اقامت و اجبه پیش از آنکه اقامت نماز جماعت باشد و روایت ثالثه را بر آنکه مشعران سخن گفت بعد اقامت مستحب که اقامت منفرد باشد



در ترک اعراب در او آخر فصول اذان و اوقات **سیم** ترک سجده در اذان  
 و اوقات و تفکیک کرده شده بتکرات و تین دو بار دیگر و باکی نیست به تکرات  
 شمرده و تین بقصد اشعار و تنبیه **چهارم** ترک سخن گفتن بعد از فراغ مکرر یا بخی  
 متعلق با آن بنماز از واجبات مثل آنکه یا منوم کو به تقدیم بر انگش مکن یا بخی  
 مثل صفر راست کردن اما تلفظ نیت از متعلقات نماز نیست پس مکرر  
 باشد مکرر آنکه موقوف باشد استحضار نیت بر تلفظ پس واجب است و سنت  
 دانستن آن بدلیل آنکه در تلفظ مشغول شدن ختن دل در زبان است یا هم  
 بعبادت و این دستور است در افضل الاعمال احسن نامه فروع است یا آنکه اگر  
 تلفظ سنت باشد این سخن درست است حال آنکه سنت بود آن اولی بحث  
 است **پنجم** ترک قرائت کسی را که خواهد که یک گام یا دو گام پیش یا پس رود  
 در محل گام برداشتن **ششم** ترک ناله کردن بیک حرف **هفتم** سبک شدن بعد  
 از خواندن فاتحه بعد از سوره بقدر یک نفس بعضی این حکم را در دو رکعت  
 آفریند بلکه بعد از تسبیح نیز جاری ساخته اند **هشتم** ترک یا منوم قرائت را که  
 اقتدا بکسی کرده باشد که رضی باشد یعنی نیوی عدل در نمازی که آهسته باید  
 خواند و در نماز که بلند باید خواند هر گاه که قرائت امام را اگر چه همه او باشند  
 نشنوند و شیخ مفید و شیخ طوسی قدس سرهما هم دانسته اند قرائت را در نماز  
 چهار رکعتی هر گاه همه را نشنود **نهم** ترک آیه یا منومین را که برای شنیدن  
 یا هم امام قرائت کند هر گاه قرائت او بعضی از قرائت امام با فاصله تا وقتی که قرائت امام  
 نزدیک با فاصله شود او هم آن آیه که او کند بخواند و هر گاه رود و تا خواندن  
 آن آیه متعجب و ذکر خدا نکند **دهم** ترک ادغام کبیر و ان است که در وصف  
 متماثل متحرک بهم رسد مثل الرحمن ملک زیر که یک حرف در نماز ایستاده  
 بقصد حسنه است و در شنیدن به بیجا خواندن در حد بیست **یازدهم**  
 ترک اشغال حرکات بچستی که حرکت بحرف نزدیک شود **دوازدهم** ترک

قرآن

قرآن میان دو سوره یعنی بعد از حمد دو سوره خواندن بموافقت اکثر  
 متاخرین علما و روایاتی که مشهورست بحرام بودن قرآن محمولست بر کراهت  
 تا منافاتی نباشد میان اینها و میان آنکه که دلالت میکند بر جواز و شیخ طوسی  
 قدس سره حمل کرده روایات دال بر حرمت را بر ظاهرش پس در نهایت و محسوط قرآن را  
 حرام دانسته بلکه نماز را باطل دانسته یعنی قرآن چنانکه مذکور شد مضمی شود  
 عنه است و بر هر تقدیر بی مستثنی است میانه و الضعیف المضعف که این هر دو را حرام  
 باید خواند و قیل و لایلاف که اینها را نیز باید خواند پس اکثر علما واجب دانسته  
 اند اینها را با هم خواندن بلکه دعوی کرده اند که سوره و الضعیف المضعف و الضعیف  
 اند و همچنین قیل و لایلاف حتی آنکه شیخ طوسی قدس سره در کتاب تبیان نقل کرده  
 و حجب سید را در میان و در احادیث نبیائیم چیزی که دلالت کند بر حرمت قرآن  
 یا بر وحدت این دو سوره بلکه روایت مفصل هر یکست در تعداد **فصل یازدهم**  
 در ترک سجده چنانچه و آن دوازده ترک است **اول** ترک قصد حصول ثواب  
**دوم** ترک قصد خلل از عقاب چنانکه در بعضی اخبارست حتی آنکه بسیاری از علماء  
 مانع از آنرا و غیر آنرا در عبادات واجب باطل دانسته اند اگر در آنها قصد یکی از این دو  
 کنند **سیم** ترک ضم یکی از این دو قصد بقرب **چهارم** ترک نیت قصد و مواضع  
 تخییر زیرا که در اینجا اتمام افضل است **پنجم** ترک عدول بقصد در انتهای  
 نمازی که بقصد اتمام در آن شروع کرده در یکی از مواضع تخییر پیش از رکوع رکعت  
 رکعت سیم اما بعد از رکوع سیم پس نماز باطل میشود اگر قصد فقر کند اگر چه قایل  
 بشوم باستحباب تسلیم **ششم** ترک استعاده حکمیه بعد از نیت حاضره بنماز  
 قایمه اگر چه آن دو نماز مخالف باشند در بلند خواندن و سبک خواندن  
 هر گاه قایمه در انتهای نماز حاضره بخاطر رسد باسعت وقت پیش از رکوع رکعت  
 زاید و سید مرتضی رضی الله عنه و اگر قدر ما واجب میدانند عدول را در این صورت  
 بنابر آنکه وقت قضا ضعیف است نزد ایشان پس عدول میکنند پیش از رکوع

در ترک اعراب در او آخر فصول اذان و اوقات  
 و اوقات و تفکیک کرده شده بتکرات و تین دو بار دیگر و باکی نیست به تکرات  
 شمرده و تین بقصد اشعار و تنبیه  
 متعلق با آن بنماز از واجبات مثل آنکه یا منوم کو به تقدیم بر انگش مکن یا بخی  
 مثل صفر راست کردن اما تلفظ نیت از متعلقات نماز نیست پس مکرر  
 باشد مکرر آنکه موقوف باشد استحضار نیت بر تلفظ پس واجب است و سنت  
 دانستن آن بدلیل آنکه در تلفظ مشغول شدن ختن دل در زبان است یا هم  
 بعبادت و این دستور است در افضل الاعمال احسن نامه فروع است یا آنکه اگر  
 تلفظ سنت باشد این سخن درست است حال آنکه سنت بود آن اولی بحث  
 است  
 پنجم ترک قرائت کسی را که خواهد که یک گام یا دو گام پیش یا پس رود  
 در محل گام برداشتن  
 ششم ترک ناله کردن بیک حرف  
 هفتم سبک شدن بعد از خواندن فاتحه بعد از سوره بقدر یک نفس بعضی این حکم را در دو رکعت  
 آفریند بلکه بعد از تسبیح نیز جاری ساخته اند  
 هشتم ترک یا منوم قرائت را که اقتدا بکسی کرده باشد که رضی باشد یعنی نیوی عدل در نمازی که آهسته باید  
 خواند و در نماز که بلند باید خواند هر گاه که قرائت امام را اگر چه همه او باشند نشنوند و شیخ مفید و شیخ طوسی قدس سرهما هم دانسته اند قرائت را در نماز  
 چهار رکعتی هر گاه همه را نشنود  
 نهم ترک آیه یا منومین را که برای شنیدن یا هم امام قرائت کند هر گاه قرائت او بعضی از قرائت امام با فاصله تا وقتی که قرائت امام  
 نزدیک با فاصله شود او هم آن آیه که او کند بخواند و هر گاه رود و تا خواندن آن آیه متعجب و ذکر خدا نکند  
 دهم ترک ادغام کبیر و ان است که در وصف متماثل متحرک بهم رسد مثل الرحمن ملک زیر که یک حرف در نماز ایستاده بقصد حسنه است و در شنیدن به بیجا خواندن در حد بیست  
 یازدهم ترک اشغال حرکات بچستی که حرکت بحرف نزدیک شود  
 دوازدهم ترک







در این میان زن و مرد و احتمال دارد که منع بر وقت محمول میشود در نیت  
زیر اگر صا دقت است سجود بعد از رکوع سجود متحقق نشود بر غیر موهم پس فرق بین  
میان حاصل شدن و غیر آن از جنه های که صحیح نیست سجود بر آنها  
آنچه متعلق است بر و آن ترک نکردن رکود این است از سمت قبل  
اما زاده بر آن حکم که نشد **نکته** آنچه متعلق است به سترها و آن ترک  
افتراف از عین است یعنی در حال سجود ترک گذاشتن ساقهای دست  
است بر زمین چنانکه در صحیح مشهوره ز راه است اما زن سنت است  
ساقهای دست را بر زمین گذارد و ترک عین به سترها چنانکه در صحیح  
دیگر ز راه است و الحاق کرده شد باین ترک عین به باقی اعضا و ترک عین  
بهم دو دست باید یکی یعنی در محل برخاستن از سجود یا از نشسته کردن  
دست چنانکه در صحیح کردن میکنند چنانکه در حینه ز راه است و ترک  
خود را کشیدن یعنی خمیازه بدن **نکته** آنچه متعلق است سرای و سترها و  
آن ترک تطبیق است و آن گذاشتن کفهای دست است بر یکدیگر میان  
زانها در محل رکوع و ترک تصفیق یعنی کفها را بر هم زدن برای اعلام  
کردن مکر برای ضرورت و ترک گذاشتن کفها در حال سجود محاذی زانوها بلکه باید  
که انگشتی در محاذ آن زانوها منحرف سازد چنانکه در صحیح مشهوره ز راه  
است **نکته** آنچه متعلق است بانگشتان و آن ترک تشبیه است یعنی  
انگشتان دستی و باین انگشتان دست دیگر کردن چنانکه در صحیح مشهوره  
ز راه است و ترک خاکستن از آنها چنانکه در صحیح دیگر ز راه است  
آنچه متعلق است به پشت و آن ترک تپانخ در رکوع بقاء و دو نقطه نوکانه  
و بای یک نقطه و زای و خای مجمر و آن کج کردن پشت است بجانب بالا یا  
پرو کردن سینه و ترک تپانخ در رکوع نیز جای دو نقطه نوکانه و دال  
مراحم با موقده و یا منشاة تختائیه و خای مجمر بجای هر عمل هم مرسوم است

نکته  
عمل صحیح  
در سجده  
آنکه دست  
را بر زمین  
گذاشت  
و کفها را  
بر هم زد

هم کردن

ضم کردن پشت بجانب بالا و سر به پیش انداختن **نکته** آنچه متعلق است  
بکمر و آن ترک سترهای یکی بر کمر نهادن است چنانکه متکبرین میکنند  
**نکته** آنچه متعلق است به پا و آن ترک تورگست و مرد بتورگ اینجا  
سبب انداختن است کاهن بر پای و کاهن بر پای دیگری آنکه یا از  
زمین بردارد و اگر بسیار نشود ظاهر بطلان نماز است بان اما اگر او یا  
برداشتند یا نه پس تردی نیست در بطلان **نکته** آنچه متعلق است  
بقدمها و آن ترک چپانیدن یا راست بهم در حال قیام چنانکه در صحیح مشهوره  
ز راه است بخلاف زن و ترک اقامیان سجده تین و در جلست است  
و در تشهد و آن انگشت که اعتماد کند بر روی قدمها بر زمین و بنشیند  
بر عقبها و آن گاه تفسیر کرده میشود بانکه بنشیند بر التین و زانها را بالا  
دارد و در بعضی روایات ابهامی باین تفسیر است و کاهی تفسیر کرده شده بانکه  
بنشیند بر قدمها چنانچه کفهای قدمین بر زمین باشد و دستها را بر زمین  
بلکه از دو ترک نشستن بر قدمها در حال تشهد و این از ترک مکره است  
زیرا که حضرت امام محمد باقر ع از آن نهی کرده و فرموده در صحیح مشهوره ز راه  
که آیتا که القعود علی قدمیک یعنی به برهنه و دوری کن از نشستن بر  
قدمها خذ فتادی بذاک لا تكون قاعدا علی الارض یعنی پس متانی میشود  
باین نشستن و بر زمین نشسته نخواهی بود بلکه نشسته خواهی بود بعضی  
از توشسته بر بعضی دیگر فلا تعبیر للتشهد و العاد پس مبر نمیکنی برای تشهد  
و دعا اللهم اجعلنا من المصلین الذین قلت فیهم فی کتابک اللهم قد افلح  
المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون و بارک الله فی هذه الرسالة و اللهم  
کبارک علی محمد و آل محمد و تمایز آیتینی من نعمک الجلیلة الحمد لله و بحمدنا نعمت  
علی بابتدائه من الحاشیه و الشرح علی هذه الرسالة و سایر الترمذی و الترمذی و الترمذی  
متان و خلصنی عن اسر الفقر و الذیون و الترمذی و ابواب الناس و الترمذی



بطاعتك وعبادتك باتمام ما انعمت علي يا مبتدئ ثم نحمد الله وفضله وكرمه ومنه  
وجوده ولطفه وحولته وقوته وتوفيقه واحسانه واستنانه يوم الثلاثاء ١٩ شهر  
ربيع الآخر سنة الف وثلث عشر بين هجرة من ابتداء تكسير الاصنام عن بيتك  
الحرام في حوالي قادمين قريه اللهام تقبل منا يا كريم واحسن ذكره بين عبادك يا رحيم  
يا حسن يا جميل على يد مريم راضة في يومك القدسة صدر الدين محمد بن محمد بن عبد البرزنجي  
شرح الله صدره وبيته لمره واتم الله على يده ما ابتداه به وخصوصا على هذه الرتبة  
قد تم هذه الرسالة على يد الفقير الحقير المحتاج الى رحمة الله البار

محمد رضا بن محمد بن عبد الله دربار

في عام ١٢١٢

مير



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد الانبياء والمرسلين  
واشرف الاولين والاخرين محمد وعترته الافاضين **وبعد**  
جنین کوید اوج المربوبین الی رحمته رب الغنی محمد تقی ابن  
مجلسی لاهکیا که چون درین عصر فراط و تفریط بسیار در  
امر رضاع واقع شده بود و میان طلبه این رساله را نوشت  
تا انچه وسط که صراط مستقیم است ظاهر شود و با الله الاستعا  
و التوفیق قال الله تعالی لا تنکحوا ما نکلح الیابکم من  
النساء یعنی نیکو فرمایید و جمیع نیز مکنید زنائی را که پدران  
شما آنها را عقد نموده باشند یا کنیزان را که اجماع نموده باشند  
مملکت یمن از جمله زنائی که بر شما حلال است پس بنا بر ظاهر آیه  
که عزن بدو زن بدو بدو زن پدر و مادر پدر علی اجداد  
مادری و همچنین موکوها ابا و اجداد پدری و مادری هر چند  
بالا روند بفرزند آن حرامند خواه بعقد ایم یا متعه یا  
تحلیل یا عقد خواه مملکت یمن ایشان باشد پس معقودها  
ابا و اجداد و موکوها ایشان بفرزند آن حرامند اگر چه بعد  
از عقد وطی نکرده باشند و همچنین موکوها ایشان بفرزند آن  
ایشان حرامند اگر چه عقد نکرده باشند پس عقد ابا و اجداد

حرام اند  
و زنان اجداد

هرچ بالا روند و بطی ایشان سبب حرمت است بفرزند آن هر چند  
پایین روند و موکوه حرامست خواه وطی در قبل کرده باشند خواه  
در بعد اگر عقد کرده باشند و از اول یا کنیز دیگر از اول  
کرده باشند حرمت پیشتر میشود و اگر ابا و اجداد کنیزی را  
سبی نموده باشند یا خرید باشند یا کسی بایشان بخشیده باشد  
بجای حرمت بر ابا و اجداد بفرزند آن حرام نمیشوند و بطی  
نکند اما اگر نظر کرده باشند بر کسی کنیز یا دست ایشان  
بدست کنیز آن رسیده باشند نه از روی شهوت بفرزند آن  
حرام نمیشوند بلکه اگر از روی خواهش نیز نظر کرده باشند  
بدست و بدست رسانیده باشند بدست حرام نمیشوند علی  
الظاهر اما اگر ابا و اجداد کنیز را بپوشیده باشند یا نظر بدون  
ایشان خصوصاً فرج کرده باشند یا دست بدون ایشان  
رسانیده باشند خلاصت اظهار عدم حرمت است و احوط  
حرمت است یعنی احتیاط نمایند احتیاطا و همچنین کنیز را  
بفرزند آن ندهند مگر آنکه بفرزند آن تقوی داشته باشند  
و دانند که پدر یا ایشان نظره دست بازی نموده و بمنزله مور  
خود دانند و خاطر جمع باشند که بفرزند یکی نخواهند کرد که در آن  
صورت اگر پدر آن بفرزند آن بخشند ضرر ندارد  
و اگر پدر بفرزند فرزند داشته باشد یا بفرزند فرزند  
آن داشته باشد که فرقه نشود پدر یا فرزند و فرزند



قبول نکنند و مبالغه بسیار درین باب و قرآن و حدیث و آیه  
است و ذکر آنها سبب طول میشود و دیگر حق سبحانه و تعالی فرمود  
که حرمت علیکم ائمتناکم یعنی بر شما امام است مادران شما  
یعنی هر چند بالاروند مثل مادر خود و مادر پدر و مادر مادر  
مادر پدر پدر و مادر مادر پدر و مادر پدر و مادر مادر  
مادر پس در مرتبه اول یک مادر است و مرتبه دوم دو  
و مرتبه سیم چهار و مرتبه چهارم هشت و مرتبه پنجم شانزده  
اند و مرتبه ششم سی و دو و مرتبه هفتم شصت و دو و مرتبه هشتم  
و بنات آنم یعنی حرامند بر شما دختران شما هر چند پادشاه  
و ندیس دختران بی واسطه و دختریت که از زن اینکس  
متولد شده باشد یا از ضعه یا از محله یا از کین خود  
و همچنین دختران پسر دختران دختر و در مرتبه سیم  
پنج چهار و ند که دختر پسر پسر باشند و دختر دختر پسر  
و دختر پسر دختر و دختر دختر دختر و در مرتبه چهارم هشت  
طبقه اند و در پنجم شانزده و در ششم سی و دو و همچنین  
هر چه پایین میرود مضاعف میشود بنحوی که در  
اخوانی و حرامند بر شما خواهران شما خواه خواه پدری  
باشند و خواه پدری تنه او خواه مادری تنه او خواه  
پایین میرود و چون نام دیگر دارد حق سبحانه و تعالی  
جدا فرموده است که و عمتناکم و عمه عبارت است از خواهر

پدر

پدر خواه از پدر و مادر خواه باشند خواه از پدر و تنه او  
از مادر تنه او هر چه بالاروند مثل عمتها پدر و عمتها مادر  
و عمتها جد و عمتها جد جد خواه از پدر و خواه از مادر  
و همچنین عمتها پدران و مادران اجداد بنحوی سابق و حال آنکه  
و حرامند بر شما خاله ها شما هر چند بالاروند پدر و تنه  
عمات و عمه و خواله خواهان پدر و مادر و خواه از پدر  
و مادر هر دو باشند یعنی از پدر و تنه او یا از مادر و تنه او یا  
و تنه عمه و خواله باین نحو است که عمه و خواله پدر باشند  
یا عمه و خواله مادر باشند یا عمه و خواله اجداد و عمتها  
مادر یا پدر باشند و چنانکه لازم نیست که خواه خواه  
خواهر باشد همچنین لازم نیست که عمه عمه عمه باشد یا خواله  
خواله خواله باشد چون عمه و خواله نیز خواه پدر و مادر و ند  
پس و خواه ممکن است که خواه پدری باشد و او خواه  
مادری داشته باشد برادر پدری خواه پدری خواه  
مادری خواه پدری را میتوان خواست مثل آنکه  
شخصی زنی کند که آن زن دختری از شوهر سابق  
داشته باشد و آن شخص پس از زن دیگر داشته  
باشد این پسران و دختران را میتوان خواست و اگر  
ازین زن دختری بآورد پس این دختر خواه  
مادری و دختر سابق زنست و خواهی پدری پس



سابق مرد است پس خواه خواهر هست اما خواه نیست  
چون از پدر و از مادر نسبت نیست و همچنین دو  
خواهر پدر که عمه باشد و دو خواهر مادر که خواله باشد  
همین نسبت که مذکور شد عمه هم می رسد  
که عمه نباشد و خواله خواله هم می رسد که خاله نباشد  
پس مراد از بالا رفتن عمه و خاله آنست که خواهر پدری  
یا مادری یا پدر مادری جد پدری باشد یا خواهر پدری  
یا مادری یا پدر مادری پدر مادر باشد یا خواله پدری  
یا مادری یا پدر مادری جد پدری یا جد مادر باشد  
یا عمه پدری یا مادری یا پدر مادری پدر جد پدری یا پدر  
جد پدری یا پدر جد مادری یا پدر جد مادری باشد  
و همچنین هر چه بالا رود عمه و خاله پایین نمی روند چون  
دختر عمه و عمه و دختر خاله و خاله می توان خواست  
و بنات الاخ دیگر حرام است بر شما دختران برادر شما  
خواه برادر پدر مادری باشد یا برادر پدری باشد  
یا برادر مادری که دختران هم حرامند و همچنین دختران  
پسران ایشان و دختران دختران ایشان بخوی که  
دختران پایین می رفتند بحسب طبقات و بنات الا  
خت و حرامست بر شما دختران خواهر شما خواهر پدری  
باشند یا مادری یا مادری پدری که دختران ایشان

حرامند

حرامند هر چند پایین روند خواه دختران ایشان باشند  
و خواه دختران پسران ایشان یا دختران دختران ایشان  
بخوی که در طبقات دختر مذکور شد و این هفت طبقه  
محرمانت نسبتند بخوی که مذکور شد حرامند و محرمند  
و عبارت بحمل آنست که هر خویشان نسبی حرامند مگر او  
لا دتم و عمه و خاله و خاله و همچنین آنکه زنان بر مردان حرامند  
مردان نیز بر زنان حرامند مثل پسران بر مادران هر چند  
مادر بالا رود و پسر بحسب رتبه پایین رود و همچنین  
آبا و اجداد بر دختران و برادران بر خواهران و عمه ها  
بر دختران برادرها و خاله ها بر دختران خواه هر چه حق  
سبحانه و تقا محرمات نسبی را بیان فرمود و محرمات رضایی  
را بیان فرمود و بعد از هر دو محرمات مصاهره را که  
أَمْهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْسَلَكُمْ یعنی حق سبحانه و تقا حرام کردن  
ندید است بر شما مادرها شما را که شیر داده اند شما را و  
آخوانا مِنْ الرَّمَاكَةِ وَحَرَامَتِ بر شما خواهان که همسر  
است شما را از شیر و در احادیث صحیحیه متواتره آنست  
حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم  
جمعا رسیده است که آنچه را حق سبحانه و تقا حرام کرد اینند  
است بر شما از نسب حرام کردن اینند است مثل ائمه  
از رضاع و بعد نیست که همه از آیه کریمه مستخرج



شود پس بترتیب پس حرام است مادر رضاعی که قدری معده  
شیر داده باشد و آن قدر در روایات مجعوله متکثره وارد  
که آن مقدار است از شیر که گوشت بر می آید و استخوان را  
سخت کند و این بحال است تفصیلش بدو بخورد و شسته  
یک یک شبانه روز که اکثر علما ذکر کرده اند و هم عدد شیر قبول  
شده است که یک شیر کامل سبب حرمت است و این قول  
شان و نادرجون قول مخالفت با احادیث متواتره از طرق  
خاصه و عامه و با ذای این قول محمد بن الحسن استاده صدوق  
که باین روز شبانه روز است بی درج و ظاهر قول صدوق  
یک سال یا دو سال است و این دو قول نیز شان و نادرجون  
آنچه مشهور است و قولست که اکثر متقدمین بر آنند کرده  
شیر کامل محرم است و اکثر متأخرین بر آنند که باین روز  
محرم است بچند شرط **اول** آنکه شیر زن باشد و از وطنی  
صحیح و سید باشد خواه بعقد و خواه بتمتع و خواه بخل  
یا بملک عین یا بشبه بهر سید باشد بنا بر قول اشهرین  
اگر شیر مرد باشد یا خنثی مشکلی یا از زنی بهر سید باشد  
بدون وطنی یا از زنا بهر سید باشد سبب حرمت نمی  
شود **دوم** آنکه زن زنده باشد که اگر چه هارده شیر را  
حال حیوانه زن خود ده باشد و یکی یا بقیه باین روز و بعد  
از موت خود ده باشد بشرط حرمت نمیکند علی الاطلاق **سوم**  
آنکه

آنکه بعد از ولادت باشد پس اگر بعد از حمل و قبل از ولادت  
ببستانها پر شود شده باشد و شیر دهد طفل را بشرط  
نمیکند علی المشهور و الا حوط الترتیب **چهارم** آنکه شیر آدمی باشد  
پس اگر شیر حیوانی را بخورد گوشت آن حیوان  
حرام نمیشود و اگر بقره شیر زنی را بخورد حرام نمیشود  
گوشت آن اگر چه مکروه است شیر دادن و خوردن از  
حیوانات مکروه در وقت ضرورت و بر تقدیر وقوع مکروه  
هست گوشت آن **پنجم** آنکه از بیستان بچند پیل گردید و  
شد بدکان طفل یا در پیاله و بعنوان شیر یا پیم  
بخورد طفل دهند بشرط حرمت نمیکند علی المشهور **ششم**  
شرط است در عدد رضعات که هر رضعه کامل باشد  
با نیک خود سر دهد بی سببی مثل شنیدن صدای یا شخصی  
کارها کند که طفل را مشغول خود کند که درین صورتها  
از عدد محسوب نیست پس هر چه ناقص باشد در عدد  
محسوب نیست اما در شد عظم و اثبات لحم بهر نحو که  
واقع شود خواه کامل و خواه ناقص بشرط میگذرد و همچنین  
در یک شبانه روز یا سه شبانه روز چنانکه در فقه  
رضو نیست یا باین روز شبانه روز شیر کامل و ناقص  
یکسانست **هفتم** بشرط است که متوالی باشد با نیک در اثنای  
شبانه روز یا در رضعه یا باین روز رضعه شیر دیگر را



نشوید و خوردن آب طعام ضرر ندارد **هشتم** اگر شیر  
 باشد پس اگر چیزی دیگر منضم سازد که هم محض و ج شده بنوشد  
 خلافت و احوط آنست که چنین نکند و اگر بکند آن روزه  
 را در عدد وضو حساب کند با آنکه اگر چنین شیر که منجم  
 شده باشد و یا با نوزده داده باشد آن زن را خواهد و اگر  
 خواست باشد مطلق بدهد **نهم** شرطست که رضاع و طفلی  
 که شیر دایه را خورد و قبل از اتمام دو سال باشد که اگر یک  
 شیر را بعد از اتمام دو سال بخورد نشهرمت نمیکند و  
 اگر دو سالش شده باشد و طفل را از شیر بمان نکرده باشد  
 بخورد نشهرمت نمیکند علی الاظهر احتیاطا را  
 ترک نمیباید کرد و کما تقدم **دهم** شرط نیست که زن دایه  
 کمتر از دو سال داشته باشد و بعضی گفته اند که شرطست و  
 احتیاطا آنرا ترک ننماید **یازدهم** شرطست اتحاد محل در  
 حرمت اطفال بر یکدیگر و هر چند در زن باشد یکی کوا  
 از شیر یکدیگر بخورد و شیر دهد و از شیر شوهر دیگر  
 دختر یا شیر دهد بر هم حرام نیست و چنانکه در روایات  
 صحیح متواتر منقولست و بنا بر قول شیخ امین الدین ابو  
 طهرانی شرط نیست و بنا بر قول او در صورت مفروضه بر هم  
 حرام میشوند و از **دهم** شرطست که تمام عدد از یک زن یا  
 اگر چه شیر یک شوهر باشد پس اگر شخصی هزار زن و خاصه

و متعه

کما ان من صغیر است که  
 طهرانی در نذر آن آیه را  
 ذکر میکند و میگوید  
 و الله اعلم بالصواب

و متعه داشته باشد و هر یک از این زنان طفلی را با  
 نوزده شیر بدهد از شیر یک شوهر همه بر هم حرام  
 میشود و اگر طفلی هفت شیر از یک زن از یک شوهر  
 بنوشد و هشت شیر از زن دیگر آن مرد بشود  
 رضاع بر هم نمی رسد بنا بر قول اشهر و اگر هفت شیر  
 زن را بنوشد و از شیر بمان نکند و شوهر آن زن را  
 طلاق دهد و بعد از عدد شوهر دیگر بکند و از  
 زن ندی هم رسد و هفت شیر دیگر از شیر این  
 شوهر بدهد نشهرمت نمیکند چون فعل متعدد  
 است اگر چه معروضه یکست و مثل آنکه شیر فرزند  
 شوهر اول را داشت که از شوهر ثانی حاصل شده  
 قریب بوضع حمل هفت شیر قبل از وضع حمل داد و  
 هشت شیر بعد از وضع حمل کرد و در صورت نیز نشهرمت  
 نمیکند علی المشهور و تلخیص بد آنکه هرگاه رضاع تحقق  
 شود مردی که شوهر دایه است و شیر از او است و در  
 علماء او را تحمل مینامند پدر طفل میشود و شیر دهنده  
 مادر طفل میشود و فرزندان فعل خواه نسبی باشند و  
 خواهر نسبی برادر و خواهر طفل میشوند و فرزندان  
 نسبی دایه اگر چه از این شوهر نباشند خواهران و  
 برادران مادری طفل میشوند اما فرزندان نسبی که شیر

و اگر چه شیر یک شوهر باشد  
 و اگر چه شیر یک شوهر باشد  
 و اگر چه شیر یک شوهر باشد  
 و اگر چه شیر یک شوهر باشد



داده باشد از غیر غیر این شوهر بر طفل حرام نمیشوند  
 و برادران فحل خواه پدر مادری و خواه پدری و خواه  
 مادر و خواه نسبی خواه رضاعی در غیر رضاعی  
 مادری و عموها طفل میشوند و خواهرها فحل پدر  
 عمهها طفل میشوند و برادران و خواهران دایه خواه  
 نسبی و خواه رضاعی در غیر رضاعی مادری خالوها و  
 خوالهها طفل میشوند و طفل نیز فرزند دایه و فرزند  
 شوهر دایه میشود و همچنین فرزند آن طفل  
 چند پادین روند خواه از دختر خواه از پسر و از  
 اولاد فحل و دایه میشوند و اعمام و اخوال فحل و زن  
 اش اعمام و اخوال طفل میشوند و همچنین عمهها و خواله  
 ها در آبا و اجداد فحل و زن و جد اش اجداد طفل میشوند  
 بی دغدغه بمقتضای آیات صحیح متواتره و اجماع علما  
 علم از اصحاب و غیر هم و ائمه و میان اصحاب ما و عامه  
 آنست که از قرآن مجید حکم مادر و خواهر رضاعی ظاهر میشود  
 و بسبب و این جمعی که مذکور شد حرمیت و حرمت ایشان  
 از احادیث متواتره و اجماع امت ظاهر میشود حتی آنچه مذکور  
 شد در تفسیر حرمان سبعة نسبی همه از قرآن مجید ظاهر  
 نمیشود و استعادی ندارد که همه مراد الهی باشند و  
 حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم

اجمعین

اجمعین بیان فرموده باشند مراد الهی و اگر چه بر سبب اعجاز  
 باشد بلکه غالباً اعجاز شایع است از حقیقت و دور نیست  
 که هفت طایفه رضاع نیز مراد الهی باشند که آنها تاکنون  
 و حقیقت بوده باشند لازم دارد مادر بودن ایشان  
 بودن فرزند آن ایشان را حواله علی التبع و لفظ اخواتکم  
 من الرضاة شامل باشد اخوات پدر مادری و پدری  
 و مادری و لازم داشته باشد اولاد ایشان را و همچنین  
 عمات و خالات را چون ایشان نیز داخلند در اخوات  
 چون اخوات پدر و مادر اند و بعد از ایشان مصاهره و  
 فروع و تظاهر شود که رضاع تابع نسب است نه مصاهره  
 و الا نسب آن بود که رضاع بعد از همه باشد تا شاهره  
 باشند و مؤید این معنی است کلام حضرت باقر علیه السلام  
 نبی اول المرسلین صلوات الله علیهم که برید عیال در صحیح است  
 نید متکثره و آیت کرده که از آن حضرت سؤال کردند از تفسیر  
 قول الله سبحانه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و  
 و ترجمه اش اینست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که خدای  
 و ندیست که از آب نوع بشر را ایجاد فرمود یعنی از آبی که جمیع  
 بنی آدم و غیر ایشان از آن ایجاد فرموده است نه آب منی  
 که جمعی از مفسران ذکر کرده اند و ازین نوع بشر یا از آب  
 نسب مقدر فرموده که آن خویشاوندی هفتگانه است

امقات م



و مقرب فرموده که نکاح واقع سازند تا خوشاوندی سببی بنزد  
بهرم رسد و دوران نسبی باین خوشی نزدیک کند پس  
حضرت صلوات الله علیه در جواب او فرمودند که کسی سبب  
و نکاح از آب شیرین طینت حضرت آدم را بقدرت کامله  
مضموم خمریت طینت آدم بیدایربعین ساله آفرید و  
زوج را شرحه از آن ماده آفرید و در شش ماه از زمین  
نشوره آفرید از ماده استخوان زیرین پهلوی چپ و سبب  
این خلقت خوشی شی و سببی بهم رسید یعنی میل بزنان  
و قابلیت از دواج بهم رسید پس حضرت حق را بقدرت  
آدم داد و در سبب این نکاح خوشی سببی بهم رسید پس  
آنچه نسب است از طرف مرد است و آنچه سبب است از  
راه گذر زناست برید گفت عرض نمودم که بیان فرمایند  
معنی قول حضرت سید المرسلین ص که اگر حرام میشود از شیر  
دادن آنچه حرام میشود از نسب که این هفت طبقه نسب از  
رضاع بهم میرسد پنج خود و پنج شریک بهم میرسد حضرت  
فرمودند که هر گاه کسی که شیر دهد از شیر بشوهرش فرزند  
زن دیگر را خواهد پسر برایش دهد و خواه دختر برایش  
دهد این رضاعیست که حضرت فرمودند که سبب حرمت  
میشود و این طبقات نسب حاصل میشود و هر فقی که  
شیر دهد دو طفل را هر یک یکبار از شیر شوی از این

رضاع

رضاع نسب بهم میرسد میان این دو فرزند اگر چه نظر بر  
و بشوهر نسب بهم میرسد و هر دو طفل فرزند زن میشوند  
و هر فرزند فرزند آن شوهر میشود که بشیر او را بشو  
است و خوشی که او را باز حاصل میشود خوشی ص  
نه نسب چون نسب از جانب زوج است و سبب از جانب زوجه  
است و در ضمن مسایل معنی حدیث ظاهر خواهد شد انشاء  
الله تعالی و احادیث صحیح بسیار است در اشتراط اتحاد فحل نظر  
بجودت فرزند این و نسب ضاعی ایشان و از شیخ طبرسی  
عجیب است که غافل شده است از اینها مگر آنکه حمل کنیم که  
اولا لالت آیه را ذکر کرده است و از بعضی فضلا متأخرین  
عجیب تر است که ذکر کرده است که حدیث صحیح ندارد بلکه  
هشت حدیث صحیح دارد و هشت حسن و ثقیف کالصحیح  
سواء احادیث که مشهور است بدین معنی و اجماع اصحاب  
نیز هست پس قول طبرسی را اعتمادی نیست با وجود  
این دلایل پس این احادیث تخصیص داده است اح  
دیغی را که دالت بر آنکه هر چه حرامست بنفس سبب  
رضاع حرام میشود و الا هی با نیست که خواه هم رضاعی که  
شیر در معده نخورده اند از غیر محض حرام نشوند و  
بچندین در هر مرتبه که بالاروند مانند شیر و غایه  
رضاعی و درین باب چند مسئله است **اول** هرگاه رضاع







صغیره بر شوهر حرام میشود چون فرزند نشود و  
بچنین کنیز ام ولد اقا اگر آفریند آورده باشد اگر  
شیر دهد صغیره را صغیره حرام میشود بی رغبت و  
اگر شیر زوجه بگیرد با شیر ام ولد از غیر آقا بود باشد  
و صغیره را شیر دهند اشهر نزد اصحاب است که بجز  
حصول رضاع زوجه بگیرد حرام میشود چون مادر زشت  
و اگر به کبیر مخول کرده باشد هم حرام میشود  
بر او و اگر مادر زوج شیر دهد صغیره را صغیره خواهر  
زوج میشود و بر شوهر حرام میشود و اگر خواهر زوج  
شیر دهد زوجه را دختر خواهد میشود و اگر زن بر  
زوج شیر دهد دختر را دختر برادر زوج میشود  
و عقد باطل میشود در جمیع این صورت و اگر پیشتر  
ایشان را شیر داده باشد حرام میشوند بر شوهر و  
غیرتوانند ایشان را خواستن **چهارم** خلافت درین  
مسئله که چون مخول پدر رضاعی مرتفع شده است آیا  
جده مرتفع که بمنزله مادر زن است بر مخول حرام  
میشود و اخوات مرتفع بر مخول حرام میشوند یا نه  
اکثر اصحاب بر آنند که حرام نمیشوند چون سبب  
حرمیت مانوسیده است و بعضی گفته اند که چون مرتفع  
فرزند مخول شده خواهد این مرتفع بمنزله فرزند آن او

میشوند

میشوند چنانکه دختر آن مخول نظر باب مرتفع مانده فرزند  
شد نه بنص و حق اینست که قیاس است و در اصل نیز  
سخن هست چنانکه مذکور شد و بچنین مادر و پدر  
مرتفع دلیل ندارد سوا قیاس و اگر در هر احتیاط  
کنند بهتر است و درین باب چند مسئله دیگر هست  
**اول** هرگاه زنی از شیر مخول برادر یا خواهر پیداوری  
خود را یا پدری یا مادری را شیر دهد چون برادرش  
فرزند شوهرش شد زن بمنزله فرزند شوهر  
میشود چون خواهد فرزند است جواب اینست که  
خواهر فرزند وقتی حرامست اگر فرزند باشد یا پدیده  
و در رضاع وقتی خواهد میشود که شیر یک مخول را خورد  
باشند و در اینجا هیچیک نیست مع هذا شبهه بمصا  
است نه بنسب و حضرت فرموده است که هر چه بنسب  
حرامست در رضاع هم حرام میشود نه بمصاهر چنانکه گفت  
و در مصاهر خواهد فرزند را میتواند خواست مثلا اگر زنی  
بخواهد و او دختری داشته باشد و دختر او بمنزله  
فرزند زوج و خواهر فرزند آن زوج است اگر پیشتر از  
دخول زنا طلاق دهد آن دختر را میتواند خواست و گفت  
است در صورتی که زن شیر دهد خواهر یا ببلد در  
مادرش در خانه شوهرش حرام میشود چون بمنزله مادر زن



میشود چون زن نشو واد و مرقعه و لدا و ست و مذکور شد که  
 این زن مادر زن نسبی رضاعی نیست بلکه غیر از مادر  
 زن رضاعی است و منزلت را اعتباری نیست با آنکه در ما  
 در زن رضاعی نیز سخن هست چنانکه خواهد آمد انشاء  
 الله **ویم** آنکه زن شیر دهد فرزندان خود را پس فرزند  
 فرزند عمه شد و عمه فرزند بر شوهر حرام است پس زن  
 بمنزله خواهد شد میشود و جواب اینست که غم و ولد اگر چه  
 باشد باعتبار خواهد بود حرام است و در کتاب خدا و سنت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم جائز واقع نشده است که عمه و ولد  
 حرام باشد مگر وقتی که خواهد نشی یا رضاعی باشد و در  
 اینجا هیچیک نیست و گفته است که در صورت زن برادر  
 نیز در خانه نشو واد حرام میشود چون بمنزله خواهد شد  
 میشود و جواب آنست که زن برادر نه خواهد نشی است و  
 نه رضاعی و منزلت را اعتباری نیست **سیم** آنکه زن شیر دهد  
 دختر خود را پس زن بمنزله خواهد زن میشود و  
 خواهد زن حرام است جواب آنست که خواهد زن حرام نیست  
 مگر وقتی که باز جمع شود با آنکه و خواهد نشی یا رضاعی را علی  
 قول جمع نماید و عقد و در اینجا چنین نیست و همچنین مادر  
 طفل بر شوهرش حرام نمیشود و هر چند خواهد مادر رضاعی  
 طفل است **همان وجه چهارم** آنکه جد شیر دهد و فرزند پس  
 خود را

اعتباری است یا نه  
 اعتباری است یا نه  
 اعتباری است یا نه

خود را یا فرزند دختر خود را پس در فرزند پس  
 بمنزله مادرش میشود و مادر حرام است و مرقعه بمنزله  
 زن پس شوهرش میشود و هر دو بمنزله باطل است و محرم  
 نیست و اگر فرزند دختر را شیر دهد دختر در خانه نشو  
 بمنزله مادر زن میشود و جد در خانه نشو و هر شش بمنزله  
 دختر میشود و در صورتی که فرزند دخترش را شیر دهد  
 شوهر جد که جد مادر بی و لادخل است و دخترش را  
 اولادخل است بر شوهرش حرام میشود و بنا بر اجابتی که  
 گذشت و اشهر بین الاصباح آنست که اولادخل بر اب  
 مرتفع حرامند و این منزلت چون احادیث دارد و خطا  
 لازم است اما باقی منزلتها اصلی ندارد و مکر قیاس و آن  
 باطلست نزد ما پس در این صورت جد در خانه نشو  
 حرام نمیشود و اما دخترش در خانه نشو بر شوهرش حرام میشود  
**نجم** هرگاه زن شیر دهد عم خود را یا عمه خود را عمه  
 فرزند شوهر آن زن میشوند پس زن دختر برادر  
 یا خواهر فرزند فعل میشوند و دختر برادر یا خواهر فرزند  
 فرزند فرزند اند و فرزند فرزند حرام است جواب  
 آنکه فرزند فرزند نیست و نسب یا رضاع حرام است و در اینجا  
 هیچیک از هر دو نیست و منزلت چنینی از شارع هما  
 نویسد است که حرام باشد و همچنین اگر گویند که مادر



عمده جقه است پس زن بمنزله جده نیست و جده زن  
حرامست جواب آنست که ظاهر شد که جده رضاعی کذا  
و بن تقدیری که باشد حرمت بمصاهر است و در مصاهر  
دلیلی نیست **ششم** آنکه زن شیر دهد خال یا خاله خود را  
در صورت زن دختر خواهد فرزند شوهرش میشود  
چنانکه گذشت یا محل بمنزله جده مادر یا بمنزله شوهر  
مادر مادر میشود و جواب همانست که مذکور شد **هفتم**  
آنکه شیر دهد فرزند عم یا فرزند عمه خود را یا زن  
دیگر شوهرش شیر دهد فرزند عم زن را شوهر بمنزله  
عم زن میشود **هشتم** آنکه شیر دهد فرزند خال یا فرزند  
خاله خود را درین هر دو صورت فرزند آن فرزند محل  
میشوند و محل بمنزله عم خال میشود و در عم خال اما در عمه  
و خاله بمنزله شوهر عمه و شوهر خاله میشوند و ایشان  
حرام نیستند با اتفاق و در عم و خال که شوهر بمنزله ایشان  
میشود جواب همانست که مذکور شد که این بمنزله معتبر  
نیست شرعاً و عم و خال پیش گذشت که نسبی و رضاعی کدام  
اند و محل در صورت هیچیک از ایشان نیست **نهم**  
هرگاه زن شیر دهد برادر شوهر یا خواهر شوهر را  
از شیر شوهر زن بمنزله مادر برادر یا مادر خواهر  
میشود و مادر برادر و خواهر یا مادر است یا زن پدر

و هر دو برآمد بر شوهر و جواب آنست که از شایع متفق شده  
است که مادر برادر یا مادر خواهر حرامست بلکه مادر نسبی  
یا رضاعی یا زن پدر نسبی یا رضاعی علی قول حرامست و در  
اینجا هیچیک از اینها نیست **دهم** اگر شیر دهد فرزند  
برادر شوهر یا فرزند خواهر شوهر یا فرزند برادر که  
هیچ دغدغه نیست زیرا که زن بمنزله زن برادر شوهر  
میشود و آن حرام نیست و همچنین اگر شیر دهد فرزند  
خواهر شوهر یا اگر چه زن بمنزله خواهر شوهر میشود و  
خواهر شوهر بر شوهر حرام است اما خواهر شوهر نیست  
نه بنسب و نه برضاع و بمنزله معتبر نیست **یازدهم**  
اگر زن شیر دهد فرزند فرزند شوهرش را  
اگر فرزند پسر شوهر باشد زن بمنزله زن نیست  
و اگر فرزند دختر باشد زن بمنزله دختر شوهر میشود  
و هر دو بر شوهر حرام اند پس زن حرام شود و جواب آنست که  
دختر نسبی و رضاعی حرامست و زن پسر نسبی حرامست و  
زن پسر رضاعی خلافت و در اینجا هیچیک نیست  
و بمنزله دلیل ندارد مگر قیاس **دوازدهم** اگر زنی  
شیر دهد عم شوهرش یا با عم شوهرش یا خال شوهرش  
یا خاله شوهرش یا پس زن بمنزله مادر اینها میشود  
و مادر عم و عمه جده پدر نیست یا زن جده مادر خال و خاله



جده معاویست یا زن جده معاوی و هر بر فرزند زاده  
هرامند جواب آنکه اینها بر فرزندان فرزندان حرامند  
و در اینجا زن بمنزله جده شده است نظر بشوهر زن  
جده است بر ضاع یا نسب و نه شوهر زن زاده است  
بر ضاع یا نسب و بمنزله اعتبار ندارد **سینم** اگر کسی  
دو زن داشته باشد و یکی از این دو زن فرزند فرزند  
زن دیگری را شیده دهد گفته اند بعضی که هر دو زن  
در خانه شوهر حرام میشوند آنکه شید داده است  
بمنزله دختر یا عرس شوهر میشود و آن زن دیگر  
بمنزله جده فرزند شوهر میشود و هر هرامند جواب  
است که را حرمت یا نسب است یا ضاع و در اینجا هیچ  
از این دو نیست و بمنزله در حکم عدم است **چهارم**  
هرگاه دو زن صغیره داشته باشند و هر دو شید یک  
نر اخوند تا شید پانزدهم و هر دو با هم بخورند شیر  
پانزدهم را هر یک از یک پستان هر دو یکبار فادغ  
شوند هر دو بر شوهر حرام جمعی میشوند بنا بر قول  
جمعی از اصحاب و عقد هر دو باطل میشود بعد از آن  
هر یک اگر خواهد عقد تا زمیکند و اگر بد فواید خود  
و از اول تا پانزده تمام شود عقد هر دو صحیح است  
و قتی که از زن دوم پانزده تمام میشود عقد هر دو باطل  
میشود

میشود بنا بر مذهب جمعی که مصاهر را اعتبار میکنند و اکثر  
این مصاهر را اعتبار کرده اند و همچنین اگر دو زن  
داشته باشند و ظاهر شود که اینها خواهر رضاعی بوده اند  
و هر دو را در یک عقد خواسته باشند که شفیعی آنکه  
عقد هر دو باطل بوده است و اگر یکی را پیشتر خواسته  
باشد و دیگری باطل خواهد بود **پانزدهم** اگر دو زن  
داشته باشند و یکی از این دو زن شید برادران زن دیگر  
خورد باشد یا شید خواهد آن زن دیگری را خود شید  
پس یکی از اینها عتر خواهد بود و دیگری دختر برادر  
و یکی خاله خواهد بود و دیگری دختر خواهر رضاعی  
و در اینجا نیز خلافت و مشهور است که جمعی نمیتوان  
کرد عتر را با دختر برادر و خاله را با دختر خواهر رضاعی  
بنا بر حدیث صحیح مکه باذن عمه و خاله پس اگر عمه خاله  
راضی باشند که با دختر برادر رضاعی و دختر خواهر رضاعی  
جمعی باشند هر دو عقد صحیح است با اتفاق علماء و شیعه و  
اگر رضاعی نباشند پس اگر اول دختر برادر یا دختر  
خواهر را خواسته باشند و بعد از آن عمه خاله را و خاله  
پس از عقد داشته باشند که رضاعی محقق شده  
است عقد ها صحیح است و هیچیک را اختیار نسخ  
نیست و اگر اول عمه خاله رضاعی را خواسته باشند و بعد



از ایشان دختر برادر و خواهر را بی رضای عمه و خاله  
مشهور است که عقد دختر برادر و خواهر باطل است  
و عقد عمه و خاله صحیح است و اگر پیشتر ندانسته باشند  
که رضاع واقع شده است و بعد از عقد دانسته باشند  
مشهور است که عقد عمه و خاله صحیح است و عمه  
و خاله که راضی نباشند عقد دختر برادر و خواهر  
باطل میشود **شانزدهم** اگر زنی صغیره را بخواهد و  
مادر شوهر یا خواهر شوهر یا زن برادر شوهر یا چتر  
شوهر یا دختر شوهر این زن صغیره را بشود دهند  
و بآنزده شصت کامل تمام شود زن بر شوهر حرام  
میشود و خواهر شوهر یا خواهر دختر شوهر یا دختر  
برادر شوهر یا عمه شوهر یا خاله شوهر یا فرزند فرزند  
شوهر میشود و اگر زن شوهر از شصت شوهر شصت  
دهد صغیره را دختر شوهر میشود و در این صورتها  
با جماع زن صغیره بر شوهر حرام میشود و اگر ظاهر  
شود بعد از عقد که اینها زن را بشود داده اند کاشف  
می آید که زن حرام بوده است بر شوهر پس اگر ندانسته  
باشند که رضاع محقق شده است یا رضاع را میدادند  
اند لیکن نمیدانسته اند که حرامند وقتی که دانسته  
از هم جدا میشوند و فرزندندی که بهم رسیده است

در

در حکم حلال زاده است و نسب بحال خود است و اگر زن  
از شیر شوهر دیگر نشود دهد این صغیره را پس اگر  
از این شوهر جماع کرده است باین زن هر چه حرام میشود  
بر شوهر زن برادر زن مادر زن نیست و کوچکتر  
زن و اگر جماع نکرده باشد بر رضاع حرام میشود بر شوهر  
و صغیره عقدش باطل میشود و شوهر مختار است در  
عقد هر یک را بخواهد **هفدهم** هرگاه شخصی لواط کند  
پایست که و العیاذ بالله بمقدار آنکه اندکی از سر و کمر  
و بر شود حرام میشود بر لواط کننده مادر آن پسر  
هر چند بالاد و دختر آن پسر هر چند پایین رود و  
خواهر آن پسر همچنین حرام میشود مادر رضاعی او  
و دختر رضاعی او و خواهر رضاعی او علی المشهور بین  
الاصحاب بنابر آنکه حکم رضاع حکم نسب است و حرمت  
**هجدهم** هرگاه شخصی مالک شود یکی از عمودین یعنی  
آبا و اولاد یا محارم نسبی خود را بر او زاده میشوند  
با جماع اصحاب و همچنین است در رضاع بمقتضای  
روایات صحیحه پس اگر مالک شود فرزند را بر شوهر چند  
پایین روند از فرزندان رضاعی و مرضعه و نخل را  
و پدر زن و مادر زن ایشان را هر چند بالاد و ند علی  
المشهور و پایین و بالاد همچنین خواهرهای رضاعی را



یا عمه رضاعی و خاله رضاعی را هر چند بالاروند علی الشو  
یا دخترهای برادرهای رضاعی یا دخترهای خواهرهای  
رضاعی را هر چند پایین روند علی المشهور هم برادر و آزاد  
میشوند چنانکه در نسب برادر و آزاد میشوند **نوزدهم**  
هرگاه رضاع متحقق شود بر فرزندان رضاعی محرم میشوند  
مادر که شیر داده باشد و نخل هر چند بالاروند و اولاد  
نسبی رضاعی نخل و اولاد نسبی رضاعی هر چند پایین  
روند چون خواهر و برادر و همچنین عمه و خاله  
هر چند بالاروند و دختران برادران و دختران خواهر  
هر چند بن بر و نند محرمند که برادر و محرم میشود  
بر رضاع محرم میشود و خلوت میتوان کرد با محارم رضاعی  
چنانکه خلوت میتوان کرد با محارم نسبی چون محرم است  
خلوت کردن با اجانب باین معنی که مرد و زن اجنبی  
مستخرج نیست که در جانی باشند که ثالثی را بجا نباشد  
علی المشهور و با محارم نسبی رضاعی احتیاج بآلت نیست  
**بیستم** بسبب رضاع میولد نمیشوند و مستحق نفقه  
نمیشوند و پدر رضاعی ولایت ندارد بر فرزندان  
رضاعی و مادر رضاعی حق حضانت ندارد و کواهی رضاعی  
بر نخل مسموع است و اگر نخل او را بکشد در عوض او را  
میکشد و نخل را مثل پدر نسبی نیست که در عوض فرزند  
نمیشود

نمیشود کشت و همچنین استیفا حد و دانی نخل میتوان  
نمود و در قسمت دیت داخل نیست و حکم پسر اگر قاضی باشد  
بر نخل چار نیست و بی رخصت نخل قسم و عهد و نذر یاد  
میتواند نمود **بیست یکم** پدر رضاعی که نخل است مانند  
پدر نسبی است و اگر نخل او را بکشد در عوض او را بکشد  
یا مسموع یا موطوع یا موطوع بملک را نمیتواند بخرد  
و محرم او است علی المشهور بین الاقطاع و همچنین حلیله پسر  
رضاعی حر است بر نخل علی المشهور و احوط آنست که پدر  
مرتضی مادر مرتضی را نخواهد و برادر و بن و دو هم  
چنین خواهد مرتضی را و اشهر آنست که اولاد مرتضی  
بر نخل حرامند و محرم اند اما در فرزندان پدر و مادر  
مرتضی بر نخل خلاف است و رعایت احتیاط لازم است  
بر نخل برادر و اولاد و حتی آنکه بعضی نقل اجماع نموده اند ب  
حرمت پسر احتیاط آنست که نخواهند و برادر یکدیگر  
نمیشوند اما اولاد نسبی رضاعی نخل و نسبی مرتضی برادر  
مرتضی محرمند بقتضای اخبار صحیح چنانکه گذشت  
و اگر برادر بن و نند نهایت احتیاط خواهد بود **بیست**  
**دویم** هرگاه کنیزی فرزند او را قرار شیر داده باشد  
مکروهست او را فرختن چون بمنزله مادر فرزندان  
نست **بیست و سیتم** اگر مالک شود شخصی برادر رضاعی



خود را یا پس برادر رضاعی یا پس خواهر رضاعی یا پس  
عم یا پس عمت یا پس خال یا پس خاله رضاعی را هر که است  
که اینها را بنده می نماید یا بفروشد و سنت مؤکد است  
که اینها را آزاد نماید **پیست چهارم** سنت است که زن  
نوازی کنند از شیر دادن به کسی که در سینه چون بسیار  
است که شیر میدهد و فراموش میکند و فرزند  
بهم میدهد و عاقبت ظاهر میشود که خواه خود را  
خواستند و بنا بر آنکه مذکور شد که در سه شیر ضرر  
ندارد اگر در سه شیر بدهند و در میان زنی دیگر  
طفل را شیر دهد اگر هزار شیر چیشی بدهند ضرر  
ندارد و عمدی ضرر ندارد و اینها میشود هرگاه شخصی  
گرفت و فرزند او را مدتی شیر داد و دیگر باز آن  
دایه را گرفت و فرزند آن او را شیر داد هرگاه شود  
دایه در هر دو حال یک کس باشد این هر دو طفل با هم  
حرام شدند و خواه برادر شدند ممکن است که  
اینها هم را نخواهند چون غالباً این معنی فراموش  
نمیشود اما خواهها و برادرها این طفل بر مذهبی  
که حرام میشوند بسیار است که عقد واقع میشود و فر  
زند آن هم میرسد و آخره مطلع میشوند اما چون  
مذکور شد که ظاهر عدم حرمتست ضرر ندارد ولیکن

هرگاه ممکن احتیاط را از دست نمیداد و ادو حضرات  
سید المرسلین و ائمه الطاهرین صلوات الله علیهم امر باحتیاط  
فرموده اند مثلاً در عدد و رضعات محتم خلاف عظیم است  
این جنید یک شیر را سبب حرمت میداند و این با  
بویه که معاصر وقت اقلای یکسال را محتم میداند  
و اکمل شش دو سال و ابن ولید که استاد ابن بابویه  
بوده است پانزده شبانه روز را محتم میداند و اکثر  
قدماء و شیر را محتم میداند و اکثر متأخرین  
پانزده شیر را آنچه بخاطر این شکست میرسد که حد  
یک شیر اگر چه صحیح است محمول بر تقیه و احادیث  
متواتره از طرق خاصه و عامه وارد است که یک  
شیر در دو شیر ضرر ندارد و احادیث ده شیر معارض  
دارد با احادیث صحیح که ده شیر سبب حرمت نمیشود  
و احادیثی که وارد است که ده شیر سبب حرمت میشود  
ظاهر بر تقیه است پس اگر احتیاط کنند کار ده شیر  
نکذرد و اولاست و حدیث پانزده یک حدیث دلالت  
بر حرمت میکند و حدیث مؤثق است و حدیث مؤثق  
دیگر هست که پانزده شیر سبب حرمت نمیشود و  
حدیث یک شبانه روز همان حدیث پانزده شیر است  
که مؤثق است و تعجب درین است که اکثر اصحاب



کرده شیر را سبب محرم میداند تا بل بیک شبانه  
روز شده اند و در فقه رضوی که معتد علیه علی ابن بابویه  
و عیالین بابویه بوده است و جزم داشته اند که تصنیف  
حضرت ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام اقل راضی  
سه شبانه روز است و ابن بابویه نهایت اعتماد بر این  
و لید داشته است و در اکثر امور تابع است نقل  
کرده است در مفتح که شیخ ما ابن ولید عمل بحديث  
پانزده شبانه روز میگذردند اما در حدیث دیگر  
وارد است یکی یکسال که صحیح است در تهذیب و  
لا یحضر دو سال که در من لا یحضر تعوی است با حسن  
و در تهذیب صحیح است و ابن بابویه در من لا یحضر  
همین دو حدیث را ذکر کرده است و پس و ظاهر آنست  
که اقل آن را یکسال میداند و این اقوال و احادیث  
بسبب تفسیر و هست که زود بزود حکم بجهت نکند پس  
احتیاط آنست که به پانزده نرسد و اگر سابقا قاضی  
واقع شده باشد آن روز را نخواهند و اگر خواسته  
باشد مطلق دهند و جمیع این اصحاب تمسک باین گرفته  
کرده اند که چون احادیث هر متواترند عمل بظاهر  
قرآن مجید میکنیم و ظاهر قرآن مستثنی است از اصل  
است و نه چنین است بلکه تعیین اسلوب الهی و تعیین

بجاء

بجاء و اما تا که اللّٰه فی انضعفکم یعنی حرامست بر شما  
ماوراء شما اگر شما را شیر داده باشند اشعار دار که متقی  
شیر داده باشند که ماوراء شما شده باشند و اگر مستثنی  
کافی بود میفرمود که و الا فی انضعفکم با آنکه حضرت سید  
المرسلین ص در حدیث متواتر فرموده اند که من از میان  
شما میروم و دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و  
اهل بیت خدم را و هر کس از هم جدا نمیشوند کتاب خدا  
از اهل بیت تا در حوض کوشش بر من وارد میشوند و معنی  
این حدیث متواتر آنست که صورت کتاب بخوبی که نازل  
شده است و معنی کتاب الله نزد اهل بیت منست پس  
جمیع بایدشان کنند و جمیع با اخبار ایشان رجوع  
بایشانست و همچنین حدیث متواتر که آنحضرت ص  
فرمودند که من شرفستان علم و حکمت الهی ام و علی  
در آن شهر ستانست یعنی علوم مرا از علی تعلم کنید  
و از و پس سید چنانکه آیات بسیار اخبار متواتر  
پیشمارد درین باب واردست و چون تفسیر عظیم بوده  
است این اختلافات واردست و میتوان جزم کرد  
که بکم تر از پانزده رضعه محرم بهم نمیرسد و در ما  
بقی بخیر باشد هر چند عمل باخباری که در وقت است از  
مذاهبا عامه نمودن بهتر است اما در هر باب عمل با



نمودن بهتر است اگر چه جایز باشد عمل نمودن بر سر خبی  
 که باشد و هر که هم جایز باشد میان اقوال مشهوره  
 عمل بپایان زود بهتر باشد و احتیاط یا زود بلکه در این  
 ترك نباید نمود اما احادیث صحیح و متواتره از طرق  
 عامه و خواصه که حضرات سید المرسلین و ائمه اطهارین  
 صلوات الله علیهم فرموده اند که رضاعی محرم است که استخوانها  
 سخت کند و گوشت بر روی اند یا خون بر روی اند جمعی از  
 اصحاب گفته اند که رجوع باهل خبرت میباید نمود و هر که  
 دو عادل بگویند بکفایت ایشان عمل نمیتوان نمود معلوم  
 نیست که این محمل را غیر معصوم بتوان یافت چون ظاهر  
 است که هر شیعی که طفل میشود جز بر بدن میشود و  
 و اشتداد عظم و اثبات لحم و دم بآن حاصل میشود  
 و ظاهر آنست که قدری پیش از این مراد است و آنقدر  
 هیچ کس نمیداند بغیر از معصوم که مراد الهی را میداند  
 پس علاجی نیست بغیر از عمل با احتیاط و این اجمال  
 بنکبت عامه است که این ملا عین با آنکه در صحیح بخاری  
 و مسلم و دارقطنی نقل نموده اند از عایشه مأموره  
 که گفت حضرت سید المرسلین صم فرمودند که حرام نمیشود  
 بیک رضعه و در وضع و مسلم و نسائی از امام الفضل  
 همین را روایت کرده اند و در صحاح سبعه ایشان  
 غیر

و در آن حضرت فرموده رضعه  
 و رضعه را یکی کرده اند

غیر بخاری در وضع مذکور است و در جمیع صحاح ایشان  
 است که حضرت صم پنج رضعه فرمودند و با این همه احادیث  
 اکثر ایشان قایل اند با آنکه تلخیص و کثیر محرم است بظاهر  
 و مذکور شد که ظاهر آیه برخلاف فهم ایشان است چون  
 اکثر این ملا عین این اعتقاد داشته اند حضرات ائمه  
 هدی صم تقیه فرموده اند و این اختلاف مابین است نزد  
 علماء شیعه نیز **سید مرتضی** رضاع ثابت میشود بکلی  
 دو عادل و بتواند که جمعی کثیر شهادت دهند که علم حال  
 بشود و جمعی گفته اند که ثابت میشود بشهادت یک مرد  
 عادل و دو زن عادل یا چهار زن عادل و ظانی از قوت  
 نیست اما اگر مرد و زن اقرار کنند که ما خواهر و برادر  
 رضاعی ایم با قرائن خود مؤخذند پس اگر پیش از عقد  
 باشد عقد ایشان مشروع نیست و اگر بعد از عقد  
 باشد باطل میشود و اما اگر بعد از اقرار بگویند  
 که ما را امکان این بود که گفته یک زن کافیست یا یک شیعی و دو  
 شیعی یا پانزده شیعی متفرق کافیست الحال دانستم که کافی  
 نیست قول ایشان را میشوند چون بسیار اشتباه  
 میکنند و مسئله نمیدانند لهذا اکثر اصحاب گفته اند  
 که گواهی رضاع را بر سبیل اجمال نمیشوند بلکه بتفصیل  
 میباید شهادت دهند باین نحو که یک شبانه روز



با ایشان بودیم و هر تبه که طفل شیر میخورد فلان  
زن که او را میخواستیم فلان پس را که میخواستیم شیر داد  
و پستان در دهان او گذاشت و دیدیم که طفل میمکید  
و شیر بجلقش میرفت یا حاضر بودیم که پستان در دهان طفل  
با و داده بتفصیل سابق و در نیست هرگاه دیده باشند  
که طفل را بد اید داده باشند و دیده باشند که غیر دایه  
شیر ده نبوده باشد و در آن خانز کافی باشد هر چند  
احتمال بعید بوده باشد که در هر زمان طفل شیر را  
نمکیده باشد یا در چهارده شیر که دایه او را داده  
باشد یک شیر را دایه دیگر داده باشد که پستان و شیر  
بتوالی بهم نباشد باشد در عرض یکسال که شیر داده  
باشند و با وجود امثال این احوالات شهادت بگویند  
داد برضاع باعتبار علم عادی ولیکن اگر صاحب کفایت  
علم یقینی میباید همین کافی نیست **بست و هشتم** سنت  
است که مادر شیر دهد فرزند خود را اگر شیرش  
خوب باشد و اولی نظر بمادر است که طلب اجرت شیر  
بدر طفل نکند و اولی نظر به پدر است که اجرت پدر  
اگر داشته باشد و اگر مادر اجرت خواهد اجرت بسیار  
و دایه بگمتر از آن راضی شود از مادر میتوان گرفت که  
بد اید دهند و اگر ممکن باشد که دایه را بخواند آورد

که حضا

که حضا نت مادر بحال خود باشد هر توست و اگر مادر راضی  
شود باجرتی که دایه بکشد مادر اولی است و اگر زن و شوهر  
راضی شوند که طفل را بد اید دهند سنت است که دایه  
بگیرند که صالح باشد که اعتماد با و توان کرد و خوش خلق  
باشد و خوش صورت و شیعه اش عشریه باشد و عاقله  
باشد و فاضله باشد چون شیر را تا نیمه عظیم است  
در مزاج طفل و مکره است که دایه احقر و کم عقل باشد  
یا غیر آن عشریه باشد یا بد صورت باشد یا بد سیرت  
و کج خلق باشد و مکره است که ولد الزنا باشد یا فرزند  
شود لدا زن ناباشد و اگر دایه دیگر بهم نرسد سنت است  
که از آقای کنیز طلب کند که خلل کن کنیز را که ناکرده  
است و بعد از خلل کردن که راهیت مخفف میشود یا زایل  
و اگر شیر بهم نرسد بغیر از شیر میتواند داد و اگر زن  
مسلمان بهم نرسد بن زن یهودیه و نصرانی میتواند داد  
اما آنها امکان دایه را بخانه آورد و نکند و در که شراب  
بخورد و اگر یهودیه و نصرانیه نیز بهم نرسد بچگونه  
میتواند داد بشرط سابقه که بخانه نبرد و شراب  
نخورد و سنت است که دایه از هر دو پستان شیر بد  
دهد و از یک پستان همیشه شیر ندهد و چون دایه نباشد  
مادر طفل همیشه سنت است که طفل بعد از شعور



تغظیم دایه بکند و بمنزله مادر خود داند او را و همچنین  
 شوهر دایه را بمنزله پدر داند و فرزندان  
 ایشان را خواه خود داند و خویشان ایشان را که  
 محرم او شده اند بمنزله خویشان خود دانسته و در تغظیم  
 و توقیر ایشان بکوشند **پیست هفتم** سنت است که  
 فرزندان او و سال شیر بدهند و یکدو و یکدو بدهند  
 و جایز است بیست و یکماه دادن و احوط آنست که کمتر  
 از این شیر ندهند مگر با ضرورت چنانکه بسیار  
 است که مادر حامله میشود و شیرش کم میشود و طفل  
 شکم از او میکشد و دایه هم نمیشد یا هم میرسد  
 ولیکن مؤنت اجرت دایه ندارد اکتفا بکمی تر میتوان  
 کرد و احوط آنست که زیاده از دو سال ندهند و  
 مشهور آنست که دو ماه زیاده میتوان داد و اولی  
 آنست تا ضرورتی نباشد زیاده ندهند و شیر زن  
 حرامست بر غیر طفلی که دو سال داشته باشد یا کمتر علی  
 المشهور بین الاصحاب بیس اگر مضطر شوند جایز است  
 مثل آنکه طفل بیمار باشد یا هو اکرم باشد و خوف  
 استحالة باشد بجز با ضرورت جایز است زیاده  
 بر دو سال اگر چیده سال شود و منقولست که شخصی  
 عرض نمود بحضرت امام محمد باقر که زنی شیر خود را

دوشیده است و بخورد و شوهش داده تا شوهش بر او  
 حرام شود حضرت فرمودند که نگاه دارد زن را و تا زیاده  
 چند بر بیست او را بکشد و او را بدرد آورد که چنین  
 عملی کرده است **بیست هشتم** منقولست که پیسیدند  
 از حضرت معصوم صلوات الله علیه که زنی بزغال را شیر  
 داده بود مدتی تا استخوانش سخت شده و گوشت  
 در پییده و بزرگ شده و بد او کشیده اند و زانیده  
 است آیا شیر آن را میتوان خورد یا گوشت آن را  
 حضرت فرمودند که این فعل مکروهست و شیر و گوشت  
 آن باکی ندارد الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه والسلام  
 علی اشرف الانبیاء والمرسلین  
 محمد و عترة الطاهرين

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم  
 عرض داده است که بر لوح عرض  
 میگرد که بنده را قوت مطالوعاشینه عده که عالیحضرت  
 محذومی نوشته اند نیست استند عا آنکه شفقت نموده  
 در تحت معروضه ذیل شرح فارسی که فهم کمترین در یابد  
 قلمی نمایند که حل عقد شده هکنان نیز بهر یابند  
**اول** آنکه جمیع مذکور میسازند که خدام ترجیح بلامتیج



را جایز میدانند و جمعی مذکور میسازند که جایز نمیدانند  
 عقیده حق را توضیح نمایند **بیان** ای برادر اینک الله تعالی  
 که توضیح این مقدمه و مسئله میشود **مقدمه** در بیان  
 ترجیح بلا مرجح که متنازع فیهاست لفظ ترجیح و الفاظی  
 که مناسب آنست دو اشتقاق بر دو معنی اند **اول**  
 ترجیح کردن قادر است مراد مقدمه و بین متناهیین  
 دون دیگری به بیان این آنست که هرگاه در نظر شخصی  
 دو چیز باشد که هر کدام تواند کرد و آن دو را جمیع  
 شئی اند کرد پس کردن او یکبار و دون دیگری را ترجیح  
 آن بر دیگری نمیکوبند و کرده شدن را ترجیح نمیکوبند  
 و رجحان نیز نمیکوبند و گفته را ترجیح بکسر جیم مشذره  
 نمیکوبند و مختار نیز نمیکوبند و داعی نمیکوبند و کرده شدن  
 را ترجیح نمیکوبند و مرجح نیز نمیکوبند و مرجح به فتح جیم مشذره نیز  
 نمیکوبند و نگرده مرجح نمیکوبند باین معنی حال است که هر  
 یک از مقدمه و بین متناهیین را ترجیح بر دیگری باشد و خواه  
 بجهت واحد و خواه بجهت بین بواسطه آنکه اجتماع متناهیین  
 در وجود محالست **الثانی** ترجیح تقاضا کردن چیزی نیست  
 نزد قادر که از جمله مقدمه و بین متناهیین فلان چیز بکند  
 به معنای انوار این تقاضا کردن را اختیار نمیکوبند و ازاده  
 نیز نمیکوبند و تقاضا کننده را مرجح بکسر جیم مشذره  
 نمیکوبند

نمیکوبند و داعی نیز نمیکوبند و مختار نمیکوبند و تقاضا کرده  
 شده را ترجیح نمیکوبند و معنای انوار مرجح نمیکوبند و برین  
 قیاس است سایر الفاظ و باین معنی ممکن است که هر یک  
 از مقدمه و بین متناهیین را ترجیح بر دیگری باشند بجهت بین  
 مرجحین چنانچه در سوره بقره است یسئلونک عن الخمر  
 و المیسر قل فیها کثیر من المنافع للناس و ان فیها کثیر من النجس  
 پس علم بنبی و برین دو چیز فعل را ترجیح بمعنی دوم ساخته  
 و علم باثم برین دو چیز ترک را ترجیح بمعنی دوم ساخته **مسئله**  
 این دانستی بدان در لفظ ترجیح بلا مرجح ترجیح بمعنی اول  
 مستعمل شده و مرجح بمعنی ثانی و الا بنا بل ترجیح خواص بود  
 چرا که هر دو بمعنی اول باشند یا هر دو بمعنی ثانی باشند اجتماع  
 ترجیح بلا مرجح از بدیهیات اولیات میشود بواسطه آنکه  
 اجتماع فعل بلا فاعل معلوم هر طغلیست که بعد از تمیز بین  
 باشد و اگر ترجیح بمعنی ثانی و مرجح بمعنی اول باشد جواز  
 ترجیح بلا مرجح از بدیهیات اولیات میشود بواسطه آنکه  
 امکان کردن از مقدمه و بین المتناهیین با وجود داعی  
 بسوی دیگری معلوم هر کس است چنانچه نقل از سوره بقره  
 شده که نیست و ز مثالی **مسئله** بدان ای برادر اینک الله  
 که مبادی مقدمه و بین متناهیین در انسان بسیار است  
 مثلی شهوت و غضب و مانند آنها در افعال قبیح و عفت



و مقول مانند آنها در افعال حسنه و بجا کدام اینها را داعی نیستند  
 بالذات بلکه بواسطه علم بنفع حاصلست نسبت اینها را داعی اند  
 پس داعی بالذات بسوی فعل و ترك نیست الا علم بنفع  
 و در فعل علم بنفع در ترك و هرگاه داعی بسوی فعل و داعی  
 بسوی ترك در شخصی محقق باشد پس هر يك از فعل و  
 ترك را محضت بود یکی بر وجهی و مرجوحست بر وجهی دیگر  
 و این از قسم خالی نیست **اول** اگر داعی بین متساویین  
 باشند در قوه و ضعف یعنی نفع معلوم در فعل اگر ثانی باشد  
 باعتبار قاعده از نفع معلوم در ترك و بالعکس **دوم** اگر  
 داعی ترك اقوی باشد یعنی نفع معلوم در ترك اکثر باشد  
 باعتبار قاعده از نفع معلوم در فعل چنانچه در آیه سور بقره  
 گذشت **سیم** عکس قسم ثانی و قسم اول محقق نیست و ذکر  
 برهان آن در بین مقام مناسب نیست و در حاشیه مذکور  
 است و در تحقق قسم ثانی و قسم ثالث شک نیست و هر کدام  
 از فعل و ترك در بین دو قسم ممکن القدر است و ترجیح  
 بلا مرجح لازم نمی آید بان معنی که در مقدمه مذهب گذشت  
 و شاید بخواهد کسی درین مقام اعتراضات و سؤالات بپرسد  
 اگر کوئی شخصی که بداند یقیناً که ترك مثلاً بهتر است از  
 فعل هرگز فعل نمی کند بواسطه آنکه این شریکست در حال بودن  
 با ترجیح بلا مرجح **مثله** یعنی که در مقدمه گذشت و ما این را

ترجیح

ترجیح بلا مرجح میگوئیم و ترجیح بمعنی اوست لیکن مرجح مشق  
 است از ترجیح بمعنی ثالثی که شما متعین آن شدید و آن قدر  
 مشترکست میان بهر تركی از چیزهای و اعتقاد برتری  
 چیزی از چیزی که گوئیم این قول خلاف بدیهه است بواسطه آنکه  
 شراب خمر مسلمان عالم بآیه بقره و مثلاً هرگز در وقت اراده شراب  
 خمر اعتقاد ببطالان مضرر آن حاصل نمیشود و این معلوم  
 بهر کس است و امثال این بسیار است و در تسمیه ترجیح  
 بلا مرجح متناهی نیست لیکن این غیر متناهی فیضیهان  
 علم است و خلاف اصطلاح است چنانچه معلوم میشود  
 از گفته ها علماء در بیان مثال طریق هارب و در غیغی جابج  
 و قدحی عطشان و در تقریر مذهب مجبور و ملاجمی که قابل  
 است با متناهی ترجیح بلا مرجح و تقدم و جوب فعل نسبت  
 بقدرت و داعی اقوی و اگر کوئی کسی که شراب خمر و محالست  
 که خمر را ترجیح نداده باشد هر ترك آن گوئیم مراد از  
 ترجیح بمعنی اول است از دو معنی که در مقدمه گذشت  
 یا معنی ثانی است باعتبار برتر است اگر معنی اول است  
 این قول حق است لیکن نفعی ندارد و بشمار درین مقام  
 و ضرری بگفته ها نمی رسد و اگر معنی ثانی است این قول  
 خلاف بدیهه است چنانکه گذشت در عالم بآیه بقره و اگر  
 کوئی مبدع شراب خمر در غیر مبدع ترك است گوئیم اگر مراد



چه فاعل است و تغایر تغایر حقیقی پس این قول نیز خلاف  
 بدیهه است بواسطه آنکه هر کس میداند که بیک انسان دو  
 انسان نیست و شراب خوردن و ترک کردن بیک کس میکند و در  
 دو وقت از روی اختیار **مسئله** این قول نافع نیست در این  
 مقام بواسطه آنکه شراب خوردن همیشه در شراب خوردن  
 نیست پس باز مقصود معود میکند و اگر مراد میبود  
 سبب داعی فاعل است چنانچه بیان کردیم در اول مسئله  
 یا تغایر تغایر اعتباری پس این حقیقت لیکن فردی  
 بکفایتها غیر مانند بلکه نفع میبرد مانند **مسئله** کسی که اراده  
 نماید که شراب بخورد مغلوب شهوت میشود و در آن وقت  
 مختار نیست گوئیم این قول خلاف بدیهه است و تکلیف نیست  
**مسئله** این دانستی بدانکه اگر کسی بخیر ترجیح بلامرجح  
 نماید خلاف اجماع علای امامیه نگذرد بواسطه آنکه سیدنا  
 الاجل المرصی طالب شراره در جواب مسائل طریقیست  
 قاله بخیر آن عوده و علامه خلی رحمه الله در تهذیب اصول  
 بر طبق آن رفت در محقق طوسی و سید مرتضی العزینی در تحریر  
 در جواب شبهه اکتفا بخیر آن کرده و اگر کسی بخیر  
 آن ننماید باین خلاف اجماع ایشان نگذرد چه محقق  
 طوسی در بعضی مواضع حکم بامتناع آن کرده و علامه  
 جواب سوال ثالث حکم امثال این مقامات بیان

خواجه

خواهم کرد و بنده را در حاشیه عده و غیر آن عبارتی نیست  
 که دلالت بر ترجیح بلامرجح کند بلکه هر جا کسی باین کلام  
 خود بخیر آن عوده بنده آنرا محل تأمل دانسته و گفته  
 کوی جمع که نسبت بخیر به بنده داده اند معنی بر عدم  
 التفتات به عبارات حاشیه عده خواهد بود **مسئله** آنکه  
 مذکور میشود که خدام قایلند بتخلف معلول از علت تامه  
 توهم عوده حقیقت آنرا توضیح نمایند **بدان** ای برادر  
 وفقه الله بقا که توضیح این بدو مقدمه و یک مسئله **مسئله**  
**مقدمه** اول در بیان معنی تخلف معلول از علت تامه  
 علت تامه شیء یعنی موقوف علیه آن شیء است خواه فاعل  
 و خواه فاعل فاعل خواه شری و خواه غیر از او علت تامه  
 شیء یعنی مجموع علت های تامه آن شیء است و تخلف معلول  
 از علت تامه آنست که علت تامه شیء باشد و آن شیء نباشد  
**مقدمه ثان** در بیان حسن وضع عقلیین و تکلیف بعضی  
 افعال و ترک آن افعال یا عیش استحقاق و ترشش و بعضی  
 دیگر یا عیش استحقاق و ترشش و این معلوم است همه  
 طفلی را که بحد تمیز ترشش باشد و الله تعالی بنده کان  
 خود را مکلف ساخته بعضی افعال به بعضی ترشش  
 و بر اطاعت فرایه قرار داده با ترشش و با عصیان  
 عذاب قرار داده با ترشش پس می باید که هر مکلفی



تادرا باشد و کافیه و ترکه آن بحیثی که مستحق است  
ناتوان و عذاب و استحقاق مرتزق و عذاب باشد **مسئله**  
بدان ای برادر و قلیل الله تعالی که قدرت شخصی  
بر فعل و ترک بحیثی که مستحق مرتزق و عذاب  
یا ثواب و ترک و مستحق مرتزق و عذاب یا عذاب  
و ترک باشد ممکن نیست الا با که تخلف معلول  
از علت تامه شای باشد بدلیل آنکه اگر کافیه مستجمع  
علته تامه فعل و علت تامه ترک نباشد تکلیف  
او قبیح و تکلیف غیر مقتضی خواهد بود و اگر مستجمع  
این دو علت تامه باشد پس اگر فعل و ترک  
از علت تامه خود مختلف کرده خواهد بود و اگر ترک  
جانب فعل از علت تامه خود مختلف کرده خواهد بود و این  
کلام خوب ظاهر میشود اگر جاری کنی آنرا و اقل  
افعال اختیاریه که از عیدی خواه از ان اول  
و اراده نامرئی و خواه نامرئی و بعد از ان و ثواب  
افعال اختیاریه او همچنین تا آخر افعال اختیاریه ای  
چرا که افعال اختیاریه و غیر متناهی نیست و در جانب  
مبدء جناحه غیر متناهی نیست و در جانب دیگر نباید  
غنا طریقی و درین مقام اعتبارات مبدء پس میگویم  
اگر کسی بعنوان منع که قبول نماید بر که تکلیف مرتزق  
صورت

صورت قبیح و غیر مقدور است بنا بر آنکه وجوب فعل  
نسبت بداعی و قدرت شدن پس متناهی قدرت نیست  
بلکه و کذا است گوئیم بنا بر امتناع تخلف معلول از علت تامه  
بند کان مجبور و بر اختیار و مجبور بین بر اختیار و متناهی  
قدرت است چرا که قدرت توانا نیست بمعنی بدیهی که همه اهل  
لغة و اطفال میفهمند پس کلام شما مشتعل بر تناقض  
باشد و مع هذا مضایقه نمیکند در نام کردن قدرت  
و میگوئیم لازم می آید بر گفته شما که استحقاق مرتزق  
و عذاب شود و همچنین استحقاق نوازش و ثواب  
چنانچه در حدیث حضرت امین المؤمنین عاکره در باب الجبر  
و القدر و الامر بین الامرین از کتاب کافی مذکور است  
و ما شرح این حدیث را در کتاب شافی شرح کافی موقلا  
ذکر کردیم **مسئله** بعنوان معارضه که اگر تخلف معلول  
از علت تامه جانب باشد لازم می آید ترجیح بلا مرجع و این  
بقد بدیهه و اتفاق بدلیل آنکه فرض میکنیم که تحقق علت  
تامه شراب خوردن شخص را مثلا در دو زمان فرض  
میکنیم که در زمان اول شراب خورد و در زمان ثانی نخورد  
پس هیچ چیز نیست که اختصاص داده باشد احدی  
از زمانین را بوجود معلول و دیگری را بترک آن پس  
اختصاص بخود خود متحقق شدن و این ترجیح اختصاص است



بلا مرج کنیم اختصاص معنی اعتبار است و مرکب است از جود  
و عدمی و منتر نیست از دو چیز اول شراب خوردن و ثانی  
ترک آن پس هرگاه ظاهر باشد که شراب خوردن در وقت  
اول ترجیح بلا مرجح نباشد چه فاعل و علم بفعل و مثل آنها در  
وقت اول است و ظاهر باشد که ترک در وقت ثانی ترجیح بلا  
مرجح نباشد چه فاعل و علم باخم و مثل آنها در وقت ثانی نیست  
ظاهر میشود که تحقق اختصاص نیز ترجیح بلا مرجح نخواهد  
بود چه معنی ترجیح بلا مرجح که بطلان آن بدیهی و اتفاقیست  
تحقق فعل است بی فاعل یا ترک بی تارک و ازین ظاهر  
میشود که ترجیح بلا مرجح نیز لازم نمی آید بواسطه آنکه داعی  
متعارضین در اقتضا در زمانین متحقق آید و یکی از  
آنها جزو علت تامه فعل است و جزو علت تامه ترک نیست  
و یکی دیگر جزو علت تامه ترک است و جزو علت تامه فعل نیست  
و ایضا ظاهر میشود که ترجیح بلا مرجح بر فرض وقوع آن ندارد  
ترجیح بلا مرجح و ایضا ظاهر میشود که اگر کسی گوید که چرا در وقت  
اول شراب خوردن در وقت ثانی ترک کرد گفته او اعتراف  
بر مانع شود بواسطه آنکه اگر قصد او نباشد استعمال  
اختصاص است بواسطه لزوم ترجیح بلا مرجح یا ترجیح بلا مرجح  
حواله بر بیان عدم لزوم که گفتیم کنیم و اگر قصد او در عقل  
و نصیحت و یا سر زدن شراب خوردن است میگوئیم

حق

حق بجانب توانست بد واقع شده و اگر قصد او طلب بیان علت  
هر یک است شروع در تفصیل میکنیم و میگوئیم علت تامه شراب  
خوردن فاعل و علم بنفع و امثال آنها است و علت تامه ترک  
فاعل و علم باشم و امثال آنها است **مقدم** بدان این مسئله  
اولین سر بر راهیست که دران متکلمان از غیر ایشان  
جد امیثوند در معرفه الله تعالی و بیان این اثبات که طائفه  
اولی و ثانیه اتفاق دارند که گفته ذات الله تعالی معلوم کسی  
غیر خودش نیست پس بجای اثبات ذات الله تعالی اثبات  
صفتی برای او باید کرد که اثبات آن صفت مانع از اثبات  
ذات نباشد پیش طائفه اولی میگویند این صفت منع عالمیست  
و طایفه ثانیه میگویند که این صفت وجوب وجود بالذات  
است و مراد بوضع عالم ثانیه است در عالم بعنوان قدرت  
بمعنی مصحح عبادت چه اگر قدرت بمعنی دیگر باشد مصحح  
نوازش نخواهد بود چه عبادت چنانچه در بیان مسئله  
مبتن شده پس اثبات قدرت مصحح عبادت اصل عباد  
و اگر آنها نباشد و عالم چون متغیر است محل محو و اثبات  
باشد و باقی مثبت الله تعالی است بقدره و بمنشیه بالغه  
عالم بکل خیر و شر که آن علم نزد اوست و ام الکتاب است  
و جمیع احادیث باب بدان کتاب کافی و غیر آن و آیات  
منقوله دران باب بواسطه اثبات این معنی قدرت و بطلان



قول بود و تا بعد از ایشان است که نفی قدرت مصحح عبادت  
از الله تقدیر کرده اند بواسطه قیاس بنفعی ترتیب زمانی حوادث  
از مصححیت صدور از الله تقدیر کرده اند بواسطه قیاس بنفعی  
ترتیب مکانی نیست با و الله تعالی در ایشان در سوره  
مائده گفته و قال الیهود ید الله مغلوله غلت ایدهم و لغوا  
عاقبوا و در سوره الرحمن گفته کل یوم هو فی شان چنانکه از  
کلام این باب و در کتاب توحید معلوم میشود و معاد و کتاب  
شان فی شرح باب بد التفصیل این را ذکر کرده ایم میفهمد  
انسان کسی که خواهد دیگران را که میگوید که خدایم قایلند با  
بیک هر علم مسئله که در ذهن بگشاید بین مکلفان موقوف  
بر فکر نباشد حتی اولیا و اوصیا و انبیاء و رسل **مسئله**  
بدان ای برادر ار شد که الله تعالی که تزییع این بسبب مقدمه  
و یک مسئله میشود **مقدمه** علم در لغت عرب و اصطلاح فقها  
و اهل اصول فقط اعتقاد بصدق قضیه است با عدم تجویز کذب  
آن و تصور را علم نمی گویند و بقید عدم تجویز کذب متنا  
از ظن میشود و خواه ظن صریح و خواه ظن مشتبیه بعلم  
و اگر مطابق واقع باشد آنرا تقلید گویند و اگر مطابق واقع  
قوی باشد آنرا جهل مرکب گویند و چون عدم تجویز مانند  
تجویز نیست در قبول شدت و ضعف پس تجویز اگر چه  
قابل شدت و ضعف است چنانچه لفظی از ضعف از ظنی

و یک

دیگر باشد اما عدم اما عدم تجویز قابل شدت و ضعف  
نیست پس علمی از ضعف از علمی دیگر نمیتواند بود مگر تجویز  
ذهن نقیض را در اعتقاد و ضعف پس اعتقاد ضعیف  
علم نخواهد بود و الا لازم آید که طلب ما به الامتیاز باشد  
علم و ظن بر طرف نشود لهذا چرن طائفه مرجع قائلند باینکه  
ایمان محض عدم تصدیق فرا جا به الرسول است و طبع  
قلبی از ایمان خارجست پس قایلند باینکه ایمان افسق  
فتاق منسادی ایمان جبرئیل است در قوت و ضعف  
چنانچه در کافی در کتاب حجت در باب صد و یکم مذکور است  
و از این ظاهر میشود که اگر کسی گوید اعتقاد من با مامت  
اینها المؤمنین عم السلام ضعیفست نسبت با اعتقاد من  
بوجود امیر المؤمنین یا دروغ میگوید یا علم ندارد یا ما  
**مقدمه ثانیه** گفتیم متانی آن نیست که با بعضی از علوم معارضه  
و همیه باشد بسبب وسواس و در نیت یا هوای نفس یا  
مشبه که راسخ باشد مثل آنها حتی آنکه صاحبش متکبر  
علم خود باشد بلکه نمی کند که علم دارد بچیزی و آن چیز  
نقیض معلوم خودش باشد بواسطه آنکه این تفاوت  
در امر خارجست نه در نفس علم و بواسطه رفع معارضه  
و همیه ابراهیم گفته بلا در لکن لبطمن قلبی **مقدمه ثانی**  
اعتقاد بعبادیات مثل آنکه فلان کوه که غائب از ما است



الحال اطلاق شد معلوم است یا آنکه تجویز نقیض میکنیم بواسطه  
اعتقاد بقادر مختار و تجویز معجز خارق عاده **مسئله**  
تجویز دو معنی دارد اول اضطراب نفس در حکم بوقوع چیزی  
و بعدم وقوع نقیض آن ثانی حکم با مکان ذاتی که مقابل جوب  
ذاتی و امتناع ذاتی است اگر مراد تجویز معنی اول است  
بپس اعتقاد بعبادیات علم نخواهد بود بلکه ظنی است که  
صاحبش بجای علم گذاشته و اگر مراد معنی ثانوی است  
ضرری بلیقته مانع برسد چون نفس آدم امانه بسوأت  
مکر موفق تر آگاه باشد که بتوهم ظن را یا هوای نفس را  
یا تصور معنی شعری را بجای علم گذارد و احکام علم بر  
آن جاری سازد و مباحات کثرت گوید که از این باب است  
مضمون و خفیات مضمون است و چون بعضی را اظهار  
کند اصل ایمان دارند عدد محکمات قرآن که باطل است  
**مسئله** در قرآن و احادیث لفظ غیب بسیار مستعمل شده و معلوم  
میشود باینکه آن استعمال آن که مراد بغیب مضمون تقصیر است  
که نه بین باشد و نه علم بآن از مبینات مکشوف شده باشد  
از آن حیثیت که چنین است و مراد از این مضمون تقصیر است  
که علم بآن حاصل شده باشد شخص بی یکی از طرق که طرق  
بد است نسبت به هر ذهن عاقل مکلف و فرقی میان فهمیم  
بلید است که فهمیم و تصور میکنند قضیه را و بلید بخلاف  
آنست

آنست و فرقی میان الهام و تحدیث و وحی آنست که الهام آنست  
ختم الله تعالی است تصور قضیه را در دل شخصی در وقت  
حاجت آن شخص بان تصور و تحدیث انداختن فرشته  
است تصور قضیه را در ذهن امام زمان و مانند او در وقت  
حاجت مثل شب قدر و وحی در غیر انبیاء نمی باشد و آن  
انداختن الله تعالی است علم بقضیه را که غیب باشد در دل  
شخصی آن از سه قسم خالی نیست **اول** بواسطه **دوم** بواسطه  
خلق او از او ایضا بکلم الله تعالی نیز میگویند **سیم** بواسطه  
پیغام آوردن فرشته و کاهی لفظ وحی را مخصوص قسم اول  
و پیغام گذاردن فرشته استعمال میکنند و درین مقسم  
تکلم الله تعالی میگویند و الهام و تحدیث و وحی را کاهی در  
غیر این معانی استعمال میکنند **مسئله** اختلاف عقلا بر  
قسم است **اول** حقیقی مستقر ثانی حقیقی غیر مستقر ثالث  
غیر حقیقی و مراد بحقیقی آنست که احدی مختلفین از یک معلوم  
خود نگردد باشد در آن و مراد بغير مستقر آنست که باقی تواند  
ماند هر چند که مبطل از مختلفین برسد بهر چه بحق بآن  
رسیده از تصور و حفظ و ترتیب و قضیه مختلف فیها باختلاف  
حقیقی مستقر غیب است نسبت به هر ذهن و آن بر دو قسم است  
**اول** آنست که عامه مکلفین را بعلم آن احتیاج نیست مثل علم  
بمسائل معرفه الله و صفات او و علم بمسائل میراث و قضاء



وامثال آنها را بن قسم را در عملیات نفس حکم شرعی خوانند و  
انبیاء و رسل مبعوث اند بواسطه بیان این قسم و نه از اختلاف  
بی علم بوحی در بن قسم و این نهی منسوخ نشده در هیچ شرعی  
و بغیر از قبول این نهی علت ابراهیم و اصله الهی شده  
و بغیر از ضد آن باقتضای آن شده در آیات قرآن و ثانی  
آنست که عامه مکلفین را بعلوم آن احتیاج نیست مثلاً اینکه  
در فلان موضع قبل بطلان کدام کوه است یا قیمت فلان متاع  
چيست یا تفاوت میان نعمت فلان و فلان چه قدر است  
وامثال اینها محل حکم شرعی خوانند و اختلاف در بن قسم  
بسیب خلق مجوز است در قسم اول **مقدمه** بدان ای برادر  
ارشد که الله تعالی که مساهله در دین از جهل است و بعد از  
بیغیر از مبعوث نشده و نخواهد شد و مع هذا  
هیچ بیغیر از علم غیبی روحی نداشته پس اگر مسئله نزد مکلف  
ضروری باشد و نزد دیگر ضروری نباشد و مخالفت کند  
با تخمین ضرورت چنانچه در مسئله ترجیح بلامرج واقع  
شده در کتاب و اوقاف یا بمقدماتی پس در رفع آن اختلاف  
حقیقی مستقلاً احتیاج بوحی بر رسل و انبیاء نخواهد داشت  
خصوصاً آنکه نزد او ضروریست و این خلاف محکامات  
قرآن و محکامات سایر کتب الهیه و محکامات احادیث است  
پس اگر کسی گوید که تحقیق بعضی مختلفیهها با اختلاف حقیقی

مستقر

مستقر بغیر از اخذ از صاحب حاصل شده باشد تقلید نیست و  
چهل است نسبت با دل خیالی کرده خواهد بود که هیچ وجه باطن  
شعری چنانچه در مقدمه اول گفتیم و ندانسته خواهد بود  
که هیچ وجه ضروری است و در هر زمانی امام معصوم مقتضای  
الطاعة از جانب الله تعالی عالم باشد بر هر مسئله مختلفیهها  
احتیاج الیهها را گیر بود یا تضادی بوی گویند که علم هیچ  
شریعت موسی و عیسی و موقوفست بر علم بتواتر معجز محمد ص  
و آن نزد عامه متواتر نیست عاجز خواهد شد از آنکه در  
جواب گوید اول عقلیت عقل و نقل از کتب الله تعالی و رسل  
الله تعالی مستطابقند بر اینکه فایده گفته رسل و انزال کتب  
حاکم در هر مختلفیه با اختلاف حقیقی مستقلاً است بوسط  
وحی در هر زمانی پس لازم است در هر اهل شریعتی که منسوخ  
نشده باشد علم جمیع آن شریعت که مقتضای الطاعة و معصوم  
باشد تا در رفع اختلاف تواند کرد و اگر رجوع با و کنند  
و در اهل شریعت موسی و عیسی عالم چنینی نیست باتفاق  
ما و شما و جمیع طریقی پس علم بنسخ آنها حاصل میشود  
بی توقف بر علم بتواتر معجز محمد ص و شما در جواب اهل شریعت  
سابقه موسی و عیسی چه گویند اگر مثل این بر شما ایراد  
کنند غیر آنچه گفتیم پس بوی خود بیسندند آنچه برای  
غیر می بیسندند و آنرا بجهل گفتیم معلوم میشود نواصب



وتابعوا ايشان را كدر چه كان ندب اسلام نسبت بتجديد  
اختلافي كران فتند از شد از قتل است وتفصيل بيان آيا  
محكمات واحاديث اضطراب بجهت كه عود الدنبد به آيه كفيتم  
مناسب مقام و در كافي مذکور است و موارد تشاففي ذكر  
كرده ايم شرح آنها را و دفع كرده ايم خيالات مخالفه را  
لا يعلم الغيب الا الله تعالى نعم يا يحيى

**حكاية الشيخ ابى عبد الله البسطامي رحمه الله**

**مع الزاهد لب** **بسم الله الرحمن الرحيم**  
حكى ان كان في القرن الخامس ولى من اولياء الله تعالى  
له ابو يعقوب البسطامي وكان قد حج البيت خمس واربعين  
مرة وختم القرآن عشرة آلاف ختمه فبينما هو واقف يوما  
على جبل عرفت اذ قال له نفسه من مثلك يا ابريد وقد حججت  
البيت خمسة واربعين مرة وختمت القرآن عشرة آلاف ختمه  
فتحرك الجبل باذن الله تعالى من تحت قدميه فاراد ابو يزيد  
ان يهرب واذا بالجبل يقول له اليك عني يا مئتان على الله  
بعمله والحق يقول له اليك عني يا مئتان على ربه بعمله قال  
فرجع ابو يزيد وقال يا معاشر الحاج من يشتري مني خمسة  
واربعين حجة بربعينف واحد فقال له رجل من الحاج اما  
فقال ابو يعقوب لا هات الرقيق فاعطاه الرقيق فاخذه و  
القاء الى الكلب شدة على نفسه وطلب بلاء الرزم فالتقاءه

واهب

واهب وقبض على يده واتى به الى منزله واخلاه خلوة فجعل يعبد الله  
تعالى فيها والنظران ياتيه في كل يوم بالطعام والشراب بكثرة عيشة  
فبقي مدة شهر كامل على هذه الحالة فقال ابو يزيد له يا يحيى  
يا نفس امارك انك وشرك ما انكسر فبينما هو في حاله  
واذا بالزاهد قد دخل عليه فقال له ما اسمك قال اسمي ابريد  
فقال له ما احسنك لو تكون عبدا للمسيح نعم قال له اذ اقم  
عندنا تمام الان يعين يوما فان لنا عبدا عظيما واريد  
ان تحضر معنا فان لنا واعظا يعلمنا بما نعمل به من النسيئة  
الى السنة قال فاقام عندهم تمام الاربعين يوما واذا بالزاهد  
قد دخل عليه وقال له قم تحضر عبدا فخرت ابويك فاما  
على قدميه فقال له الزاهد كيف تضيضي الى بين يديك  
واهب واتى اخذ عليك من القتل لكن اخلع هذه الثياب  
واللبس هذا البرنس وشدة وسطك بالزهد واحمل  
الاخيل على صدرك قال فصعب ذلك على ابريد فتردى  
في سيرة ان لنا في داره وتويعنا فطلع ابو يعقوب ثيابه ولبس  
البرنس وشدة وسطه بالزهد وحمل الاخيل على صدره و  
مع مجلس بين الزهيدان فلم ينكروا عليه فاما الساعة  
واذا بالشيخ الواعظ الذي لهم قد اتى فجلس ولم يتكلم ولا يطق  
فقالوا للزهيدان ما لك لا تخطبنا فقال لهم وكيف اعظاكم و  
بينكم رجل من امة محمد صلى الله عليه وآله ولنا عليه حق وقطوع يسوا



فقال والله ما أدرككم عليه حتى تحلفوا لي بأنكم لا تؤذونه ولا تكلمونه  
 فحلفوا له أنهم لا يؤذونه فقال الرب اقمك عليك ايها  
 الرجل المحمدي سمع بالله نعم الا ما نهضت من بين صوة لا  
 الجحش قال فوثب ابو حنيفة قائما على قدميه فقال له الشيخ  
 الواعظ ما اسمك ايها المحمدي سمع فقال اسمي ابي حنيفة فقال له  
 هل تعرف شيئا من العلم قال اعرف الذي علمني برب عز وجل فقال  
 له اخبرني عن واحد ماله ثاني وعن ثاني ماله ثالث وعن ثالث  
 ماله رابع وعن رابع ماله خامس وعن خامس ماله سادس  
 وعن سادس ماله سابع وعن سابع ماله ثامن وعن ثامن  
 ماله تاسع وعن تاسع ماله عاشور وعن عاشور ماله حادي عشر  
 وعن حادي عشر ماله ثاني عشر وعن ثاني عشر ماله ثالث عشر  
 فقال سمع الجواب بعون الملك الوهاب اما  
 الواحد الذي ماله ثاني فهو الله عز وجل واحد لا شريك له و  
 اما الثاني الذي ماله ثالث فهو الليل والنهار اما الثالث الذي  
 ماله رابع فهو الطلاق واما الرابع الذي ماله خامس فهو التوبة  
 والامحيل والرتوب والفرمان العظيم واما الخامس الذي  
 لاسادس له فهو الحسنات والصلوات واما السادس الذي لاسابع  
 له فهو السنة الايام التي خلق الله فيها السموات والارض  
 واما السابع الذي لاثامن له فهو السموات السبع والارضون  
 السبع واما الثامن الذي لاثاسع له فهو الثمانية املاك

حملة العشرة واما التاسع الذي لا عاشر له فهي السبعة الانبياء التي  
 تحمل في المرأة او التسعة الايات التي انزلها الله ثم على موسى بن  
 عمران ع واما العاشر الذي لاحادي عشر له فهو العشرة المبشرة  
 او الليالي العشرة التي قال الله تنقذوا عندنا موسى ثلاثين ليلة وتمننا  
 بعزوه واما الحادي عشر الذي لاثاني عشر له فهو اخوة يوسف  
 الصديق ع او الكواكب التي راحا يوسف فقال لثاني اثني اثنان  
 واثني اثنان عشر كوكبا والشمس والقمر واثني اثنان على ساجدين  
 واما الثاني عشر الذي لاثالث عشر له فهو الائمة الاثنا عشر عليهم السلام  
 او الاثنا عشر شهرا الشهر السنة قال صدقت يا باي الحبيب  
 خبير في عن من خلق من الهواء ومن اهلك في الهواء  
 ومن اهلك في الهواء فقال سمع الجواب خلق من الهواء عيسى بن  
 مريم ع وحفظ في الهواء سليمان بن داود ع واهلك في الهواء  
 قوم عاد وثمود فقال صدقت يا باي الحبيب فاخبرني عن من خلق  
 من الخشب ومن حفظ في الخشب ومن اهلك في الخشب  
 فقال سمع الجواب خلق من الخشب عصاة موسى ع وحفظ في الخشب  
 نوح ع في السفينة واهلك في الخشب ذكرا ع وقال الرب  
 صدقت يا باي الحبيب فاخبرني عن من خلق من الماء ومن حفظ  
 في الماء ومن اهلك في الماء فقال ابو يزيد ربه خلق من الماء  
 ادم ع وحفظ في الماء يوسف ع وهو في بطن الحوت واهلك  
 في الماء فرعون وقومه لعنهم الله فقال الرب صدقت يا باي

كما في قوله تعالى  
 فله عشر امته الا ابراهيم



يتردد فليخبرني عن من خلق من النار ومن حفظ في النار  
 من اهلك في النار فقال ابو جعفر عليه السلام خلق من النار ابليس و  
 وحفظ في النار ابراهيم الخليل ع و اهلك في النار اولاد لوط عليه السلام  
 فقال الراهب صدقت يا ابا جعفر فليخبرني عن من خلق من  
 الجحيم ومن حفظ في الجحيم ومن اهلك من الجحيم فقال ابو جعفر عليه السلام  
 من الجحيم ناقة صالح ع وحفظ في الجحيم اصحاب الكهف و اهلك  
 من الجحيم اصحاب الفيل فقال الراهب صدقت يا ابا جعفر فليخبرني  
 عن قول العلماء ان في الجنة اربعة اشهاد من غسل في يوم  
 من ايامهم من ماء ومن لم يغسل في يوم من ايامهم من ماء  
 لا هذا المختلط في هذا ولا هذا المختلط في هذا فاني شربهم  
 في الدنيا فقال ابو جعفر عليه السلام يشربهم في الدنيا من آدم ع  
 فماء اذنه من ماء عينه من ماء واهله من ماء فاحضوا و  
 فيه خلوة عذبة فقال الراهب صدقت يا ابا جعفر فليخبرني  
 عن اهل الجنة فانهم ياكلون ويشربون ولا يتغوطون فما  
 يشربهم في الدنيا فقال ابو جعفر عليه السلام يشربهم في الدنيا الجنين  
 الذي في بطن اُمه ولو تعوطى في بطن اُمه لما نكث فقال الراهب  
 صدقت يا ابا جعفر فليخبرني عن شجرة في الجنة اسمها طوبى  
 لم يبق في الجنة قصور ولا موضع الا وفيه غصن من اغصانها  
 فمات شربها في الدنيا فقال ابو جعفر عليه السلام يشربها في الدنيا الشمس  
 فقال الراهب صدقت يا ابا جعفر فليخبرني عن شجرة في الجنة  
 تسمى

عشر

عشرة غصن الكعقبي ثلاثون ورقة وكل ورقة في ثمرات  
 اثنتان في الشمس ثلاثة في الظل فقال ابو جعفر عليه السلام اما الشجرة  
 فهي الستة والاعصان الاثني عشر شهرا والورق ايام الشهر  
 واما الخمر الزهرات فهي الخمر الصلوات اثنتان في الشمس هما  
 صلوة الظهر والعصر الثلاثة التي في الظل هي صلوة المغرب و  
 العشاء والعشاء فقال الراهب صدقت يا ابا جعفر فليخبرني  
 عن من حج البيت الحرام وطاف وليس له روح ولا وجب عليه  
 فريضة فقال ابو جعفر عليه السلام هو سفينة نوح ع عليهم فقال الراهب  
 صدقت يا ابا جعفر فليخبرني عن الليل اين يكون اذا جاء الزمان  
 وعن النهار اين يكون اذا جاء الليل فقال ابو جعفر عليه السلام  
 في غاوض علم الله ثم كان ذلك ما ظهر عليه نبي مرسل ولا  
 ملك مقرب ثم قال ابو جعفر عليه السلام اريد ان اسالك  
 مسالة واحدة فقال الراهب سل عما بدا لك فقال اخبرني  
 يا راهب عن مفاتيح الجنة ما هي وما الذي مكتوب على باب الجنة  
 قال فسكت الراهب فقالوا له الراهبان يا ابانا غلبك في هذه  
 المسئلة فقال الراهب غلبني ولا عجزت عن تفسيرها ولكني اخاف  
 ان فسرهما لك ان تقتلوني فقالوا وحقي الا نجعل ما نكلمك  
 ولا نقولك فقال الراهب مفاتيح الجنة اشهد ان لا اله الا  
 الله واشهد ان محمدا رسول الله ص قال فلما استمعوا له بان  
 ذلك الكلام قالوا لهم باجمعهم ونحن ايضا نشهد ان لا اله الا الله







٣٣٣  
ص

عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرح وعجبت لمن ايقن بالسخط كيف يجمع المال  
عجبت لمن ايقن بالقبر كيف يضحك وعجبت لمن ايقن بنزول الدنيا كيف يطمئن  
اليها وعجبت لمن ايقن ببقاء الآخرة ويعلم ما كيف يستريح وعجبت لمن هو عالم  
باللسان وجاهل بالقلب وعجبت لمن هو غافل عما خيره طاهر بالقلب وعجبت لمن اشتغل  
بغيبوب الناس وهو غافل عن غيبوب نفسه وعجبت لمن يعلم ان الله تعالى مطلع  
عليه كيف يعصيه وعجبت لمن يعلم ان القوت ويدخل في القبر وحده ويحاسب  
وحده كيف يستأنس بالناس يقول الله تعالى لا اله الا الله حقا حقا ومحمد عبدي ورسولي  
**السورة الثانية** ويقول الله تعالى شهدت نفسي انفسا لا اله الا انا وحدي وان محمد  
عبدي ورسولي لمن لم يرض بقضاء الله ولم يرض على نعم الله ولم يقنع بعطائه فانه يطلب  
وتباسولي ومن اصبح حزينا على الدنيا فكان ما اصبغ حزينا ساخطا على دينه واستشكى  
مصيبة نزلت به فقد شكاني ومن دخل على شقي فتراعى من اجل خيائنه ذهب ثلثا ليله  
ومن لطم وجهه على صليب فكان ما اخذ روحا قاتلني ومن كسر دابة قبره فكان ما هدم كبريته  
بيده ولم يبال من اين ياكل من اهل بيته ولم يبال من اين ياكل من اهل بيته في ربه فهو  
في نقصان ومن كان في النقصان فالملوت خير له ومن عمل باعماله فزادته علم الى علم  
**السورة الثالثة** يا ابن آدم من قنع شبع واستغنى ومن ترك الحسد استراح ومن اجتنب الحرام  
خلص دينه ومن ترك الغيبة ظهرت محبته في القلوب ومن اعتزل عن الناس سلم منهم  
ومن قل كلامه كمل عقله ومن رضى بالقليل فقد وثق بالله عز وجل ومن رضى من الله بالقليل من  
الترقى فقد رضى الله منه بالقليل من الطاعة يا ابن آدم انت بما تعلم لا تعلم فكيف تطلب  
علم ما لا تعلم يا ابن آدم اذا فنيتم عمرك في طلب الدنيا فمعي فطلب الجنة **السورة الرابعة**  
من اصبح حزينا على الدنيا لم يزد من الله الا بعدا ومن الدنيا الا كذا او في الآخرة الاجرة  
والزم الله تعالى قلبه مما لا ينقطع عنه ابدا او شغل لا يضره منه ابدا وقدر لا ينال



غناؤه ابداً وأما لا يبلغ منتهاه ابداً يا ابن آدم كل يوم ينقص من عمرك وانت  
لا تدري ويأتي كل يوم وفراقك وانت لا تحزن فلا بال قليل تنفع ولا بالكثير تشعب  
يا ابن آدم ما من يوم جديد إلا وباتيك من عندى نورك ما من ليلة جديدة إلا وباتيك  
اللائكة من عندك يعمل قبيحاً ما كل نورك وتعصيتي وانت تدعوني استجب لك  
خيرى اليك نازل وشرك الى عائد فنعلم الى انما شر العبدان تنسانى  
فانا اعطيتك واستر عليك سبوا بعد سبوا وقبوح بعد قبوح واستحييتك و  
لا تستحي منى تنسانى وتذكر غيبي وتخافت الناس وتامنى وتخاف منى  
وتامن غضبى **السورة الخامسة** يا ابن آدم لا تكن مما يطوى التوبة بطول الامل ويرجوا  
خزيرة غير العمل ويقول قول الزهادين ويعمل عمل الراضين ان اعطى لم يقنع وان منع  
لم ينج يا مريد الخير ولا يفعل وينهى عن الشر ولا ينهى عنه ويحب الصالحين وليس  
منهم ويبغض المذنبين وهو منهم يا ابن آدم ما من يوم جديد الا والارض فحشا  
طبعك وتقول يا ابن آدم تمسح على ظهري ومصيرك في بطنى يا ابن آدم تغضب على ظهري  
وتعذب في بطنى يا ابن آدم انا بليت الوجوه وانا بليت الوجوه وانا بليت الظلمة وانا  
بليت الهوان وانا بليت العقارب الخيات فاعرف في فلا تخفى **السورة السادسة** يا ابن  
آدم ما خلقتكم لاستكثرتم من قلة ولا لاشربكم من وحشة ولا لاستعينكم  
على امر عجز عنه ولا لاجل المنفعة ولا لدفع مضرة بل خلقتكم لتعبدوني  
توتروا وتشكروا في جزيل ويستحقوا بكثرة واصلا ولوان اولكم واخركم وحيثكم  
وميتكم وصغيركم وكبيركم وحركم وبردكم وحيثكم وانفسكم اجمعتم على طاعتى  
لما زاد في ملكي مثقال ذرة ولوان اولكم واخركم وحيثكم وميتكم وصغيركم وكبيركم  
وحركم وبردكم وانفسكم اجمعتم على معصيتي ما نقص ذلك في ملكي مثقال  
ذرة من جاهد فاقا جهاد نفسه ان الله غنى عن العالمين **السورة السابعة**  
يا عبيد الدنيا اني والله انا ما خلقت لكم الدنيا لان تاكلوا فيها ذرقي و  
تلبسوا فيها ثيابي وتقرشوا فيها عظمي فاخذتم كتابي فجعلتموه تحت اقدامكم

واخذتم

واخذتم الدنيا وجعلتموها فوق رؤوسكم ورفعتم بيوتكم وخفتم بيوتى وانتتم  
بيوتكم واحشتم بيوتى فلا انتم عبيدى بل انتم احرار ابرار يا عبيد الدنيا  
انما مثلكم كالقبور المحجبة عنى ظاهرها ملجأ وباطنها قبيح يا ابن آدم كما لا  
تغنى لي الصباح فوق البيت من ظلمة داخله فكذلك كلامكم مع انعامكم الروية **السورة الثامنة**  
يا ابن آدم انا ما خلقتكم عبثا ولا جعلتكم مدي ولا انا باغافل عما تعملون  
لا انكم لم تنالوا ما عندى الا بالصلح ما تذكرون في طلب ضامى والصبر على طاعى اليسر  
عليكم من حر عذاب الآخرة يا ابن آدم كلام صال الامن هديته وكلكم مريض  
الامن شفيتها وكلكم فقير الامن اغنيته وكلكم هالك الامن انجسته وكلكم  
ضئيل الامن غشته فتوبوا الى اربابكم ولا تعصوا ولا تستاركم عندى من لا تحفى  
عليه احراركم **السورة التاسعة** يا ابن آدم لا تعلمن الخلقين فيرجع اللعنة عليكم يا ابن آدم  
استقامت سموتى في الهوى بلا عهد باسم من اسمائى ولا استقيمت لوبكم بالفؤولة  
من كتابي يا ايها الناس كما لا تعلمن الحجر الماء كذلك لا تعلمن الموعظة القلوب القاسية  
يا ابن آدم كيف لا تحسبوا الحرام ولا اكثروا الحرام ولا تخافون الدين وان لا تقن  
من غضب الرحمن فلو لا مشايخ ركبوا واطفال رضعوا وبها تم رقع وشاب خشع  
السماء فوقكم حديثا والارض تحتكم وصامنا والقراب مرماة ولا انزلت عليكم  
من السماء قطرة ولا انبت من الارض حبة واصبت عليكم العذاب مستا **السورة العاشرة**  
يا ابن آدم قد جاءكم الحق من ربكم الا انكم لم تحسنوا الا لمن احسن اليكم ولم تصلوا الا لمن  
وصلكم ولم تكلموا الا لمن كلمكم ولم تطعموا الا لمن تنصقوا الا لمن انصفكم  
ولم تكرموا الا لمن اكرمكم فليس لاحد على فضل انما المؤمنون الذين امنوا بالله  
ورسوله الذين يحسنون لمن اساء اليهم ويصلون لمن قطعهم ويطعون  
للمن اهرق دمه وانصفوا لمن خافهم وكلوا من امرهم وكرموا من اهانكم  
**السورة الحادية عشر** يا ايها الناس انا الدنيا دار من لا دار له ودار من لا مال له  
ومما يجمع من لا عقل له ومما لا يعرف من لا يعين له وعليه ما يحجب من لا تركاه



ويطلب نفسه واتهاما من لا معرفة له فمن اخذ نعمة زائلة وحسوة منقطعة و  
شهوة فانية فقل ظلم نفسه وعصى ربه ونسي ربه ونسي آخرته وعجز حيوته  
**السورة الثانية** يا ابن آدم اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم الان فكما لا اتقصد من  
السييل الا بالذليل فكذلك لا اتقصد من طريق الجنة الا بالعلم فكما لا يحبون  
الحال الا بالتعب كذلك لا يدخلون الجنة الا بالصبر على العبادة فتقربوا الى  
بالنوافل واطلبوا رضائي برضا المساكين فان رضاءي لا تفارق قلوبهم طرفة عين  
يا مولى اسمع ما اقول والحق اقول انه من تكبر على مساكين الا يحضرته يوم القيمة  
صورة الذرة تحت اقدام الناس ومن تعرض ليهتك ستر سام حلت مثله  
هتك ستره سبعين مرة سبعين مرة ومن تواضع للعالم رفعة في الدارين ومن  
اهان مؤمنا فقد بان ذنبه الحاربه ومن اخبر مؤمنا خفيه الملائكة الذرا  
ستر في الآخرة جهنم **السورة الثالثة** يا ابن آدم اطيعوا اني بقدر حوائجكم الى داعي  
بقدر صبركم على التاكف وزاد الدنيا بقدر سكونكم فيها وتزود الآخرة بقدر مسكنكم  
ولا تنظروا اجالكم المتأخرة وارزاقكم الحاضرة وذنوبكم المستوفية كل شيها لك  
وجوه لو خفتهم من النار كما خفتهم من الفقر لا خفتكم من حيث لا تحسبون  
ولو رغبتهم في الجنة كما رغبتهم في الدنيا لا امتعتكم في الدارين ولا تمتدوا بكم  
بحسب الدنيا فزاد لها خريف **السورة الرابعة** يا ابن آدم كن من سراج اطفاء الرج  
وكن من غنى افسد الغنى وكن من صبح عابد افسد العجب وكن من فقير  
افسد الفقر وكن من غنى افسد الغنى وكن من صبح افسد الصلوة العافية  
وكن من عالم افسد العلم يا ابن آدم زار عوني ورايوني واسطفوني  
وعالموني ان يحكم عندي ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على  
قلب بشر لا تنفذ خزانتي ولا ينقص ملكي انا الوهاب **السورة الخامسة**  
يا ابن آدم ذنوبك لمحات وذنوبك وان صلت وركعت وصليت وركعت وان  
فسد لا يفسد لحنك وذنوبك فلا تكن كالصبيح يضي ويخوف  
نفسه

نفسه واخرج حب الدنيا عن قلبك فاق لا اجمع حبي وحب الدنيا في قلبك احد  
ابدا وارفق بنفسك في جمع الرزق فان الرزق مقسوم والحرص محرم و  
البخيل مذموم والنعمه لا تدوم وخير الحكمة خشية الله تعالى وخير الغنى القناعة  
وخير الذاد التقوى وشر ملاحم الكذب والنميمة وما ريك بظلام للعبيد **السورة السادسة**  
يا ايها الذين امنوا لم تقولون ما لا تفعلون ولهم تنصتون عما لا تنصتون ولهم تاترون  
ما لا تعملون وتنجحون ما لا تاكلون ولهم التوبة يوما بعد يوم تأخرون وعاما بعد عام  
تنظرون انكم من الموت امان ام بايديكم براءة من النار ان ام تحققتم الفؤاد ربيد نهشت  
بالجنان وبقلبكم النعمه وغرتم من الله طول الامال فلا تغربكم الفؤاد والسلام فان  
اياكم معلومة وانفاسكم معدودة وسريركم مكتوبة واستاركم مستهلكة فانقو الله  
يا اولي الابواب وقد موأتم في ايديكم لما بين ايديكم يا ابن آدم تقدم على عملك فانه  
في هدم عمرك من يوم خرجت من بطن امك قد نؤ اكل يوم من قبرك فلا تكن كالخطيب  
الذي يحرق نفسه بالنار لغيره لا اله الا الله محققا حقا محمد عبدي ورسولي **السورة السابعة**  
يا ابن آدم انا ملك لا اذول اعلم بما امرتك فانتها عما نهيت حتى اجعلك ملكا بآية  
لا تذول يا ابن آدم انا حي لا اموت اعلم بما امرتك وانتها عما نهيت حتى اجعلك  
حيا لا تموت يا ابن آدم انا مالك اذا قلت لشيئ كن فيكون اطعني فيما امرتك وانتها  
عما نهيت حتى اذا قول لشيئ كن فيكون يا ابن آدم اذا كان قولك صليحا وباطنا  
قبلي افاضت ربي من المنافقين واذا كان ظاهرا لصلحا وباطنا قبلي افاضت اهلك  
الملكين يا ابن آدم لا يدخل جنتي الا من تواضع لفظه صني وقطع دمه وذكري و  
كف نفسه عن الشهوات من اجل وياخي القريب ويا سي الفقير ويرحم  
المصائب ويكرم اليتيم ويكون له كالاب الرحيم والارامل كالزوج الشفيق  
فمن كان هذه صفة ان دعاني لبيتته وان سألني اعطيت **السورة الثامنة**  
يا ابن آدم الي لم تشكرني والي لم تشكرني والي لم تشكرني ولست بظلام  
للعبيد والي متى تجهد نعمتي ورضيتك يا نيك في كل يوم من عندي والي متى



تخفونكم اجفك واذا طلبت التطيب لبذلك فمن يشفيك من ذنوبك فقد  
شكرت وسخط قضائي عليك اذ لم يجد احدكم قوتاً ثلاثة ايام وقال انا بشر قد ليس  
بخير فقد جحد نعمتي من الزكوة ماله فقد استخف بكتابي واذا وقت الصلوة ولم  
يفرغ لها فقد غفل عني واذا قال ان الخير من عندى الشر من ابليس فقد جحد بيوبي  
وجعل ابليس كافي **الشعر** يا ابن آدم اصبر وتواضع ارفعك واشكر يا ابن آدم  
استغفر اغفر لك واغفر لي استجب لك واسئلكني اعطيتك تصدق لي ابارك  
لك في رزقك صل رحمتك استسئني في اجلك واطلب عني العافية بطول الصمت  
والسلامة صغيرك الوعد والاحسان في الوبع والزهد في التوبة والعبادة في العالم  
والغنى في القناعة يا ابن آدم كيف تطمع في العبادة مع الشبع وكيف تطلب جلا  
القلب مع كثرة النوم وكيف تطمع الخوف من الله ثم خوف الفقر وكيف تطمع  
الوبع مع الحرص على الدنيا وكيف تطمع حب الله ثم مع حب الدنيا وكيف تطمع  
في مرضات الله ثم مع احتقار الفقير المساكين **الشعر** يا ابنها الناس لا عقل  
كالتمبير ولا وبع كاللغف عن الادب ولا حب الا من الاوب ولا شفيع كالنور  
لا عبادة كالعبادة لا صلوة الا صلح الخشية ولا فقر الا بالصبر لا غنى كالتمنيق ولا  
قرين اذ من العقل ولا رفيق الشين من الجاهل يا ابن آدم تفرغ لعبادتي املأ  
قلبك عني ويدك رزقا وجسمك راحة ولا تغفل عن ذكرى فاملأ قلبك فقرا  
وبذلك تعباً وصدرك هماً وغماً وجسمك سقماً ودينك عزاً **الشعر** يا ابن  
آدم الموت يكشف اسرارك والقبلة تبلو اخبارك والكتاب يفتك اشياء  
واذا ذهبت دنيا صغير فلا تنظر الى صغيره ولكن انظر الى من عصيت واذا  
رزقت رزقا قليلا فلا تنظر الى قلة ولكن انظر الى من رزقك اياه يا ابن  
آدم لا تمان بكوني غاف بكوني اخطى عليك من ذبيبت التمل على الصغار في البيت  
المظلم يا ابن آدم هل اذيتهم في بعض ما امرتكم وهل واسيتهم المساكين يا ابن  
آدم هل احسنتم الي من اساء اليكم وهل عفوتهم الي من ظلمكم وهل وصلتم  
عن

عن قطعكم وهل انصفتهم من خانكم وهل كلمتم من هاجركم وهل ادبتموه ولاكم  
وسلتم العلماء عن امر دينكم ودينكم فاني لا انظر الى صوركم ولا الى محاسنكم  
ولكن انظر الى قلوبكم واعمالكم واوضاعكم بهذا **الخصال** **الشعر** يا ابن آدم  
انظر الى نفسك الى جميع خلقي فان وجدت احد اعز عليك من نفسك فاعرف  
كبرامتك اليه ولا تافكهم نفسك بالتوبة والعمل الصالح ان كانت عليك عزيزة  
فيما ايتها الذين امنوا اذكروا نعمة الله عليكم واتقوا الله قبل يوم القيمة ويوم  
الواقعة يوم التغابن ويوم الحيا والقيوم كان مقداره خمسين الف سنة يوم  
لا يبطقون ولا تؤذن لهم فيه عز وجل ويوم الساعة ويوم عيسى ساقطع  
ويوما لا عليك نفسا لنفسين يا يوم القيمة يوم الزلزلة ويوم القارعة فاما  
التقوا الله يا اولي الابواب مواقع الجحيم قبل الصيحة والزلزال اذا شئبت  
من ههنا الله يا اولي الاطفال ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وعصينا **الشعر** يا ايها  
الذين امنوا اذكروا الله ذكر الكبريا يا موسى بن عمران صاحب البيان استمع لي  
الوانا انا الله الملك الذي انزل فيك من بينك ترجمان لبشر اكل الربا  
والعاق لوالديه بغضا لرحم وصق طعانت النيران يا ابن آدم اذا وجدت مساواة  
في قلبك وسقاه في بدنك وحرما في رزقك فاعلم انك تكلمت فيما لا يغنيك يا ابن  
آدم لا يستقيم دينك حتى لا يستقيم قلبك ولا يستقيم قلبك حتى لا يستقيم لسانك  
ولا يستقيم لسانك حتى يستقيم عيونك فقد رضى الشيطان وغضب الرحمن  
يا ابن آدم لسانك اسد ان اطلقته اهلكك في طرف لسانك **الشعر** يا ابن  
آدم ان الشيطان لك عدو مبين فاحذره عدا فاعملوا اليوم الذي تحشرون  
فيه الى الله تعا فوجها فوجها وتقفون بين يديه الله صفا صفا ونفسا في الكتاب حفا  
حرفا وتسئلون عما تعملون سررا وجهها الله ربيها في المتقون الى الجنان واقد ردا  
والجحيم الى الجحيم وذا وذا الكفاك من الله وعد ووعيد انا الذي انا الذي انا  
وانا المنعم فاشكروني وانا الفقير استغفروني وانا المقصود فاقصدوني



وانا العالم بالسراير فاحذر مني **الشيء** شهد الله انه لا اله الا هو الملك  
واولي العلم فانما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الذين عند الله الاسلام ينجيهم  
كل محسن ينجد وكل مسيئ هالك ومن عرف الله فاطاعه فخر ومن عرف الشيطان فغصاه  
سليم ومن عرف الباطل فاتقاء فاز ومن عرف الدنيا فدفعها خلع ومن عرف الآخرة  
فطلبها وصل ان الله يهدي من يشاء واليه تفرعون يا ابن آدم اذا كان الله قد  
قد تكفل لك الزرق فخطو له تما لك لما اذا كان الخلق مني حقاً النحل لما اذا وان  
كان ايليسعد والفقلة لما اذا وان كان الحشا والمزور على القراط حقاً  
جمع المال لما اذا وان كان عقاب الله تعالى بالناحق والموصية لما اذا وان كان  
ثواب الله تعالى الجنة حقاً فالاستراحة لما اذا وان كان كل غنى لقضائي وقد  
فالنجح لما الكيل لا تسو على ما فاتكم ولا تفجرو بما آتاكم **السورة** يا ابن آدم  
الكثير من الزاد فان الطريق بعيد بعيد وجد الشفينة فان البحر عميق عظيم  
وحقق الحمل فان المطر دقيق دقيق واخلص العمل فان الناقد بصير  
واخر نومك الى القبر مخزناك الى الميزان وشصوتك الى الجنة وراحتك الى  
الآخرة ولذا ائتلك الى المحور العين وكن لي اكن لك وتقرب الى الله انه الدنيا  
وتبعه من النار وتبعه من النار وحبب الابرار فان الله لا يضيع أجر  
المحسنين **السورة** يا ابن آدم كيف تعصوني وانتم تعجزون من حر الشمس  
والرؤضا وان جفتم لها سبع طبقات فيها نيران تاكل بعضها بعضا وفي كل  
فيها سبعون الف دار من النار وفي كل شجرة سبعون الف مدينة من  
النار وفي كل مدينة سبعون الف قصر من النار وفي كل قصر سبعون الف باب  
وفي كل باب سبعون الف عتق من النار وعلى كل باب سبعون الف شجرة  
من الزقوم وتحت كل شجرة سبعون الف وتد من النار ومع كل وتد سبعون  
الف سلسلة من النار وفي كل سلسلة سبعون الف شعبان من النار وفي  
طول شعبان سبعون الف ذراع وفي جوف كل شعبان بحر من اليم الاسود  
ولكل

وصف جهنم

ولكل عتق سبعون الف ذنب من النار طول كل ذنب سبعون الف فقارة و  
في كل فقارة سبعون الف رطل من السم لا حرق فيه نفس احرى حلف في الطور وكتاب  
مسطور في رق منشور والبيت المعمور السقف المرفوع والبحر المسحور يا ابن  
آدم ما خلقت هذه النيران الا لكل كافر وبخيل و غام وعاق الوالد بن  
واكل الربا وما منع الزكوة والزاني وجامع الحرام وموذي الجيران الا من  
وأمن وعمل صالحا فارحموا النفس يا عبيدي فان الابدان ضعيف السيف  
بعيد الحمل ثقيل والمطر دقيق والنار تلظى والنادي اسير والقا  
رب العالمين **السورة** يا ايها الناس كيف رعبتم رعبتم في الدنيا فانها  
فانية وتقسيم زائل وحيوة منقطعة فان عندي للمطيعين الجنان بابوا  
الجنة وفي كل جنة سبعون الف روضة من الزعفران وفي كل روضة سبعون  
الف مدينة من اللؤلؤ والمرجان وفي كل مدينة سبعون الف قصر من الياقوت  
وفي كل قصر سبعون الف دار ومن الزبد جد وفي كل دار سبعون الف بيت من الذهب  
وفي كل بيت سبعون الف دكان من الفضة وفي كل دكان سبعون الف مائدة سفرة  
وعلى كل مائدة سبعون الف صحن من الجواهر وفي كل صحن سبعون الف لون  
من الطعام وعلى كل دكان سبعون الف سبيبر من الذهب الا حرق في كل  
سبيبر سبعون الف من من الحبر والدياج والاستبرق وعلى كل سبيبر  
سبعون الف درهم من ماء الحيوان واللبن والخمر العسل المصفي وسط  
كل درهم سبعون الف لون من الثمار كذلك في كل بيت سبعون الف خيمة  
من الارجوان وعلى كل فراش حور من الحور العين بين يديه الف وميفة كاتش  
بيض مكنون وعلى كل در من كل قصر من تلك القصور سبعون الف قبة من  
الكافور وعلى كل قبة سبعون الف هدية من الرحمن ما لا عين رأت ولا اذن  
سمعت ولا خطر على قلب بشر فاكفتم مما يتخير من ولهم طين مما يشتمون  
وحررين كما مثال اللؤلؤ والمرجون جراً بما كانوا يعملون ولا يموتون

وصف جهنم



ولا يهتدون ولا يحزنون ولا يبكون ولا يتعدون ولا يهتلون ولا يصومون ولا  
يخضون ولا يبولون ولا يتغوطون لا يمسحون فيها نضب وما هم عنها مخربين  
من طلب جاني دار كراحتي وجوارى فيطلبها بالصدق والاستقامة بالدنيا  
والقناعة بالقليل شهدت نفسي لنفسي عيسى عن يربعدان من عبادي  
ورسلان من رسل **السورة ٢٠٩** يا ابن آدم المال عالى واثق عبدى مالك من  
مالى لك الا ما اكلت فافنتى او لبست فابليت او تصدقت فابقيت فاما  
انت على ثلثه اقسام فاحدى واحد لك وواحد بيني وبينك واما الذى  
لى فخرجك واما الذى لك فعملك واما الذى بيني وبينك فمهلك الدعا وصى  
الاجابة يا ابن آدم توتع تعرفنى وتجمع ترانى واعبدت تجدنى وتعرفنى  
يا ابن آدم اذا كانت الملوك تدخل النار بالجود والعرب بالمعصية والعلما  
بالجسد والفقراء بالكذب والتجار بالخيانة والحراث بالجهالة والعباد  
بالزنا والاعنياء بالتكبر فأتى من يطلب الجنة **السورة ٢١٠** يا ايها الذين  
امنوا اتقوا الله حق تقاته ووزقوا الموت قبل ملاقاته ولا تموتن الا وانتم  
مسلمون يا ابن آدم مثل العلم بلا عمل كمثل البرق بلا مطر مثل العمل  
بلا علم كمثل الشجر بلا ثمر مثل العلم والعمل بلا زهد وخشية كبد يذبح  
على القضاة مثل العلم عند الاحرق كمثل الدم الياقوت عند البهيمية ومثل  
الموعظة عند من لا يرغب فيها كمثل الزمان عند القبور مثل الصدقة  
بالحرمان كمثل من يغسل القدر ببوله مثل الصلوة بلا زكاة المال كمثل  
الجسد بلا روح ومثل العمل بلا توبة كمثل البنينا بلا اساس فامنوا  
مكر الله فلا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون **السورة ٢١١** يا ابن آدم بقدر  
ما عيى قلبك الى الدنيا اخرج محبتي عن قلبك فاق لا اجمع حبى وحبت الدنيا  
فى قلبى واحب ابدى اخرج دكعبادى واخلص من الزنا عملك السسك  
محبتي اقبل الى وتفرغ لذكرى اذكرت فوق العرش اذكرنى فى القصة الغنى  
اذكر

اذكرنى فى الفقر العنا اذكرنى فى الصدق والصفاء اذكرت فى الملا الاعلى اذكرنى  
بالاحسان على الفقراء اذكرت بالجنة الماوى اذكرنى بالعبودية اذكرت باليوبىة  
اذكرنى بالتضرع اذكرت بالتكلم اذكرنى بالتلفظ اذكرت بالتلفظ اذكرنى  
بترك الدنيا اذكرت بنعيم الآخرة اذكرنى فى النسخة الهالكلة اذكرت بالنجاة  
الكاملة يا ابن آدم اذكرنى استجب لكم ادعوني بلا غفلة استجب لكم بلا غفلة ادعوني  
بالقلوب الخالية استجب لكم بالدراجات العالينا ادعوني بشهادة زبيلة استجب لكم  
بكرامة كاملة ادعوني بالاخلاص والتقوى استجب لكم بالجنة والتقوى استجب لكم  
ادعوني بالخوف والرجاء اجعل لكم من كل امر فرجا وخرجا ادعوني بالاسماء استجب لكم  
ببلوغ المطلب لا سارا دعوني فى دار الخراب العنا استجب لكم فى دار النوب البقاء  
يا ابن آدم كم تقول الله وقلوبكم فى غير الله وليس انك يذكر الله وقلبك فى غير الله  
وتخاف غير الله وترجو غير الله واعرفت الله لما اهرق غير الله وتذنب وتستغفر فان  
الاستغفار مع الاصرار توبة الكذابين فارتبك بظلام المعبد **السورة ٢١٢** يا ابن  
آدم اجعلك يضحك باصلاك وقضائى يضحك من خديك وتقديرى يضحك من  
تدبيرك واخرى تضحك من دنياك وقسمتى تضحك من حرصك فاجعل قارن  
موجود مكنون مخزون فبادر الموت بعملك لاخرتك فان رزقك لا ياكله غيرك  
مخون ضمننا بينكم معيشتكم فى الحيوة الدنيا يا دنيا من على اولياى كى تحبوا القانى  
تحملوا على اعدائى كى يكرهوا القانى يا ابن آدم الموت نازل بك وان كرهت فاصبر  
لحكم الله بما شاء **السورة ٢١٣** يا ابن آدم اذكرنى باسم الله الرحمن الرحيم يا ابن آدم توبى وارىد  
ولا يكون الا ما اريد يا ابن آدم من قصصك عرفنى ومن عرفنى ارادنى ومن ارادنى طلبنى ومن  
طلبنى وعدنى ومن وعدنى خدمنى ومن خدمنى ذكرنى ومن ذكرنى ذكرت يا ابن آدم لا  
تخلع عملك حتى تدرك اربع اموات موت الاخير وموت الاصفى وموت الابيض  
وموت الاسود وموت الاحمر وهو احتمال الجفا وكف الاذا والموت الاصفى الجمع  
والاعسار الموت الابيض العزلة والموت الاسود مخالفة النفس للهوى ولا



تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله **السورة مائة وثمانون** بسم الله الرحمن الرحيم يا ابن آدم ما بين آدم ملائكتي  
بعضا قبول القليل والتهمل لكيتبوا عليك ما تقول وتفعل من قليل وكثير فاستمع  
تشهد عليك بما رأيت منك والارض تشهد عليك بما عملت على ظهرها والشمس  
تشهدان بما تقول وتفعل وانا مطلع عليك محصيا خطرات قلبك فلا تفعل  
عن نفسك فأت لك في الموت شغلا ومن قليل انت راحل وكل اقداره من الحرف  
الشر لعل بلا زيادة ولا نقصان وسوف ترى ما انت فاعل يا ابن آدم ليس فأتك الملائكة  
الافطرة والحرم بآياتك كالسبل ومن صفى عنه صفى دينه **السورة مائة وثمانون** بسم الله الرحمن الرحيم  
يا ابن آدم لا تفرح بالدينيا فليست بخالد ولا يخرج من الفقر فليس هو عليك حرج ولا تقف  
بالبلد فان الذهب يحجب بالنار والنوم يحجب بالبلد فان الغنى عن يدي الدنيا  
ذليل في الآخرة والفقر ذليل في الدنيا عن يدي الآخرة وان عن الآخرة ابقى وابهي  
يا ابن آدم اذا رايت الزرق محبوسا اكثر من ثلاثة ايام فقل اعوذ بالله من عظمته  
يا ابن آدم المال مالى والاغنيا وكلاي والفقر اعياى فمن تجل بمالى على عيالى  
احرقته بنارى ولا ابالى يا ابن آدم تلك واجبا عليك زكاة ما لك وصلة رحمت  
وقرب خيفك فان لم تفعلها فأتى امر عليك صرعة اجعلك نكالا للعالمين  
يا ابن آدم ان لم ترجع جارك كما ترى حاله لم انظر اليك وكما قبل منك وكما  
دعائك يا ابن آدم لا تتكبر فان اولك نطفة قدرة من متى من اى وجه خرجت  
من مخرج البول من الضلالت التراب يا ابن آدم اذكر ذل الموقف بين يدي الله  
فأتى لم اغفل عن سرائك طرفه عيى الى علم بذات الصدقة **السورة مائة وثمانون** بسم الله  
يا ابن آدم كن سخيحا فان السخيا من جنس اليقين والسخيا من الايمان والايمان  
من الجنة يا ابن آدم اياك والبخل فان البخل من الكفر والكفر في النار يا ابن آدم الله  
دعوة المظلوم فاتها لا تحجبها عن شئى ولا انى احب الصغرى والمغفرة لما ابلت  
أباك آدم رددته الى الجنة يا ابن آدم لولا ان العفو احب شئى عندي لما ابلت  
احدا بالذنوب يا ابن اعطيتك الايمان والمغفرة من غير سؤال وتفرج فكيف انجل  
بالجنة

بالجنة مع سؤلك وتفرعك يا ابن آدم اذا اعطيتك هديتك واذا تولكت على  
كفيتك واذا تولكت على غيرى قطعت اسبابك من السموات والارض يا ابن آدم  
لا تدع صلوة الفجر فان من صلاها يدعوله ما طلعت عليه الشمس يا ابن آدم  
عصيت امرى وركبت معصيتى فمن ذ الذى يحفظ طاعتى عن ذى يوم القيمة  
يا ابن آدم احسن خلقك مع الناس حتى احببتك في قلوب الصالحين واعف  
ذنبك يا ابن آدم ضع يدك على صدرك فما شجته لنفسك احبه للمسلمين يا ابن  
آدم اطلب الآخرة ودع الدنيا فان شبر من الآخرة خير من الدنيا وما فيها يا ابن  
آدم انت في طلب الدنيا والآخرة في طلبك يا ابن آدم لا تخزن على ما فاتك من  
الدنيا ولا تفرح بما أتاك منها فان الدنيا اليوم لك وغدا لغيرك وانت  
في طلب الحيوة والموت في طلبك يا ابن آدم فتعها الموت قبل ورودك ولو تركت  
الدنيا لاحد من عبادى لتتركها لاني احيى يدعون عبادى الى طاعتي يا ابن  
آدم كم من غنى جعله الموت فقيرا وكم من ضاحك صار بالموت باكيا وكم من عبيد  
بسطت لهم الدنيا فطغى وترك طاعتي وصار عليه فدخل النار وكم من عبيد  
قترت عليه فطير موات فدخل الجنة **السورة مائة وثمانون** بسم الله يا ابن آدم قلبك  
موافق لسانك ولسانك موافق عملك وعملك خالص من غيرى فانا العو  
فلا قبل الاخلاص فان قلب المنافق واللسان مخالف لعله وعمله لغير الله  
يا ابن آدم ما تكلمت بكلمة ولا نظرت بنظرة ولا خطوت بخطوة الا ومعه  
ملك ان عليك يا بنى آدم ما خلقتك ليجتمع الدنيا بعضا الى بعض بل خلقتكم  
لتعبدونى ولتوبوا وتشتكروا لى لا تشكروا بكرة واصيلا فان الزرق  
مقسوم والجحيم محرم والبخل مذموم والخسود مغنوم والنعمة ما تدوم  
والناقد من قيمته ايام لوان اخوانك بعدوا وجميع ذنوبكم لما جعل الشوك  
وذنوبكم يوم الزينة وعملت باليقين فلا تدعهم عن الباطل والغفلة  
فان ارددتم لى ان محب القلوب واحدا وانباء الدنيا وخالط انبىاء



المساكين يا بن آدم اخذ مني فاني احب من يجده مني فانك عبد ذليل عاجز ضعيف  
وان اردت جليل قادرا فوثن **السنه ١٠** يا بن آدم لا تكسر من كنبه وعاد على  
لوح من خشب في وسط البحر ما يكون اعظم مصيبة منك لانك من ذنوبك  
على يقين ومن علك على خطر يا بن آدم اني انظر اليك بالعافية واستقر على ذنوبك  
وانت تنفضل لي بالمعاصي وغارت لك الدنيا وخررتك الاخرة يا بن آدم ادا  
لوح الخلق المخلصين والصالحين في نفل يا موسى بن عمران اسمع ما اقول والحق  
اقول اما امن عبد حتى يا من الناس شره وكيد وغيته وجسد وبغيه وحبسه  
وحضوره وشره وعلا نيته وقل يا موسى للظالمين لا يذكرون فاني لا اذكرهم فان  
ذكرى لهم لعنهم من شأه فليوثن ومن شأه فليكفر يا بن آدم انك اصبحت  
بين نعمتين عظيمتين لا تدري اتيهما اعظم عندك ذنوبك المستورة عن الناس  
والشأن الحسن من الناس **السنه ٩** يا بن آدم لو علم الناس ما اعلم منك  
ما سلم عليك احد من خلقي فاخلع من الثياب والسمعة فانك عبد ذليل لرب  
جليل ما مود لا مهوره وتزدد فانك مسافر لا بد لك مسافر من زاد يا بن  
آدم خراشي لا تقني ابد او يعني مبسوطة بالعطاء وبقدرة ما تشفق انفق عليك  
وبقدرة ما تمسك امسك عليك يا بن آدم حزن الفقير من سوء الطبق بالله  
ومن قلة اليقين لا يتجمل على المساكين يا بن آدم من اهم بالرزق فقد شكك  
في كتابي ومن شكك في كتابي احبته في النار ومن لم يصدق النبيا في محمد ربي  
ومن محمد ربي بيتي الكتب في النار على وجهه ولا ينال المغفرة **السنه ٨**  
يا بن آدم تفرغ لعبادتي والاملأ قلبك فقرا وبذلك تعينا وصدرك  
هوا وجب دعائك واجعل دنياك عرفة ورزقك قليلا يا بن آدم ان اراض  
بصلواتك يوم بيوم فارض بوزنك يوما بيوم يا بن آدم لا تظلم البني  
بوزنك غدا انا لا اظلمك بصلواتي غدا يا بن آدم لا تظلم البني  
الرزق معسوم والحى فيصعح حروم والجور من موم والحق لا يدرم

يا بن

يا بن آدم احكم السفينة فان البحر عميق عميق واكثر من الزاد فان العفة  
تنوء كوز يا موسى ان العبد يعمل في الدنيا حتى يدركه الموت فيندم ما سلف  
من الذنوب الخطايا ومسال الرجعة الى الدنيا ليعمل عملا صالحا ربنا ابصرنا  
فارجعنا نعمل صالحا فوعزني جلالي لا يردون احدا ابدا يا موسى ان  
الدنيا لعبها وزينة وليس للمؤمن فيها حظ الا العباداة والهمم والغم وفي الاخرة  
الجنة يا موسى ان القيمة يوم شديد لا يغفر والدين ولد ولا مولود هو جازم  
والدين يتناكم من فقر قد فقر في الدنيا وخرج منها الى الاخرة وهو سرور مستكبر  
من غنى قد ترك ماله وخرج منها الى الاخرة وهو فقير حزين من ماله نادى على  
عمله جميع ماله لوانته وكان انشد الناس عذابا يوم القيمة ذنبا عذابا فوق الذنوب  
يتحول اليك يومه الكتاب به تقيف محمد بن الحسين الدنيا رفاضل كامل بكذا  
وجدت في بعض رسائل الدراية والرجال والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين  
والصلوة والسلام على خير خلق محمد وآله اجمعين اما بعد خلق الله ثم خلق  
شجره ولها اربعة اغصان فسميها شجرة اليقين ثم خلق نور محمد صلى الله عليه  
والآله في حجاب من ذرة بيضاء مثل مثل الطاوس ووضع على تلك الشجرة ففتح الله قفا  
عليها مقدار سبعين الف سنة ثم خلق مائة الحيا فوضع باستقباله فلما نظر  
الطاوس فيها راي صورة احسن صورة واقر عينه فاستحسب من الله ثم انشده  
خمسة مرات فضارت عليهن تلك النجدة فرضا سوقتا فامر الله ثم خلق صلوات  
على محمد صلى الله عليه وآله وامته فانه نظر الى ذلك النور ففرح حيا من الله ثم فن  
عرق واسد خلق الملا تكة ومن عرق وجره خلق العرش والكرسي والروح والقلم  
والشمس والقمر والحجاب والكرسي مما كان في السماء ومن عرق صدره خلق الانبياء  
والمرسلين والعلماء والشهداء والصالحين ومن عرق ظهره خلق بيت المقدس



والكعبة وببيت المقدس ومواضع حسب الدنيا ومن عرق حاجبيه خلق امة  
 من المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات ومن عرق اذنيه خلق اذراع  
 اليه يهود النصارى والمجوسى ما اشته ذلك ومن عرق رجليه خلق الارض  
 من المشرق والمغرب ما فيها ثم قال الله تعالى انظروا ما املك يا نور محمد فظن نور محمد  
 قرى من امامه نور ومن ورائه نور او عن عينه نور او عن يساره نور  
 وهم على بن ابي طالب فاطمة والحسين والحسين عليهم السلام ثم سبع سبعين الف سنة  
 ثم خلق نور الانبياء من نور محمد صلى الله عليه وآله ثم خلق ذلك النور من يد النور خلق  
 ادحام فقالوا لا اله الا الله محمد رسول الله على بن الله ثم خلق قنديل من العقيق  
 الاحمر يرى ظاهره من باطنه ثم خلق صورته محمد كصورته في الدنيا ووضع  
 في هذا القنديل في قيامه كقيامته ثم خلق نور طاف ارباح الانبياء حول  
 محمد من شجرة وهاذا مقدار مائة الف سنة ثم امر الله تعالى الارواح لينظر  
 اليها فينظر من اليها كلهم فمنهم من راي داسه فصار خليفة وسلطانا بين  
 الخلائق ومنهم من راي جبهته فصار امير اعدا ولا ومنهم من راي عينه  
 فصار حافظ الكلام الله تعالى ومنهم من راي حاجبيه فصار نقاشا  
 ومنهم من راي اذنيه فصار مستمعا ومقبلا ومنهم من راي عنقه فصار  
 محسنا واعظا ومنهم من راي انفه فصار حكيما وطيبا واعظا ومنهم  
 من راي شفتيه فصار وزيرا ومنهم من راي فمه فصار صائما ومنهم  
 من راي سنده فصار حسن الوجه من الرجال والنساء ومنهم من راي لسانه  
 فصار رسولا بين السلاطين ومنهم من راي خلقه فصار واعظا و  
 مؤذنا وناصحا ومنهم من راي لحيته فصار مجاهدا في سبيل الله تعالى  
 ومنهم من راي عنقه فصار تاجرا ومنهم من راي عضديه فصار  
 راحا وسياقا ومنهم من راي عضده الايمن فصار حياقا ومنهم من راي  
 عضده الايسر فصار جاهلا ومنهم من راي كفه الايمن فصار حرا  
 ومنهم

ومنهم من راي كفه الايسر فصار كيانا ومنهم من راي كفيه ما وسخيا وكيتنا  
 ومنهم من راي ظهره فصار خيلا ولينما ومنهم من راي ظهره كفه الايمن فصار  
 صباغا ومنهم من راي اناقه فصار كاتبا ومنهم من راي ظهره كفه الايسر  
 فصار خيالا ومنهم من راي ظهره كفه الايمن فصار حذاوا ومنهم من راي صدره  
 فصار عالما مكرما ومجتهدا ومنهم من راي ظهره فصار متواضعا ومطيعا  
 بامر الشرع ومنهم من راي جنبه فصار محاربا ومنهم من راي بطنه فصار  
 قانعا وذاهدا ومنهم من راي ركبته فصار ساجدا وراكعا ومنهم  
 من راي رجليه فصار صيدا ومنهم من راي تحت قدميه فصار عاشيا  
 ومنهم من راي ظله فصار مغنيا وصاحبا للتبوء ومنهم من راي ولم ينظر  
 اليه فصار يهودى ونصراني ومجوسى ومنهم من لم يروى لم ينظر اليه فصار صديقا  
 بالربوبية كالفرعنة وغيرهم من الكافرين **ان الله تعالى امر الخلق بالسلوة**  
**على صورته اسم احمد والقيام مثل الالف والركوع كالهاء والسجدة كاليم والقعود**  
**كالدال وخلق الخلق على صورته اسم محمد صلى الله عليه وآله والراس صدوق كاليم واليدان**  
**كالها والبطن كاليم والرجلان كاللاد واليمنى كالهمزة والكفار على صورته**  
**اسم محمد بل تبدل صورة صورة الخنزير بوجهي** **سنة ذكره خلق آدم عليه السلام**  
 قال ابن عباس خلق الله تعالى آدم من انايم الدنيا فراسه من تراب الكعبة وصدره من  
 تراب الدنيا وظهره وظهره من تراب الهند ويديه من تراب المشرق ورجليه من تراب  
 المغرب وقال رهب خلق الله تعالى آدم من ارض السبعة فراسه من الاولى وعنقه من الثانية  
 وصدره من الثالثة ويديه من الرابعة وظهره من الخامسة وفخذاه من السادسة  
 والساورة من السابعة وقدماه من الثامنة واليمنى قال ابن عباس خلق الله تعالى  
 راس آدم من تراب بيت المقدس ووجهه من تراب الجنة واسنانه من  
 تراب الكوفة ويده اليمنى من تراب الكعبة ويده اليسرى من تراب الفارس وظهره  
 من تراب العراق وعورته من تراب البابل ورجليه من تراب الهند وعظمه من

تخليق آدم  
 في ذلك

الذي خلقه الله  
 من تراب الكعبة



تراب الجبل وقلبه من تراب الفردوس ولسانه من تراب المطاف وعينه من تراب  
الحوض الكوثر لما كان راسه من بيت المقدس لاجرم انه صار موضع العقل  
والفطنة والطق ولما كان جبهه من الجنة صار موضع الملاحة ولما كان  
اسنانه من الكوثر صار موضع الخلافة ولما كان يده اليمنى من الكعبه صار موضع المعونة  
ولما كان ظهره من العواق صار موضع القوة ولما كان عورته من الدابة صار موضع الشهوة  
ولما كان قفله عظم من الجبل صار موضع القلابة ولما كان قلبه من الفردوس صار  
موضع الايمان ولما كان لسانه من الطائف صار موضع الشهادة وجعل في تسعة  
ابواب سبع في راسه عيناها واذا فاه ونخراه وفمه واثنان في بطنه قبله وظهره  
وجميع حواسه البصر عينية والسمع في اذنيه والذوق في فمه والشم في يديه  
والشم في الرجلين ويقال لما اراد الله تعالى ان ينفخ في ادم الروح امر الروح ان يدخل  
في فيه ويقال في دماغه فاستدارت فيه فعد ارماني عام ثم نزلت في عيني  
فنظر الى نفسه فراى كلها طينا فلما بلغ الى اذنيه سمع تسبيح الملائكة ثم نزل الى خياشيمه  
فغطس فقبل ان يفرغ من عطاسه نزل الروح الى فيه ولسانه ولقنه الله تعالى  
بالحمد لله فاجاب الله تعالى بحمده ربك يا ادم ثم نزلت الى صدره فاجعل القيام  
فلم يكدر ذلك قوله تعالى وكان الانسان عجولا فلما وصلت الى جوفه اشتها الطعام  
فتم انتشر الروح في جسده كله فصارت كحما ودماء وعروق وعصا وكساه الله تعالى  
لباسا من ظفر ينزاد كل يوم حسنا فلما قارب الى ذنب تبدل هذا الظفر الى جلد  
ونقيت منه بقية فلما مله ليذكر بذلك اقرح له فلما تم الله تعالى خلقه ادم ع و  
نفخ فيه الروح والبس من لباس الجنة ونور محمد بلغا من جبهته كالقمر ليلة  
البدر ثم رفع على سريته جملته على اعناق الملائكة فقال الله تعالى لهم طوفوا به في السموات  
ليرى عجائبها فيقول اذ يقينا فقالت الملائكة ربنا سبحنا واسبحنا واسبحنا فاجابهم  
الملائكة على اعناقها فطافت به في السموات فقد ارمته عام ثم خلقت له  
براقا من السحاب الاذ فر يقال له الميمونة ولها جناحان من الدر والمرجان  
فركبها

فركبها آدم وجبرئيل اخذ بالهما وجعل كمثل عن عينه واسرافيل عن يمينه  
ولطافوا به في السموات كلها وهو يسلم على الملائكة فيقول السلام عليكم و  
يقولون وعليك السلام فيقول الله تعالى يا ادم هذه نحياتك ونحيية  
المؤمنين من ذريتك فيما بينهم الى يوم القيمة **باب** في ذكر الملائكة  
اعلم ان الله تعالى خلق من الملائكة الكرام اربعا اسرافيل وميكائيل وجبرئيل  
وملك الموت عليه السلام وجعل لهم امورا مختلفة وتدبيرهم وتدبير العالم وجعل جبرئيل  
صاحب الوحي والرسالة وميكائيل صاحب المطاف والارض وعزرائيل صاحب الموت  
واسرافيل صاحب القرن قال ابن عباس ان اسرافيل سأل الله تعالى ان يعطيه  
قوة سبع سموات فاعطاه الله تعالى قوة سبع ارضين فاعطاه وقوة الرياح وقوة  
الجبال فاعطاه وقوة الثقليين فاعطاه وقوة السباع فاعطاه ومن لدن  
قدمه الى راسه شعور افواه والسنن مغطاة بالاجنحة يسبح الله تعالى بكل لسان  
بالفلفلة وخلق من كل نفس ملكا يسبحون الله تعالى الى يوم القيمة وهم مكرمون  
وملكة العرش وكراما كاتبين وهم على صورة اسرافيل ويظن اسرافيل كل يوم  
وليلة تلت مرات الى جنهم فيذوب ويصير كوتر القوس ويسكن ويستريح لولا ان الله تعالى  
صانع من بكانه ودوره لا مبدلات الارض يومه فصار الارض كطوفان نوح عليه السلام  
ومن عظمته انه لو غبت ماء جميع البحور لانها وعلى راسه ما وقعت قطرة على الارض  
واما ميكائيل خلق الله تعالى بعد اسرافيل خمسة ايام ومن راسه الى قدمه  
شعور من الزعفران واجنحة من الزرجد على كل شعرة ألف درجة وفي كل درجة الف  
الف ثم في كل فم الف الف لسان على كل لسان الفلفل عين يسكن على عيشه ودمعة  
على المؤمنين الذين يذنبون وبكل لسان يستغفر الله تعالى ويقتل من كل عين  
سبعون الف قطرة فيخلق من كل قطرة ملكا على صورة ميكائيل يسبحون الله تعالى  
الى يوم القيمة واسماءهم كتر بيان وهم اعوان ميكائيل موكلون على النظر والنيات

في ذكر الملائكة

اسرافيل خلقه







عن مقاتل بن سليمان ان ملك الموت كان له سرسب في السماء السابعة وقيل في السماء  
الرابعة خلق الله تعالى من نوره سبعون الف قاعة وله اربعة اجنحة ملوكة جميع  
جسده بالعيون والاسنة وليس احد من خلقه من الانسان والطيور وكل ذي  
روح الا وله في جسده وجه وعين ويد بعد ذراعهم وارانهم فياخذ بملك اليد  
الروح وينظر بالوجه الذي يجازيه به وكذلك يقبض روح المخلوق في كل مكان  
فاذا ماتت نفس احد في الدنيا ذهبت عين من جسده وقيل ان له اربعة  
او وجه كان من قد امله والثاني على راسه والثالث على ظهره والرابع عن  
تحت قدميه فياخذ ارواح الانبياء والملائكة على وجه راسه وارواح المؤمنين  
من قدامه وارواح الكافرين من ورائه الظلم والظلمين والنجس من تحت  
قدميه واحده جلوس على جسر خمرهم والاخرى على سرير الجنة ويقال من عظمت  
لوصته ما جميع البحور والانهار على راس ملك الموت وما وقعت قطرة على  
الارض فقال ان الدنيا في عين ملك الموت كخوان قد وضع كل شئ ووضع بين  
يدي جعل لنا كذا فياكل منه ما شاء فكل ذلك ملك الموت في الخلايق ويغلب  
الدنيا كما يغلب الانسان ودها ويقال لا ينزل ملك الموت الا للانبياء  
والرسل وله خليفة على ارواح السباع والبهائم ويقال ان الله تعالى اذا فني  
المخلوق كله من الناس وغيره ينظر ملك العيون التي في جسده ملك الموت  
كلها ويبقي ثمانية يقال هو اسير فيل وصيكايل وجبريل وعزرائيل واربع من  
عمله العرش واما معرفة انتماء الاجال ان ملك الموت اذا دفع اليه نسخة  
الموت والمسح يقول الهى متى اقبض روح العبد وعلى اى حال وهيئة  
ادفع يقول الله تعالى ملك الموت هذا علم غيبى لا يطلع احد عزي و  
يكن اعلمك اذا كان يموت واجعل لك علامات تقبض عليك وان الملك  
الذى هو كل على الانفس باقى اليه فيقول تحت نفس فلان والذى على الارفة

واعماله

في انتماء الاجال

واعماله يقول انه تم وزرعه فلان كان من السعداء تنبت على اسم الذى هو مكتوب  
في صحيفة التي عند ملك الموت فخط من نور حوال اسم وان كان من الاشقياء تنبت  
خط سودا حوال اسم ثم لا يتم ملك الموت علم ذلك حتى تسقط عليه ورقة من الشجرة  
التي تحت العرش مكتوب على الورقة اسم ثم يقبض روحه وروح عن كعبان  
الله تعالى خلق شجرة تحت العرش عليها اوراق بعد ذلك الخلق فاذا انقضت اجل العبد  
وبقى له من عمره اربعون يوما سقطت ورقة على عن راسه فيطلع بذلك فامر  
بقبض روح صاحبه وبعد ذلك يستون له ميتا في السماء وهو حي في الارض اربعون  
يوما ويقال ان صكبا ينزل على ملك الموت من عند الله تعالى فيها اسم من امر يقبض  
روحه والموضع الذي يقبض فيه والسبب الذي يقبض عليه وذكر ابو الليث السمرقندي  
ينزل قطرتان من تحت العرش على اسم صاحبه احدهما خضر والاخرى بيضا  
واذا وقعت خضر على اسم كان عرف انه شقي واذا وقعت البيضا على  
اسم كان عرف انه سعيد **واقفا** معرفة المواضع التي يموت فيها ويقال ان  
الله تعالى خلق ملكا موكل بكل مولود يقال له ملك الارحام فاذا ولد المولود امر ان  
يدرج في النطفة التي قد دمته من تراب الارض التي تموت عليها فيدبر حيث ما يدور  
حتى يعود الى موضع تربته يموت فيها وعلى هذا يدل قوله تعالى لو كنتم في بيوتكم  
لبرز الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم وعلى هذا كاية وهي ان ملك الموت  
كان يظهر في زمان الاول فدخل يوما على سليمان بن داود فاحترق النضر وشاب  
عنده فارعد الشاب من فلما غاب ملك الموت قال يا بنى الله لو دايك ان تامر الرج  
فحملني الى القبين فنادى ملك الموت الى سليمان فساله عن سبب نظره الى الشاب فقال  
اننى امرت ان اقبض روحه في ذلك اليوم في القبين وفي خبر آخر يقال ان ملك الموت  
كان اعوانا يقومون بقبض الارواح الا ترى انه روى ان رجلا القى على لسانه  
اللهم اغفر لي وملك الشفس فاستاذن هذا الملك فتم في زيارته فلما اشرل

شجرة  
خضراء

سبيل  
الطيف

شرا  
اصلاح



عليه السلام تلك تكلموا القديس في ما حاجتك فلا حاجتي ان شجعتني الى مكانك  
 فتسأل ملك الموت ان يخبرني باقتراي اجلي قال فاجلي واقعدك مقعدك من  
 النشور ثم صعد الى ملك الموت وذكر له ان رجلا من بني آدم القى على السادة ان  
 يقول كلما صلى الله عليه اغفر لي وملك التمسك طلب متى ان اطلب منك ان  
 تعلم اجله متى قرب ليستعذله فينظر ملك الموت الى كتابه وقال هيها  
 ان لها حيك شأنا عظيما وانه لا يموت حتى يحل محله مجلسك من النشور قال  
 قد جلس منها وقال ملك الموت يوتي رسلنا على ذلك وهم لا يعلمون **اما**  
 اجال البهايم ففي الخبر ان النبي صلى الله عليه وآله قال البهايم كلها في ذكر الله تعالى فاذا تركوا  
 ذكر الله تعالى قبض الله ارواحهم وليس لملك الموت من ذلك شيء وقد قيل ان الله تعالى  
 هو قابض الارواح وانما اضيف ذلك الى ملك الموت كما اضيف الموت الى القاتل  
 والموت الى الامراض وعلى هذا يدل قوله تعالى يتولى الانفس حين موتها **باب**  
 في ذكر جواب الارواح وفي الخبر ان ملك الموت اذا اراد قبض الروح يقول  
 الروح لا طيعتك ما لم تؤمر بذلك فيقول ملك الموت امرت بذلك فيطلب  
 الروح منه العلامة والبرهان فيقول ان ربّي خلقني وادخلني في جسد في  
 لم تكن عند ذلك فالان تريد ان تأخذني فيرجع ملك الموت الى الله تعالى فيقول  
 الله تعالى قبضت روح عبدي فيقول ملك الموت ان عبدك قال كذا وكذا و  
 يطلب متى البرهان فيقول الله تعالى صدق روح عبدي يا ملك الموت اذهب  
 الى الجنة وخذ تفاحة عليها علامة متى وادها روح عبدي فيذهب ملك الموت  
 فيأخذها وعليها مكتوب بسم الله الرحمن الرحيم فكريه فاذا رآه روح العبد يخرج  
 مع النشور **باب** في ذكر جواب الاعضاء وفي الخبر اذا اراد الله تعالى قبض  
 روح عبده يهيئ ملك الموت من قبل الفم ليقبض روحه منه فيخرج الملك من  
 فيه فيقول لا سبيل لك من هذه الجنة واما الجري فيه ذكر رب فيرجع

اما آجال البهايم

في ذكر جواب الاعضاء

قد سبق لا سبيل

ملك الموت الى الله تعالى كيت كيت فيقول الله تعالى قبض من جهة اخرى فيجئ من قبل اليد  
 ليخرج منها فيقول لا سبيل لك الى ثاني قصديت كثيرة وصححت واسل السليم  
 وكنت العلم ضربت الشيف على عنق الكفار ثم يحيى للرجل فيقول لا سبيل من قبلي  
 فاتي من شيف الى الجماعة والاعيان ومجلس العلم والعلماء ثم يحيى الى الذين فيقول لا  
 لا سبيل لك من قبلنا فاتي بها سموت القرآن والذكر ثم يحيى الى الذين فيقول العيون  
 لا سبيل لك من قبلي فان نظرت الى المصاحف ونظرت في وجه العالم فينظر ملك الموت الى الله تعالى  
 ويقول يا رب غلبني اعضاء العبد بالحجة وتوالت كذا وكذا فيقول الرب علق اصبعي على  
 كفك واره روح المؤمن حتى يراه روح عبدي فيكتب ملك الموت اسم الله تعالى على كف  
 ويريد روح المؤمن فيجيبه فيخرج روح المؤمن فمن بركة اسم الله تعالى قوله نعم او لك كسبت فلها  
 الايمان وتوالتهم فمن شرع الله صدقه للاسلام فهو على نور من ربه فينظر في عليا العبد  
 وهو القيمة وذكر في الخبر اذا وقع العبد النزع ينادي من قبل الرحمن دعني حتى  
 يستريح فاذا ابلغ الى الصدر قال دع حتى يستريح وكذلك الى الركبتين والسرور واذا بلغ  
 الى الخلق جاء نداء دع حتى يوقع بعض الاعضاء ببعضها فيوضع العين بالعين فيقول  
 السلام عليكم الى يوم القيمة وكذلك الاذان واليدان والرجلان ويوقع الروح  
 والنفس فتعود بالله من دواعي الايمان اللسان والموتفة الجذنان تبقى اليدين  
 بلا حركة والرجلان لا حركة لهما والحذوة لا تظلم لهما الاذان لا تسمع لهما واليدان  
 لا روح لهما ولو بقي اللسان بلا ايمان والقلب بلا معرفة فكيف حال العبد في الجحيم لا يرى  
 بعد لا ابا ولا اما ولا اولاد ولا اخوانا ولا اصحابا ولا افراسا ولا احبابا فلولم يبق  
 الجنة فقد حصر حسره واعظما وقال اكثر ما سلب الايمان وقت النزع اعادنا  
 الله تعالى واياكم من سلب الايمان **باب** في ذكر الشيطان وكيف يسلب الايمان  
 وفي الخبر انه يحيى الشيطان اليه فيجلس عنده يساره فيقول له اتركت هذا الذي  
 نقل اثنين حتى ينجون هذه الشدة فاذا كان الامر كذلك فاعطى شديدا

بعضه  
 في روح بعضه

في ذكر الشيطان



وعليك بالبحار والفتوح واحياء اليلة وكثرة الركوع والسجود والنجاة من العذاب  
 انشاء الله تعالى قال اي ذنب اخوف لسلب الايمان قل في الخبر ترك الشكر الايمان  
 وترك خوف الخاتمة ونظم العباد وجماء في الخبر من كان هذه الخصال الثلاثة فالأفهل  
 يخرج من الدنيا كافرا الا من ادركته السعادة ويقال الشدة حال الميت حال النزع  
 العطش احتراق الكبد في ذلك الوقت يجد الشيطان عليه فرحة من نزع الايمان  
 لان المؤمن يعطش في ذلك الوقت فيجئ الشيطان عند راسه قدح من ماء  
 من الجنة فيجئك له فيقول للمؤمن اعطني من الماء ولا يدري انه شيطان فيقول  
 قل لا صانع للعالم حتى اعطيت فان لم يجبه فيجئ الى موضع قد فيه نيران القدر  
 فيقول المؤمن اعطني من الماء فيقول قل كذب الرسل حتى اعطيت من ادركته  
 الشقاوة يجيب ذلك ويخرج من الدنيا كافرا ومن ادركته السعادة يرد كلامه  
 ويلتفت امامه كما حكى عن ابي زكريا الزاهد لما اخبرته الوفاة فانه صديقه  
 عليه وهو في سكرات الموت ولقد لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله فاعرض  
 الزاهد وجهه ولم يقل وقال له ثانيا فاعرض عنه وقال له ثالثا فقال لا اقول  
 ففجئ صديقه فلما كان بعد ساعة وجد ابو زكريا خففة ففتح عينيه فقال هل  
 تلتهم شيئا قالوا نعم عرضنا عليك الشهادة ثلثا فاعرضت في الموتين وقلت  
 في الثالثة لا اقول قال اتاني ابليس للفتنة وسجده قدح من الماء ووقف على عيني  
 وحرك القدح وقال لي احتاج الى الماء فقلت بلى فقال لي قل عيسى بن الله  
 فاعرضت عنه ثم اتاني من قبل رجلى فقال لي كذلك وفي الثالثة قال قل لا اله  
 الا الله فقلت لا اقول ففرب القدح على الارض وولى بها فانا اردت على ابليس  
 لا عليك فاشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان عليا ولي الله وعلى  
 هذا اجاب في الخبر عن منصور بن عمار قال اذا دن موت العبد فاستسلم له  
 على خمسة المال الوارث والروح ملك الموت والشمع للدد والعظم للشراب  
 والحمار

والحسنة المحصوم ثم قال ان ذهب الوارث بالمال يجوز ان ذهب ملك الموت  
 بالروح يجوز وان ذهب للدد بالشمع يجوز ان ذهب المحصوم للحسنة يجوز  
 وبالنسبة الشيطان لا يذهب بالايمان عند الموت فانه يكون خيرا من الدين  
 في ذلك المنداء وفي الخبر اذا فارق الروح من البدن نودى من السماء  
 بشك صيحات يا بن آدم اتركت الدنيا ام الدنيا تركتك اجمعت الدنيا  
 ام الدنيا جمعتك قلت الدنيا ام الدنيا قتلتك واذا وضع على المختسل  
 نودى بشك يا ابن آدم اين بدنك القوي لما اضعفت واين لسانك الفصيح  
 لما اسكتك واذ اين احبائك لما اوحشت واذا وضع في الكفن نودى بشك  
 قد هب الى سفر بعيد بغير زاد وتخرج من مغرك فلا ترجع ابدا وتصل الى بيت  
 اهل ولا اهل على الخيانة نودى بشك طوبى لك ان كان عملك خيرا وطوبى لك  
 ان كنت تائبا طوبى لك ان كنت صحيحا رضوان الله تعالى وبذلك ان كنت صحيحا  
 ستخط الله واذا وضع للصلوة نودى بشك يا بن آدم كل عمل عملته تراه ساعة  
 وان كان عملك خيرا تراه خيرا وان كان شرا تراه شرا واذا وضعت الخيانة  
 على شيفر القبر نودى بشك يا بن آدم كنت على ظهري ضاحكا فمرت في بطني بكيا  
 وكنت على ظهري فرحا فمرت في بطني حزينا وكنت على ظهري ناطقا فمرت في بطني  
 ساكنا فاذا ادبر الناس عنه يقول الله تعالى عبيد بقيت فريدا وحيدا وتركت  
 في ظلمة القبر وقد عصيتني لاجلهم وانا ارحمت اليوم رحمة يتعجب منها الخلائق  
 وانا اشفق عليك من الوالد بولدها في ذلك الاضداد القبر قال الشريفي  
 مالك ان الارض تنادي كل يوم بعشرة كلمات تقول يا بن آدم تسع على ظهري ومعة  
 في بطني ونقصي من ظهري وتغني في بطني وتقصي على ظهري وتغني في بطني  
 وتاكل الحرام على ظهري وياكلت الديدان في بطني وتفرج على ظهري وتجنن  
 في بطني وتجمع الحرام على ظهري وتذوب في بطني وتختال على ظهري وتذل في بطني  
 علم

فيه نداء القبر



وعشرون راعيا نظري رتفع حزينا في بطنه ونشئ في الجامع على نظري رتفع وحيدا في بطنه  
وفي الخبر ان القبر ينادي كل يوم ثلث مرات انا بيت الوحيته انا بيت الظلمة  
انا بيت الدرد ما ذا اعتددتني ويقال ان القبر ينادي كل يوم خمس مرات  
يقول انا بيت الوحدة انا جعل موسى قراءة القرآن انا بيت الظلمة فنور في بصلق  
الليل وانا بيت القرب انا جعل الفراق وهو عمل الصالح انا بيت الاقاصي انا جعل  
التراب وهو ليس لله الرحمن الرحيم وهو على الدوم انا بيت سوال شكر نكسر  
فالكثرة نظري لا اله الا الله محمد رسول الله على وعلى الله **باسم** ذكر نداء الروح  
بعد الخروج من الجوف عن عايشة قالت كنت قاعدة متربعة في البيت فاذا دخل  
رسول الله فاردت ان اقوم له كما كان عادي عند دخوله فقال مكانك فقعدت  
فوضع راسه في حجرى فنام مستلقيا على قفاه اطلب شيبة في الحية فرايت فيها  
تسعة عشر شعرا بيضا فتفكرت في نفسي فقلت انه يخرج من الدنيا ويخلى الدنيا  
عنه فبكيت حتى سال دمي على خدي وتقاطرت على وجهه فانتبه من نومه فقال  
ما الذي بك يا شقيقة فقضيت عليه الفقة ثم قال يا شقيقة اية حالة اشدي  
الميت فقلت الله ورسوله اعلم فقال بل قول انت قلت لا تكون حالة اشدي  
من حال وقت خروج من دارة ويتبدل اولاده خلفه يقولون واتاه والابناء  
فقال النبي صلى الله عليه وآله ان هذا الشديد وانه ليكون اشدي عنه قال عايشة لا تكون  
حالة اشدي على الميت من ان يوضع في الحفرة وعشى عليه القرب وجمع احبائه  
ويسلمونه الى الله فجمع عمل فقال النبي صلى الله عليه وآله ان هذا الشديد وانه لا يشدي عنه قلت  
الله ورسوله اعلم فقال النبي صلى الله عليه وآله ان اشقى الحالة على الميت حين يدخل القبر ان  
ليفسد فيخرج خاتم اصابه وينسج قميص الموتى من بدنها ويرفع  
عمامة المشايخ والفقهاء عن رؤسهم فحينئذ ينادي روحه حين يرى نفسه  
غاريا صاح بصوت يسمع كل الخلائق الا الثقلين فينادي يا غسال بالله عليك

ان تنزع شيئا من فوق فاني الساعة قد استرحيت من محاربة ملك الموت واذا صحت  
عليك الماء صاح كذلك يقول يا غسال تعقب ما لك على الاخر او لا يوجد فان جسد  
محتق بجحيم الروح فاذا فرغ من غسل ووضع في كفنه فشد موضع قد مية نادى  
بالله يا غسال ان لا تشد كفني واسى حتى يرى وجهي اهل واولادي وقرابي  
وان هذا اخر رؤيتي بالله يا جماعة لا تعجلوني حتى اودع داري واهلي واهلي  
نشد فينادي بالله تركت امرأتي اولادها واولادى يتيماء فعليك ان لا تؤذوهم  
فاذا في اليوم اخرج من داري ولا ارجع ابد او اذا حمل الجنائز فيقول بالله  
يا جماعة لا تعجلوني حتى اسمع صوت اهل واولادي وقرابي فاني اليوم انا قد  
الى يوم القيمة فاذا وضع الجنائز وخطوا بها تلك خطوط ينادي بصوت يسمع  
كل شئ الا الثقلين ويقول يا احبائي واخواني واولادى لا تغرقكم الدنيا كما غرقتني  
ولا يلعبن بكم الزمان كما لعبني واعتبر امتي فان خلفت ما جمعت لو رشتي  
ولم يحلوا من خطياني شيئا والدنيا يا سبني الله واذا صلوا على جنازة ويضع  
بعض اهل راسد قائم من المصلين فيقول بالله اخوان ان كنت اعلم ان  
الميت ليسى لكن لا بهذه الساعة رجعت رجعت قبل ان دفنتموني يا اخواني  
ان كنت اعلم ان الميت ابرد من زهر رير في قلوب الاحياء ولكن لا اهدى  
واذا وضعوني في الحفرة يقول بالله يا دارتي جمعت ما لا كثيرا من الدنيا وتركيت لكم  
فلا تفسون بكم خيركم وعلمتكم القرآن والاداب فلا تفسون بدعائكم  
وعلى هذا احكامه عن ابي قلادة وهو ما روى عنه انه نزل في المنام مقبرة  
كان قبورها قد انشقت وامواتها قد خرجوا منها وقعدوا على شفا القبر  
وكان بين يدي كل واحد منهم طبق من نور فرأى فيما بينهم رجلا من جيرانه  
لم بين يديه من نور فسأله فقال مالي لا اراى بين يديك النور فقال  
لهو لى او لا واد اصدقا ويدعون لهم خيرا او يتصدقون لاجلهم وهذا

فان الصديقين  
نصليهم في كل صلاة



النور تمام بدون اليهم كان لي ابن غير صالح ولا يدعوني ولا يتصدق لاجلي ولهذا لا اوزني  
 وانا نخل بين جيران فلما انقضى الوقت لادعاه ابنه واخبره بما راي فقال لا بين انا  
 قد ثبت على يدك فلا اعود الى ما كنت عليه ابدا فاشتغل في الطاعات والدعاء  
 لا بغير الصدقة لاجل فلما انت عليه مرة راي ابو قلادة في منامه تلك المقابلة على اهلها  
 وراى نوراً اضواء من الشمس الكثر من نور اصحابه فقال يا قلادة جزاك الله عني  
 خيراً ابقوا لك نجوت من النيران ومن نجاة الجيران وفي الخبر ان ملك الموت قد  
 دخل على رجل بالاسكندرية فقال له الرجل من انت فقال انا ملك الموت  
 فارتعدت في ريشة في اللحم التي بين الجنب والكف فقال له ملك الموت ما هذا  
 الذي راي قال خوفا من النار قال ملك الموت اكتب لك كلاماً تنجو من النار  
 به قال بلى واذا بالصحيفة وكتب فيها بسم الله الرحمن الرحيم وقال هذا براءة من النار  
 فسمع هذا القول رجل عارف ففزع بهم جيب لذة فكيف قرأه ثم قال الناووس  
 ويقول ان الدنيا مع ملك الموت لا يساوي بدائق وانا اقول ان الدنيا بلا ملك  
 الموت لا يساوي بدائق لانه يوم وصل الحبيب الى الحبيب **في ذكر المصيبة**  
 على الميت روى في الخبر ان من اصاب بمصيبة فخرق بها ثوبها او ضرب صدرها  
 فكأنما اخذ رجلاً وجاربه وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم من سجد باباً عند المصيبة  
 او ثياباً او خرق ثوباً او ضرب دكاً او كسر شجرة بنى لكل شعرة في بدنه بيت من النار  
 وكانما اشرك في دم سبعين نبياً ولا يقبل الله ثمة من ثوباً ولا يعدل الامام  
 ذلك السواد على بابه وثياباً وضيق الله ثمة عليه قبره ويثقل عليه حسابه ولعن  
 كل ملك ما بين السماء والارض وان لم يخذ الا وخذ ثوباً وجها حرم الله ثمة  
 عليه الجنة وفي الخبر ان ادم اجتمع الصياح في دأوه فيقول ملك  
 الموت ما هذه الصياح فوالله ما نقيمت من احد منكم عمر ولا رفا ولا  
 ظلمت على احد منكم فان كان صياحكم مني فاني عبيد ما مورون ان كان

روى جبير بن

استغنى بك

من الميت فهو مقهور وان كان من الله ثمة فانتم كافرون بالله فوالله ان لي بكم  
 عودة فتر عودة حتى لا يبقى منكم احد قال الفقيه النوح حرام ولا باس بالبا على  
 الميت والصبر افضل ان الله ثمة قال انما يوفي الصابون اجرهم بغير حساب  
 وروى عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال الناحية ومن يستمرها ومن حولها من يستمرها  
 فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين ويقال لما مات حسن بن علي اعتكفت  
 امراته على قبر سنة واحدة فلما كان راس الحول دفعوا الفسطاط فسمعوا صوتاً  
 من جانب هل وجدوا ما فقدوا وروى عن النبي صلى الله عليه وآله ان ابراهيم وموسى  
 عثنا فقال لعبد الرحمن بن عوف يا رسول الله قد تمهينا عن البكاء قال انما  
 نهيتكم عن صوتين فاجريين اجمعين صوت النوح والغناء عن خرش الوجه وشق  
 الجيوب لكن هذا حرج جعله الله تعالى في قلوب الرجا ثم قال القلب يحزن و  
 العين تدع ولا اقول الا ما رضي الله وروى عن وهب بن كيسان عن ابي هريرة  
 عن عمر ابي امرأة تبكي على ميت فنهى بها فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعها يا ابا حفص فان العين  
 باكية والنفس مصابة والعهد جديدة **في ذكر المصيبة** وروى  
 عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول ما كتب في اللوح المحفوظ يا امر الله  
 اني انا الله لا اله الا انا ومحمد عبدي ورسولي وخيوتي من خالق من استسلم  
 بقضائي وصبر على بلائي وشكر على نعمائي كتبت صدقاً وبعثته من الصديقين  
 يوم القيمة ومن لم يستسلم لقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي فلنخرج  
 من تحت سمائي وليلطبا ربنا رسولنا قال الفقيه الصبر على البلاء وهو ذكر الله  
 عند المضائب مما يجب على الانسان لانه اذا ذكر الله ثمة في ذلك المكان كان رضاء  
 منه لقضاء الله ثمة وترغيب للشيطان قال علي بن ابي طالب صلوات الله عليه  
 الصبر على ثلاثة او جبر على الطاعة وصبر على المصيبة وصبر على اليه صبر ومن  
 صبر على المصيبة اعطاه الله ثمة يوم القيمة ثلثمائة درجة ما بين كل درجة وبين



كما بين السماء والارض ومن صبر على الطاعة اعطاه الله ثواب يوم القيمة ستمائة  
 درجة ما بين كل درجتين كما بين السماء والارض ومن صبر على المعصية  
 اعطاه الله ثواب يوم القيمة سبعائة درجة ما بين كل درجتين كما بين العرش والعرش  
 مرتين **سند** خروج الروح من البدن وفي الخبر اذا وقع العبد  
 في التزويج وجلس لمسانة يدخل عليه ابعة املاك فيقول الاول السلام عليك انا  
 موكل باوزاقتك طلبت في الارض شرقا وغربا فاجبت وشرقت لغيري دخلت  
 الساعة ثم يدخل الثاني فيقول السلام عليك انا موكل بشربك في الماء وغيره طلبت  
 في الارض شرقا وغربا فاجبت لك شرية من الماء حتى دخلت الساعة ثم يدخل  
 الثالث فيقول السلام عليك انا موكل بانفاسك طلبت في الارض شرقا وغربا فاجبت  
 لك نفسا واحدا من انفاسك ثم يدخل الرابع فيقول السلام عليك انا موكل  
 باجلك واعمارك طلبت في الارض شرقا وغربا فاجبت لك ساعة ثم يدخل عليه  
 كواما كما تبين فيقول انا موكل بلباسك فيخرج صحيفة سوداء فيعرض عليه  
 فيقول انظر فعند ذلك يسيل عرقه ثم ينظر عينا وشمالا خوفا من قراءة الصحيفة  
 فتعد الملك بيده فيلقها على الرساة ثم ينصرف الملك فيدخل ملك الموت من  
 يمينه ملائكة الرحمة وعن يساره ملائكة العذاب فمنهم من يجذب الروح  
 جلد باؤ منهم من يفرغ نزعها ومنهم من ينشط نشاطا فاذا بلغت الحلقوم فحينئذ  
 ياخذ ملك فاذا كان من اهل السعادة يؤدي الى ملائكة الرحمة وان كان من اهل  
 الشقاوة يؤدي الى ملائكة العذاب فتأخذ الملائكة الروح فتخرج بها وان كان  
 من اهل السعادة فيقول الله تعالى ارجعوه الي يده حتى ينظر ما يكون من جسده  
 ثم يهبط الملائكة والروح معهم فضعوه وسط الدار فينظر من يحزن عليه  
 ومن لا يحزن عليه وهو لا يطيق الكلام ثم تشيع الجنازة الى القبر فالله تعالى  
 عاد الروح على جسده واختلفت الروايات فيه قال بعضهم يجعل الروح في جسده

فيان يدخل عليه  
 اربعة املاك

كما كان

كما كان في الدنيا ويجلس يسأل وقال بعضهم يكون السؤال للروح دون الجسد قال  
 بعضهم يدخل الروح في جسده الى صدره وقال آخرون يكون الروح بين جسده و  
 كفنه فكل ذلك جائز في الآثار والصحاح **احل العلم** ان يقرأ العبد بعد ان يقبر  
 ولا يشغل قال الفقيه من اراد ان يخرج من عذاب القبر فعليه ان يلازم باربعه اشياء  
 ويحجب عن اربعة اشياء اما اربعة التي يلازمها فحفظ الصلوات والصدقة  
 وقراءة القرآن وكثرة التسبيح فان هذه الاشياء تضي في القبر وتوسع ولها  
 الاربعة التي تحجب عنها الكذب والخيانة على النية والبول وقد قال عليه السلام  
 اجنبوا من البول فانه عاقبة عذاب القبر منه ثم يهبط الملكان الغليظان  
 يحيي قالان الارض بمخالبها وهما منكرو نكير فيمن عجمان فيقولان له من ربك  
 الى اخره فان كان من اهل السعادة فيقول سبحي الله ونبي محمد ص ودينه الاسلام  
 الى اخره فيقولان نعم كنوم العرش من الذي لا يوقظها الا حب احبها اليها  
 حتى بعث الله من مضجعه ذلك ثم يفتحان له كوة عند راسه فينظر منها الى منزله  
 ومقعده في الجنة ثم يعرجان الملكان مع الروح ويجعل الروح في قنديل  
 معلقة بالعرش وروى قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخرج عبد من عبادة الدنيا  
 وانا اريد ان اغفره الا قبضه من نية عمله يستقيم في جسده او يضي في  
 في معيشته او بما يلقا في يمينه من غم وان بقي عليه من سيئاته شيء شديدا  
 عليه عند الموت حتى يلقاني ولا سيئة عليه وعنه وجلال لا يخرج عبدا  
 من عباده واوريد ان لا اغفر له الا اوفيته بكل حسنة يضي في جسده  
 او خرج في قلبه يمينه او سعة في رزقه فان بقي من حسنة بشيئا هون  
 عليه عند الموت حتى يلقاني ولا حسنة عليه قال الاسود كنا عند عائشة  
 اذا سقط فسطاط على انسان ففجروا فقال عائشة سمعت رسول الله  
 قال ما من مؤمن يشاك بشوكه الا ادخ اليه بها حسنة وحط عنه بها سيئة  
 وقد قيل لا خير في بلد لا يسيبه الا ستقام ولا في مال لا يهيبه التوايب

فيان يدخل عليه  
 اربعة املاك



وفي الخبر عن النبي صلى الله عليه وآله ان المؤمن اذا كان في النقطاء من الدنيا واقبال الى الآخرة  
 نزلت عليه ملائكة من السماء يتشرون وجوهه وكان وجوههم كالشمس معهم الكفا  
 من الكفان الجنة وجنود من جنود الجنة فيجلسون بعيدا من هذا البصر  
 ثم يحيى ملك الموت فيجلس عند راسه فيقول اخرجي ايتها النفس المطمئنة  
 الى مغفرة الله تعالى ورضوانه قال النبي صلى الله عليه وآله فيخرج ويسيل كما تسيل القطرة من  
 السماء فيأخذونها ويضعونها في ايدهم ويهدجونها في تلك الأكفان يخرج منها  
 ريح المسك قال وما يصيدون عن ملائكة الا قالوا ما هذه الريح الطيبة  
 فيقولون هذه ريح فلان يذكره باحسن اسمائه التي كان يدعى بها  
 واذا انتهوا بها الى السماء فتحت لهم ابواب السماء وتقبضون من كل سماء  
 ملائكة حتى ينتهوا بها الى السماء السابعة فينادى مناد من قبل الله تعالى  
 الكتابات في عليين وردوه الى الارض فانها من خلقها كما في كتابي  
 ومنها يخرجكم تارة اخرى قال رسول الله صلى الله عليه وآله فيردون روجه الى جسده  
 وتأتيه ملكا فيقولان له من ربك الى اخره ما تقول لهذا الرجل الذي  
 كان فيكم فيقول هو رسول الله انزل القرآن عليا من مثب به وصديقته فيلأه  
 ملائكة من السماء صدق عبدى فافرشوا له فراشا من الجنة والبسوه من  
 لباس الجنة وافتحوا له بابا من الجنة وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وهو ياتي من  
 ربيها وطيبها ووسع له في قبره مد بصره قال ثم ياتي رجل حسن الثياب  
 طيب الرائحة فيقول له ابشرك الذي في قبرك فيقول من انت يرحمك  
 الله ما دأيت في الدنيا احسن منك فيقول انا عملت الصالح وان  
 الكافر اذا احتضر الموت نزل عليه ملائكة من السماء معهم لباس من  
 العذاب فيجلسون بعيدا من ملك الموت فيجلس عند راسه  
 ويستخرج روجه من بين يديه كما يستخرج الصوف من الجبلول و  
 اذا خرج لعنه كل شيء ما بين السماء والارض فسموه كل شيء الا الثقيلين  
 فيصعد

رواه

فدية سعة القبر

فيصعد به الى السماء الدنيا فيخلق فينادى من قبل الله تعالى رده الى مصححه  
 فيردوه الى قبره فيسأله منكم نكرو باهول ما يكون من الاحوال اصواتهم  
 كالرعد العاصف ابصارهم كالبرق الخاطف يخفقان الارض بالنياها فيجلس  
 فيقولان من ربك فيقول لا ادرى فينادى من جانب القبر اضرباه بمخقة من  
 حديد لو اجتمع الخلائق كلها لم ينقلوها حيث حل منها قبره فيضيق حتى يختلف  
 اضلاعه ثم ياتي رجل فيبيع الوجه من الرشح فيقول جزاك الله شرا فوالله  
 ما علمت الا كنت بطيئا على الطاعة سرعيا في المعصية فيقول من انت ما دأيت في الدنيا  
 انسوء منك فيقول انا عملت الحبيث ثم يفتح له بابا من النار فينظر  
 معقده من النار فلا يزال الى ان تاتي الساعة ويقال يفتن المؤمن في  
 قبره سبعة ايام والكل فاربعون يوما وقال النبي صلى الله عليه وآله مات ليلة الجمعة  
 او يوم الجمعة امه الله تعالى من فتنة القبر في الخبر اذا اتى رجل ووضع في  
 القبر فيجى ملك وقعد عند راسه وعذبه وطربه ضربا واحدة بمطرقه لم  
 يبق عضو منه الا انقطع وتلقته في قبره فاد ثم قيل قم باذن الله تعالى  
 فاذا هو يقعد مستويا فاصح صيحة يسمع ما بين الخافقين الا الجن والانس  
 ثم يقول له لم فعلت هذا قال ولم تعذبني انا اقيم الصلوة واؤدى  
 الزكوة واصوم رمضان كذا وكذا قال اعذبك باذنك من بولك فبان بهذا  
 وهو يستغيث بك فلم تغثه وصليت يوما ولم تنزه من بولك فبان بهذا  
 الخبر بان نفة المظلوم واجب كجارى عن النبي صلى الله عليه وآله من رأى مظلوما فاستغفا  
 عنه فلم يغثه ضرب في قبره مائة سوطا من نار وروى في الخبر ان اربعة  
 نفر ياتيهم الله يوم القيمة على منابر من نور فيدخلهم في الرحمة قيل من اولئك  
 يا رسول الله قال من اشجع جابعا وقرعنا في سبيل الله وعان ضعيفا و  
 اغاث مظلوما وروى عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 اذا وضع الميت في القبر واهل القراب عليه يقول اهلله واولاده واسيداه

فمن مات ليلة الجمعة



واشرافه فيقول الملك الوكيل استمع ما يقولون فيقول نعم فيقول له  
انت كنت الشريف فيقول العبد هم يقولون ذلك بالتيهم سكتوا فيقول  
عليه القبر فيخلف اضلاعه وثيادى في قبره والكسرة عظيمة واذل مقامه  
وصا وضع ندامته واعنف سقلا حتى دخل اول ليلة الجمعة من عامه  
فيقول لله تبارك اسمك الذي قد غفرت له سيئاته وغفرت خطايا  
باجيائه هذه الليلة **باب** في ذكر الملك الذي يدخل في القبر قبل منكر  
ونكير عن عبد الله بن سلام انه قال سئلت رسول الله صلى الله عليه وسلم من اول  
ملك يدخل القبر على الميت ملك قبل ان يدخل منكر ونكير تبارك  
وجبر كاشمير اسمه ومان يدخل على الميت ثم يقصده فيقول له اكتب ما علمت  
من حسنة ومن سيئة فيقول له باي شئ اكتب اين قلمي اين دواتي واين  
مدادى فيقول له ريقك مدادك وقلبك اسبغك فيقول له على اي شئ  
اكتب وليس معي صحيفة قال فيقطع عن كفنه قطعة فينادى له فيقول  
هذه صحيفة فاكاتب عليها فتكتب ما علم في الدنيا خيرا فاذا بلغ سيئة  
يستحي منه فيقول له الملك يا خاطي اما لا تستحي من خالقك حيث علمتها في  
قستحي مني الان فيرفع الملك العود ليفرجه فيقول العبد ارفع عني حتى  
اكتبها فتكتب بها جميع حسناته وسيئاته ثم يامر ان يطوى ويختتم فيطوى  
ويقول باي شئ اختتم وليس معي خاتم فيقول اختتمها بظفرك فيختتم بظفر  
فيعلقها في عنقه الى يوم القيوم القوم كما قال الله تبارك كل انسان الرصاة طائفة في  
عنفه الآية ثم يدخل بعد ذلك منكر ونكير وكذا اذا دلى العاصي كتابه  
يوم القيمة فاذا امر الله تبارك بالقرأة فيقول حسناته فاذا بلغ سيئاته سكت  
فيقول الله تبارك لا تقر فيقول استحي منك يا رب فيقول الله تبارك لا تستحي  
في الدنيا والآن تستحي في يوم العبد ولم ينفع الندم فيقول الله تبارك خذوه فكلوه  
الآية

في ذكر رومان

**باب** في ذكر حواء منكر ونكير وفي الخبر اذا وضع العبد في القبر انما  
ملك ان اسودان اذ رفاق اصواتهم كالرعد العاصف وابصارهم كالقمر  
الحامط فيخافان الارض بايها فياتيان من قبل راسه فيقول الراص للآتيان  
من قبل في قرب صلو صليت في الليل والنهار حذر من هذه المواضع وحدثت الي  
الجماعة حذر من هذه المواضع فياتيان من عينية فيقول اليمين لآتيان من قبل  
فقد كان يتصدق بحذر من هذه المواضع فياتيان من قبل الشمال كذلك  
فياتيان من قبل فقه فيقول اصوم لآتيان من قبل فقد كان يحجوع ويعطش حذر  
من هذه المواضع فيوظفان كما يوظف النائم ويعقد اذ ويقولان ما تقول في ربك  
الآخر فيقول تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسولا الله وان عليا ولي الله اه  
فيقولان عشت مؤمنا وميت مؤمنا ثم الحكم في سؤال منكر ونكير ان ملائكة  
طلعت في آدم حيث قالوا تجعل فيها من يفسد فيها فرد الله عليهم ان اعلم ما لا  
تعلمون فبعث الله تبارك ملكين الى قبر مؤمن يستلان من حله فيامرهما ان يشهدا  
بين يدي الملك تبارك بما سمعا من العبد المؤمن لان اقل شهود اثبات فيقول  
الربيب يا ملائكة قد اخذت روحه وتركته ماله لغيره وزوجته في حجر غيره وجان  
وضياعه واحبائه لغيره ولم يعلم حاله سوى فقال الله وفي محمد نبينا في اخره فاعلم  
ان اعلم ما لا تعلمون **باب** في ذكر كراما كاتبين وفي الخبر ان كراما كاتبا  
مؤمنا كانا عينا في عينة يساره اما الذي في عينة يكتسب الحسنات بعين  
اذن صاحبه وان فقد احد هما عن عينة والآخر عن يساره وان مضى عينا  
احد بهما عن عينة والآخر عن يساره احد بهما خلفه والآخر امامه وان نام نام  
احد بهما عند راسه والآخر عند رجليه وفي رواية خمسة املاك ملكان بالليل و  
ملكان بالنهار وملك لا يفارقني وثبت من الاوقات ذلك قوله تعالى يعقبك  
من بين يدي ومن خلفك يد بالعقبات ملائكة الليل والنهار يحفظون  
من الجن والانس والشياطين قال كان ملكين بين كفية قلمه واللسانها

في ذكر كراما كاتبين



ورواها فيهما وادها وبقها وصحيفتها فوادها فيكتبان إعماله إلى موته  
 وروى في الخبر أن صاحب اليمين إمين على صاحب الشمال فإذا علم سيئة  
 وادها صاحب الشمال أن يكتبها قال له صاحب اليمين إمسك فيمسك سبع سنين  
 فان قال العبد استغفر الله لم يكتبها وإن لم يستغفر يكتب سيئة سيئة واحدة  
 فإذا قبض روح العبد ووضع في قبره فيقولان الملكان ربنا وكلنا بعبدك  
 حتى تكتب وقد قبضت روح عبدك فإذا نالنا حتى يصعد إلى السماء فيقول  
 الله تبارك وتعالى هؤلاء من الملائكة استجابوا على راسي عبيدي وكبروا ههنا واكتبوا  
 ذلك لعبيدي حتى أبعث من قبره وقال الله تبارك وتعالى إن عليكم لحافظين كراما كاتبين  
 يعلمون ما تفعلون فاستأجر كراما كاتبين لا تهم إذا كتبوا حسنة فيصعدون  
 إلى السماء ويعرضون إلى الله تبارك وتعالى ويشهدون على ذلك ويقولون عبدك فلان  
 عمل حسنة كذا أو كذا وإذا كتبوا من العبد سيئة فيصعدون بها إلى السموات  
 الغمر والحزن فيقول الله تبارك وتعالى كراما كاتبين ما فعل عبيدي فيسكتون حتى يسأل  
 الله تبارك وتعالى ثانيا فيقولون ألهي أنت أعلم وانت ستأمر وأمرت عبادك أن يستغفروا  
 عيوبهم فأنهم يقرؤن كل يوم كتابك ويحفظونك فيقولون كراما كاتبين استغفروا  
 عيوبهم فأنك علام الغيوب فلم يند استغفروا كراما كاتبين روي عن سعد بن  
 قيس أنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله قال جاءني جبرئيل عليه السلام قال يا محمد  
 إن الله تبارك وتعالى يقول بلغ امتك أنه من مات مفارقا  
 الجماعة لم يجد رايحة الجنة ولو كان أكثر من أهل الأرض عملا ويحيى يوم القيمة  
 لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا وتارك الجماعة عندي وعند الملائكة والناس  
 ملعون فيلعن في كتوبي والآجيل والزبور والفرقان وتارك الصلوة  
 لا يستجاب له الدعوة ولا ينزل عليه الرحمة في الدنيا والآخرة وأهون  
 امتك وأفسرها من شرب الخمر وقاطع الطريق ومن قاتل الفريسي ثلاث  
 عالم وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم سمعوا على اليهود والنصارى ولا تشبهوا على يهود امتي

قيل

في فضيلة الجماعة

في ذم تارك الجماعة

قيل يا رسول الله ما يهود امتك قال من سمع الأذان ولم يحضر على الجماعة وقال  
 من إيعان لتارك الجماعة بغيره وبلغه نكاحا إيعان يقبل الأنبياء وادها من  
 تارك الجماعة ولا يغسل ولا يغسل ولا يغسل ولا يغسل ولا يغسل ولا يغسل ولا يغسل ولا يغسل  
 بالجماعة لو صلى صلوة امتي كلها وصام صوم امتي كلها وحده وتصدق بصدقهم  
 كلها وحده وقراء كل كتاب أنزل الله تبارك وتعالى على الأنبياء وحده لا يشتم رايحة الجنة  
 ولا ينظر الله تبارك وتعالى إليه حيا وميتا وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم توشوا وأنا قاتل المسحوق  
 ويصلي فيه مع الجماعة غفر الله له ذنوبه ويصير به عينا وسمع إذا ناه وتطلقت  
 لسانه وعملت به يده وحضت به رجلاه وحديث به نفسه فان الله تبارك وتعالى  
 قد وعد امتي أن يدخل الجنة بغير حساب وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم حفظ خمس  
 صلوات في أوقاتها وإتمام ركوعها وسجودها الكرم الله بها عن عذرة ثلثة في الدنيا  
 وثلثة عند الموت وثلثة عند القبر وثلثة من المحشر وثلثة عند الصراط ولقاء الله تبارك وتعالى  
 أما الثلاثة التي جعلها الدنيا فزاد عمره ورزقه وماله وأهلها وأما الثلثة التي عند  
 الموت فبشر بالآمن من الخوف والحزن ودخول الجنة كما قال الله تبارك وتعالى ربنا الله  
 نجا استقاموا اتسنزل عليهم الملائكة أن لا يخافوا ولا يحزنوا وأبشروا بالجنة  
 التي كنتم توعدون أما الثلاثة في القبر فيسمعون عليه سؤال نكروا تكبير ويومع  
 عليه قبره ويفتح له باب من الجنة وأما الثلاثة التي في المحشر فيخرج من القبر  
 فيخرج من وهو يتلأ لا وجهه كالقمر ليلة البدر كما قال الله تبارك وتعالى يوم يبين  
 الأبيهم وأبائهم ويعطي كتابا به يميزه ويحاسب حسابا يسيرا أما الثلاثة التي عند  
 لقاء الله تبارك وتعالى فمضى الله تبارك وتعالى عنه والسلام عليه والنظر إليه كما قال الله تبارك وتعالى سلام  
 قولا من رب رحيم ووجه يومئذ ناضج إلى ربها ناظرة ومن بها دون الصلوات  
 المحسر عما قبل الله تبارك وتعالى على خمسة عشر خصلة ثلثة من الدنيا وثلثة عند الموت  
 وثلثة عند القبر وثلثة في المحشر وثلثة عند لقاء الله تبارك وتعالى أما ثلثة التي  
 في الدنيا فيمنع البركة من رزقه ومن عمره ويسمى الصالحين من وجهه

خمس صلوات  
في حفظ



واما الثلاثة التي عند الموت فيموت جايوا وعاطشوا ذليلا لما الثلاثة التي في  
 القبر فيصيق قبره حتى يدخل لضلأه بعضها على بعض ويسلط عليه الحيات  
 والعقارب ويفتح له باب من النار اما الثلاثة التي في الحشر فيخرج من قبره  
 مسودة الوجه ومكتوب في جبهته هذا ليس من رحمة الله تعالى ويعطى كتابا من  
 وراء ظهره اما الثلاثة التي عند لقاء الله تعالى فلا يكلم الله بها ولا ينظر اليه في يوم  
 القيمة ولا يزكيه له عذابا ليم كما قال الله تعالى فكل من بعدهم خلفا اضاعوا الصلوة  
 واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غياثا وروى الحسن بن مالك قال قال رسول الله  
 اذا قام العبد للصلوة وقال الله اكبر خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه واذا قال  
 اعوذ بالله من الشيطان الرجيم كتب له بكل شعرة على بدن عبادته سنة واذا  
 قرأ الفاتحة فكما تخرج واعتمر واذا ركع فكما تصدق بوزنه ذهباً واذا قال سمع  
 الله لمن حمده نظر اليه بالرحمة واذا قال في السجود سبحان ربّي الاعلى وبحمده فكما  
 اعتق رقبة واذا تشهد اعطاه الله ثواب ألف عام والشفيع و اذا اسلم  
 وفرغ من صلوة فتح الله له ثمانية ابواب الجنة يدخل يوم القيمة من أي باب  
 شاء بلا حساب بلا عذاب قال النبي صلى الله عليه وسلم ينبغي للمؤمن ان يكون اخلاقه  
 كاخلاق الكلب ذلها يكون جايها ابد هذا من اخلاق الصالحين الثاني  
 لا يكون له موضع وهذا من اخلاق الصالحين والثالث لا ينوم بالليل وهذا من  
 افعال الصالحين والرابع ان لا يكون له مال حتى يرثه الوارث وهذا من عيشة  
 الصالحين والخامس ان لا يفارق باب صاحبه ان طرده في يوم مائة مرة وهذا  
 من وفاء الصالحين وقال علي بن ابي طالب لمن كان عيشته كعيشة الكلب فليس له نصيب من  
 الاخرة ليس له مال والثاني ليس له نور والثالث الارض كلها بيت له والرابعة  
 اكثر اوقاته جايها استراة يكون ساكنها السادسة يحول حول  
 البيت بالليل والنهار السابعة يقع ما يدق اليها الثامنة لو ضرب صاحبه  
 مائة جلدة لم يتوكل باب دار صاحبه التاسعة ياخذ عقده ولا يخذ  
 صاحبه

في فضيلة الصلوة

في عيشة الصالحين

صاحبه وسديقا العائشة اذا مات لم يتوكل من الميراث شيئا **باب** في ذكر الروح  
 بعد الخروج فياتي الى قبره وصنوره قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خرج الروح من بني آدم وصفت  
 ثلاثة ايام يقول الروح يا رب اذن لي حتى امشي الى جسدك الذي كنت فيه فياذنك  
 الله تعالى فيجيء الى قبره وينظر من بعيد وقد سال الله من جسده ومخبره من من فيك  
 بكاء طويلا ثم يقول يا جسد المسكين يا صبي ما تذكر ايام ميوتك بهذا المنزل  
 الوحشة والبلاء والغم والكره والحزن والندامة ثم عيشي اذا كان خمسة ايام  
 يقول يا رب اذن لي حتى انظر الى جسدك الذي كنت فيه فياذنك الله تعالى فياخذ من ينظر  
 من بعيد وقد سال الدم من مخبره من من فيك بكاء طويلا  
 ثم يقول يا جسد اذكر ايام ميوتك هذا المنزل والغم والهم والمحنة والحيرة و  
 العقارب واكل الديدان وفرق جلده وفرق اعضائه ثم عيشي فاذا كانت سبعة  
 ايام فيقول يا رب اذن لي حتى امشي الى جسدك الذي كنت فيه فياذنك الله تعالى فياخذ من ينظر  
 وينظر من بعيد وقد وقع فيه الدود فيسبك بكاء طويلا فيقول يا جسد المسكين اذكر  
 ايام ميوتك واولائك واقربائك وعشيرتك وخدمك ودارك وعقاربك اين اخوانك  
 واصدقائك واين رفقاك وجيرانك الذين كانوا يؤمنون في جوارك اليوم  
 سيكون عني وعليك الى يوم القيمة وروى في الخبر ان المومن دارت رحله حول  
 داره شهرا لينظر الى خلفه من حاله كيف يقسم ماله وكيف يؤتي دينه فاذا انقضى  
 شهره يرجع الى حفرة وتدور حول قبره سنة وتنفذ من يدعوه ومن يحزن لئلا  
 تمت سنة رفعت روحه الى حيث يجتمع فيه الارواح الى يوم ينفتح في الصور قومه تعالى  
 تنزل ملائكة والروح فيها يقال الروح فيها رحمة على كافه والروح بالفق والفقير  
 معناه تنزل الملائكة ومعناه الروح والريحان ويقال ملك عظيم بين الملائكة  
 المؤمنين كما قال الله تعالى يوم يقوم الروح والملائكة صفا قبل ارواح بني آدم فيقول  
 معني الروح جبريل عليه السلام يقال روح تحت العرش تستأذن في هذه الليلة عن  
 الله تعالى بالقرآن وتسلم على جميع المؤمنين والمؤمنات من الشفقة عليهم ويقال

في ان الروح تخرج  
الاصول داره

في قبر الروح







ما يستحق له وجود غيره وقيل ان ينشق من الهواء وقيل ان الروح عرض تنشأ من الهواء  
وهذان القولان على قول من انكر عذاب القبر وروى ان الهنوا الى النبي صلى الله عليه وسلم  
فسألا عن الروح وعن اصحاب القبر فم عن ذي القبرين فنزل في شأنهم  
الكلف ونزل في الروح ويستلوه عن الروح على الروح من امره وقيل معناه من علم  
ربي ولا علم بربي وقيل ان الروح ليست بخلق بل هو من امر الله تعالى وامر الله تعالى  
كلامه وهو محمد بن كذا وقيل معناه من تكون بربي بكملة كن وان الامر على  
ضربين امر التنزل كونه بالعبادة وامر تكون كقوله تعالى كن فكون اوحا او  
جديد او كقوله تعالى انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون اما قوله تعالى  
نزل به الروح الامين وقوله تعالى يوم يقوم الروح والملائكة صفاً وقيل معناه  
ادم وقيل ملك عظيم يقوم وجسده صفاً واما قوله تعالى فاذ اسنوتيه ونفخت  
فيه من روحي واذا استوي خلق ادم فنفخت فيه من روحي جبرئيل وهذه الملائكة  
خلق وقيل انها تكريم كما يقال ناقة الله وبيت الله واما قوله تعالى فنحنا في من  
روحنا فاضافة تكريم على ما قدمناه فنحنا فيه من روح جبرئيل ونفخت فيها  
وعلى هذا قيل لعيسى الا انه خلق من نفخ جبرئيل وقيل يعني رحمة الله كقوله تعالى  
وايديهم بروح منه اي بروحته ونفخته وبقراين ويجبرئيل **باب** في ذكر  
الصور المحض البعث اعلم ان اسرافيل صاحب القرن وخلق الله  
الروح المحفوظ من ذرة بيضاء طول ما بين السماء والارض سبع مرات  
وعلقه بالعرش مكتوب فيه ما هو كائن الى يوم القيمة ولا اسرافيل انة  
اجنحة جناح بالمشرق وجناح بالغرب وجناح يستريح عليه وجناح يعطى به  
وجهر من خشيته الله تعالى كاساراسه تحت العرش واخذ قوائم العرش  
على كتفيه وكامل حتى يحمل العرش بقدرته وانه ليصغر من خشيته تعالى مثل  
العصفور فاذا افاض الله تعالى شيئا في اللوح فيكشف الغطاء من وجهه و  
ينظر

في ذكر الصور

وينظر الى ما قضى الله من حكم وامر ليس من الملائكة اقرب مكانا من العرش  
من اسرافيل بيده وبين العرش سبع حجاب بين الحجاب الى الحجاب  
مستر خمسة عام وبين جبرئيل واسرافيل سبعون حجابا من حجاب  
الى حجاب مستر خمسة عام وانه قائم وقد وضع الصور على تحفة الاعمين  
وراس الصور عاشر ينظر الى امر الله تعالى من امر الله تعالى فينفخ فيه فاذا انقضت  
تلك الدنيا يدنو الصور الى حجرة اسرافيل فيفتم اسرافيل عليه اجنحة الاربعة ثم  
ينفخ في الصور ويجعل حركات الموت احدا كفيه تحت الارض السابقة فياخذه  
ارواح اهل السموات واهل الارضين ولا يبقى في الارض الا ابليس على الفخ  
ولا يبقى في السماء الا جبرئيل وصيكايل واسرافيل وعزرائيل عليهم السلام وهم الذين  
استثنى الله تعالى ويوم ينفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض  
الا ما شاء الله تعالى وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الصور مائة اربعة  
شعب شعب منها في المشرق وشعب منها في المغرب وشعب منها تحت  
الارض وشعب منها فوق السماء السابقة وفي الصور ابواب بعدد الارواح  
وفي واحد منها ارواح الانبياء عليهم السلام وفي واحد منها ارواح الملائكة  
وفي واحد منها ارواح الجن وفي واحد منها ارواح الاسنة وفي واحد منها ارواح  
الشمس والطين وفي واحد منها ارواح البهائم والهوام حتى النمل والبق الى  
سبعين صنفا واعطاء اسرافيل عاشر واضعه على فخذه ينظر متى امر فيه  
ثلث نفحات نفخة الفزع ونفخة الصعق ونفخة البعث قال حذيفة يا رسول الله  
كيف الخلافة عند النفخ في الصور قال يا حذيفة الذي نفسي بيدي ينفخ  
في الصور ولتقوم الساعة والرجل قد رفع لوجه الله تعالى لا ينظر الى رقبته  
بين يديه ليلبس لايابس وكذا الآتي في قوله لا يشرب ولا يشرب  
في ذكر نفخ الصور والفزع اعلم ان اسرافيل ينفخ نفخة الفزع  
فيلج فزعه اهل السماء والارض الا ما شاء الله تعالى وشيخ الجبال

نفخ الصور  
في ذكر الصور



سيرا وتعود الماء مورا وتوجف الارض وجفاف مثل السفينة تحركت واضربت في  
 الماء وتضع الحوامل حملها وتزهل المصع وتصلر الولدان شيئا وتغير النشيا طين  
 هاربة وقد تنشرت عليهم الجحوم وكسفت الشمس خشف القمر كسفت السماء  
 من فوقهم وذلك قول الله ان زلزلة الساعة تخرج عظيم ويكون ذلك اربعين  
 سنة وروي عن ابن عباس انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الذين آمنوا اتقوا  
 ربكم ان زلزلة الساعة تخرج عظيم قال اتقوا ان يوم ذلك قالوا الله ورسوله  
 اعلم قال ذلك اليوم اليوم الذي يقول الله لا دم قم وابعث نقيبا الى الجنة وثقيا  
 الى النار فيقول يا رب كم من الله فيقول الله لا من كل الف تسعة وتسعون  
 الى النار وواحد الى الجنة فسحق ذلك على القوم وقع عليهم البكاء والحزن فقال  
 النبي صلى الله عليه وآله اني ارجو ان تكونوا مع اهل الجنة ثم قال لا رجوان تكونوا مع اهل الجنة  
 فارجوا فقال عليهم ابكر افا انتم في الامم كشاة في جنب البعير انتم جزء واحد  
 من الف جزء وقال رسول الله صلى الله عليه وآله خلق ما نزل من رحمة انزل منها رحمة واحدة  
 بين الجنة والنار والانس والبهائم والبهائم والانس والبهائم والانس والبهائم  
 تسع وتسعين رحمة يوم عباد يوم القيمة ثم يامر الله تعالى اسرفيل بنفخ ويقول  
 ايتهيا الارواح العارضة اخرجوا بامر الله تعالى فصعق ومات اهل الارض الا ماشاء  
 الله تعالى وهم شهداء فاتهم احياء عند ربهم كما قال الله تعالى فلا تحسبن الذين قتلوا  
 في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فحين يما اتيلهم الله من فضل  
 وفي الخبر ان النبي صلى الله عليه وآله قال ان الله تعالى اكرم الشهداء بحسب كرامات لم يكن  
 منها احد من الانبياء ولا انا احدها ان ارواح جميع الانبياء يقبض ملك الموت  
 وانا كذلك وروح الشهداء يقبض الله تعالى وثانيها ان جميع الانبياء يعجلون  
 بعد موتهم وانا كذلك والشهداء لا يكفون والثالثة يكفون الناس وانا  
 كذلك والشهداء لا يكفون الا بشيائهم الرابعة يسمون الانبياء موتى  
 وانا كذلك ويقال مات محمد صلى الله عليه وآله والشهداء احياء لا يموتون الموتى بل يقال احياء

فيه ان الرحمة ثمانية

في الشهداء كرامات

الخامسة

الخامسة الانبياء يشفعون يوم القيمة ناكذ لك والشهداء يشفعون و  
 لا يشفعون كل يوم الى يوم القيمة ويقال الامامنا الله تعالى اثنا عشر نفسا يوم القيمة  
 واسرافيل وعن رابنل وميكائيل وثمانية من حملة العرش فيبقى الدنيا بلا انسان  
 ولا جن ولا شيطان ولا وحش ثم يقول الله تعالى ملك الموت اني خلقت لك  
 بعد الاولين والآخرين اعوانا وجعلت لك قوة اهل السموات والارض واني  
 التبتلك اليوم انواب الغضب فانزل بغضى وسطوان الى ابليس واذا طعم الموت  
 واجمل عليه مرارة موت الاولين والآخرين من الجن والانس اذ عاقا مضاعفة ولكن  
 صعد من الزبانية سبعون الفا وعلى كل زبانية سلسلة من سلاسل اللظى فينادي  
 ملك الموت فيفتح ابواب النيران فيدخل ملك الموت بصورة وهيئة لونه اليه اهل  
 السموات والارضين السبع لمان في كلام فينتهي الى ابليس فيزجوه زجرة فاذا هو  
 قد صعق وله خرخرة لوسمع اهل السموات والارضين لصعقوا من تلك  
 الخرخرة وتلك الموت ويقول ملك الموت تف يا خبيث لاذيقت الموت كم من  
 عمر دكت وكم من قرن اضلقت قال فيهرب الى المشرق والمغرب فاذا هو عند ظلا  
 ينزل الى حيث يهرب ثم يقف ابليس في وسط الدنيا عند قبر آدم ع ويقول  
 يا آدم من اهلك صرحت رجيا ملعونا مطروذا فيقول ابليس يا ملك الموت باي كاس  
 تسقينى وباي عذاب تقبض روحى فيقول بكاس اللظى والتسعين فاذا ابليس يقع  
 ويطلع في القراب مرة تارة حتى اذا كان في الموضع الذي اهبط فيه ولعن وقد صرخت  
 الزبانية بالكلاليت تحذشونه ويطعون به فيقع في الغزع ويبقى في شق الموت  
 والكراهة ماشاء الله تعالى سنة ذكر فناء الاشياء ثم يامر الله تعالى ملك الموت  
 ان يقضي البحار كما قال الله تعالى كل شئ هالك الا وجهه فياتي ملك الموت الى البحار و  
 يقول قد انقضت مدتك فيقول انزلني الى حيث انا على نفسي فيقول ايتني  
 امواجي واين عجايبى قد جاء امر الله تعالى فيصيح عليه ملك الموت صيحة فكان ماءها  
 له يمكن ثم ياتي الى الجبال ويقول قد انقضت مدتك فيقول انزلني الى حيث انا

الفروع فبلغ في هذه الامور  
 واهل الارض الاموات  
 ومن انما انزل  
 ومن جبريل اه

موت ابليس



على نفسه فيقول ابن سعودى وصعوبته توتى قد جاء امر الله فيصيح عليها صيحة  
فتذوب كما تذوب الحديد ثم ياتي الى الارض ويقول قد انقضت مدتك  
فتقول الارض اذن لي حتى اروح على نفسي فتسبح وتقول ابن الملوك في و  
هو اى واشجارى وانهارى والنواع نبات فيصيح عليها ملك الموت صيحة فتسا  
قطت حيطانها وتغور مياهها ثم يصعد الى السماء ويصيح عليها صيحة فتتكسف  
النجوم فتسفل القمر وتناثرت النجوم ثم يقول الله يا ملك الموت من بقى  
من خلقه فيقول الهى انت الحى الذى لا يموت بقى جبرئيل وميكائيل واسرافيل  
وحمله العرش انا العبد الضعيف فيقول الله تعالى انقضوا رحمتهم فيقبض  
ثم يقول الله تعالى يا ملك الموت ارفع كل نفس في القبر الموت وانت  
خلق الموت وانت خلق من خلق وخلقك فمت فيموت وفى الحشر  
الاخر اذهب مت بين الجنة والنار ولا يبق شئ غير الله تعالى فيبقى الدنيا  
خرابا ما شاء الله تعالى **باب** ذكر الحشر الخلاق في الحشر اذا اراد الله  
ان يحشر الخلايق يحى الله تعالى جبرئيل وميكائيل وعزرائيل واسرافيل عليهم السلام  
اولهم اسرافيل فيأخذ الصور من عرش فيبعثهم الله تعالى الى رضوان الجنة  
فيقولون يا رضوان زين الجنان الحمد لله وامتة ثم ياتون مع البوراق  
ولو اءوا الحمد وحلتين من حلل الجنة فاقل ما يجيى من الدواب البوراق  
فيقول الله تعالى لهم الكسوة فيكسونه سرجا من صفا من ياقوت حمراء ولجامها  
من زبرجد خضر وحلتين احدهما خضر والاخرى صفراء فيقول الله تعالى  
لهم انطلقوا الى قريحتهم فيذهبون فضارت الارض قاعا صفيضا فلا يد  
قبر فيظهر مثل العمود من قبره الى عنان السماء فيقول جبرئيل ناد يا اسرافيل  
انت ممن يحشر الله الخلايق بيدك فيقول اسرافيل ناد انت يا ميكائيل  
فيقول ميكائيل السلام عليك ايها الروح الطيبة ارجعي الى بدن  
الطيب فلا يجيبه لاحد ثم ينادى اسرافيل ايها الروح الطيبة تسمى افضل

وقيل بعين سنة  
وقيل غير ذلك يعلم

القضا

القضا والحساب بالعرش على الرحمن فينشق القبر فيا اهل القبر من قبض  
التراب من راسه والجنة فيعطيه جبرئيل حلتين والبوراق فيقول يا رسول الله  
يا جبرئيل اتي يوم هذا فيقول يوم القيمة يوم الحشر والسنة الملائكة هذا يوم  
الميثاق وهذا يوم الفراق هذا يوم التلاق وهذا يوم البوراق فيقول يا جبرئيل  
بشرني فيقول يا محمد صمعي لواء الحمد والتاج فيقول لست اسئلك عن هذا  
فيقول جبرئيل الجنة ذخرة لقدمك والدار قد غلقت فيقول لست اسئلك  
عن هذا بل اسئلك عن اقبى المذنبين لعل تنكرهم على القبر فيقول  
اسرافيل وعزرائيل يا محمد ما انفتحت الصور بل الان لحيث فيقول الان  
طاب نفسى فرت عيني فياخذ التاج والحلقة ويلبسها ويترك البوراق  
في صفة البوراق وله جنانان يطير ما بين السماء والارضين ووجهه كوجه الارض  
ولسانه كاللسان العرب وارضه الجنتين وضحيم الغرنيين وريق الاذنين  
وهنا من زبرجد اخضر اسود العينين ويقال كاللونين الذي وناضيه من  
ياقوت حمراء وذئبه كذئب البقر وكل بالذهاب لا حمر بده كالقبر يقال كالطافون  
فوق التمار دون البغل سمى بذلك لكونه يبرح السير كالبرق فلما دن محمد صلى الله  
عليه واله وسلم من البوراق جعل يشطرب ويقول وعزرائيل لا يركبني الا النبي الساجد اسمع يا بطيخ  
الغريبي محمد بن عبد الله صاحب القرآن فيقول انا محمد فيركب ثم ينطق الى الجنة  
فمنعنا جدا فينادى ارفع راسك واسئلك واسئلك فيقول الهى وعدتني  
في اقبى فيقول الله تعالى اعطيتك ما ترضى واقررتك ولستوف فيعطيك ذلك  
فتقبض ثم يا امر الله تعالى بالسموات بان تحط فيمطر السموات كمنى الرخايل الزهين  
يوما لا يكون الماء فوق كل شئ اثنا عشر ذراعا فثبت الخلق عن ذلك الماء  
كسبات البغل حتى تكامل اجسامهم كما كانت ثم نطوى السماء والارض فيقول  
الله تعالى لمن الملك اليوم لا يجيبه احد فيقول ما يدا وقال الشائم يقول الله تعالى  
لله الواحد القهار ثم يقول ابن الجبابرة وابن ابنا الجبابرة وابن الملوك

باب



وابن ابناء الملوك وابن الذين ياكلون رزق ويعبدون غيري ثم يصير الجبال كالبحر من  
 المنطوش ثم يبدل الله الارض التي وقع عليها المعاصي فتصيب الجنة عليهم وتبقى بارض  
 من فضة بيضاء فتصيب الله الجنة عليهم ففي الخبر سئل عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 الله يوم تبدل الارض ابن الناس يومئذ قال سئل من شئ عظيم ما سئل عن  
 عريك ان الناس يومئذ على القراط **باب** في ذكر نفي القصور اعلم ان الله تعالى  
 يقول يا اسرافيل قم ونفخ في الصور نفخة البعث فينفخ وينادي يا ايها الارواح  
 اخرجي من اعظم الخلق والاحياء والبالية والعروق المنطقية والجلود المنقطة و  
 السعور الساقطة قوما للفصل والقضاء فيقومون بامر الله تعالى وذلك قوله تعالى  
 فاذا هم قيام ينظرون وان السماء قد زالت وان الارض قد بدلت والى العساور  
 قد عطلت والى الوجوه قد حشرت والى الجوار قد حشرت والى النفوس قد  
 فوجت والى الزبانية قد اخفرت والى الشمس قد كورت والى الموازين قد نصبت  
 والى الجنة قد ازلت علمت نفس ما اخرت فيدل قوله تعالى والوايا وكلمنا من  
 بعثنا من مرقدا هذا اما وعد الرحمن وصدق المرسلين فيجيبهم المولى  
 فيخرجهم من القبور حيا ويامرهم ان يسئل عن النبي صلى الله عليه وسلم قوله تعالى يوم لا يفيق  
 في الصور فتأتون افواجا فيكبرسون الله صلى الله عليه وسلم حتى يبل الثياب عن دموع  
 عليه ثم قال ايها السائل سئل عن امر عظيم انه يحشر يوم القيمة اقوام اثنا  
 عشر صنف الاول يحشر يوم القيمة على صورة القردة وهم الفتنون على الناس  
 كما قال الله تعالى والفتنة اشد من القتل ووالله من والفتنة اشد من الزنا والثاني  
 يحشر يوم القيمة على صورة الجن وهم اكلون للصحف فودعهم سمعون للكذب  
 اكلون للصحف والثالث يحشر يوم القيمة على صورة النمل وهم يعقلونهم الناس  
 وهم يحارون في الحكم قوله تعالى واذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل  
 ان الله تعالى يعظكم به ان الله كان سميعا بصيرا والرابع يحشر يوم القيمة  
 وهم المعجبون باعمالهم قوله تعالى لا يحب من كان مختالا في الفخر والخصال

ومن احتج على النبي صلى الله عليه وسلم  
 في العلة والحق

وصارت نار الارض  
 بالعباد

في نفسه فيخرج  
 فتأتون افواجا

يحشر

يحشر من وسبيل ويحشر من افواجرهم القبيح ويحشر من النمل وهم يعلمون  
 الذين لا يخافون الله تعالى باقوا الامم قوله تعالى اتاؤون الناس بالبشر  
 وتفسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون السادس يحشر يوم القيمة  
 وعلى اجسادهم قروح من النار وهم الشاهدون بالزور قوله تعالى سبحانك  
 هذا بهتان عظيم والسابع يحشر يوم القيمة على اجسادهم معقودة بنوارهم  
 وهم اشدة نكاما من الجيفة وهم الذين يتبعون الشهوات والذوات  
 قوله تعالى اولئك الذين اشترى الحياة الدنيا بالآخرة والناس يحشر يوم  
 القيمة يسقطون ويقعون عينا وشمالا وهم الذين يمنعون حق الله تعالى  
 قوله تعالى ايها الذين امنوا لا نفقوا من طيبات ما كسبتم وما اخرجنا لكم من الارض  
 والتاسع يحشر يوم القيمة سراويل من قطران وهم الذين يعتابون و  
 يحسسون ويمشون بنعيم اخير والعاشر يحشر يوم القيمة خادجة  
 من قفائهم وهم الذين كانوا من اصحاب النجوة والحادي عشر يحشر يوم  
 القيمة سكارى وهم الذين يتحدثون في المساجد بمحدث الدنيا قوله تعالى وان  
 المساجد لله فلا تدعوا مع الله الها آخر الثاني يحشر يوم القيمة  
 الجنائز وهم الذين ياكلون الربوا قوله تعالى لا تأكلوا الربوا اضعافا  
 مضاعفة وفي الخبر عن معاذ بن جبل عن النبي صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة و  
 يوم القيمة والسادس يحشر الله تعالى من امتي عن قبورهم اثنا عشر فوجا  
 اما فوج الاول فيحشر من قبورهم ليس لهم اليدان والرجلان فينادي  
 مناد من قبل الرحمن يوم الذين يؤذون الجيد ان شئتم او لم يتوبوا هذا  
 فوج اؤمهم ومصرهم الى النار قوله تعالى والجار ذي القربى والجار الجنب والمساكين  
 الفقير الذي فيحشر يوم القيمة على صورة الجنائز فينادي  
 مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين يتهاونون على الصلوة ما تورا ولم يتوبوا  
 فوج اخر اؤمهم ومصرهم الى النار قوله تعالى فويل للصلاة الذين هم عن

ايضا في  
 فوج







في ايام الصائمين

ختمه ان كل من ينظر اليهم يعلم انهم خدوا ربي وعبادى وروى عن جابر بن عبد الله انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة يبعث الله نكاحا في القبور فاحرم الله تعالى  
وقيل الى رسول الجنان قد اخرجت الصائمين من قبورهم جايعين عطاشين فاستقبلهم بشهواتهم الى الجنان فيصيح رسول الجنان والولدان الذين لم يبلغوا الحلم حتى ماتوا ابناءهم باطلاق من التور ويجتمعون عليه اكثر من عدد التراب واقطار الامطار وكواكب السماء واوراق الاشجار مع الفاكهة الكثيرة والاطعمة السنية والاشربة اللذيذة فاذا القوم اطعموا ذللت ويقولون لهم كلوا واشربوا سبوا من الله بما اسلفتم في الايام الحالكه اللهم ارفع قدره وروى عن ابن عباس انه قال قال رسول الله  
ثلاث نفر يحلمهم الملائكة يوم القيمة اذا خرجوا من قبورهم وهم الشهداء والفقراء  
شهر رمضان والصائمون يوم عرفة قال النبي صلى الله عليه وسلم ان في الجنة قصورا من  
ذو يا قوت وز بوجد وذهب وفضة فقلت يا رسول الله لمن هذا قال لمن صام  
يوم عرفة ان اجبت الايام الى الله تكمل يوم الجمعة ويوم العرفة من اصبح صائما يوم  
عرفة فتح الله عليه ثلثين بابا من الجنين واغلق عليه ثلثين بابا من الشر  
واذا افطر من شرب الماء يستغفر له كل عرق في جسده ويقول اللهم ارحم الى طلوع  
الفجر في جنم اخر يخرج الصائمون من قبورهم ويعتدون بوج صيامهم ويتلقون  
بالموائد والاباريق يقال لهم كلوا فقد جعت حين شبع الناس واشربوا فقد  
عطشتم حين رعد الناس واستريحوا فيما كانوا يشربون وشربوا حين رعد الناس  
في الحساء قد جاب في الجنان لا يبلغ عشرة نفر الانبياء والفرزة والشهداء واجامل القرآن  
والمؤمنين والامام العادل والمرادة اذا ماتت في نقاسها ومن قتل بظلم ومن  
مات يوم الجمعة او ليلةها وفي الجنان قال النبي صلى الله عليه وسلم انه يحشر الناس يوم القيمة  
كل ولد لهم عشرة حفاة فقال رجل يا رسول الله الرجال والنساء قال نعم قال  
رجل زاد بلاءه واسقاه ينظر بعينهم بعضنا فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان شغل الناس  
يوحى عن النظر في شئ من افعالهم الى السماء موقوفون اربعين سنة ولا

صوم يوم عرفة مختلف  
وهذا الخبر مروي عن  
استنباه الملك

يشربون

يشربون فمنهم من يبلغ العرق الى قدميه ومنهم من يبلغ الى ساقيه ومنهم من يبلغ  
الى بطنه ومنهم من يبلغ الى صدره ومنهم من يغرق في البحر العرق فلا يبقى يومئذ  
ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا شهيد الا الحية ذواتها من شدة الحساسة من  
العرق ومن طول الوقوف فيسئل عن رسول الله صلى الله عليه وسلم هل يحشر شعبا يوم القيمة قال نعم الانبياء  
والشهداء واهل بيته وصالحون من جنات عدن وشعبان ورمضان فانهم شعبان لا يرجع  
لهم ولا يحطون يسوقهم باجمعهم الى ارض المحشر عند الغري ويقال عند بيت المقدس  
يقال لها ساهرة قال الله تعالى فاما هي فجزاة واحدة فاذا اقام بالشاهرة ويقال الخلايق  
في مصاب القية تكون مائة وعشرين صفا وكل صف صيغة الف حسنة ويقال للمؤمنين  
منهم ثلث صفوف والباقي كفر وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم ان امتي مائة وعشرين صفا  
هذا اصح وصف المؤمنين انهم بيض الوجوه خضراء نحاسون وصف الكافرين  
سود الوجوه ومعهدين مع الشياطين باب سنة وذكر يسوق الخلايق الى المحشر  
وفي الخبر يساق الكافرين باقد امهم والمؤمنين بمر اكبرهم قال النبي صلى الله عليه وسلم كما قال الله تعالى  
يوم يحشر المستقيمين الى الرحمن وعدا وكسوف المحشين الى جهنم وردا وقال علي بن ابي طالب  
يحشر المؤمنين ركبا نابضا منهم واذا كان يوم القيمة يقول الملك تلك لا تحسوا على العباد  
بل اركبوا على النجايب فانكم عباد الركب في الدنيا كان الاجداء صلبا بينكم مركبكم  
ثم بعد ذلك رحم اهلكم تسوية اشهر مركبكم تحين ولدتكم اهلكم حين اهلكم مستقين  
للاوضاع وبعد ذلك عن ابيكم ثم الخيل والبغال والحمير من اهلكم في القبور والسفن  
في البحار وحسين متقدمتم اعنق اخوانكم وحسين قتم من قبوركم لا تحسوا على العباد  
فقد مناكم نجايبكم انما الضحيا باغير كبرها وقدمون الى المولى ولذلك قال  
النبي صلى الله عليه وسلم اكرام عظموا اضحيا اياكم فانها يوم القيمة مطاياكم باب سنة وذكر  
حشر القيمة وفي الخبر اذا كان يوم القيمة يبعث الله خلقا لا يدينون الا في  
صعيد واحد وقد نوا الشمس من رؤسهم ويشهد عليهم يوم القيمة خرها فيخرج  
عين من النار كالظلي ينادي صناديا يا محشر الخلايق انطلقوا الى الله عدو

9



ويوم تلتك فرق المؤمنين وقرية المنافقين وقرية الكافرين فاذا امارت الخلائق الى  
ظلم ممدود تنقسم ثلثة اقسام قسم للحارة وقسم للبارئ وقسم للشرور فلهذا لا يفرق  
انظروا الى الظل في تلك شجرة الظلم الى الابد فلهذا لا تقوم على رؤس المنافقين والذين  
تقوم على رؤس الكفار والنور تقوم على رؤس المؤمنين والحارة للنافقين لانهم  
يحدثون من الحارة في الدنيا قال الله تعالى لا تنفروا في الحجة قل يا محمد نازحتم  
اشهدوا لو كانوا يقيمون في الدنيا ظلموا من الكفار لانهم كانوا في الظلمات في  
الآخرة كذلك قوله تعالى الله في الذين آمنوا يخبرهم من الظلمات الى النور الذين  
كفروا اوليا بهم الظلمات يخبرهم من النور الى الظلمات الآية وقال في صفة انهم  
في يوم القيمة يوم ترمى المؤمنين والمومنات يسبي يومهم بين ايديهم وبايمانهم بين ايديهم  
اليوم يوم ترمى تحتها الا انها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سبب نفي مظهر الله  
في ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله امام عادل وغياب منشا في عبادة الله تعالى ورجلان  
تجانباني الله ورجل حملت في الحارة مع المرأة والى الحسن واما ما قال في انما قال الله  
رب العالمين ورجل ذكر الله تعالى فاضت حينها من خفيته الله تعالى ورجل  
تصدق بيمينه حتى لا يعلم شماله ورجل قبله علق بالمسجد اذا خرج منه حتى يعود  
اليه وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جمع الخلاق ينادي مناد اين اهل الفضل فيقوم  
انما حق بهم يسبون سرايا الى الجنة فيلقاهم الله تعالى فيقولون انما نزلناكم سرايا  
الى الجنة فمن انتم فيقولون اذا ظلم علينا صبرنا واذا اساءوا الينا اغفونا  
فيقولون ادخلوا الجنة فهي خير العالمين ثم ينادي مناد اين اهل القبر فيقوم  
اناس يسبون سرايا الى الجنة فتلقاهم الله تعالى فيقولون انما نزلناكم سرايا  
الى الجنة فمن انتم فيقولون نحن اهل القبر فيقولون ما كان صبركم فيقولون  
كنا نصبر على ما اساء الله تعالى فيقولون انما ادخلوا الجنة ثم ينادي مناد اين  
المختلون في الله فيقوم اناس يسبون سرايا الى الجنة فتلقاهم الله تعالى فيقولون  
انما نزلناكم سرايا الى الجنة فمن انتم فيقولون نحن المختلون في الله

في صفة المؤمنين  
يوم القيمة

في اهل الفضل

ويقولون

ويقولون ما كان مناكم فيقولون كذا نصابت في الله ولتباذل في الله فيقولون  
انهم ادخلوا الجنة ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وتوضع الموازين للحساب بعد ذلك هو الا  
الحية واما لواء الحمد فوق السماء فحسب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لواء  
الحمد وطول فقال طوله مئتين الف سنة ومكتوب عليه لا اله الا الله محمد رسول الله  
على في الله وعرضه ما بين السماء والارض سنان من ياقوته حمراء وقبضته من فضة  
بهضاه وزمره حفضاء وله ثلث ذوايب من القود وذوايب في المشرق وذوايب في المغرب  
وذوايب في وسط الدنيا ومكتوب عليها ثلثة اسطر السطر الاول بسم الله الرحمن الرحيم  
والسطر الثاني الحمد لله رب العالمين والسطر الثالث لا اله الا الله محمد رسول الله  
على في الله وكل سطر مئتين الف سنة وعنده سبعون الف لواء وتحت كل لواء  
سبعون الف صف من الملائكة وفي كل صف خمسمائة الف ملك يستجوبون الله تعالى  
ويقدمون لواء الحمد اذ اذا كان اللواء في القيمة يقر بآه المؤمنين حول  
اللواء من لدن ادم الى قيام الساعة والكافرون في ساحتهم النار ادام لواء  
الحمد مضربا ولذا من حول اللواء يساق الكفار الى النار من الحديث اذا كان  
يوم القيمة يصعد لواء البشرى والمؤمنين على عليم وكل مؤمن وشهيد تحت  
لوائه ولواء الفقهاء من جيل وكل فقيه تحت لوائه ولواء الزهاد في الدنيا  
وكل زاهد تحت لوائه ولواء الاذان ليلال وكل مؤذن تحت لوائه ولواء  
القتيل ظلم المحسنين بن علي عليهم السلام وكل مقتول ظلم تحت لوائه ولواء الزبانية  
لا في بكر وكل من تبع تحت لوائه الحط لعن وكل من تبع تحت لوائه ولواء  
العبادة لعنهم وكل من تبع تحت لوائه فذل لك قولك يوم تدعوا كل اناس  
بأما هم وفي الحديث اذا كان يوم القيمة وتقوم الخلائق ومشتد بهم العطش  
ويجيطهم الوق فيهم يكونون في حيرة فيبعث الله تعالى جبريل الى جحيم  
فيقول جبريل يا محمد ان الله تعالى يقول انتم يا محمد من امة تلت حتى  
يبدعوا شي بكمالات التي يقولون في الدنيا عند الشك ابد يقولون لم يسئلوا

صفة لواء الحمد







وانعقد لسانه لا يجيب جوابا ولا يرد كلاما وقد عاين بما قدم واخر ما خلف  
من امواله وبطل ما سلف من امواله واستخرجت مفاصله وانقطعت اماله  
وبعد منه احبائه وتفرق عنه اقرباؤه والمكان يبقى متخيرا قد بقي عقله  
ويكره الشيطان من اختلاسه فتلك الساعة عظيمة عليه وقد غلق باب التوبة  
فافضل ما يقول العبد في ذلك الوقت كلمة الشهادة واما اعظم جماعة ترد عليه  
في الآخرة اذ انفتح في القصور ويعت ما في القبور وعلق المظلوم وتكون  
الشهود ملائكة والناس مثل هو الله والعذاب في جهنم والنعم في الجنة تضع  
كل ذات حمل حملها وتوى الناس سكواهم وسكواهم ولكن عذاب الله  
لشديد وترى الولدان شيبا في ذلك اليوم قال الله تعالى ما كانت الا صبيحة واحدة  
وسيق الذين كفروا الالة ويقال لشهد عليك سبعة شهود الارض كما قال الله  
يومئذ تحدث اخبارها والرحمان كما جاء في الخبر ان الزمان ينادي كل يوم  
انا يوم جديد وانا الى ما تعمل شهيد واللسان كما قال الله تعالى يوم تشهد  
عليهم الشمس الى اخره والجوارح يوم تختتم على افواههم وتكلمنا ايديهم  
وارجلهم بما كانوا يكسبون والمكان قوله تعالى وان عليكم لحاظا فظنكم  
كاتبين يعلمون ما تفعلون والذنوان قوله تعالى هذا كتابنا ينطق عليكم  
بالحق فظنوا الرحمن قوله تعالى انا كنا عليكم شهود فكيف يكون حالك يا عاصي  
بعد ما تشهد واعليك هواء الشهود **باب** في ذكر وظائف الكتب  
يوم القيمة حكى ابو ذر انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله في كل يوم  
صحة جديدة فاذا طويت ولم يكن فيها استغفار وطويت وهي مظلمة واذا  
طويت وفيها استغفار كاهن لها نور يتلأأ ما من احد في الدنيا الا و  
عليه ملكان موكلان من الله تعالى يحفظانه ليلا ونهارا ويكتبان عليه  
انفاسه واعماله خيرا وشرا وهو لا يوجد اقوله تعالى وان عليكم لحاظا فظنكم  
فيهم نفعان له بكل يوم كتابا وبكل ليلة كتابا ويجمع كل سنة كتبه في ليلة يفض

وتفعل تشهد عليك  
تتبره

من شعبان

من شعبان وقيل ليلة القدر يطرح الغفران ويجعل كل كتاب سجلا ولما جاء اجل  
احد من وقع في النزع ويجمع تلك السجلات بعضها لبعض فلما اخرجت روحه  
يطوى ويعلق في عنقه ويختتم عليها ويعلق على عنقه ويجعل معه في قبره وعلى ذلك  
قوله تعالى وكل انسان الزمانه طائفة في عنقه اي قل نادى يوم القيمة كتابا بالحق  
العنق لانه موضع القلادة والطوق تمامين اثنين ويخرج له يوم القيمة كتابا بالحق  
منشورا ويقول له اقر كتابك الذي املت في المظالم في الدنيا كفى بنفسك  
اليوم عليك حسيبا فاذا جمع الله الخلايق في عرشات القيمة واراد ان يحاسبهم  
سبهم تظاير عليهم كتبهم كطائر النمل وينادي صناديا فلان خذ كتابك  
بيمينك ويا فلان خذ كتابك بشمالك ويا فلان خذ كتابك من وراء  
ظهرك فلما يقدرا احد خذ كتابه الا استعدادا والا انقياء يعطون كتابهم  
بأيمانهم والا مشفقيا بشيئانهم والكفار من وراء ظهرهم كما قال الله تعالى فاما من  
اوتي كتابه بيمينه الى اخره وكذلك الناس في المحاسبة على تلك الطبقات طبقا  
سبون ثم يملكون وبهم الكفاية وطبقا سبون يسير وبهم الاتقياء وطبقا  
يحاسبون ويناقشون ثم يتخون وبهم العصاة وفي الحديث عن النبي  
انه قال لا تزول قدمك يوم القيمة بين يدي الله تعالى حتى يسئل عن عملك بما  
افتيته وعن مالك من اين اكتسبت رايك صرته وسئل ما في كتابك فاذا لم ينع  
اخر الكتاب يقول الله تعالى يا عبي كل هذا عملك انت اوان ملائكتي زادوا  
عليك قال لا يا ربتي ولكني فعلت ذلك كله فيقول الله انا الذي استقرت عليه عليك  
في الدنيا انا انظر بها لك اليوم واذهب فاني غفرت لك هذا حال من ينادى  
في الحساب ثم يخبر افضل الله واما الذي يحاسب حسبا بايسر اخفوه من محلة  
الذين قال الله تعالى فاما من اوتي كتابه بيمينه حسبا بايسر او شرا  
عن النبي صلى الله عليه وآله ما الحساب اليس هو في نظر الرجل بكتابه فيجاءه عنده يقال  
شك حسبا الله تعالى على المؤمنين يوم القيمة كما علمت يومئذ مع اخوته

في سورة النمل



في حاشية الخلافة

فوزك الصراط



والا يتردى في النار فان رسول الله صلى الله عليه وآله في جميع الحسنات يارب  
يا رب سلم امتي سلم امتي فيركب الخلايق الحجر حتى يركب بعضهم بعضا  
والجبريت يتردد كالسفن في البحر في يوم الترج العاصفة فيجوزون  
ويسبون في بعضهم من الناجي يسبون من الزمرة الاولى كالبرق الخاطف اللامع  
والزمرة الثانية كالريح العاصف والزمرة الثالثة كالزهر المسرع والزمرة  
الرابعة كالنافع المسرع والزمرة الخامسة كالرجل المسرع والزمرة السادسة  
كالرجل الماشي السحيق والزمرة السابعة كالجني المسرع والزمرة الثامنة  
كالزوجة الماشية والزمرة التاسعة كالأسد المسرع والزمرة العاشرة  
يقفون على القراط ولا يقدر ان يجوزوا ويعبروا بعضهم بغير  
قدومهم وليك بعضهم بقدر شهر بعضهم بقدر شهرين وبعضهم بقدر سنة  
او سنتين وبعضهم بقدر ثلاث سنين ولا يزال كذلك حتى يكون آخر من يتر  
على القراط بقدر خمس وعشرين الف سنة وروى ان الناس يجوزون  
يمشون على القراط وكانت النيران من تحت اقدامهم وفوق رؤسهم و  
عن ايمانهم وعن شئ الله من خلفهم ومن قدامهم فلذلك قوله تعالى ان  
الاولاد اذا ردها كان على ركب حتما مفضيا ثم ينجي الذين اتقوا ونذر  
الظالمين فيها جهنما والنار والكل اسعاهم وجلبودهم وحملهم اجسادهم  
حتى ان من يجوزها لا يصير كالشمع الا سود ومنهم من يجوزها ولا يحسن  
شي من اهلها ولا يناله شئ من خيرها حتى اذا جاوزها يقول امن  
الصلوات يقال له قد اخرجت من غير حرق من رحمة الله وقد جاء في الخبر  
انه ياتي قوم يقفون على القراط ويقولون قد كنا في النار ولا  
يجازون بالمرور عليهم فيكون في جبرئيل عليهم السلام يقول ما منعكم  
ان تعبدوا الصراط فيقولون اننا نخاف من النار فيقول جبرئيل اذا  
استقبلتم الى الدنيا بحرق عظيم كيف كنتم تعبدون فيقولون ناتي  
بالمساجد

بالمساجد التي حلقوها فيها فيجاسون عليها ونقرن القرآن فيقول  
لم هو في مساجدكم التي صليتم بها في الحديث ان الله تعالى يحب عبده  
فترجى بشيائه فيامر الله كذا النار فاذا الهب به يقول لجبرئيل ادعوه  
واسأله هل جاست مع العلماء في الدنيا فاغفر له بشيئهم فيسألونه  
فيقول لا فيقول جبرئيل يارب انت اعلم حال عبدك فيقول الله اسأله  
له هل جاست عالما فسأله فيقول لا فيقول الله اسأله هل سكنت مسكنا سكن  
فيه عالم فيسأله فيقول العبد لا فيقول الله تعالى جبرئيل اسأله هل سميت ولدك  
اسما يشبه باسم العالم فان وافق اسمه نجي والا حبس فيها بعين خروفا  
وروى عن زيد بن وهب عن ابن مسعود انه قال ان ناركم هذه جزء  
من سبعين جزء من تلك النار لو لا ضربت في البحر مرتين ما انطفعت  
منها بشئ روى قال الحافظ ان ناركم هذه تنعقد بالله من نار جهنم وروى  
في الحديث ان الله تعالى ارسل جبرئيل الى مالك بان ياخذ جزء من النار ويبقي  
بها الى يوم حرق بطيخ بها طماعا فقال مالك لجبرئيل كم تريد من النار فقال جبرئيل  
بقدر غلة قال مالك لو اعطيتك مقدار غلة لذاب منها سبع سموات و  
سبع ارضين فقال جبرئيل بقدر نصف غلة فقال مالك لو اعطيتك نصف  
غلة لا تنزل من السماء قطرة ولا نبت من الارض نبات ثم ينادي جبرئيل الهي كم  
اخذت من النار قال الله تعالى مقدار الذرة منها وغسلها في البحر سبعين مرة  
ثم جاء الى آدم ووضعها على جبل شاهق من الجبال فذا برذلك الجبل ورجعت  
النار الى مكانها وبقى دخانها في الاجزاء الحديد الى يومئذ هذا اخبرنا الله  
عن دخانه تلك الذرة فاعترى يا اولى الابصار قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان اهل  
عذاب اهل النار ان يوتي برجل له يغفل عن منها يغفل عما كان من اجل ساقط  
على جمر فتفعل منه ارب النار ويغلي بطنه ويخرج حشوه بطنه من قدمه فانه يركه  
اشد اهل النار عذابا وانه اهل النار عذابا وان اهل النار يدعون

فوضعية العلماء  
في سبعة نار الدنيا  
في سبعة نار الدنيا



ما كان لا يورثهم جواربا عليهم اربعون عاما ثم يورثونهم ويورثونهم ما كانوا  
 فيهم واثموا بدمهم ويورثونهم واثموا بدمهم واثموا بدمهم واثموا بدمهم  
 فلما اقبلوا فبايعهم بمقدار ما كانت الدنيا مرتين ثم يورثونهم جواربا  
 قال اخبرني فيها ولا تكلمون قال ليس لهم قوة بعد ذلك بل يورثونهم  
 ما كان ذلك الا في ذلك في الدنيا واثموا بدمهم واثموا بدمهم واثموا بدمهم  
 في يومئذ بل النار  
 وقيل انما سمعوا به من اهل  
 ثمود واهل اعراسهم  
 وعنه من موسى وقيل  
 بذلك لانهم يشهدون  
 انهم كانوا  
 في يومئذ بل النار  
 وقيل انما سمعوا به من اهل  
 ثمود واهل اعراسهم  
 وعنه من موسى وقيل  
 بذلك لانهم يشهدون  
 انهم كانوا  
 في يومئذ بل النار  
 وقيل انما سمعوا به من اهل  
 ثمود واهل اعراسهم  
 وعنه من موسى وقيل  
 بذلك لانهم يشهدون  
 انهم كانوا  
 في يومئذ بل النار

في يومئذ بل النار  
 وقيل انما سمعوا به من اهل  
 ثمود واهل اعراسهم  
 وعنه من موسى وقيل  
 بذلك لانهم يشهدون  
 انهم كانوا  
 في يومئذ بل النار  
 وقيل انما سمعوا به من اهل  
 ثمود واهل اعراسهم  
 وعنه من موسى وقيل  
 بذلك لانهم يشهدون  
 انهم كانوا  
 في يومئذ بل النار

فقال جبرئيل يا رسول الله استأذنني عندك قال بلى يا جبرئيل اخبرني عن الباب السابع  
 فقال جبرئيل فيه اهل الكبا من اهل الكبا الذي ماتوا ولم يتوبوا فوالله اني  
 معشيا عليه فوضع جبرئيل راسه على حوض خافق ثم قال يا جبرئيل عظميت عبيتي  
 واشتدت خوفي او يدخل من امتي النار قال نعم اهل الكبا من اهل الكبا فبكى  
 رسول الله وبكى جبرئيل معه فقال يا جبرئيل لم تبكي واثموا بدمهم فقال اني  
 اخاف ان يستأذن الله ما يستأذن به هاروت وماروت وهو الذي يكافى فاحص الله  
 اليها فقال يا جبرئيل واخبرني ابعثكم من النار ولكن لا يورثكم بها كلكم الذين  
 يدخلون في باب جهنم وروى عن عبد الله عياض ان قال توفى جنتهم يوم القيمة  
 من تحت الارض السابعة ولها سبعون الف صفة من الملائكة كل صفة منهم مثل  
 الثقليين سبعون الف مرة يخرجونها بازمته ويجزئهم اربع قوائم كل قوائم ميرة  
 الف الف سنة ولها ثلثون الف راس في كل راس ثلثون الف ثم وفي كل ثم  
 ثلثون الف ضرب من كل ضرب مثل جيل احد ثلثون الف مرة وكل ثم شفقتان وكل  
 شفة مثل طباق الدنيا وفي كل شفة سلاسل ثلثون الف سلسلة من حديد  
 وفي كل سلسلة منها سبعون الف حلقة فتشك كل حلقة سلاسل كثيرة وتاتي بها  
 عن يسار العرش وهي تسمى بشرك كالفرد سنة ذكرنا بانيد قبل شقائق اهل  
 الله ثمة النار فسورة وجوههم وتروى اعينهم ويحتم على اذانهم فاذا اشرى الى  
 ابوابها تستقبلهم الزبانية وتضع الملائكة الاغلال والسلاسل في عنقهم  
 يخرج من دبرهم وتغل ايديهم الشمال على اعناقهم وتدخل ايديهم الايمان في قلوبهم  
 وتخرج من بين كفهم وتشد بالسلاسل وتقف كل انسان مع الشيطان  
 في السلسلة ويسحب على وجوههم وتضربهم الملائكة بمقامع من حديد على اذانهم  
 ان يخرجوا منها اعينهم واذا قيل لهم ذوقوا عذاب النار انكم كنتم تكفرون  
 ثم قال فاعلموا انهم يا رسول الله ولهم عذاب كيف يدخلون قال بلى  
 تسوقهم الملائكة الى النار ولا تسوق وجوههم ولا تروى اعينهم واخبرني

القصة  
 توفى جنتهم يوم القيمة  
 انهم كانوا  
 في يومئذ بل النار  
 وقيل انما سمعوا به من اهل  
 ثمود واهل اعراسهم  
 وعنه من موسى وقيل  
 بذلك لانهم يشهدون  
 انهم كانوا  
 في يومئذ بل النار

قال العواريون نحن انصار الله جميع



ولا يفتخرون على افواههم ولا يفتخرون بالشيطان ولا توضع عليهم السلاسل والاعلال  
فقال يا رسول الله كيف تقودهم الملائكة قال لهم ثلثة نفر الشيخ الفاسق  
والشباب الظالم والعالم الفاجر فاما الشيخ فباللحم والانساء فبالذواب  
والنوايس فكلم من ذى شعبة من امتى تؤخذ وتقبض على الشبهة وتقاد الى النار  
وهو ينادى واشتد بشاره واضعيفاه ولم تناب القبح على المحبة وتقاد الى النار  
وهو ينادى واشتد بشاره واحسن صور تاه ولم من امرائه من امتى تدخل على ناصيته  
وتقاد الى النار وهي تنادى واصفح بشاره واحسنك بشاره حتى تستهوى بهم الى مالك  
فاذا انظروا الى النار يقول يا سلا نك من هو لا وروا على من الاشقياء  
الحجب من هو الا ولم تسود وجوههم ولم توضع السلاسل والاعلال عليهم فاعلموا  
فيقول الملائكة هكذا امرنا ان ناتي بهم على هذه الحالة فيقول الملائكة لهم  
يا معشر الاشقياء من انتم فيقولون من امة محمد ص عا وروا في رواية فلما نادى  
ينادى واعتمده فلما راي مالك اسم محمد في جرحهم فيقول لهم من انتم فيقولون  
نحن ممن انزلنا علينا القرآن ونحن ممن يصومون شهر رمضان فيقول  
مالك ما انزل القرآن الا على محمد فاذا سمعوا اسم محمد صاحوا وقالوا نحن  
من امة محمد فيقول لهم مالك ما كان لكم القرآن واخر اعن معا على الله فوا  
على شفيق جنتهم وانظر الى النار التي بانية فيقولون يا مالك انك انزلنا  
ساعة حتى ينكس على انفسنا فياذن لهم فيسكون حتى لم يبق الدموع فيسكون  
وما فيقول الملائكة لهم ما احسن البكاء اليوم لو كان في الدنيا من خشية الله  
لا منعكم اليوم يا سنة ذكر كل لزي بانية قال منصور بن عمار بلغني ان  
النبي ص قال لما لاه النار واغل على كل ايديهم وارجلهم قال الملائكة اهل على  
كل ايديهم وارجلهم مع كل رجل نذيقه فغل وقال الملائكة النار التي في جرحهم  
تاكل بعضها بعضا وحرف البسملة تسعة عشر حرفا وعدة الزبانية  
كذلك من قال في الدنيا يسير فله من الرحيم صدق من قلبه باخلاص بخلاصة

7

مذكرات

في يوم القيوم من الزبانية ينكس سموا الزبانية زبانية لانهم يعملون بايديهم كما  
يعملون بايديهم فياخذوا احدى منهم عشرة الآف من الكفار بايديهم عشرة  
الآف باحدى وجعلهم عشرة الآف باليد الاخرى عشرة الآف بالرجل الاخرى فيكون  
او بعين اليد كافر بخبره واجد لما فيه من قوة وشدة احدى منهم مالك خازن النار  
وسماينة عشرة منهم زور مسا الملائكة تحت كل منهم من الجنة لا يحصى عددهم  
واعيشهم كالبرق الخاطف واسنانهم كقرن البقر واشغافهم تعلق على اقدامهم  
فيخرجهم اهل النار من افواههم ما بين كف كل واحد مسير سنة ولم يخلق  
الله في قلوبهم من الرحمة مقدار ذرة ولو لم يكن احد منهم في جهنم النار فقد انزل  
سنة فلا يفتره النار لان نورهم اشهد من حر النار وغود بانية من النار ثم يقول  
الملائكة للزبانية القوم في النار فاذا القوا اجمعهم في النار نادوا يا ججمعهم لا اله  
الا الله محمد رسول الله فتجمع عنهم النار فيقول الملائكة خذهم فتقول النار  
كيف اخذهم وهم يقولون لا اله الا الله فيقول الملائكة كذا اعني امرتي فلما  
سكتوا عن قول لا اله الا الله ياخذهم النار منهم من تاخذ قدسية ومنهم  
من ياخذ من خلفه وتصعد من خلفه الى جهة فيقول الملائكة لا تحرق وجوههم  
فطال ما يستجد والمخرج من النار فقلوبهم فطال ما عطفشوا من نيران شهر  
ومضان فيقولون ما شأنا الله باب في كل اهل النار وطولهم و  
نيلهم قال النبي ص ان اهل النار سبعة الوبر وظلم الانبياء ومذبح العقل  
ووتوسمهم كالحيال وبعدهم كاللناز وعيونهم كالطود وشعورهم كاجسام القصب  
لا توفى بجودون ولا حصة بجودون والكل واحد منهم سبعون جلد ومن  
جلد الى جلد سبعون طبقا من النار وفي اجوافهم حيات وقواص من النار  
يسمعون صوتها كصوت الوحش والجمور وبالسلاسل والاعلال يدخلون  
ويخرجون بالمقارع ويضربون على وجوههم ويستحبون في النار وقال رسول الله  
ان اهل النار ينادون ربنا احاط بنا العذاب فحيه ناعدا بالايام والوان



العذاب علينا مطبقة وايدينا مغلوله بالاغلال وان اشكوا لم يرجعوا ولم يخرجوا  
من النار ان صعدوا لم يجدوا فرجا وان نادوا لم يجابوا وينادون بالويل و  
الشبور وفي الاصفاد مقرنين وفي قعر النار مخلدون خلدوا ونادوا من  
العذاب وفي قعر عليهم مدخلهم وسائل صديدهم من فروعهم وكثيرة عيونهم  
ومغيرة الوانهم والاشقياء يقولون وتبا غلبت علينا شقوتنا ونالنا قوتنا  
ضالين فحققت عنا يومئذ العذاب وانما سوفقون ومساكن اهل النار  
خلق الله تعالى لهم جلا ويقال لهم اصعدوا علي فيصعدون على جوجهم بالهف  
الف سنة حتى اذا صاروا على راس الجبل يستغيثون بالمطر فترفع سحابة في  
النار صفراء وتقع على رؤسهم يحبط من قوتهم حيات وعقارب ثم يخرج من  
دبرهم الف ثم ينالون الله الف سنة ان يرفعهم الخيث فيظهر سبحانه اخرى  
سوداء فيقولون هذه سحابة المطر فترسل عليهم حيات كامثال اعناق  
الابل فلما نهشت لا يذهب جوعها الف سنة وهذا موافق قوله تعالى فانهم  
عذابا فوق العذاب بما كانوا يكسبون وقال ساكني اهل النار ينادون ما  
مالكا سبعين الف سنة فلا يرد مالكا على الاشقياء جوابا فيقولون ربنا  
ما اجابنا مالكا فيقول الله يا مالكا اشربوا الاشقياء شرابا من ماء الجحيم  
ليست بغيرا وقد اكلت النار عظامهم وقطعت النار قلوبهم فيسقيهم مالكا شرابا  
من ماء الجحيم فاذا تناولوا باليدين تساقط الاصابع وان بلغت الوجوه تناثر  
الوجوه والعيون والحدود واذا دخلت في البطون تقطع الامعاء والكبد  
وان ساكني اهل النار اذا استخاضوا به بطعاهم يحرقون بالزقوم فاذا اكلوا  
الزقوم يغلي ما في بطونهم وتخلي دما عظمهم واخر اسهم ويخرج لهيب النار من قعرهم  
وتساقط احشائهم من افواههم وان ساكني اهل النار يلبسون من  
قطران فاذا وضعوا على الابدان انسلخت الجلود وان الاشقياء في النار  
عنى لا يبرحون ولا يملحوا يقولون وستم لا يسمعون وكلهم جايعون تشفعي

(الطعام)

الطعام الا ان اهل النار ما تهم بجهنم الموت والحيوة **باب**  
في ذكر الوان العذاب باعمالهم وفي الحديث يخرجون من النار بعد ستين  
سنة قد هم هذا الآ من امتي الذين اكلوا الحرام حتى مرزلون من لحم الحرام  
والذين كاسيت من القوي غار من الطلعات وعلمون لا يعلمون بالعالم  
يعلمون ظاهرا الحيوة الدنيا وهم من الاخر عاقلون وجايعون وهم اهل  
الفسوق يكسبون من اتي مال شاور ولا يتالون ولا اباي من اتي باب  
يدخلون في النار قال الله تعالى وسرورنا قبض العهود بالحق فيخرجهم  
على وجوههم الى النار واذا طرأ في ذلك جهنم صار كل عضو منها في مكان كل عرق  
وقلبها في مكان اخر ويل لكل ناقض العهود والامانة وانما يصلون على  
شجرة الزقوم والنار تدخل من دبرها وتخرج من فيها والذين هماء جبينها و  
يقاؤون معهما الشياطين مع السلاسل والاغلال ملو رايث رايث معلقين  
باسانها ويسيل ماء بها من مخزها ولا ينامون طريقه عيون وان الكافرين  
يطلبون الامان من العذاب كذا انما قض العهود والامانة يطلبان الامان ان  
يقضوا العهود الذي را ضوا في يوم الغدير وناقض العهود والامانة والذين  
ول كل الربا وتاركة القلوب يعدون في النار جميعا ثمانون حقيب كل حقيب  
ثمانين سنة في الحديث لو كان ماء البهائم والاشجار اقل ماء وجميع  
الملاكة والجن والانس كلهم كتابا وليكتبوا عذاب حقيب واحد من جهنم فكلهم  
عجز واقتبال ان تم عذاب حقيب اخيرة ذلك قوله لا يشين فيها الحق باقال  
ما الحقب قال الحقب ان بعد الان سنة قال في السنة كم شهر قال ان بعد الان شهر  
قال في الشهر قال ان بعد الان اسبوع قال في الاسبوع قال ان بعد الان يوم  
قال في اليوم قال اسبوعون الف ساعة وكل ساعة مطبقة الف سنة من  
عمل الدنيا ويرى في الحديث ان قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان كان يوم القيامة يخرج  
من جهنم شئ اسمه حريق ويؤتى بولد من جنس الحريق ولا يفسد في السماء

في حقيب



السابعة واذ منته الى تحت الثرى فينادى كل سنة الف مرة ايمن قاطع التيم  
 واين من حادوب الله فيقول جبرئيل ما تريد يا حريص فيقول اريد خمسة  
 نفس ايمن عاق الوالدين وايمن تارك الصلوة وايمن مانع الزكوة وايمن  
 بشا وبالحجر وايمن من حدثت بحديث الدنيا في المتساجد انا اكلمهم  
 واطعمهم فيجمع جميعا في قعر يجمع الى جهنم يغوز بالله من الشقاوة **باب**  
 في ذكر شارب الخمر من اتي بن كعبانة قال قال رسول الله يوتي شارب  
 الخمر يوم القيمة والكور معلق في عنقه والطنبور في كفيه حتى يقطب على  
 خشية من النار فينادى مناد هذا فلان بن فلان من موضع كذا يخرج  
 رايحة الخمر من فمه قد يتادى اهل النار واهل الموقف حتى يستغيثون من  
 نيرانه وايحة فمه ثم يكون صهيرو الى النار فاذا اخرج في النار ينادى الف  
 سنة مواعطشاه ثم ينادى ما لك فلا تجيبه ثم اثنين سنة ويكون  
 عرقه يجري فينادى جبرائيل يارب ارفع عني العذاب فلا يرفع عنه  
 ثم تجي النار وتاكله حتى يصير رمادا ثم يعاد خلقا جديدا ثم تجي  
 النار الحميم وتخرقه وهي مغلوقة منكوسة وتأخذ من وجليته فيصحب منها  
 بالمستلاسل على وجهه فاذا استغاث بالماء جرى بالحميم اذا شرب قطع  
 اصغاره وهم واذا استغاث بالطعام جرى بالزقوم فياكله يغلي ما في بطنه  
 ويحرق في دماغه ويخرج لهيبا من فمه وفسا قط الاحشاء من قد صير  
 ثم يجعل في تابوت من النار الف عام طويل عذاب مضيق مدخله صغير  
 لونه ثم يخرج من التابوت بعد الف عام ويجعل في سبعين من النار  
 يغلي منها ثم ينادى الف عام واعطشاه فلا يرفع حم في السجين حيات  
 وعقارب كما مثال السم تحت ياخذون بقدميه فيقطعون ثم يوضع على  
 وابسته تاج من النار ويجعل في صفاحه الحديد وفي فمه وفي عنقه السلاسل  
 وفي يديه الاغلال ثم يخرج بعد الف سنة ثم يجعل في ويل وهو واد من اودية

في ذكر شارب الخمر

جهنم

جهنم حر باثني عشر وقدرها عجمه والسلاسل والاغلال والعقارب والحيات فيها  
 كثيرة ويوتي في الويل مقدار الف سنة ثم ينادى يا عتده فيسمع عتده صوت  
 فيقول يارب سبع صوت رجل من امتي فيقول الله تك هذا صوت الرجل الذي  
 قد شرب الخمر في الدنيا وما في سكرانا فيسبح في المحشر وهو سكران فيقول عتده  
 يارب اخرجه من النار فيخرج من النار يتفاسد ولم يبق مخلد في النار فيقول الله  
 وبهية لك **باب** في ذكر الخمر من النار من عبد الله بن عباس انه قال اخر  
 من يخرج من هذه الامة من بقي سبعة الالف سنة في النار فيصبح بعد اربعة الالف  
 سنة يا الله ثم ينادون فيها يا احسان يا احسان الف عام ويا قيوتم الف  
 عام ويا رحمن الف عام يا رحيم الف عام فاذا انفذ الله تكه فيهم فيقول جبرئيل  
 ما فعل النار بالعاصيين من امة محمد ص فيقول يا الهي انت اعلم متى فيقول  
 انطلق وانظر حالهم فيطلق جبرئيل عن الى مالك وهو على منبر من النار في وسط  
 جهنم فاذا نظر مالك الى جبرئيل قام تعظيما له فيقول جبرئيل ما دخلك في هذا الموضع  
 فيقول ما فعلت بالعاصي من امة محمد ص فيقول مالك واسوتاه اسبووا حالهم  
 وصيقت مكانهم قد اخرجت الناة اجسادهم اكلت لحومهم وبقيت وجوههم  
 وقلوبهم ينال لا فيها لجة الصلوة واليمان فيقول جبرئيل ارفع الطبق حتى انظر  
 اليهم فيامر مالك الخنزيرة فيرفع الطبق عنهم فينظر من الى جبرئيل ويرى منه احسن  
 خلقا علوا انه ليس من ملائكة العذاب فيقولون يا مالك من هذا العبد الذي  
 لم يشر شيئا قط احسن منه فيقول مالك هذا جبرئيل الكريم الامين الله تك الذي  
 كان ياتي عتده فاذا سمعوا ذكر عتده صا حوا باجمعهم ويسبون ويقولون يا جبرئيل  
 اقرا عتده امنا السلام واخبره بسوء حالنا وقل له نحن من الصوفاء ومن  
 امتك قد اخرجت النار اعراضنا وانا ورتكتنا في النار فيطلق جبرئيل حتى يقوم  
 بين يدي الله تك فيقول الله تك كيف رايت يا جبرئيل امة محمد ص فيقول يارب  
 انت اعلم حالهم وصيقت مكانهم وسوء حالهم فيقول الله تك هل يشكركم بشي

في ذكر الخمر من النار



فيقول نعم يسئلون ان اقرأ بنية لهم سلم واخبرهم من سوء حالهم فيقول الله تعالى  
 انطلق اليه بقلوبهم فيطلقهم على ما يشاءون من سوء حالهم  
 فاذا هم في تحت شجرة طوبى في الجنة من ذرة بيضا ولو لم يكن الا ذرة واحدة من ذلك  
 من اهل الجنة من الذهب والفضة فاذا اراد النبي صلى الله عليه وسلم ان يقول ما يشاء  
 في الجنة يا ابي فيقول يا محمد لو رايت الجنة لرايت الجنة من بكاء قد جئت  
 من عند امتهلك العصابة الذين يعدون في النار وهم يقولون من عند السلام  
 ويقولون يا ابي اسوء حالنا وضيق مكاننا وضيقنا في الجنة يا محمد اه  
 اه اه ان النار قد اكلت كل امواتنا واحشائنا وجميع اجسادنا  
 فسمع الله تعالى في تلك القصة حاجتهم ويقول اسمع نبيهم وصاحبهم اسمع  
 يا محمد فيقول يا محمد اه اسوء حالنا قد طال عندنا فاذا اسمع النبي صلى  
 الله عليه وسلم يقول لبيك يا ابي فيقول النبي صلى الله عليه وسلم يا ابي عبيد العرش والانبيا  
 عليهم السلام خلفي فخرجوا فخرجوا في الله تعالى ما لم يكن احد منهم فيقول الله تعالى يا محمد  
 ارفع راسك واسئل بعظمتك واسئلك فيقول يا ابي اسوء حالنا قد اكلت  
 حاكم فيهم واقضيت عندنا يا ابي فيقول الله تعالى قد شققتك فيهم وانطلق  
 واقرأ عليهم في ايات النبي صلى الله عليه وسلم والانبيا عليهم السلام ويخرج منها كل من كان قائل  
 لا اله الا الله محمد رسول الله على وعلى الله فيطلق النبي صلى الله عليه وسلم الى جنتهم فاذا انطلق  
 مالك الى عودته قام مخظيا له فيقول النبي صلى الله عليه وسلم مالك ما حال امي الا شقيا فيقول  
 مالك اسوء حالهم وانصيف مكانهم فيقول النبي صلى الله عليه وسلم الحق الابواب واضع الطبق  
 عنهم فاذا ارفع مالك الطبق عنهم وهم يقولون النبي صلى الله عليه وسلم فاذا اراد النبي صلى  
 الله عليه وسلم ان يقول ما يشاء في الجنة يا محمد لو رايت الجنة لرايت الجنة من بكاء قد جئت  
 وقد كنت في النار فيقول النبي صلى الله عليه وسلم ما علمت حالهم هذه فيخرجهم جميعا  
 قد صاروا اعمى وقد اكلتهم النار لجمع اعضائهم فيطلق بهم الى باب الجنة  
 فيخرجون في باب الجنة يستحمون من الحصى وان يغسلون جميعا فيخرجون

منه

منه شائبون انرا يا امرد مكثون وكان وجوههم مثل قمر ليلة البدر  
 وكتب على جباههم حواء لا جنة تموتون عتقا الرحمن من النار فبذلهم  
 الجنة فتخرجون بذلك فيقولون الله ان يحسبهم في الجنة الله تعالى جباههم ذلك  
 واذا راوا الكفار ان المسلمين قد خرجوا من النار قالوا يا ليتنا كنا مسلمين  
 كنا ايضا نخرج من النار هو نرد كما وجاهدة الذين كفروا وكانوا مسلمين  
 وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يؤتى الموت في يوم القيمة كانه كبش امه يقال  
 يا اهل الجنة اتعرفون الموت فينظرون ويعرفون ويقال لاهل النار اتعرفون  
 الموت فينظرون ويعرفون فيذبحون الموت بين الجنة والنار ثم يقال  
 لاهل النار خلود لا موت فيها ويا اهل الجنة خلود لا موت فيها وذلك قوله تعالى  
 وانذرهم يوم الحسرة اذا قضى الامر الاية وفي الخبر اذا جهرتم يوم القيمة تنفر فرقة  
 جيشا يعني جماعة الحشاشين كل امه على ركبهم من هولاء كما قال الله تعالى  
 ونرى كل امتجا فيه وكل امه تدعى الى كتابها اليوم فاذا انظر الى جهنم والى النار  
 سمعوا زفرها كما قال الله تعالى سمعوا لها تعظا و زفرها يسمعون زفرها صرير  
 جهنم عام فيقول كل واحد منهم نفس نفسي حتى الخليل والكليم الا الحبيب  
 انه يقول امي امي يا ابي سلم امي من النار فاذا اقرأها النار يقول محمد صلى  
 الله عليه وسلم يا ابي الحشاشين الحشاشين وبجنتي القاعين ارجع ولا ترجع فيقول  
 جبريل يا محمد قل لاهل الجنة ودعهم ودعهم عن الذنوب ارجع قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لا تخرج من النار ولا تخرج من الجنة فاستطاع  
 النار كذا الدنيا فيطلق بالما والعتوب وفي الخبر اذا كان يوم القيمة يحضر الله  
 الخلائق في وادي الحشر فيخرجهم من الجنة مطبوخة ابوابها وتاخذ النار اهل الحشر  
 من حشرهم ومن ايمانهم ومن شياطينهم ومن خلقهم ومن فخرهم فيستغيثون  
 الى النبي صلى الله عليه وسلم فيستغيثون النبي صلى الله عليه وسلم فيقول لا تخفوا انظروا عبادي  
 قد فعل النبي صلى الله عليه وسلم عبادي واسمعتكم الله عبادي واسمعتكم الله عبادي

فيخرجهم جميعا من الجنة والنار

فيخرجهم جميعا من الجنة والنار















الوقت الذي قبل طلوع الشمس بعد غروبها الى ان يدخل سواد الليل وقال الله  
المرئى رطب كيف مده الظل يعني قبل طلوع الشمس وبعد غروبها وروى عن  
النبي صلى الله عليه وآله ان النبي صلى الله عليه وآله في الدنيا هي اشد سباعا من الجنة وهي  
التي قبل طلوع الشمس ظلمها اديم وراحتها باسطة وبركتها كثيرة وروى عن  
ابن عباس في الجنة شجرها من الزبيب واحمل من العسل والطيب من المسك  
ولا يأكلها الا المصلون **في ذكر حور العين** وفي الحديث عن النبي صلى الله عليه وآله  
انه قال خلق الله تعالى حور العين من اربعة ألوان ابيض واخضر واصفر  
واحمر وخلق بدنها من الزعفران والمسك والعنبر والكافور وخلق  
شعورها من القرظ فل من اصابع وجلها الى ركبتيها من الزعفران  
الطيب من ركبتيها الى كعبيها من المسك الا فرس من ثدييها الى  
عنقها من العنبر من عنقها الى راسها من الكافور ولون بقرتها بقرتها  
في الدنيا لصارت الدنيا مسكاً ومكتوب على صدرها اسم صاحبها  
واسم من اسماء الله تعالى العظيمة وما يحسن من كبرياء فرس في صحتها  
في كل يديها عنقرة اسورة من ذهب على اصابعها عنق خواتيم وفي جلها  
عنقرة خيخال من الجواهر واللؤلؤ وروى عن ابن عباس انه قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وآله ان في الجنة حور يقال لهن الجنة خلقها الله تعالى من اربعة  
اشياء من المسك والكافور والعنبر والزعفران يحسن طينته من ماء  
الحياة وجميع الحور لها عنقرة ولون بقرتها في البحر بقرتها لعذب الماء  
البحر من ريقها ومكتوب على منقحها من اخشاب الجنة ان لم يزلها فليعمل  
بطاعة ربي وروى عن ابن مسعود انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
تعالى ما خلق جنات عدن دعا جبريل عليه السلام وقال لا انطلق وانظر الى ما ذا  
خلقت لعبادي واوليا في فذهب جبريل فخلق في تلك الجنة ما شئت  
اليه جارية من الحور العين من بعض تلك القصور وتيسمت الى  
جبريل

في ذكر حور العين

جبريل رضي الله عنه جنات عدن من صنوعها فخر جبريل ما جرد افطن ان من  
لنود رب العزة فنادا اصناد يا امين الله ارفع راسك فرفع راسه ونظر اليها  
وقال سبحان الله الذي خلقك فنادت الجارية يا امين الله اتوديك لمن خلقت  
قال لا قالت ان الله تعالى خلقني لمن اشترى الله تعالى نفسه وفي الحديث  
عن النبي صلى الله عليه وآله قال رايت في الجنة ملائكة يبشرون قصر الجنة من نفقة ولينة  
من ذهب فيمنونهم كذلك وبعضهم كفوا عن البناء فقلت لهم ليه  
كفتم عن البناء قالوا قد تمت نفقتنا قلت ما نفقتكم قالوا ان المؤمنين  
اذا قالوا لا اله الا الله تعالى يصير لهم ثوابا ويخرج اليها ويكون ثوابا كفوا عن  
ذكر الله تعالى كففتنا عن بناءهم فاذا اكل من الجنة والى الله من الثاكنة طمأنينة  
ويشتاق الى الطعام فياثر الله تعالى ان يقدموا اليها الطعام فيأتون بسبعين الف  
وصف سبعين الف مائدة من ذر ويا قوت على كل مائدة الف الف صحيفة  
من ذهب كما قال الله تعالى ويطاف عليهم بصحايف من ذهب واكواب فيها  
ما تشتهى الانفس تلك الايعين وانتم فيها خالدون وفي كل صحيفة سبعون  
الف من الطعام لم تؤصل النار لم يطبخ الطباخ ولم يغسل في قدر النحاس  
وعن غيره ولكن الله تعالى قال كن فيكون بلا تعب لانفسه يا كل والى الله من  
تلك الصحائف ما يشاء وزوجته معه فاذا شبعوا ركبوا الى الطيور من  
الرهول ويقولون عاراس في الله ونحن طيور السجدة كل ياتى الله تعالى طرايا  
ويقول كل واحد منهم انا طائر كذا وكذا وشرب من ماء التسلييل ومن ماء  
الكافور وبعث من رياض الجنة واكلت من رياض الجنة فيشتاق والى الله  
الى تلك الطيور فياثر الله تعالى ان تقع على الماء ندى اى لون شاد والى الله تعالى  
منشوة فياكل والى الله ما شاء من لحيومها ثم يرجع الطير بعد اكل والى الله تعالى  
وحيا فيطير طيرا باذن الله تعالى ولا يفقد طعام الجنة وان اكل منه لا ينقص منه



قد فرغت من تصوير صفحة المنتخبة

من خير الاصيل في يوم

الأحد من شهر ربيع

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

الرحمن

از جوان نعمتهای فی انتمهای اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم بجا نشانی یافته این  
بی بضاعت را ما مورد ساختند که ان خطبه را بلغفت فارسی ترجمه نمایند تا اکثر مؤمنان  
انام از آن عائد نعمت در بانی بهره قوانند یافت و چون کثرت اشتغال و اختلال  
احوال مانع بود از آنکه استیفای حق مقام و شرح هر یک از فقرات ان کلام معجز  
نظام توانم نمود و مخالفت امر بداران ایمان و بخاری و روحانی روا نبود لهذا  
مترجمه الفاظ آنکه عموماً در کاهی اشاره بسوی بعضی از دقائق معانی کار بکلمات  
حضرات ائمه اطهار و بر این بیکانه تشو امضا اسرار ظاهر کردید بدو جهت اختصار  
مینماید و چون حدیث دیگران آن جناب خطبه از حضرت سید اویما و محضر امین  
امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم ما منقول شد که بعضی  
از فقرات انها مشابهت و منساخته با این خطبه علیه دارد که ای ایشان بعضی از  
فقرات آنها نیز مینماید و من الله استمد المعونه و التوفیق وهو سبغ نعم الوكيل  
و بدانکه شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله علیه در کتاب جمیع احیاء و الرضا  
و کتاب توحید و شیخ طوسی قدس الله روحه در کتاب امالی و شیخ احمد بن ابی  
طالب طبرسی ملام شرادر کتاب احتیاج و غیر ایشان با ساینده معجزه از محمد بن  
یحیی علوی و قاسم بن ابیوب علوی و دایت کرده اند ان الامم انما ائمه ائمه ائمه ائمه  
یستعمل الرضا علیکم جمیع بنیها ختم فقال انی اری ان استعمل الرضا علی هذا  
الامر من بعدی فخذوا بنوهایهم قالوا انی اری انی اری انی اری انی اری انی اری انی اری انی اری  
بند بمر الحاله فابو القریه یمن جمله ما شنید انهم علیه فبعث  
الیهم فانه فقال له بنوهایهم یا ابا الحسن اصعد المنبر و انصب لنا علی  
نعمه الله علیه فصعد علیهم المنبر فقولنا لا ینکم مطر فقام انفض  
انتفاضه و استوی قائماً و حمد الله و اشهد ان لا اله الا الله علی بنیهم و اهل  
بیتهم ثم قال بعد تحقیق که ما من چون اراده کرد که الم و خلیفه کرد از هر  
امام در صلوات الله علیه واجب گردوزند ان ها نشند یعنی سادات که در ان







مطلق و آنکه اجزای خارجی و محسوسه عقلیه مطلقا و او نیست و او را صاحب صفات  
زائد ندانند چنانچه اشاعه هفت صفت موجود قدیم بر حق تعالی اشبات میکنند  
و هر قائم بذات خدا صفت اند و آن هفت صفت علم است و قدرت و اراده  
و حیاتی و کلام و سمع و بصر و حقیقت بهشت خدا قابل میشوند بلکه باید  
ذات حق را بسیط مطلق دانست و ذات را قائم مقام جمیع صفات باید دانست  
و بهیچ صفتی موجود که قائم بذات باشد قابل نباشد مثل آنکه ما را قادر  
میکویند بقدری که زاید بر ذات ما است و قائم بذات ما و خدا را قادر  
میکویند به قدری که بذات او قائم باشد و ما را عالم میگویند بعلمی که بذات  
ما قائم است و حق تعالی عالمست بهر معلوماتی بنفس ذات مقدس خود و آنکه  
صفتی بذات او قائم باشد که از عالم گویند و ما را سمیع گویند که صداهای را بجا  
سمع میشوند و حق تعالی سمیع است یعنی عالمست بعد از آنکه او را گویند سمیع  
بوده باشد و هم چنین در سایر صفات و محالست که صفات کامل ما مشوب  
با انواع نقص پس باید که آنچه کاملست از آن صفت بجزی که ما تعقل توانیم کرد  
برای حقایق اثبات نماییم و حیات نقصی از او سلب نماییم و اقرار کنیم که کسبه  
صفات کامل را در تعقل نمیتوانیم کرد مثلا علم ما آنچه کاملست در آن هویدا میاشد  
نزد ما بسبب آن و لیکن در ما مشوبست با انواع نقص **اول** آنکه در ما بعد  
از جهل حادث شده است و این از خدا منفی است و او بیوسه عالم بوده است  
**دوم** آنکه در ما از علتهای بهم رسیده است و این نقص است و در خدا بیغیر ذات  
او علتهای زاید نباشد **سیم** آنکه در ما صفاتی عارضه مانده است و این صفت کامل  
نشده ایم و حق تعالی کامل بالذات است و بعد از صفاتی کامل نمیشود **چهارم** آنکه در ما  
احتمال از ازل دارد و در خدا از ازل علم محالست **پنجم** آنکه در ما ناقص است علم  
و در خدا کاملست **ششم** آنکه در ما مشربط بشری نظر او است و در حق تعالی  
مشربط نیست **هفتم** آنکه علم ما ممکنست کسی را بکنه حقیقت معلوم نشود و کس  
علم او را

علم او را بغیر ذات مقدس او کسی نمیداند و هم چنین در سایر صفات ثابتست  
معنی آنچه در احادیث بسیار وارد شده است که حیای خدا را بحدی که بر آن  
دو جهت مذکور که یکی حد تعطیلست که جمیع میگویند که هیچ صفتی از صفات وجودی  
را بهیچ نحو از برای خدا اثبات نمیتوان کرد و دیگری حد تشبیهست که آن صفت را  
ببخوی برای خدا اثبات کنی که متضمن تشبیه حق تعالی بخلق بوده باشد و در این  
فقره شریفه توحید معنی اخیر ظاهر است اگر چه اعم از هر محتلاست بقرینه  
فقره بعد که **فصل** در نظام توحید خدا نفی کردن صفاتست از او یعنی توحید  
حق تعالی بان منتظم و کامل و تمام میشود که نفی کنی صفات زائد از او **فصل**  
بدانکه حضرت استدلالات فرمود بر نفی صفات زاید و در تقریر استدلالات  
وجه بخاطر این ظاهر میرسد **تقریر اول** آنکه این فقرات اشاره بدو دلیل باشد  
**دلیل اول** آنکه هر صفت موصوف البتة مخلوقند و این که صفت محتاجست بسبب  
آنکه قائم است بان و موصوف در کمال خود محتاجست بصفت و ظاهر است که  
صفت غیر موصوفست و هر چه بجز خود محتاجست ممکنست پس هیچ یک از صفات  
و موصوف واجب الوجود نمیتواند بود و مرکب از هر دو بطریق اولی واجب الوجود  
نمیتواند بود پس ثابت شد احتیاج این صفت و موصوف بعلت ثالثی که نه  
موصوف باشد نه صفت **دلیل دوم** آنکه صانع عالم البتة باید که کامل باشد و لا  
و ابداً ازین که جمیع عقول عقلایان این شهادت داده اند پس باید که اگر خدا را  
صفات زاید باشد از ذات مقدس او متعلق میشوند و قدیم بودن هر جانب  
نیست و این که تعدد قدما محالست و بجز یک ذات قدیم نمیتواند بود پس لازم  
می آید که ذات و صفات حق تعالی مخلوق باشد پس هیچ یک واجب الوجود نباشند  
**فصل** و دیگر آنست که اشاره فرموده باشند بان بقدر دلیل بر وجه دیگر **تقریر**  
پس تقریر بر این است که اگر حق تعالی را صفات زائد باشد هرگز ممکن نخواهد بود  
زیر که تعدد واجب الوجود محالست و جایز نیست که واجب تعالی از پیشتر آنها باشد



بنا بر آنکه یک چیز قابل و فاعل یکی نمی تواند بود یا بسبب آنکه تا این حق تعالی  
 در این صفات که شش است و موقوف است بر انصاف باین صفات زیرا که اگر  
 تاثیر در این صفات که متشابه و جمع ممکن است موقوف بر انصاف حق تعالی  
 باین صفات نباشد صد و هجده اس موقوف بر اینها نخواهد بود پس هیچ  
 صفت برای حق تعالی اثبات نتوان نمود و این باطلست پس باید که صفات کلیه  
 حق تعالی معلول غنی او باشد و بدیهه است که هر یک جمیع صفات کلیه او از غیر خود  
 مانع جمیع موجودات نمیتواند بود و **بطل** است که تو صفت چیزی بچیزی  
 مقارنت محسوسیت که نمیباشد مگر با احتیاج از طرف و احتیاج موجب حدوث  
 و منافی از لیت است **تقریر** است که هر فقرات اشاره به دلیل باشند  
 باین نحو که اگر صفات حق تعالی را بخواهند هر یک ذات صفات محلی مخلوق را  
 بود زیرا که مقارنت صفت با موصوف موجب احتیاج است از جانب موصوف  
 گذشت و احتیاج مستلزم امکان است و در خطبه دیکو حضرت امام رضا علیه السلام که کلینی  
 و این باب بر من الله عنده ان حضرت روایت کرده اند باین نحو دارد خدا است  
أَوَّلُ الدَّانِيَةِ بِمَعْرِفَةِ كَمَالِ مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِهِ وَ كَمَالِ تَوْحِيدِهِ فِي الْقِيَامَاتِ عَنْهُ شَيْءٌ  
كُلِّ مَعْرِفَةٍ إِخْلَافٍ لِّلْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةٍ لِّلْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الْمُتَشَبِّهِاتِ وَ شَهَادَةٍ  
بِمَعْنَى التَّشْبِيهِ الْمَمْتَنِعِ مِنْهُ لَافْتَلُ مَنْ وَصَفَ اللَّهُ فَقَدْ جَدَّ وَ مَنْ جَدَّ فَقَدْ  
عَدَّ وَ مَنْ عَدَّ فَقَدْ أَبْطَلَ آنکه یعنی اول دین است بحد او اعتقاد باو داشتن  
 یا انقیاد او نمودن یا دین او را اختیار کردن معرفت و شناخت او است و کمال حق  
 او بیکانه دانستن او است و کمال بیکانه دانستن او معنی کردن صفت است از او بودن  
 صفات موجوده و از آنکه بسبب کواهی دادن هر صفت بر آن حال که آن غیر موصوف  
 و کواهی دادن موصوف که آن غیر صفت است و کواهی دادن هر دو بعد تانی که ایا دارد  
 از آن ازلی بودن پس هر یک وصف کنند خدا را پس خداوند ازلی و ابدی او قرار  
 داده است و هر که خداوند ازلی او قرار دهد او بشمار آورده است و هر که او را

شمار

بشمار آورده پس به تحقیق که باطل کرده است ازلی بودن او را **تقریر** که در نظر  
 اول احتمال آنست که اگر جبر است و اعاده آنرا در کار نیست و آنچه در آخر موصوفه  
 است که هر که خداوند وصف کند پس او را خداوند بگوید است محتمل است که خداوند او را  
 باشد که نخست حق تعالی بگوید اند که جبر نیست بر او نیست است با صفت  
 خطبه است و امثال این امور باطله یعنی هر که خداوند باین صفتها وصف کند پس  
 طولی و عرضی و جندی و اندازة بر او اثبات کرده است و هر که خداوند باین صفات  
 کند او را صاحب اینها و از اجزاء و اقسام او است و اجزای او بعد و شش در خود  
 آمد و باینها صفات با لیت و وجوب وجود دارند و محتمل است که بر او توصیف  
 حقیقی باشد یعنی هر که خداوند باینها وصف کند پس او را بحد عقل  
 نشان داده است و هر که خداوند عقلی را که از جنس عقل میباشد پس حق تعالی را بعد  
 و آورده و او را محتاج بجزای متعدد قرار داده و تعدد و احتیاج منافی از لیتند و ممکن  
 است که مراد این باشد که هر که خداوند صفات حق تعالی را بگوید و صفات حق تعالی را  
 پس ذات حق را بعد و صفات حق را بگوید و صفات حق را بگوید و صفات حق را بگوید  
 پس او را بشمار آورده از جهت ذات و صفات و این منافی از لیت است و اینها محتمل  
 و در هر یک **البطل** از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است  
أَوَّلُ الدَّانِيَةِ بِمَعْرِفَةِ كَمَالِ مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِهِ وَ كَمَالِ تَوْحِيدِهِ فِي الْقِيَامَاتِ عَنْهُ شَيْءٌ  
كُلِّ مَعْرِفَةٍ إِخْلَافٍ لِّلْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةٍ لِّلْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الْمُتَشَبِّهِاتِ وَ شَهَادَةٍ  
بِمَعْنَى التَّشْبِيهِ الْمَمْتَنِعِ مِنْهُ لَافْتَلُ مَنْ وَصَفَ اللَّهُ فَقَدْ جَدَّ وَ مَنْ جَدَّ فَقَدْ  
عَدَّ وَ مَنْ عَدَّ فَقَدْ أَبْطَلَ آنکه یعنی اول دین است بحد او اعتقاد باو داشتن  
 یا انقیاد او نمودن یا دین او را اختیار کردن معرفت و شناخت او است و کمال حق  
 او بیکانه دانستن او است و کمال بیکانه دانستن او معنی کردن صفت است از او بودن  
 صفات موجوده و از آنکه بسبب کواهی دادن هر صفت بر آن حال که آن غیر موصوف  
 و کواهی دادن موصوف که آن غیر صفت است و کواهی دادن هر دو بعد تانی که ایا دارد  
 از آن ازلی بودن پس هر یک وصف کنند خدا را پس خداوند ازلی و ابدی او قرار  
 داده است و هر که خداوند ازلی او قرار دهد او بشمار آورده است و هر که او را

شمار



حق سبحانه را پس او را قریب امری قرار داده است و هر که او را قریب قرار دهد  
پس به تحقیق که او را دور و تا کرده است و هر که او را دور و تا کرده است برای او اجزائاً ثابت  
کرده است و هر که اجزائاً برای او ثابت کند او را شناخته است و هر که او را شناخته  
کند پس او را به تحقیق که دور و تا کرده است برای او ثابت کرده است و هر که او را دور و تا کرده  
است برای او ثابت کند او را بشمارد آورده است **مفهوم گوید** که مراد معرفت در اول  
نصورت ذات مقدس است بوجهی مراد بتصدیق اذعان بوجود و صفات  
کمالیه است یا آنکه مراد بمعرفت معرفت فطریست که همه کس را در اول تکلیف میباشند  
و مراد بتصدیق تکمیل آنست بدلائل و براهین و عبادات و طاعات و فرائض  
آنست که مراد با خلاص در این فقرات خالص کرد اینند حق تعالی از صفات جسمانی  
و سمیات امکانیه مراد با خد و اخلاص در عبادت نیز ممکنست که مراد باشد از عباد  
که کسی که شریک برای حق تعالی در عبادت قرار میدهند خدا را مانند آن شرکاء  
و صفات انظار برای او اثبات کرده است و کسی که خدا را شناخته عبادت کند  
عبادت غیر او کرده و عبادت را برای او خالص نگردانیده است و آنکه حضرت  
فرمود که هر که خدا را وصف کند او را معزونی گردانیده است شاید مراد این  
باشد که هر که برای خدا اصفیه های زاید از اثبات کند خدا را همیشه با غیر او معزونی  
گردانیده است و هر که در از لیت غیب خدا را با خدا معزونی گردانند بدو  
واجب الوجود قایل شده است زیرا که ممکن قدیم زمانه می نمیشوند و هر که  
دو واجب الوجود قایل نشود باید که ایشان هر یک مرکب باشند از مایه الاخر را  
و مایه الاخر از پس در خدا اقلاد و جزو قرار داده است و هر که خدا را مرکب  
از اجزا قرار داد او را بوجوب وجود شناخته است و ممکنست که این فقرات  
اشاره بدو دلیل باشند و بنای دلیل اول بر **طالع** احتیاج واجب بقا بغیر  
باشد چنانچه کثرت و ابتدای دلیل دوم از **قوله** و صفاته الله باشد و بنای آن  
بر لزوم آنکه واجب قدا باشد چنانچه تقریر پیش گذشت یا آنکه مراد از تشخیص  
آن باشد

آن باشد که لازم می آید از وجود واجب الوجود که در پادشاهی هیچکس مستقل نباشد  
و پادشاهی ایشان متجوزی شود و هر یک مدتی در جزوی از عالم باشند و این عین  
نقص هر دو است پس بیکدیگر از تقریرات برهان قانع برگرد و در اول ظاهر است و آنچه  
حضرت در آخر فرموده اند که هر که او را شناخته خداست و تحقیق که بخندید او  
کرده است محتملست که مراد اشارت حسی باشد زیرا که اشاره حسی جزو  
مستلزم آنست که آن چیز مکانی باشد و مکانی بودن مستلزم آنست که حدود  
داشته باشد که مکان با آنها احاطه کند حدود و اشخاص مستلزم اجزائاً  
و بعد در آمدن است و محتملست که مراد اشاره عقلی باشد که کنایه از  
معرفت کند ذات مقدس باشد و آن مستلزم صف عقلیت و حد عقلیست  
ترکیب عقلیت و ترکیب عقلی صافی و جوب و جوب بر کثرت مخطبه اول **فلیکسر الله**  
**من عرف بالتشبيه** الله این فقره متفرع بر فقرات سابقه میشود یعنی پس خدا  
نیست آن کسی که بکثرت تشبیه مخلوقات و ممکنات ذات او شناخته شود و لا آیه  
و حد من الکشفه و خدا را یکا شناخته است کسی که ذات مقدس او را  
بیان کرده است یا طلب شناختن کند او کرده است زیرا که اگر ممکنات بکثرت  
ذات مقدس او تو اندر رسید او شریک خواهد بود با ممکنات در بعضی از صفات  
امکانی یا آنکه انصورت عقلی که در ذهن ایشان بدر می آید شریک واجب خواهد  
بود و لا حقیقه اصابت من مثله و حقیقت او را در نیافت است کسی که  
شخصی مثالی برای او ثابت کرده است یا آنکه تشبیه و مانندی برای او  
قرار داده است یا آنکه او را متمثل در ذهن قرار داده است و صورت ذهنی  
موافق او در حقیقت دانسته است و لا به صدق من کلماته و با و تصدیق  
نگردانده است کسی که نهایی وحد و دی مانندی و وجوب مانیت برای  
او ثابت کرده است یا او را نهایی نکرده و دانسته و کمال کرده که بکثرت  
او رسید است و لا صدق من کلماته و قصه نگرده است



جانب او را کسی که اشاره کرده است بسوی او باشد و هستی یا اسم از اشارت  
حستی و وهمی عقلی و لا آیه عینی که تشبیه را و او را خواسته است کسی که او را  
تشبیه کرده است بغير او و لا اله تذلّل من بعضه و برای او تذلل نکرده  
است در بیندگی کسی که بعضی و جزوی برای او ثابت کرده زیرا که شناخته  
خود را بر می بیند است و حق تعالی در صفت مخالف شناخته است و لا آیه  
از آدمی تو فهم و او را اراده نکرده است کسی که او را تو فهم کرده است یعنی برای  
او صورتی و تشکلی و همتای در فهم قرار داده است یا آنکه آنچه عقول او و هم  
خلق با آن می بینند عین حقیقت است و کل معرفتی بنفیس مفسد است یعنی  
هر شناخته شده بنفیس خود شناخته شده است و بهمان حاصل معنی آن  
بر چند وجه ممکن است **اول** آنکه مبطلی بر آنست که لازم اشیا بود و قسند  
بعضی بخواسین مدرك میشوند و آنها بنفیس خود شناخته میشوند مانند  
زید که دیده شود و صدای که شنیده شود و بعضی بخواسین در نمی آیند و با آنکه  
بر آنها استدلال میکنند مانند حق تعالی پس بر آنست که هر چه بنفیس  
خود مدرك میشود بخواسین در می آید او ممکن و مصنوع است پس حق تعالی  
بخواسین نمیتواند نشد **دوم** آنکه هر چه بکنه حقیقت مدرك شود او ممکن  
و مصنوع است یا باعتبار آنکه اصول بکنه از جهت تعقل اجزا میباشند و هر  
صاحب جزوی مرکب و ممکن است یا باعتبار آنکه صورت عقلی فردی از حقیقت  
او خواهد بود و تعدد و ترکیب لازم می آید **سیم** آنکه کونیم که هر چه متعقل  
و متصور میشود صورتی از آن در ذهن در می آید و آن صورت معلوم  
بنفیس خود است نه بصورت دیگر و آن صاحب صورت بصورت معلوم  
میشود پس این فقره دلیل خواهد بود بر آنکه هر چه در اذهان و عقول  
در می آید عین حقیقت و کنه ذات حق تعالی نمیتواند بود زیرا که  
آن صورت که معلوم بنفیس است مصنوع و حادث و ممکن است و معلول است  
بعلل

بعلل بسیار که از جمله آنها آن شخصی است که متعقل کرده است پس چون توان  
بود که حقیقت و اجبای او بود که هیچ گونه احتیاج بیا و و نیست در ذهن  
در آید و بنا بر این معنی فقره آئینده مؤکد و مؤید این فقره خواهد بود  
و کل قائم فی سواة معلول و هر چه قائم است در غیر خود او معلول است و  
علتی دارد یعنی حق تعالی مانند صورت و افعال حلال در چیزی نکرده و قائم  
بغير خود نیست که اگر چنین باشد در وجود و تعین محتاج بآن محل خواهد  
بود و ممکن خواهد بود بجنوع الله یستدل علیه بجنوع خدا و افریدن او  
یا افریدن های او استدلال کرده میشود و بر او وجود و علم و قدرت  
و سایر صفات کمالیه او و این فقره مؤید معنی اول فقره سابق است  
و بالعقول تعقد معرفتی بوعقلها اعتقاد کرده میشود یا مستحکم  
میشود معرفت او و بالعظيمة تثبت محتمله و بخلق کردن و تولید آوردن  
او خلق را ثابت میشود و بجهت او بخلق زیرا که خلق هر مخلوقی دلالت  
بر وجود و حدانیت و علم و قدرت و حکمت او و محتملست که نشان باشد  
با آنچه حق تعالی فرموده است که فطر الله النطق للناس علیها و همسره گفته  
اند که یعنی حق تعالی هر کس را چنان خلق کرده است که قابل آن هست قد که  
ایمان بیاورند و حق تعالی را بقدری که مناط تکلیفست بشناسند و  
احادیث و روایات و آیه ها را در دسترس است **اول** آنکه حق تعالی هر کس را بر اسلام  
خلق کرده است که چون بحد تکلیف برسد و خود را بخلاق بالاطیع گردانند  
اذعان بخالق خود نمایند **دوم** آنکه حق تعالی در و ن السمت شرف  
و حدانیت خود را از آن خلق گرفته خود را بخلق نشانسانند و اگر آن  
نمیشود هیچ کس خود را از غیث حاجت و هم این معانی خصوصاً معنی اخیر  
در این فقره مناسبست خلقة الله الخلق حجاب بینة و بینهم از بین  
خدا و خلق را حجاب گردیده است میان او و میان ایشان یعنی چون



خدا خالق ممکن است خالق میباید و ذات و صفات مباین مخلوق باشد  
این سبب نشی است که بخواهیم عقول ایشان بدو نمی آید و بکنند ذات  
مقدس او نمیتوانند رسید و حاصل آنست که حجابی میان خدا و ممکن  
بغیر کمال او و نقص ایشان نیست و میان بخت ایا هم مفارقتی است  
و مابین او ایشان و مفارقت او است مکان داشتن ایشان از این نوع  
دو احتمال دارد **اول** آنکه مراد آن باشد که مابین حق تعالی از خلق نه  
مثل مابین مخلوق است از یکدیگر که او در مکان باشد و ایشان در مکان  
دیگر بلکه باشد که ایشان بسبب امکان محبوسند در معلوم و زمانه  
و مکان و او مفرغ است از حصول در مکان و زمان **دوم** آنکه مراد آن  
باشد که چون حق تعالی مباین خلق است در صفات باین سبب او را  
دانشیدن نیست پس در کلام تقدیری خواهد بود یعنی سبب مفا  
رقتی و معنی اول الظاهر است فما یستدل به ایا هم دلیلهم علی ان لا  
یبتدئوا که یعنی کل مبتدئین است یعنی از غیر خود ابتدا کردن خدا  
ایشان را دلیل ایشان نیست بدانکه او را علتی و ابتدا و نیست زیرا  
که عاجز است ابتدا خود و افریده شده اند آنکه غیر خود را ابتدا کنند  
بما فی بند و ادویه ایا هم دلیلهم علی ان لا ادعیه لشهادة الا دواعی حقیقه  
الما دین و کرد ایشان خدا مخلوقات را صاحب ادوات و آلات و اعضاء  
جوارح و دلیلت ایشان بر آنکه در خدا ادوات و آلات و جوی و عضوی  
و جاسسه نمیباشد و این که کلامی صید دهند ادوات و خدا احتیاج چیزی  
بدانکه احتیاج دارند آنها که صاحب ماده اند بسوی آن ادوات و خدا  
محتاج چیزی نمی باشد یا آنکه بخواهند صید دهند ادوات یا آنکه خود محتا  
جند بولت و نمایند پس چگونه در واجب الوجود یعنی بالذات تواند  
بود و کویا اول ظاهر است فاشیاء و تعجب بر بینا میهای او تعجب است  
و عبارت

و عبارت در آوردن معنی چند است که علیها دلالات آنهاست چنانچه اگر کسی بگوید  
شعرا و انی کون صیغه منفرد و در حق تعالی تعریف عالم برین عین عبادت میکند  
و افعال و تقویم و کردگار اینها نمیشد نیست یعنی در صفت موصوفات کمال خود را  
مخلوقات آنها نمیدانند است و ذوات حقیقه و ذوات حقیقه است میتوان بود که  
بوی تعظیم و تبخیم باشد یعنی در آن مقدار شش هزار و اربعه صفت است  
یا معنی ثابت و لازم باشد یعنی رام تغییر ذوات او نیست و کثرت تعریف نیست  
و بین خلق و کثرت او وجود کرد این میان او و میان خلق او است در نظر این قاهر  
و وجود در این فقره محتمل است **اول** آنکه ایشان باشد با آنکه در کثرت ذات و صفات  
بیشتر گویند مشاکیه با مخلوقات خدا از جهت حاصل شدن مبدء در ذات مقدس  
او بعد از آن فکند که اینست میان او و مخلوقات او زیرا که با او در کثرت کثرت دارند  
**دوم** آنکه مراد آن باشد که بابت توحید موقد آن آنست که نمیکنند صفات  
مفکات و از او زیرا که ایشان او را بی معرفت کثرت ذات و صفات او نیست پس  
اول کلام صفاتی مقدس خواهد بود یعنی معرفت کند او و فقر بعد از این نویسد  
اولست و غیور و محکم و لما سواد و غیر او بودن متحد نیست برای هر چه  
غیر او نیست یعنی هر چه غیر او است در حقیقت یا آنچه غیر او است مفا بر  
مباین او است و چون او را حال را و نمیتواند بود فقد جعل الله من استو صفه  
تجلی که جاهلست محکم و طلب صف او میکند یا از او صفات جنس ذات و ممکن  
از او سوال نمیکند چنانچه سوال کند که خدا ادب است و بزرگی او چه مقدار است  
و چه رنگ دارد و احوال اینها و کثرت صفات او من استو و از او در گذشت است  
هر که اشتغال او غوره است این فقره چند احتمال دارد **اول** آنکه مراد از اشتغال  
چیزی بر خود پوشیدن باشد یعنی خدا را نشناختن و از معرفت او در گذشت است  
کسی که او را بدو شن جامعه محیط بخود دانسته است یعنی بخل و او در ممکنات قابل شرم  
یا آنکه توهم کرده باشد که حق تعالی بر او شن اجسام و اماکن احاطه ممکنات کرده است



عَلَّاهُ

مکتبہ

مهیت او مرکب باشد و او صاحب اجزا باشد و هر که او را صاحب اجزا دانند پس معرفت  
 کرده است او را بصفت لازم امکان و عجز و احتیاج و هر که خدا را چنین دانند پس  
 بتحقیق که او ملحد شده است و وجه دیگر محتملست که مراد آن باشد که هر که برای وجودش  
 نهایتی قرار داد پس او را جسم یا جسمی و صاحب حدود و نهایت دانسته بنا بر آنکه چیزی  
 بغیر حق نعم غنی باشد چنانچه مختار اکثر ممکنان شیو است و بنا بر این تفریع نفقات  
 بعد از این ایان می شود و این محتملست که غایه مشتق از غایت یعنی علت غائی باشد  
 یا بمعنى علت مقبض که سلسله علت باو منتهی میشوند یا معلول باو منتهی میگردند پس  
 بنا بر اول مفاد سخن آن خواهد بود که هر که حکم کند که موجود حق نعم و ذاتی هست پس  
 وجود او را معلوق بناید و مصلحت ساخته مانند سایر ممکنات که بعد از انقضای مصلحت  
 وجود ایشان منقرض می شود و هر که او را چنین دانند پس وجودش را زاید  
 بر ذات دانسته است و اینست معنی صاحب اجزا دانستن و هر که او را صاحب صفات  
 زاید دانند پس میبندند بین خدا قائل شده است و ملحد در ذات حق گردیده است  
 و بنا بر ثانی مراد آن خواهد بود که هر که وجود خدا را بنفایتی منتهی دانند پس او را زاید  
 الوجود ندانسته و محتاج بعلة دانسته است و هر که او را محتاج بعلة دانند پس  
 وجودش را زاید بر ذات دانسته است و بتعدد الهه قائل شده است و بیانی  
 که مذکور شد **مقدمه** که این احتمالات در این نفقات مجاطر این ظاهر رسید  
 و هیچیک قائل ان تصور نیستند و حق نعم مراد معصوم حکماء است و مراد در  
 اعالی شیخ مفید رحمه الله علیه بجای این نفقات چنین است و همین قائل حتی ام لقد غیاه  
 و من غیاه فقد حواه و من حواه فقد الحقیقه یعنی هر که بگوید تا که خواهد بود پس غایتی  
 برای او قرار داده است و هر که غایتی برای او قرار دهد پس حقیقت او را دانسته است  
 چنانچه حقایق ممکنات را میداند پس ملحد شده است در ذات او لا یغفر الله  
 بان یغیر الحکم فی کماله لیکون یحد الحکم و یحد معین می شود خدا بتغییر حکم او  
 چنانچه محدود نمیشود بسبب محدود کردن انبیا و مومنین که حد و اندازه دارند **مقدمه**



کرد و بعد حاصل معنی محتمل است **اول** آنکه تغییراتی که در مخلوقات هم میسر شد از  
وجود عدم و سایر احوال ایشان باعث تغییر در صفات حقیقیه او نمی شود  
چنانچه ممکن است محقق در وجود و در اطلاق کردن سبب آن نمی شود و از این جهت  
خدا که در مثل آنکه حق تعالی علم دارد بر یکدیگر و وقتی که بعد و هست که موجود  
خواهد شد و چون موجود شد علم در آن که او موجود است و چون بعد و شد  
علم در آن که او موجود بود و این تفویضات را جمع بتغییر معلوم میشود و در علم تعوی  
هم میسر است و در هر وقت موجود میزد و در وقت معین بیکوید و اینست  
و چون حق تعالی خارج از زمان است نسبت با و جاعلی و حال است قبول نمیشد  
لیس عند الله صراط و لا یستوی فی العلمین در ماضی و متعلقات صفات کماله  
تغییر و تحدید و متعلق آنها را جوی تغیر و تحدید و در ذات مقدس او  
نمیگردد و **دویم** آنکه هر قدر که تغییرات مخلوقات او در او غیب باشد  
و تحدید محدودات متصف نمیکرد **الحق** لا یبالی بکل شیء و یکسو است  
بنا بر این عدد **ثانی** که در معنی احتمال دارد **اول** آنکه محدث حق تعالی  
و حدت حقیقیست که هیچ گونه تکثر با و نیست و وحدت تمام دیگران با انواع  
تکثرات میباشند مثلاً آنکه میگویند انسان واحد یعنی یک نفر از انسان  
است با آنکه اندک از تکثرات با او هست از اعضا و اجزا و اخلاط و روح و بدن  
و جنس و فصل و ذات و صفات و غیر ذلک **دویم** آنکه بر آن باشد که او  
واحد است بمعنی یکه و یکسانه بمعنی یکم و اینها وحدت عددی میگویند  
که در جمعی از چندین مورد داشته باشد مثلاً آنکه خدا ای یکم لازم دارد که خدای  
دیگر باشد که **دویم** او باشد چنانچه این باب بگوید **و الله علیه علیه و آله و آیت**  
کرده اند که در روز حشره جلای علی بن محمد است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله  
علیه و آله و گفت با امیر المؤمنین ایما میگوید که خدا او را خدایست پس این باب  
آنحضرت مشوجه است می شدند و گفتند ای رسول میگوید در این وقت  
معی

معی یعنی ششون خاطر امیر المؤمنین را این چه وقت سوار است حضرت فرمود بگوید  
او را که آنچه اعرابی از ما میگوید حاشا که ما از لشکر دشمن طلب میکنیم یعنی ما  
چنانکه نمی که مردم را بر او خرد آوریم اعراب خود آمده است و از حق سؤال میکنند  
پس فرمود که ای اعرابی که گفتی که خدا واحد است بر چهار قسم میباشد که دو قسم آنها بر  
خدا و انیسیت و دو قسم از بر خدایان است اما آن دو وجه که بر خدا و انیسیت  
پس اول آنست که کسی گوید که خدا یکی است و باب اعداد خواهد یعنی خواهد که ای  
با دیگری از صفات او بعد و در آورده یعنی که خدا گفته است که کافر شدند آنان که  
گفتند که خدا اسمین ص خدا است یعنی نصاری پس چنانچه او اسمین نمیتوان  
گفت یکم نیز نمیتوان گفت **دویم** آنست که بگوید که او واحد است چنانچه میگویند  
کسی را که او واحد نیست از نا سبب یعنی صنف او که هستند نیست یا چنین نوعیت از  
جنس انسان و این بر خدا و انیسیت زیرا که مستلزم تشبیه خداست بغیر او و خدا  
جلیل تر بلند تر است از آنکه شباهتی بغیر خود داشته باشد و اما آن دو وجه که تا  
اند در خدا **اول** آنست که گویند که خدا واحد است یعنی یکانه است در ذات و صفات  
و شبهه و نظیرند از چنانچه میگویند که فلان شخص یکانه و هرات و چنین است  
بر در کار ما **دویم** آنست که گویند که بر در کار ما احدی المعنی است یعنی  
منقسم نمیشود در خارج با جزائی و هیچ و چنین است پس و خارج و جید با ذات و صفات  
موجوده و نه در عقل با جزائی عقلی و نه در هر با جزائی و هیچ و چنین است بر کار ما  
ظاهر لا یتوان فی الالباشه بعد آنکه ظاهر دانستای حق بد و معنی در احدیت  
وارد شده است یکی معنی هویدا و یکی معنی غالب بنا بر اول معنی این فقره است  
که خدا ظاهر هویدا است نه با آنکه جسمی میباشند آن شده باشد و بجهت در آمده  
باشد بلکه آیات و آثار و علامات هویدا کرده است و بنا بر ثانی آنست  
که غالب بر مساطعت بر خلق بقدرت و استیلا نه با آنکه میباشند جسمی باشد و بر  
بالا اجسام بر آمده باشد **ثانی** آنست که لا یابسه لعل و لا یجلی یعنی جلوه کردن



و ظاهر کرد بدینست یعنی خلوه کرده است برای خلق نه بلکه برین خلق ماه اول و پنجم  
دریده باشند یا طون لا یجوز ان یکله بد آنکه باطن نیز بدو در غیرش است **اول** آنکه  
نست از عقول و عقول آنکه ذات و صفات او غیر مستقیم یعنی این فقره آن خود  
بود که بیضا نیست نه با نکه برین پنهان شدن مخلوق از ملکات ایل شده باشند و  
در مکان دیگر غایب شده باشند **دویم** آنکه عالمیت بیواطن امور پس بر او است  
که نه چنانست که بیواطن استیاد اصل شود باشد تا با عالم کردید باشد طایین  
لا یستاقه جداست از خلق نه با نکه میان او و ایشان مساوی بوده باشد بلکه  
بسیب کامل و نقص مخلوقات صابین ایشانست و ذات و صفات قریب از جدا  
نزد یکست مخلوقات نه بنزدیک جسمانی بلکه از جهت علم و اطلاع بر ایشان  
و علیت و تدبیر ایشان و لطف و مرحمت با ایشان لطیف **لا یجزم** بد آنکه  
در احادیث لطیف را سهام الهی سیمه معنی اطلاق میکنند **اول** لطافت معنی تجرد  
و بیزبان بودن از ادراک و احساس در مخلوق که گویند جسمی را میگویند که غلبه نبات  
و انیم جسمی را میگویند که بدیده در نیاید یا مانع دیدن عقیش نباشد مانند آب  
و آبگینه **دویم** آنکه خالق خلقهای لطیف و نیکوست چنانچه میگویند که فلان مایل لطیف  
است یعنی صنعتهای ریزه یا نیکو و بسیار **دویم** آنکه صاحب لطف و شفقت و رحمت  
ست بر بندگان خود و در این فقره معنی اول ظاهر است یعنی لطیفست نه بمعنی در مخلوق  
میگویند که قوامش تنگست یا جسمش تنگست و باین سبب بدیده و در محله بلکه  
باین معنی که مجرد است و برقی عیش و در عقلی و یا او احاطه نمیکند و معنی دوم نیز مختص  
که مراد آن باشد که از بدن او صنعتهای لطیف و نیکو است از اجزاء و جوارح است  
که مستلزم صحبت او باشد بلکه بعضی تعلق اراده کامل است هر چه در وجود او میشود  
و معنی سیم نیز مختص است اما بعین است موجود لا یفهم عظیم موجود است نه با نکه  
بعد از نبودن موجود شده باشد بلکه از نیست و عدم جدا و در این بود و نیست که  
لا یطهر آن گفته است هر چه را خواهد نه از رسی است و در این چنانچه بعضی از

حکما

حکما اخذ اول داخل موجب میداند و مختار نمیدانند و در اینجای بیاض چنین است که لا یطهر  
الک یعنی میکنند است نه بچگونگی در آوردن آنکه مخلوق را بچگونگی تقدیر میکنند است  
امور و اینچونان در آوردن فکر چنانچه مخلوقین و تدبیر عتقا چند بچگونگی در آوردن  
فکر خود و تدبیر و تامل کردن در آنست **سوم** آنکه تدبیر میکنند است ایشانرا  
نه بچگونگی فکر یا بچگونگی بدن مرید **لا یطهر** آنکه اراده کنند از دست بد و غری و احوال  
و غیر می شایه **لا یطهر** خواهند است بی آنکه عزم و قصدی او را حادق بشود بلکه بخت  
و اراده اش عین عالم با صلحت چنانچه ممکنان میگویند و آن عین ذات است یا  
ایجاد است و آن از صفات فعل است چنانچه از احادیث ظاهر میسر و مکرر است  
بچگونگی او را میکنند است نه بدست مالیدن و لمس کردن **لا یطهر** آنکه  
نه با آنی و بر روی بصیرت لا بد اذنه بینا است نه با ذاتی و عظمی و لا یطهر آنکه  
مصابیح او نبود و قضا و زمانها یعنی زمانی نیست یا آنکه زمان جاودانه و اوقاف  
و لا یطهر آنکه الا کارکن و او را فرا نگیرد است سکاها و لا تأخذ السکنی و او را  
نمیگیرند خواهر و برادر بدیگری را میگویند که مقدمه خواست یعنی خواهر و برادر  
غیبی باشد چنانچه خواهر بکوان و لا یطهر آنکه صفات دارند از عین میکنند و از صفات  
و انداز می کنند او را صفات یعنی تو صفات خلقی بگذر از صفات و عین سوا آنکه  
صاحب صفات ذاتی نیست و لا یطهر آنکه او را ذاتی و نایب و نفع نمی بخشد او را  
النفاد و بعضی نسخ و لا یطهر آنکه او در دنیا است یعنی کارهای او مقید و مقصور است  
الک نیست و در خطبه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین است **ولا تفرقوا الاوه** یعنی  
اوقات نمیکند او را اوقات و اعیان و جوارح و اوقات شکی الاوقات کون و العدم و  
جوده و لا یطهر آنکه بدیشی گرفته است بر و قضا و جوده او بر عدم و جوده او بر  
استدالیت او و در این فقرات چند وجهی است **اول** آنکه سراسر سبقت معلوم باشد  
معنی عین وجودی و جود غیر غالب کرده است بر زمانها که مقید زمان نشده است و بر  
عدم که هیچگونه عدم و نیستی در ذات مقود نمیشود و اینها از اینست قابل گردیده



بر ابتدا و انقضای که ابتدا در وجود او در صفات کمالیه او مستقر نیست **دوم** آنکه  
مراد سبقت بعلت باشد و مراد از عدم عدم مرکبات باشد و همچنین ابتدا  
ابتدا بر آنها باشد یعنی وجود او علت وجودها و عدمها گردیده است و از لیت  
او علت ابتداها گردیده است و در این وجه بعضی مناقشات هست **اول**  
آنکه سبقت بحسب زمان و حقیقتی بری باشد یعنی وجود او پیش از مادیات  
بوده و پیش از عدمهای متصل موجود و مجردات و دیگر بوده و از لیت او پیش از  
ابتداها بوده بپشت خود و المشاعر عرفان لا متصور له بافریدن او مشاعر  
حوسوسه را که داداشته شده که او را متصور می رقی که بآن ادراک احساس نماید  
نیست بلکه بذات عالم است بجمع معلومات و اثبات این مقدمه بچند وجه ممکنست  
**اول** آنکه حق تعالی متصف بمخلوق خود نمیتواند بود چنانچه یک شئ **دوم** آنکه مراد آن  
باشد که ما چون بعد از افاضه حق تعالی مشاعر را بر ما داد استیم که ما در عالم  
باین مشاعر استیم که خداوند است از مشاعر زیر که اگر او را مشاعر باشد مثل  
ماحتاج خواهد بود **سوم** آنکه چون عقل میداند که می باید با عقل و محمول در صفات  
مباین یکدیگر باشد با فاضله مشاعر بر ما دانستیم که او چنین مشاعرند از **چهارم**  
آنکه چون مشاعر بر ما داد و دانستیم که ما بدون این مشاعر ناقصیم پس دانستیم که  
حق تعالی مشاعر نیست و اگر نه ناقص خواهد بود بذات خود و در محال خود محتاج  
بغیر خود خواهد بود و این بر واجب الوجود محالست و در بحار وجود دیگر مذکور  
است که این ترجمه کنایه پیش ذکر آنهاند او را بجهت خبر الجواهر عرفان لا جواهر له  
و بافریدن او جواهر را داداشته شده که او را جوهری نیست یعنی او از جنس این  
حقایق ممکن نیست و اگر نه مثل اینها محتاج بعقل میبود و عیضا ذکریم باین  
شکل عرفان لا متصور له می مضیق بینی که او در میان اشیا انداخته است  
دانسته شده که صدق نیست او را بد آنکه مراد بقصد یا معنی مضطرب است یعنی دو  
امر وجودی که در یک زمان در یک محل جمع نتوانند شدند مانند سیاهی و سفیدی

و صورت

و صورت آتش و صورت آبی یا معنی عرفیت که کسی در قوت مساوی کسی است او را  
ضد او میگویند بنا بر معنی اول چند وجه تقریر میتوان کرد **اول** آنکه چون ابتدا را  
آفرید و آنها را دیدیم که محتاجند بمخلوقات خود دانستیم که او را ضد نیست و اگر نه  
محتاج بمخلوق خواهد بود در احتیاج دلیل امکانست **دوم** آنکه چون دیدیم که در صفات  
هر یک ضعیف وجود دیگر می کنند و از این طرف میکنند پس دانستیم که واجب الوجود منزله  
است از آن **سوم** آنکه عقل می باید که میان خالق و مخلوق تفاوتی نباشد **چهارم**  
آنکه چون خالق می باید که منزله از صفات مخلوقات باشد پس مشاده اینها را نیست  
بد آنکه او را نیست و بنابر معنی دوم ملامتهاست زیرا که چیزی که مساوی او باشد  
در قوت مثل او باید واجب الوجود باشد پس تعدد واجب لازم آید یا آنکه هیچکس  
نمیتواند که صاحب عالم باشد و بقا و ثبات یکنواستی که لا فرق بین الله  
و بقیر کرده و بعضی از امور را بعضی دانسته شد که قرینی نیست او را باشد  
مقارنت عرض با محل خود و متمکن بامکان خود و لوازم با ملزومات خود و چون  
دیدیم که هر یک از این مقارنات متضمن انواع نقص و عجز و احتیاج است دانستیم  
که هیچ چیز مقارن او نیست ضاد الشور بالظلمة و الجلالة بالیهیم و کماله  
بالبلل و القدر بالحق و ضد که دانیده است نور و روشنی را با ظلمت و تاریکی  
و واضح بودن را با مبهم بودن و خشکی و صلابت را تر و نرمی و سردی را با گرمی  
مؤلف بیکر متضاد یا این مفرق بیکر متضاد اینها قیاسا داله بتفریقها علی متضادها  
و بتماثلها علی مؤلفها ذلك قوله عز وجل ومن كل شيء خلقن زوجین لعلکم  
تدکرون تا لیسف کنند است میان آنها که با یکدیگر دشمنی دارند جدا می کنند  
است میان آنها که نزدیک یکدیگرند دالالت کنند است بحدی که در اینها بر آنکه  
جدا کنند دارند و بالفت دادن اینها باین الکالفت دهند دانسته است معنی  
گفته خداوند جلجل عزیز که از هر چیزی از دیدیم دو جفت یا دو نوع شاید شما تذکر  
نمایید **متنجم** که بد که توضیح این فقرات و اشیای موقوف به بیان چندین است







میبیند معنیش چنان میشود که زمانی را آنرا ندید نماید آنند که زمان که مخلوق است  
با واحد نمیکند و اوزمانی نیست شاید که بگویند این لاغر بزرگ لغزشی است  
که او میدهد اند بطبیعتهای خود که طبیعت نیست آن کسی را که ایشان را  
صاحب طبیعت کرده است و مراد طبیعت مهربان و حقایق انواع ممکنات است  
و آله بیتفاوتها آن تفاوت که تفاوت دلالت کننده اند بتفاوتها و اختلافها  
که در ایشان هست که تفاوتی نیست کسی را که تفاوت در ایشان قرار داده است  
محمود بیتفاوتها آن لا و قد لا وقتی خبر دهندند بسبب آنکه حق تعالی اول  
و آخر ایشان وقتی قرار داده است تا آنکه وقتی نیست آن کسی را که ایشان را وقت  
باوقات کرده اند این است رحیم توفیق این فقرات در صفت شرح فقرات سابقه گذشت  
اعاده نکردیم بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی  
و پنهان کرد این بعضی را از بعضی بجهت این که چنانچه یا اعمان آن نابد اند که چنانچه  
میان خدا و هر مخلوقی بغیر آن مخلوق نیست زیرا که چون بعقل خود یافتند که  
بودن شخصی از شخصی باعتبار جسمیت مکانی بودن و مجزای احتیاج هر دو است  
یعنی باید بداند که خدا با این روش محجوب نیست و هر چه قدر او هویدا  
و مخلوق که او را در آن نمیکند از نقص محجوب است و اگر نه حق تعالی از هر چیز هویدا  
تر است و هر چه با او هویدا کردید اند که معنی التوبیخیه از لا یستوی و حقیقه  
الالهیه از لا مالو و معنی العالم و لا معلوم و معنی الخالق و لا مخلوق و تاویل التبرج  
و لا متموج بداند او بود معنی و بوبیت و پروردگاری در وقتی که مخلوق و تربیت  
کرده شده بنود و حقیقت الهیت و مستحق عبادت بودن در وقتی که عبادت کنند  
بنود و معلوم بودن در وقتی که معلوم موجود بنود و معنی آفریننده بودن در وقتی  
که آفریده شده بنود و تاویل معنی عالم بمجموعات بودن در وقتی که بشین  
شده بنود حاصل آنست که هر چه از صفات کمالی حق تعالی است قدیمست و عین  
ذات مقدس است و صفات فعل اضافه چندند که آثار صفات کمالیه اند مثل الخالق  
بودن

بعد از فعل که آن کمال نیست آنچه کمالست قدرت بر خلق کردنست و آن قدیمست  
و رازی بودن کمال ذات نیست و قدرت بر ذوق کمالست و همچنین تربیت و حفظ  
و سایر صفات افعال که هر آن از صفات کمالیه حقیقه اند که آنها را باید بر ذات  
مقدس نیستند چنانچه میفرماید کلمه السر مذ خلق استحق معنی الخالق و لیکن  
با حوا ذله البر ایا استحق معنی البر ایسته یعنی نه چنانست که از وقتی که آفریده  
مثالی را استحق معنی خالق شده باشد و نه آنکه حادث کرد اینند آنرا بوقایع  
استحق معنی آفریدن شده باشد که لا تغنیه مذ لا تدر بنه قد ولا  
یحکمه لعل ولا یوقته معنی ولا یشتبه لله حین ولا یقارنه مع بعضی و بعضی چنین  
باشد که بعد از وجود اشیا مستحق این اسمانده باشد و حال آنکه کلمه مذکور  
لغت بدای ابتدای زمانست سبب آن نمیشود که از او چیزی غایب شود چنانچه در  
ممکنات که مخصوصند بزمان اگر در زمانی باشند آنچه پیش از آن زمان و بعد از آن  
زمانست غایت است از ایشان رفق حق جمیع اشیا با زمانهای ایشان نزد عالم  
در ازل حاضر بودند یا آنکه موجود مخصوص بزمانی نیست تا آنکه در زمانی از خلق  
کرد و باز فرمود که چون حق تعالی نیست کلمه قد که در لغت برای نزدیکی کرد  
شدن مانعست بجل او را بچیزی نزدیک نمی کرد اند یا آنکه چون کلمه قد برای  
تحقیق نیست در علم او شدت و ضعف غایبند پس قد چیزی را بجهت او نزدیک  
نمیکرد اند پس فرمود که لعل که در لغت معنی نشاید است و برای امید وقوع امر است  
در زمان آتی او را از چیزی محجوب نمیکرد اند یعنی در علم خدا لعل و نشاید  
نمی باشد بدای آنکه هیچ چیزی از علم او غایب نیست پس فرمود و مخصوص  
بوقتی نیست تا توان گفت معنی که بهر سبب و کمال شدگی قادر شد پس فرمود  
که و فرغ نمیکرد او را زمانی یعنی زمانی نیست و مقادیر او نمیکرد و معنی که در لغت دلالت  
بر مقدار است میکند معنی نمیتوان گفت که چیزی را او هست یا نبوده است یا حق او بود  
در زمان یا در مکان یا در محل یا آنکه نمیتوان گفت که چیزی همیشه یا نبوده است



و تفهم این فقرات بر عدم اختصاص اسماء بحق بعد از حدوث اشیا شاید از انحراف  
باشد که کسی صاحب این تقدیر من کمال باشد نقص بر او روا نیست و حدوث صفات  
کماله مستلزم نقص نیست قبل از حدوث اسماء بلکه بعد از حدوث آنها چنانچه  
گذشت در این باب اخیر عقیده احتجاج و کیف نیست پس احتجاج باین تکلف نیست و  
ظاهر تر است انما تحدث الادوات انفسها و تشبه الاله الى لفظها و في الانشياء  
توجد فعالها بعد ان تحدث ادوات مگر نفس خود را و انشاء میکند آلت بسوی  
نظائر اشیا و خود در اشیا میگذرد و فاعل میشود که ها و آثار این ادوات در وجود حق  
**مستخرج** که بر او ادوات و آلت اعضاء و جوارح است پس مراد بنفسها و آثار آنها  
و اشباه آنها خواهد بود یعنی الآن جسمي متحد بعد امثال خود از جنس مائیات متولد  
گردد و انشاء باشد و میگوید و محتملست که مراد با ادوات صاحبان ادوات  
بوده باشند و محتملست که مراد با ادوات و آلات آن حروف و اسماء باشد که در پیش اطلاق  
از بار بر حق فاعل نمی گردید پس این فقرات دلیل بر این فقرات خواهند بود منتهی  
عقلی که قدومه و حتمیت قد از لایحه مذکور برای ابتدای زمانست بر آنجا اطلاق میکند  
و منع کرده است افعالی و قوی را یا اشیا را از آن بودن اطلاق کند و بر آنجا که  
دالت بر قرب زمان حاضر بحال میکند چنانچه بیان آن در فقرات سابق گذشت  
لو لا الكثرة انشئت قد كنت على فقرتها و ثباتها فاعلها من مائياتها لما جعل  
صانعها للعقول اگر نه این بود که کلمات جدا شدند پس دالت کردن بر جدا کنند  
آنها و مایات هم رسانیدن پس ظاهر کرد ایندک کسی که مایات میان اشیا  
افکنده یا مایات اینان کردید هر آنکه ظاهر غشید صانع آنها بر عقل  
**مستخرج** که این فقرات را بچند وجه توجیه میتوان کرد **اول** آنکه مراد از کلمات  
لفظهای مختلف و اصوات متنوع خلق باشد و این از قدرتهای عظیم حق  
است که با این کثرت اجناس مخلوقات هیچ صدای هدای و یکد شبیه  
نیست و هر یک را بلفظ خاصی مخصوص ساخته است چنانچه در قرآن مجید  
میفرماید

میفرماید که من آياته اختلاف الليل والنهار یعنی در آیات و علامات وجود  
عظمت و قدرت و حکمت خداست اختلاف در بارهای شمار و رنگهای شمار چنانچه  
اختلاف اینها دالت بر وجود صانع میکند مایات و تفاوت اینها دالت میکند بر آنکه  
حق قدرتهایست از مشابهاست اینها بر وجهی چند که سابقا مذکور شد **دوم** آنکه مراد  
از اختلاف کلمات اختلاف در آنها و مزهرها باشد چنانچه حضرت ایدر المؤمنین میفرماید که  
عرفت الله بفلسفه العزائم یعنی خدا را شناسانیم بفلسفه کردن عزیمات یعنی بسیار عزیمت  
کردم و خدا عزیمت را تبدیل کرد ایندیا میسنگد و ایند پدید آید و اینست که مدبر  
هست که قدرت بر شش عزیمت دارد **سیم** آنکه مراد از کلمات مخلوقات خدا مراد  
باشد از اینجهت که دالت دارند بر وجود و قدرت و علم و حکمت حق تعالی لیکن از  
لفظ بعد است زیرا أحجب عن الزمير و لا يشكككم الاوهام یعنی بعقلها  
محجوب شده است از دیدن یعنی عقلی حکم میکند که دیدن نیست و بسوی عقلها  
محاکمه میکند و هماینها یعنی اختلافی که در میان اوها و مدركات میشود عقلی  
حکم میکند میان ایشان و حق و باطل آنها را جدا میکند و نیزها اثبات حق و محتملست  
که ضمیر راجع بعقلها باشد پس دو وجه محتملست **اول** آنکه آنچه در عقلها ثابت میشود  
حاصل میشود غیر حقیقت حق فاعل است و کلمات او بعقل در نمی آید **دوم** آنکه مراد  
باشد یعنی بعقل اثبات میشود که حق فاعلها معاین ممکنات است و مشابها ایشان نیست  
و محتملست که ضمیر راجع بعقلها بود همایها باشد یعنی و همایها اثبات عین خدا میکنند  
و اگر نه عقل حکم میکند که خداوند عالم بجز یکی نیست و منها الليط الذليل و در این  
فقره نیز محتملست که ضمیر راجع بعقلها باشد یعنی بعقلها استنباط دلیل میشود  
نمود بر او و محتملست که راجع به همایها باشد یعنی بتوسط و همایها استنباط میکند  
عقل دلیل بر اشیا و وجه آخر فلا الاقرار و در این فقره نیز هر دو احتمال یعنی  
بعقلها حق شناسانید عقلها را اقرار بر وجود و کلمات حوزر یا به همایها شناسانید  
سازید عقلها را که او از جنس همایها و مدركات آنها نیست بالحق قول الحق یعنی



التصديق بالله بعقول اعتقاد كونه میشود یا حکم میشود تصدیق بخدا و بالافعال  
 بکمال ایمان به و باقرار کردن کمال میشود ایمان بخدا ازینکه اعتقاد بدون  
 اقرار ظاهر نماند نمیخشد لایانته الا بعد معرفت و دیدن او بودن یا عبادت کردن  
 معنی باشد مگر بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه هدی و انجاء ایشان بیان کرده اند  
 از اصول عقاید یا اعم از معرفت اصول و فروع و لا معرفه الا باخلاص و معرفت  
 معنی باشد مگر باخلاص کردن ایندن از شکوک و شبهات و اعتقادات باطله و لا  
اخلاص مع التثنية و خالص کردن ایندن معرفت نمیشد با شکی استحق خدا بکمال  
 و لا نفی مع اثبات الصفات للتثنية و نفی نکرده است تشبیه خدا را بخلق کسی  
 که اثبات صفات را نگیرد برای او کرده است و در بعضی از نسخ للتثنية است پس  
 محتملست که مراد آن باشد که کسی که اثبات صفات کند برای تشبیه مردم بر صفات  
 او و نفی کند صفات خلق را و کند صفات او نکرده است پس ایشان را خواهد بود و آنچه  
 گفته اند که باید حق تعالی را از حد تعظیم و حد تشبیه هر دو ببرد آورد فکاهی الخلق لا  
 یوجد فی خالق پس هر چه در طریقی است از صفات حقیقت آن خلقت در خالق او  
 نیست و کل ما تمکن منه یتمتع فی صانع و هر چه ممکنست یا ممکن و ثابت در مخلوق  
 متمتع است آن در صانع او و لا یجوز علیه الحركة و السكون جاری نمیشود بلکه  
 حرکت کردن و ساکن شدن پس بچند وجه حقیقت است لایز بودن و نفی حرکت  
 و سکون از ذات مقدس قادر بچگونه **اول** بآنکه کیف بجای علیه ما هو اجزاء  
 و یعود قیه ما هو ابتداء یعنی چگونه بود کرد و او را آنچه خود را ابتداء و کرده است  
 و آفریده است و جدا شده لایانته است که گذشت که از صفاتی حق تعالی مخلوق خود و  
 کامل کردیدن بافریده خود محالست یا آنکه اگر اینها در او باشد منفک از حواد  
 انخواهد بود و هر چه منفک از حوادث نباشد حادث است یا آنکه اگر بدون  
 این صفت کاملست پس حدوث این صفت نقص خواهد بود و اگر باین صفت  
 کامل میشود پس در ذات خود ناقص است نقص بر او و محالست باجماع عقول

چگونه ممکنست که در ذات خود ناقص باشد و محالست باجماع عقول

دلیل

**دلیل سیم** آنست که ولتجرأ کنه یعنی هر آینه صاحب جزا خواهد بود که ذات مقدس  
 او یا باعتبار آنکه این دو صفت از لوازم اجسامند یا باعتبار آنکه حرکت لازم دارد  
 که در آن متحرک جهت بالقوه و جهت بالفعل بوده باشد یا باعتبار آنکه با ممکنات شریک  
 خواهد بود در حقیقت و مرکب از ما به الا شریک و ما به الامتیا خواهد بود و لا امتنع  
 من الاذل و محناه و لا کان للباری معنی غیر المبرور و هرگاه مستعمل بخلق خود باشد  
 و در ذات او تفاوت باشد و کند او صاحب جزا باشد هر آینه امتناع خواهد کرد از  
 ازلی بودن معنی او و هر آینه برای آفرینیدن معنی بغیر آفرین شده نخواهد بود ولو  
 خدا که و راه از احد له اقام و اگر خدا کرده خود برای و عقوبت پس هر آینه حاکم  
 خواهد شد برای او پیشی پس در وجه در او متوهم خواهد شد و سرک خواهد بود  
 ولو التمس له التام اذ الزمه النقصان و اگر طلب کرده شود برای او تمام شدن  
 پس لازم خواهد بود او را ناقص بودن را این اشاره است بآنچه سابقا بیان شد  
 که نمیتواند بود که حق تعالی بغیر ذات مقدس خود بچیزی کامل شود زیرا که اگر بغیر خود  
 کامل شود در ذات خود ناقص خواهد بود و باجماع عقول نقص بر او و در انست  
 و ایضا در کمال خود محتاج خواهد بود و هر محتاج ممکنست کیف یستحق الاذل معنی  
 لا یمتنع من الحدی چگونه مستحق ازلی بودن باشد کسی که امتناع نکند از حادث بودن  
 یعنی ممکن قدیم و ازلی نمیتواند بود و محتملست که مراد آن باشد که ازلی محل حوادث نمیشود  
 و کیف یلشی الاشياء من لا یمتنع من الاشياء و چگونه انشا کنند و از عدم بوجود  
 آوردن اشیا را کسی که امتناع نکند از آفرین شدن محتملست که مراد کل اشیا باشد یعنی  
 خالق کل اشیا غیر واجب الوجود بالذات نمیتواند بود و محتملست که مراد آن باشد که از  
 عدم بوجود آوردن مخصوص حق تعالی است و کسی که احتمال حلول بودن در او و خالق  
 و آفریننده چیزی نمیتواند بود اذ القامت فیة آیه القامت فیة و لتصور و لا یلحق  
 ما کان مدلول علیه این فقرات دلیل فقرات سابقه اند یعنی هرگاه حق تعالی محل حوادث  
 و تغییرات باشد و امتناع از حادث بودن و علت دانسته باشد هر آینه



تایم خواهد نمود و علامت مشخص بودن و اقرین بودن و هر آینه وجود او دلیل بر صانع  
دیگر خواهد کرد و بعد از آنکه او را معلول علیه میدانستند و سایر ممکنات را دلیل  
وجود او میدانستند یعنی او نیز مثل سایر ممکنات دلیل وجود واجب الوجود خواهد بود  
لیس فی حال العقول محبة ولا فی المسئلة عنه جواب ولا فی معناه له تعظیم ولا فی  
ابا نتیة عن الخلق صمیم الا با متنازع الا فی ان یکتفی لما لا بد منه لانه ان یکتفی  
یعنی نیست در این قول محال یعنی انبیا حوادث و متغیرات از برای حق تعالی و حق تعالی  
در سوال کرده از این مسئله جوابی بدی نیست که باطلست و نیست در اثبات  
کردن معنی اینها از برای حق تعالی که اگر اثبات نکند نقص او باشد و نیست  
در جد کردن او از مخلوقات در کد صفات و عرضه حوادث و متغیرات معنی ظنی  
نکران بلکه امتناع میکند از بی او تا بودن و دو قدیم نمی باشد امتناع میکند چیزی  
که علت و ابتدا ندارد از علت و ابتدا ندارد از علت و ابتدا و داشتن حاصل  
این فقرات آنست که اثبات صفات زاید و متغیره چون بر حق تعالی است محتمل  
بر اثبات آن اقامت نمیتوان کرد و کسی که از آن سوال کند مستحق جواب نیست  
و چون بعضی گمان میکنند که همچنانکه گوشت بدن انسان و حیثیتش در بدن و دست  
و پا در بدن در مانع فصل است پس باید که خدا نیز هر چه در او محالست او داشته باشد  
حضرت زکریا اینها را فرموده که اینها و کسی که جمیع صفات کمالیه عین ذات مقدس او  
باشد بدون اینها و او نقصانست و نبودن اینها در او محالست و در آخر بیان فرمود  
که نفی مشارکت حق تعالی با مخلوقات کردن ظنی نیست نه بوجهی و نه بر مخلوقات یا الله  
صبا این بخند خدا از مخلوقات خود نه از راه تفریع و تکبر راست که ظلم باشد بلکه  
سببش آنست که دو قدیم و دو از برای محالست و اگر حق تعالی صاحب صفات زاید و اجزاء  
و اعضا باشد چندین قدیم ثابت میشود و این صفات اگر معلول ذات حق باشد  
میباید که چیز که وجودش را بدین ابتدا نداشت با خود علت داشته باشد و قدیم  
علت نمیدارد الا الله العالی العظیم کذب المعاد لولا بان الله و خلقوا ضلالا لا

بعید

بعید از خسران است و صلی الله علیه و آله القاهرین نیست خداوندی و  
معبودی بجز خداوندی که ذاتش از آن بلندتر است که عقلمان با آن توان رسید  
و صفاتش از آن بزرگتر است که گفته اند از ادوات و انوار و نور و دروغ گفتند آنها  
که غیر خدا را با او عدیل گردانیدند در خداوندی و در استحقاق عبادت و کراه  
شدند که گاهی دور از آن کار شدند زیان کاری هود و اود و در فرستادن خداوند  
والا ظاهرین او در شرح این خطبه کتابها کافی نیست و باعتبار صنف محال بهمین الکتاب شد  
و بیان بعضی از دقائق و اسرار این خطبه و سایر خطبه که اضافین  
ازها میکنند با این خطبه در در کتاب  
بجای و انوار شده است

بسم الله الرحمن الرحیم

و روی الصدوق علیه السلام عنه فی الخصال بالاسماء و الشیخ الطبرسی رحمه الله  
عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عمه قال لما كان من امالي بكوني ببيت النضر و فظلم  
بعتي لم يزل ابوبكر يظلم له الانبياء و يرى منه الانقباض فكبر ذلك علي ابوبكر  
فاجاب لقائه و استخراجه فاعنده و المعذرة اليه لما اجتمع الناس اليه فقليد هم ياباه  
ابو الامية و قلته و غلبته في ذلك و زهد فيه فاقاه في وقت غفلة و طلب منه الحكمة و قال له  
والله يا ابا الحسن ما كان هذا الامر موافقا صني ولا رغبة في و وقعت في و لا حرم عليه  
ولا ثقة بنفسه فيما يحتاج اليه لامة و لا توفقه في حال و لا كثرة العترة و لا استيثار به  
دون غيري مني لانه تفهم على ما لم استحق منك و تظهر لي الكراهة فيما مررت اليه و نظرت الي  
بعين العاصية مني قال فقال له مني فاحملك عليه اذ لم تنع فيه و لا حرمت عليه و لا تقف  
بنفسك في القيام به فقال ابو بكر حديث سمعته من رسول الله ص ان الله لا يجمع  
امتي على ضلال و لما رايت اجمعهم اتبعوا حديث النبي ص و اختلفت ان يكون اجتماعهم  
على خلاف الهدى و اعطيتهم فوجدوا الاجابة و لو علمت ان احدكم يخالف لامتنعت قال  
فقال علي ع اما ما ذكرت من حديث النبي ص ان الله لا يجمع امتي على ضلال فلنكت



من الامة ولم يكن قال بلى قال وكذلك العصاة المتعصية عنك من سلمان وعما وابو ذؤاد  
والقنادور ابن عباد ومن معه من الانصار وقال كل من الامة فقال على عمه كيف تختبئ  
التي تصومون ولا تخلفوا عنك وليس للامة فيهم طعن ولا في نصيحة الرسول وضيقه منهم  
تقصير قال ما علمت بتخلهم الا من بعد ابراهيم الامم وضقت ان رقت عني الامم ان يتفام  
الى ان يرجع الناس من دين عن الدين وكان مما رستكم الى ان اجبتهم اهلون مؤنة على الدين  
وابقاء له من ضرب الناس بعضهم ببعض ويرجعون كفارا وعلمت انك لست بدوي  
في الايقاع عليهم وعلى ادبارهم فقال على عمه اجل ولكن اخبرني عن الذي يستحق هذا الامر  
مستحقه فقال ابو بكر بالنخبة والوفاء وورع المداينة والمحاباة وحسن السير واطراف  
العول والعالم بالكتاب العسنة وفصل الخطاب مع الزهد في الدنيا وقلته الرغبة فيها وان  
المظلوم من الظالم للقريب والسعيد ثم سكت فقال على عمه والمتابعة والقرابة فقال ابو بكر  
والمتابعة والقرابة فقال على عمه انك انت الذي يابا بكر افيك تجد هذه الخصال اوفى  
فقال ابو بكر بلى فيك يا ابا الحسن قال انت شريك بالله انا الجليل رسول الله ص قبل  
المسلمين ام انت قال بلى انت قال انت شريك بالله انا صاحب الاذان لاهل الموسم والجمع  
الاعظم للامة بسورة براءة ام انت بل انت قال انت شريك بالله انا وفتيت رسول الله  
بنفس يوم الغار ام انت قال بلى انت قال انت شريك بالله انا الولاد من الله مع ولاته رسول  
في آية زكوة الخاتم ام لك قال بلى لك قال انت شريك بالله انا المولى لك وكل المسلمين محبة  
البنية يوم القيامة ام انت قال بلى انت قال انت شريك بالله انا الوزارة من رسول الله  
والمثل من هرون من موسى ام لك قال بلى لك قال انت شريك بالله انا برز رسول الله  
باهل بيتي وولدي في مهاجرة التركيين من النصارى ام لك وباهلك وولدك قال  
بلى قال فانت شريك بالله انا ولاهلي وولدي آية التطهير من النجس ام لك ولاهلي بيتك  
قال بلى لك ولاهلي بيتك قال فانت شريك بالله انا صاحب دعوة رسول الله ص واهلي  
وولدي يوم الكساء والله هو لا اله الا انت قال بلى انت واهلك  
وولدك قال فانت شريك بالله انا صاحب الآية يوفون بالثمن ويخافون يوما كان

شره

شره مستطير ام انت قال بلى انت قال فانت شريك بالله انا الفقي الذي يؤدى من السيرة  
لا سيف الاذ والفخار لا فقي الا على ام انت قال بلى انت قال فانت شريك بالله انت الذي  
دوت له الشمس لوقت صلوة وضلا غم تواروت ام انا قال بلى انت قال فانت شريك بالله  
انت الذي حييت رسول الله ص برايت يوم خيبر ففتح الله له ام انا قال بلى انت قال  
فاضدك بالله انت الذي نفست عن رسول الله ص كويته وعن المسلمين بقتل عمر بن  
عبد ود ام انا قال بلى انت قال فانت شريك بالله انت الذي اشمسك رسول الله ص  
على رسالته الى الجبهة ام انا قال بلى انت قال فانت شريك بالله انا الذي طهر الله من سفاح  
من آدم الى ابيه يقول رسول الله ص خرجت انا وانت من الحج لاص من سفاح من لك  
ادم الى عبد المطلب ام انت قال بلى انت قال فانت شريك بالله انا الذي اخذ رضى رسول  
وزوجته ابنته فاطمة وقال الله زوجه ام انت قال بلى انت قال فانت شريك بالله انا  
والد الحسن والحسين سبطيه وريحانية الذين قال فيهما هذا ان سيد شباب  
اهل الجنة وابو جابر ص ام انت قال بلى انت قال فانت شريك بالله اخوك المتيقن  
بالجنة حين في الجنة مع المسلم ام اخي قال بلى اخوك قال فانت شريك بالله انا  
صنعت دين رسول الله ص وناديت في الموسم بامان موعده ام انت قال بلى انت  
قال فانت شريك بالله انا الذي دعاه رسول الله ص والخيل عنه يد اكله فقال الكرام  
انتمى باحب خلقك اليك بعدى ام انت قال بلى انت قال فانت شريك بالله انا الذي  
بكره في رسول الله ص بقتال الناكثين والفاستين والمارقين عني وبلى القرآن  
ام انت قال بلى انت قال فانت شريك بالله انا الذي شهدت آخر كلام من رسول  
الله ص ووليت عسكرا وفتنه ام انت قال بلى انت قال فانت شريك بالله انا الذي  
ذل عليه رسول الله ص بعلم القضاء وفصل الخطاب بقوله عني اخذكم ام انت  
قال بلى انت قال فانت شريك بالله انا الذي امر رسول الله ص ارضي به بالسلام  
عليه بالامر في حيوة ام انت قال بلى انت قال فانت شريك بالله انت الذي  
سبقت له قرابة رسول الله ص ام انا قال بلى انت قال فانت شريك بالله الذي



حيات الله عز وجل بالدينار عند حاجته وبالعكس جبريل وصفت  
محمد كرمه واصنفت ولده قال فبكي ابو بكر وقال بل انت قال فانشدك الله انت  
الذي حملك رسول الله ص على كتفه في طرح صم الكعبة وكسره حتى لو شام ان ينال  
افق السماء انا قال انت قال فانشدك بالله انت الذي قال رسول الله ص انت  
صاحب لواني في الدنيا والاخرة انا قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي امر رسول  
الله ص بطيخ بابني مسجد حين امر بسد جميع ابواب اصحابه واهل بيته واحل لهم  
احله الله له انا قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي قدم بين يدي نوح الطير  
الله ص صدقة فاجاه اذ عاتب الله عز وجل قومه فقال يا ايها الذين آمنوا ان قد موايد  
يدي نوحاكم صدقات الانبياء انا قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي قال في رسول  
الله ص لفاطمة زوجتك اول الناس ايمانا واجمهم سلافا في كلام له انا قال بل انت  
قال فانشدك بالله انت الذي قال له رسول الله ص الحق مع علي وعلى مع الحق لا يفترا  
حتى يرد علي الخوض انا قال بل انت قال فلم ينزل عا بعد عليه مناقبه التي جعل الله  
عز وجل له دون غيره ويقول له ابو بكر بل انت قال فهذا وشبهه يستحق  
القيام بامور امة محمد ص فالذي غرتك عن الله وعن رسوله وعن دينه وانت خلقت  
ما يحتاج اليه اهل دينه قال فبكي ابو بكر وقال صدقت يا ابا الحسن انظر في يومى هذا  
فاذا بقر ما انا فيه ما سمعت منك قال فقال له علي ع لست لك ذلك يا ابا بكر فخرج من عنده  
وخللا بنفسه يومه ولم يأذن لاحد الى الليل وعمر يزيد في الناس لما بلغه من خلوة  
بعلي ع فبات ليلته فخرى في منامه كان رسول الله ص عثلى له في مجلسه فقام اليه ابو بكر  
يسلم عليه فوثى وجهه فقال ابو بكر يا رسول الله هل امر فلم افعول فقال رسول الله ص ارد  
السلام عليك وقد عادت الله ورسوله وعاديت من الله ورسوله رد الحق الى اهله  
قال من اهله فقلت قال من عانتك عدي هو علي قال فقد رددت عليه يا رسول الله  
يا منك قال فاصبح وبكي وقال علي ع انبسط يدك يا ابا الحسن حتى ابايعك اخبر  
بما قدر انا قال فبسط علي يده فمسح ابو بكر يده وبايعه عليه وسلم اليه الامر قال  
له احو

له اخرج الى مسجد رسول الله ص فاجبرهم بما رايت في ليلتي وما جرى بيني وبينك فاخرج  
نفسى من هذا الامر واسلم اليك فقال علي ع نعم فخرج من عنده متجرا لوزن قصا دقه  
عمر وهو في طليق قال ما حالك يا خليفة رسول الله فاجبره بما كان منه وما جرى بينه وبين علي ع  
وما راى فقال عمر انشدك يا خليفة رسول الله والا غترت سبي بني هاشم فليس هذا باول  
سبيهم فما زال به حتى ردة عن رايه وصر فيه عن عزله ورغبته فما هو فيه وامره بالثبات  
والقيام به قال فاتي علي ع المسجد للميعاد فلم يرفيه منهم احدا فاحسرت بالفرقة فهد الى  
قبر رسول الله ص فمر به عمر فقال يا علي دون مات ومخرط القناد فحلم بالامر ورجع الى بيته  
تم الحديث وهو منقول من شرح السيد الفاضل الكامل علا الدين محمد علي الله درجته على

نهج البلاغة اللهم العن اول رثا نيا وثالثا ومن تابعهم  
محمد والله العالم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي...